



انجمن علوم سیاسی ایران

صاحب امتیاز:

انجمن علوم سیاسی ایران

مدیر مسئول:

مجتبی مقصدوی

سر دبیر:

علی کریمی مله

● پژوهشنامه علوم سیاسی

فصلنامه علمی انجمن علوم سیاسی ایران

● سال بیستم، شماره ۳، تابستان ۱۴۰۴

● پژوهشنامه علوم سیاسی براساس مجوز شماره ۳/۹۰۹۷ مورخه ۸۵/۹/۲۵

وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، فصلنامه علمی محسوب می شود.

● هیئت تحریریه

طاهره ابراهیمی فر (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، قاسم افتخاری (دانشیار دانشگاه تهران)، محمدرضا تاجیک (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (دانشیار دانشگاه شهید بهشتی)، محسن خلیلی (استاد دانشگاه فردوسی مشهد)، سید محمدکاظم سجادیپور (استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه)، حسین سلیمی (استاد دانشگاه علامه طباطبائی)، حسین سیف زاده (استاد دانشگاه تهران)، علی کریمی (استاد دانشگاه مازندران)، مجتبی مقصدوی (دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی)، ارسلان قربانی (شیخ نشین (استاد دانشگاه خوارزمی))

● مشاوران علمی

حمید احمدی (استاد دانشگاه تهران)، رضا رئیس طوسی (دانشیار دانشگاه تهران)، مسعود غفاری (استادیار دانشگاه تربیت مدرس)، عبدالعلی قوام (استاد دانشگاه شهید بهشتی)، ابراهیم متقی (استاد دانشگاه تهران)، سید علی مرتضویان (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی)، محسن مدبر شانه چی (استادیار دانشگاه آزاد اسلامی مشهد)، بهرام نوازنی (دانشیار دانشگاه امام خمینی)، داوود هرمیداس باوند (مدرس دانشگاه های کشور)

● داوران این شماره

علیرضا آقا حسینی (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)، علی اسمعیلی (رکنی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، روح اله اسلامی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، سیدحسین اطهری (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، محبوبه البرزی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، تقی بختیاری (دانش آموخته دکتری علوم دفاعی راهبردی دانشگاه عالی دفاع ملی)، میرقاسم بنی هاشمی (عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی)، بهرام پوررضان (دانش آموخته دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، محمدعلی توانا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمدرضا تاجیک (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، محمد توحیدقلم (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، اناسالوات حاجی وثوق (دکتری علوم سیاسی)، امیرمحمد حاجی یوسفی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، غلامرضا حداد (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، سیدعلیرضا حسینی بهشتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، شقایق حیدری (دکتری علوم سیاسی)، حسین جمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، ابراهیم خایار (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، زهرا خشکجان (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عباس خلجی (عضو هیئت علمی دانشگاه جامع امام حسین (ع))، محسن خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، رضا خلیلی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، امیر دیری مهر (دکتری علوم سیاسی)، محمد رادمرد (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، ناصر رازقی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، میترا راه نجات (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، انورا اهر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد نیشابور)، مقصد زنجیر (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم)، سیدحسین علوی پور (عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی)، حبیب الله فاضلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، احمد فاطمی نژاد (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، حسین فروغی نیا (عضو هیئت علمی دانشگاه فردین قمشهر)، علی اصغر قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، ابوالفضل قاسمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، علی قربان پور (دانشیار (عضو هیئت علمی دانشگاه حکیم سبزواری)، محمدتقی قزلسلفی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، بهاره سازمند (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سجاد ستاری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، خلیل اله سردارنیا (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمد سمعی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سیف زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حسین سلیمی (عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبائی)، وحید سیبانی (عضو هیئت علمی دانشگاه فردوسی مشهد)، شهرروز شریعتی (عضو هیئت علمی دانشگاه تربیت مدرس)، محمد شفیعی فر (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، محسن شفیعی سیف آبادی (عضو هیئت علمی دانشگاه اردکان)، صدیقه شیخ زاده جوشانی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، عنایت الله شریف پور (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، سیدجواد صالحی (عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز)، محمد عابدی اردکانی (عضو هیئت علمی دانشگاه یزد)، حامد عامری گلستانی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز)، حسین علایی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، حجت کانلی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، علی کریمی (عضو هیئت علمی دانشگاه مازندران)، مراد کاویانی راد (عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی)، یحیی کمالی (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید باهنر کرمان)، امیر هوشنگ میرکوشش (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شاهرود)، الهه کولابی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، سیدنوید کلهرودی (دکتری علوم سیاسی)، عباس حاتمی (عضو هیئت علمی دانشگاه اصفهان)، محسن مدبر شانه چی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد)، علی مرادی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اسلام آباد غرب)، علی مرشدی زاد (عضو هیئت علمی دانشگاه شاهد)، مجتبی مقصدوی (عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، عباس ملکی (عضو هیئت علمی دانشگاه صنعتی شریف)، محمد منصورزاد (دکتری علوم سیاسی دانشگاه تهران)، سید عبدالامیر نبوی (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نجف زاده (عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی)، سید امیر نیاکوفی (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، علی اشرف نظری (عضو هیئت علمی دانشگاه تهران)، رضا نصیری حامد (عضو هیئت علمی دانشگاه تبریز)، چاد نظری مقدم (عضو هیئت علمی دانشگاه گیلان)، بهرام نوازنی (عضو هیئت علمی دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره))، حسین نوروزی (عضو هیئت علمی گروه روابط بین الملل دانشگاه تهران)، مختار نوری (عضو هیئت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه)، حمید هوشنگی (عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع))

مدیر داخلی:

شقایق حیدری

ویراستار و صفحه آرا:

سمیه صالح نیا

این فصلنامه در پایگاه های اطلاعات علمی جهاد دانشگاهی به نشانی www.sid.ir و کتابخانه منطقه ای علوم و تکنولوژی شیراز به نشانی www.srlst.com و بانک اطلاعات نشریات کشور به نشانی www.magiran.com نمایه می شود.

● نشانی: تهران، خیابان کریمخان زند، ابتدای آبان شمالی، ساختمان دانشگاه علامه طباطبائی، طبقه سوم، دفتر انجمن های علمی ایران، شماره ۳۰۵، انجمن علوم سیاسی ایران، پژوهشنامه علوم سیاسی

تهران، خیابان انقلاب، خیابان لبافی نژاد، بین خیابان دانشگاه و فخر رازی، نیش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران.

کد پستی: ۱۹۵-۱۳۱۴۵، سایت انجمن: <http://www.ipsa.ir>، سایت فصلنامه: <http://www.ipsajournal.ir>

پست الکترونیک: ipsajournal@gmail.com، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه، قیمت: ۳۰۰۰۰۰ ریال

فراخوان

انجمن علوم سیاسی ایران به‌عنوان یکی از مراجع مهم علمی در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، با هدف توسعه و ترویج این علوم در ایران از صاحبان قلم و اندیشه برای همکاری علمی و ارسال مقالات علمی – پژوهشی دعوت می‌نماید. از استادان، دانشجویان و پژوهشگرانی که مایل به همکاری با فصلنامه هستند، درخواست می‌شود مقالات خود را از طریق نشانی اینترنتی <http://www.ipsajournal.ir> ارسال نمایند.

راهنمای ارسال مقاله‌ها

۱. حجم مقاله از ۷۰۰۰ کلمه بیشتر نباشد.
۲. مقاله با نرم‌افزار word حروف‌نگاری شده باشد (ارسال فایل مقاله پس از پذیرش آن ضروری است).
۳. کلمات غیرفارسی در داخل متن با عدد توک شماره‌گذاری و معادل آنها در پایین صفحه درج شود.
۴. ارجاعات در پایان مقاله و به روش زیر ذکر شود:
الف: نحوه ارجاع فقط در متن به‌صورت: نام نویسنده، سال: صفحه، مانند (احمدی، ۱۳۸۳: ۸-۲۱۷). در صورت تعدد منابع از یک نویسنده (الف) و (ب) در کنار سال انتشار افزوده می‌شود. مانند (احمدی، ۱۳۸۳ (الف): ۲۳)؛
ب: ارجاع در پایان با روش: نام خانوادگی، نام نویسنده (سال)، عنوان کتاب/ ترجمه، جلد، محل نشر: ناشر. تنظیم شود. در مورد مقالات علمی پس از عنوان مقاله، نام مجله، دوره، شماره و مکان نشر آن ذکر شود؛
ج: معادل لاتین اسامی و اصطلاحات غیرفارسی متن در پانویس درج شود؛
د: جداول، شکل‌ها، نمودارها، منحنی‌ها، تصاویر و نقشه‌ها به ترتیبی که در متن آمده‌اند شماره‌گذاری شوند و مأخذ آنها به‌طور دقیق ذکر گردد.

چگونگی تدوین مقاله‌ها

صفحه نخست

۱. عنوان کامل مقاله
۲. نام و نام خانوادگی کامل نویسنده یا نویسندگان
۳. نشانی پست الکترونیکی نویسنده یا نویسنده پاسخگو
۴. چکیده فارسی و انگلیسی
۵. واژه‌های کلیدی (بین ۳ تا ۵ کلمه)
۶. در پایین صفحه، مشخصات علمی نویسنده یا نویسندگان به ترتیب رتبه علمی دانشگاهی، رشته تحصیلی و محل کار یا تحصیل
۷. در صورتی که مقاله برگرفته از پایان‌نامه یا طرح پژوهشی باشد، نام سازمان یا نهادی که هزینه مالی پروژه را پرداخت کرده است، در پانوشت صفحه اول درج شود.

صفحات دوم به بعد

انجمن علوم سیاسی ایران مقاله‌هایی را علمی-پژوهشی می‌داند که دارای ویژگی‌ها زیر باشند:

۱. مقدمه یا بیان مسئله پژوهش
۲. بررسی ادبیات و نظرات موجود
۳. تعیین و توضیح هدف پژوهش
۴. تعیین روش مناسب برای مشاهده واقعیت
۵. کاربرت روش تعیین شده در گردآوری و تحلیل داده‌ها
۶. استفاده از منابع معتبر
۷. روایی نتیجه‌گیری از تحلیل داده‌ها
۸. بیان صریح یافته‌های پژوهش و پیامدهای نظری و علمی آنها
۹. رعایت ترکیب و تناسب در سازماندهی پژوهش
۱۰. رعایت قواعد شکلی در نگارش گزارش پژوهش

فهرست مطالب

- سیاست‌گذاری توسعه صنعتی و هزینه مبادله سیاسی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۴۰)
- ۷ علی آذری مقدم و فائز دین پرست
- واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲)
- ۵۳ یاسر بهرامی چگنی و علی احمدی‌زاده
- تحلیل جامعه‌شناختی موج چهارم دموکراتیزاسیون در ایران؛ دوره اصلاح‌طلبان و دوره اصول‌گرایان (۱۳۹۲-۱۳۷۶)
- ۸۷ ایرج زارعی، سیدمصطفی ابطحی و مجید توسلی رکن‌آبادی
- تحلیل جهت‌گیری تلویزیون ایران اینترنت‌نشال درباره ناآرامی‌های ایران در پاییز ۱۴۰۱؛ مطالعه موردی میزگردها
- ۱۲۵ خلیل‌الله سردارنیا، حمداله اکوانی و سیدمحمد تقوی
- خشونت‌های بی صدا
- ۱۵۳ علی اکبر علیخانی
- هوش مصنوعی و تغییرات بنیادین در حوزه امر سیاسی: تحلیل چشم‌اندازهای جدید سیاسی برای ایران
- ۱۹۹ علی اشرف نظری
- امکان‌های غیرفمینیستی گسترش زیست‌زنانه در اندیشه معاصر غرب و کاربردهای آن در جامعه ایران
- ۲۴۷ مختار نوری و سلمان صادقی‌زاده



Research Paper

Industrial Development Policy and the Political Transaction Costs in Iran (1961–1979)*Ali Azarimoghadam¹  Faez Dinparast² 

1. Ph.D. Candidate in Political Sociology, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.548>

Receive Date: 25 April 2025

Revise Date: 28 July 2025

Accept Date: 17 August 2025



©2021 by the authors. Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

The challenge of economic development in the modern order is no longer about how to initiate the process of economic development. Rather, the most critical challenge today is how to sustain it over the long term. Consequently, development theorists have identified numerous instances of countries' unsuccessful transitions to development. However, one issue that has garnered increasing attention in recent decades is the role of political interactions and their impact on the rules of the game in economics and development. Like many other countries, Iran has undertaken numerous efforts to achieve a successful transition to development. One such effort, which this article focuses on due to temporal constraints, pertains to the industrial policy during the Second Pahlavi era in the 1960s. The industrial policy, initiated by some technocrats in the 1960s, achieved considerable success but, like other attempts in Iran's economic development history, failed to maintain its continuity into the 1970s. Regarding studies on Iran's economic development, extensive research has been conducted on the failure of the Second Pahlavi's economic development programs. These studies emphasize factors such as the rentier state, uneven development, authoritarianism, cultural fragmentation, state-society conflicts, fiscal and monetary policies, investment, elites, and the role of great powers in the failure to achieve economic development. However, what has received less attention in many of these studies is the role of institutions and interactions that organize transactions in political markets and their long-term impact on the economic development process. The closest works adopting an institutional approach include Qarakhani et al. (2021), whose findings, emphasizing institutional quality, investigate the reasons for the lack of sustained economic development during the Second Pahlavi era. They conclude that power struggles, unproductive rent distribution, the dominance of personal relationships, and similar factors hindered the creation of a process of creative destruction in political and economic markets. Another study by Taleb and Anbari (2006) suggests that the planning institution during the Second Pahlavi era failed to succeed due to its alignment with power holders and global system interests, as well as its inability to find a place among Iran's traditional strata. All these points indicate that the impact of transaction costs in political markets on achieving economic development during the Second Pahlavi era has not been

*** Corresponding Author:****Ali Azarimoghadam, Ph.D.****E-mail:** Aliazarimoghadam@yahoo.com



adequately addressed. In another study, Radmard et al. (2021), by examining political and economic institutions in the 1970s, demonstrate that the extractive nature of institutions was a key factor in the failure of the Second Pahlavi's economic development programs. Thus, this article seeks to adopt an institutional approach, prioritizing the dynamics of political markets, to investigate the reasons for the instability of economic development in the 1970s. In this regard, the present study raises the question: Despite Iran's initial steps toward economic development in the 1960s, why did economic development programs ultimately fail? In response, the hypothesis proposed is that the high transaction costs of politics in the final years of the Second Pahlavi era were among the most significant reasons for the long-term failure of economic development programs. In this study, we will first elaborate on the theory of political transaction costs and its relationship with economic performance using the literature of new institutionalism. Subsequently, we will apply this approach to analyze the reasons for the success of industrial policy in Iran during the 1960s. Finally, we will explain why, despite the success of industrial policy, economic development could not remain sustainable in the 1970s and ultimately faced failure.

Methodology

Process tracing is a qualitative method that enables the identification or refutation of causal mechanisms within a specific case (Ylikoski, 2015:635). In other words, process tracing links the independent variable to the dependent variable by uncovering causal mechanisms and tracing sequences. Process analysis is currently widely utilized in historical, sociological, political science, and international relations research. In political science, where the aim of case studies is to investigate causes and effects, the relationship between different elements of an action is causal, and its primary focus is shaped by the discovery of causal mechanisms (Crasnow, 2022: 230). Consequently, the significance and function of research based on process tracing lie in identifying the causal mechanisms that produce historical and social events.

Data for this study were collected through a documentary method, drawing on a diverse range of primary and secondary sources to enhance the credibility of the findings. An integrated analytical approach was employed, combining both qualitative and quantitative data to provide a comprehensive understanding of the research problem. Qualitative evidence sourced from memoirs, archival documents, and historical records was analyzed using the process tracing method to identify decision-making patterns, explain shifts in policy orientations, and uncover underlying causal mechanisms. In parallel, statistical data obtained from official sources were normalized to ensure comparability and then presented in graphical formats. This quantitative analysis served as a complementary layer of evidence, supporting the empirical testing of hypotheses derived from the qualitative analysis and reinforcing the overall validity and objectivity of the study.

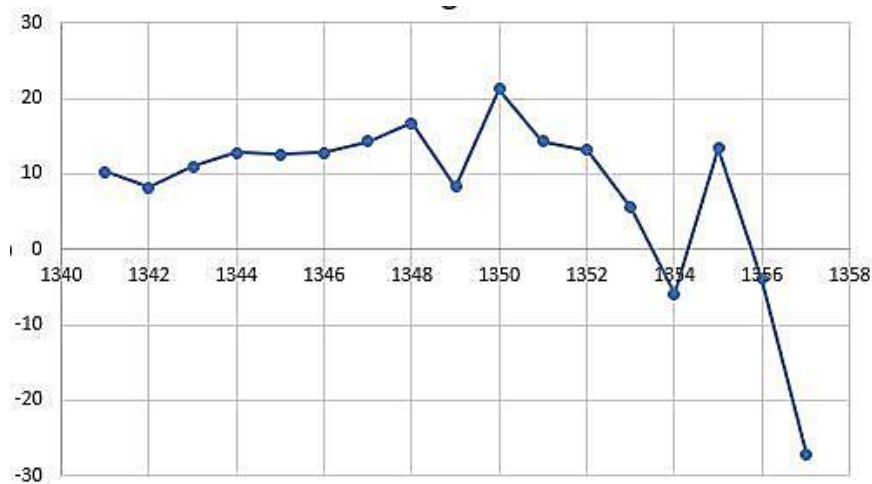
Discussion and Results

Economic development in Iran during the Second Pahlavi era can be divided into two markedly distinct periods. In the 1960s, economic development achieved significant success. During this period, under the premiership of Alam, leadership of the Third Development Plan was entrusted to a group of technocrats, the most prominent among them being Ali Naghi Alikhani. Alikhani believed that without state support and without persistent and sustained governmental intervention, industrial development would not be attainable (Alikhani, 2015: 161). Accordingly, an industrial policy was pursued with the support of the state. However, the implementation of such a policy would not have been feasible without efficient political markets capable of enforcing property rights, since it is these political markets that determine the rules of the game in the economy. It must be



noted that political markets are efficient only when they enable cooperation among wealth holders at the lowest possible cost. The findings of this article indicate that these costs included mental models, the enforcement of agreements, and information-related costs. During the 1960s, with a decline in these costs and greater alignment of mental models among decision-makers, a foundation for collaboration between them and the private sector was formed. As a result, according to Figure 1, Iran's economy experienced an average annual GDP growth rate of nearly 12 percent between 1341 and 1349. For instance, in 1347, the GDP growth rate reached 14.3 percent, and in 1348 it climbed to 16.7 percent.

Figure (1). Growth GDP in the Iran, Second Pahlavi (1962–1979)



Source: Statistical Center of Iran

With the onset of the 1970s and the sharp rise in oil prices, the rapid momentum of economic development in Iran came to a halt. Notably, the industrial sector accounted for only 1.3 percent and the agricultural sector merely 0.5 percent of the average economic growth during those years (Nili & Karimi, 2017: 191). During this decade, under the Fifth Development Plan, government support for the private sector declined significantly. Within the framework of this plan, only 179.6 billion rials were allocated to the private sector, representing merely around 11 percent of the total investment made in that domain (Majlis Research Center, 1974). This stands in stark contrast to the 1960s, when specialized banks provided between 60 to 70 percent of the financial resources required for gross capital formation by large private firms. The reduction in state support, compounded by growing political and economic instability, eroded confidence in the future and led to a dramatic decline in investment. In fact, the growth rate of gross fixed capital formation fell to minus 14.2 percent in 1977—just one year before the Islamic Revolution—indicating a complete breakdown of the economic growth engine (Statistical Center of Iran, 2024).

This outcome was largely due to the fact that political markets no longer functioned as efficiently as they had in the 1960s. In other words, they failed to reduce the costs of political transactions. The findings of this study suggest that a growing cognitive dissonance between the Shah and his technocrats led to asymmetric information and the failure to implement agreements with the private sector. Consequently, many investors who had entered the industrial sector during the 1960s came to realize that continued



cooperation with the state would only result in the loss of their capital. As a result, they withdrew their investments and moved their assets abroad during this period (Lajvardi, 1983: Vol. 2). Thus, the history of economic development in Iran once again witnessed yet another failed and unsustainable transition.

Conclusion

The investigations regarding economic development during the Second Pahlavi era indicate that the primary reason for the lack of sustained economic development in the 1970s was the high transaction costs in political markets. In the 1960s, political markets successfully reduced political transaction costs, thereby establishing rules of the game that facilitated cooperation between political elites and economic entrepreneurs. This cooperation resulted in Iran experiencing unprecedented economic growth. However, with the onset of the 1970s, political markets became increasingly inefficient. This inefficiency was such that transaction costs in political markets rose sharply, leading to a lack of necessary consensus among political elites regarding industrial policy. Consequently, the increased political transaction costs dismantled the cooperation between political elites and economic entrepreneurs, ultimately resulting in the failure to sustain industrial development during the Second Pahlavi era.

Keywords: Economic Development, Political Exchange Cost, Pahlavi II, Political Elites, Industrial Policy-making, Process Tracking

References

- Abdi Seyyedkalayeh, M., & Taheri Bazkhaneh, S. (2020). Revisiting the Relationship between Economic Growth and Inflation in Iran Using Time-Frequency Domain Analysis. *Iranian Economic Research*, 25(85), 91-115. [In Persian]
- Abedini, R., Fayyaz Anoush, A., & Dehghannejad, M. (2023). A Historical Analysis of the Economic Council's Structural Weaknesses in the Path of Development during the Second Pahlavi Era. *Islamic History Research Journal*, 24(94), 179-210. [In Persian]
- Afkhami, G. (2002). *Development in Iran, 1941-1979: Memoirs of Manouchehr Goudarzi, Khodadad Farmanfarmaian, Abdolmajid Majidi* (Ed.). Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]
- Alam, A. (2011). *Memoirs of Asadollah Alam* (A. Alikhani, Ed.). Tehran: Ketab Sara Publishing. [In Persian]
- Alikhani, A. (2002). *Memoirs of Dr. Ali Naghi Alikhani*. Tehran: Abi Publishing. [In Persian]
- Alikhani, A. (2015). *Security and Economy: Memoirs of Dr. Ali Naghi Alikhani* (H. Dehbashi, Ed.). Tehran: National Archives and Library of Iran. [In Persian]
- Beach, D., & Pedersen, B. (2013). *Process-tracing methods: Foundations and guidelines*. The University of Michigan Press: Ann Arbor.





- Bonardi, J. P., Hillman, A. J., & Keim, G. D. (2005). The attractiveness of political markets: Implications for firm strategy. *Academy of Management Review*, 30(2), 397-413.
- Caballero, G. & Arias, X. C. (2013). Transaction cost politics in the map of the new institutionalism. In *Advances in Political Economy: Institutions, Modelling and Empirical Analysis* (pp. 3-29). Berlin, Heidelberg: Springer Berlin Heidelberg.
- Caballero, G., & Soto-oñate, D. (2016). Why transaction costs are so relevant in political governance? A new institutional survey. *Revista de Economía Política*, 36(2), 330-352.
- Caporaso, J. A., & Levine, D. P. (2022). *Theories of Political Economy* (M. Abdollahzadeh, Trans.). Tehran: Sales Publishing. [In Persian]
- Central Bank of the Islamic Republic of Iran. (2024). *Statistics and Data: Inflation Rate and Consumer Price Index*. Retrieved from https://cbi.ir/Inflation/Inflation_FA.aspx [In Persian]
- Chang, H. J. (2016). *Bad Samaritans: The Myth of Free Trade and the Secret History of Capitalism* (M. M. Nabavi & M. Shahabi, Trans.). Tehran: Akhtaran Publishing. [In Persian]
- Chavance, B. (2011). *Institutional Economics* (M. Mowaseli, A. Nikounasabti, & Z. Farzizadeh Miyandehi, Trans.). Tehran: University of Tehran Press. [In Persian]
- Crasnow, S. L. (2022). 11 Process Tracing and Narrative Science. *Narrative Science*, 229.
- Denzau, A. T. & North, D. C. (1994). Shared mental models: ideologies and institutions. *KYKLOS-BERNE*, 47, 3-3.
- Dragoi, D. (2020). Economic growth versus economic development. *Atlantic Review of Economics (ARoEc)*, 4(1), 1-11.
- Ebtehaj, A. (1992). *Memoirs of Abolhassan Ebtehaj* (1st ed.). Tehran: Elmi Publishing. [In Persian]
- Evans, P. (2001). *Embedded Autonomy: States and Industrial Transformation* (A. Mokhber, Trans.). Tehran: Tarh-e No Publishing. [In Persian]
- Gasiorowski, M. (1992). *U.S. Foreign Policy and the Shah: Building a Client State in Iran* (J. Zangeneh, Trans.). Tehran: Rasa Publishing. [In Persian Translation]
- Gasiorowski, M. (2015). *Conversation with Mark Gasiorowski* (M. Rasoulipour, Ed.). Tehran: Institute for Iranian Contemporary Historical Studies. [In Persian]



- Ghaedari, M., Ghaffari, M., & Shariati, S. (2022). Political Economy of Development and Cultural Engineering in Post-Constitutional Iran. *Political Science Research Journal*, 17(3), 153-194. [In Persian]
- Ghani-Nejad, M. (2016). *Economy and State in Iran* (1st ed.). Tehran: Iran Chamber of Commerce, Industries, Mines, and Agriculture. [In Persian]
- Groenewegen, J., Spithoven, A., & van den Berg, A. (2012). *An Introduction to Institutional Economics* (A. Goudjani, Trans.). Tehran: Islamic Parliament Research Center Publishing. [In Persian]
- Islamic Parliament Research Center. (1975). *Law of the Fifth Development Plan (Revised), 1973-1977* (23rd Term, Publication No. 6, Vol. 16, p. 7124). [In Persian]
- Izadi, R., & Heydarpour Inanlou, M. (2015). A Study of the Consequences of the Five-Year Economic Development Plans in the First and Second Pahlavi Periods and Their Role in the Formation of the Islamic Revolution. *Journal of Economic Sociology and Development*, 4(2), 1-27. [In Persian]
- Khayami, A. (2018). *Paykan: Our Destiny* (Edited by Mehdi Khayami). Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Kovač, M. (2016). Institutional development, transaction costs and economic growth: evidence from a cross-country investigation. *Journal of Institutional Economics*, 12(1), 129-159.
- Lajvardi, G. (1983). *Interview with Ghasem Lajvardi*. Harvard Iranian Oral History Project. [Oral History, English Transcript Available]
- Leftwich, A. (1995). Bringing politics back in: Towards a model of the developmental state. *Journal of Development Studies*, 31(3), 400-427.
- Mahdavi, F. (1984). *Interview with Fereydoun Mahdavi*. Harvard Iranian Oral History Project. [Oral History, English Transcript Available]
- Majidi, A. (2006). *Memoirs of Abdolmajid Majidi, Minister and Head of the Plan and Budget Organization (1972-1977)* (H. Lajvardi, Ed.). Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]
- Mehran, H. (2013). *Goals and Policies of the Central Bank of Iran from 1960 to 1978*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Moqaddam, G. (1983). *Interview with Gholamreza Moqaddam*. Harvard Iranian Oral History Project. [Oral History, English Transcript Available]
- Nabavi, A. (2011). Iran and the Developmental State (1941-1979). *Political Science Research Journal*, 6(3), 187-224. [In Persian]

- Nili, M., & Karimi, M. (2017). *Planning in Iran, 1937–1977: A Historical Analysis with Focus on the Plan and Budget Organization*. (2nd ed.). Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- North, D. C. (1990). A transaction cost theory of politics. *Journal of theoretical politics*, 2(4), 355-367.
- North, D. C. (1993). The new institutional economics and development. *Economic History*, 9309002, 1-8.
- North, D. C. (1998). *Institutions, Institutional Change and Economic Performance* (M. R. Moeini, Trans.). Tehran: Plan and Budget Organization Press. [In Persian]
- North, D. C. (2000). *Structure and Change in Economic History* (G. Azad, Trans.). Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- North, D. C. (2017). *Understanding the Process of Economic Change* (M. S. Mohajerani & Z. Farzizadeh, Trans.). Tehran: Nehadgara Publishing. [In Persian]
- North, D. C., Wallis, J. J., & Weingast, B. R. (2022). *Violence and Social Orders: A Conceptual Framework for Interpreting Recorded Human History* (B. Zoqi Roodsari, Trans.). Tehran: Shirazeh Publishing. [In Persian]
- Qarakhani, S., Renani, M., & Karimi, Z. (2021). Institutions and Economic Growth: A Foundational Analysis of the Institutional Barriers to Sustained Growth in Pahlavi-Era Iran. *Iranian Economic Research*, 26(86), 74–124. [In Persian]
- Radmard, M., Azari Moghaddam, A., & Faryabi, A. (2021). Oligarchy and the Failure of Economic Development Programs in Iran during the 1970s. *Strategic Political Studies*, 5(16), 257–277. [In Persian]
- Saeidi, A. A. (2015). *The Position of Merchants and Industrialists during the Pahlavi Period: The Life and Career of Ali Khosroshahi*. Tehran: Ney Publishing. [In Persian]
- Saeidi, A. A. (2020). *Technocracy and Economic Policymaking in Iran: An Interview with Reza Niazmand* (17th ed.). Tehran: Louh-e Fekr Publishing. [In Persian]
- Saeidi, A. A., & Shirin-Kam, F. (2009). *The Position of Merchants and Industrialists during the Pahlavi Period: The Life and Career of Haj Mohammad-Taqi Barkhordar*. Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]
- Saeidi, A. A., & Shirin-Kam, F. (2010). *The Position of Merchants and Industrialists during the Pahlavi Period: The Family Capitalism of the Lajvardi Dynasty*. Tehran: Gam-e No Publishing. [In Persian]



- Sarzaeem, A. (2016). *Economic Insights for All: Explaining Microeconomic Concepts in Simple Language*. Tehran: Termeh Publishing. [In Persian]
- Spatz, B. J., Sarkar, A., & De Waal, A. (2021). The political marketplace: A framework and toolkit for analyzing transactional politics in conflict-affected countries.
- Statistical Center of Iran. (2024). *Annual National Accounts (1961–2021)*. Retrieved from <https://amar.org.ir/statistical-information/statid/23310>
- Taleb, M., & Anbari, M. (2006). Causes of the Failure of Development Planning in Iran during the Second Pahlavi Era. *Social Sciences Letter*, 27, 181–204. [In Persian]
- Twight, C. (1994). Political transaction-cost manipulation: an integrating theory. *Journal of Theoretical Politics*, 6(2), 189-216.
- Yeganeh, M. (1985). *Interview with Mohammad Yeganeh*. Harvard Iranian Oral History Project. [Oral History, English Transcript Available]
- Ylikoski, P. K. (2015). Process-Tracing Methods: Foundations and Guidelines. *Contemporary Sociology*, 44(5), 634-635.
- Zonis, M. (1991). *Majestic Failure: The Psychological Profile of the Shah of Iran* (A. Mokhber, Trans.). Tehran: Ministry of Culture and Islamic Guidance. [In Persian]

سیاست‌گذاری توسعه صنعتی و هزینه مبادله سیاسی در ایران (۱۳۵۷-۱۳۴۰)

* علی آذری مقدم^۱، فائز دین پرست^۲

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

۲. دانشیار علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: %4/5397952713/4?ItemID=5397952713/4% <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=5397952713/4%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.1.6>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۶

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۶

نوع مقاله: پژوهشی

این مقاله در پی بررسی رابطه هم‌زمان و پیچیده بازارهای سیاسی با تداوم رشد اقتصادی در بلندمدت است. در گذشته، بسیاری از پژوهشگران بر این نظر بودند که توسعه اقتصادی، هیچ‌گونه تناسبی با ترتیبات سیاسی ندارد؛ اما امروزه، دست بالای سیاست در تعیین قواعد بازی، سبب توجه بسیاری از پژوهشگران توسعه به مناسبات سیاسی و پیامدهای آن بر رشد اقتصادی در بلندمدت شده است. در همین راستا، پژوهش حاضر با اولویت‌بخشی به رجحان سیاست در توسعه اقتصادی، این پرسش را مطرح می‌کند که «با وجود گام‌های اولیه ایران به سوی توسعه در دهه ۱۳۴۰، چرا برنامه‌های توسعه اقتصادی در دوره پهلوی، سرانجام با شکست روبه‌رو شد؟» فرضیه‌ای که در این باره -با استفاده از ادبیات نهادگرایی جدید- مطرح می‌شود این است که «بالا بودن هزینه مبادله در سیاست در سال‌های پایانی پهلوی دوم، سبب شد که برنامه توسعه اقتصادی در بلندمدت با شکست روبه‌رو شود». استدلال خواهیم کرد که در دهه ۱۳۵۰، بازارهای سیاسی، در تضاد با دهه ۱۳۴۰، چگونه مانع همکاری کارگزاران دولت با بخش خصوصی شدند. آن‌ها با اجرای ناقص توافق‌ها، اطلاعات نامتقارن، و دگردیسی در الگوهای ذهنی، سبب شدند که رشد اقتصادی تداوم نیابد. روش به‌کاررفته در این مقاله، ردیابی فرایند و شیوه گردآوری داده‌ها، به‌صورت اسنادی و برپایه منابع کتابخانه‌ای خواهد بود.

واژگان کلیدی:

توسعه اقتصادی، هزینه مبادله سیاسی، پهلوی دوم، نخبگان سیاسی، سیاست‌گذاری صنعتی، ردیابی فرایند

* نویسنده مسئول:

علی آذری مقدم

پست الکترونیک: Aliazarimoghadam@yahoo.com

مقدمه

در حالی که توسعه اقتصادی، بیانگر دستیابی به سطح بالاتری از تولید، فناوری پیشرفته‌تر، و بهبود سطح زندگی است (دراگوی^۱، ۲۰۲۰، ۳). تحقق این اهداف، تا حدود بسیاری در گرو سیاست‌هایی است که دولت‌ها برای تحول جامعه در پیش می‌گیرند. به بیان روشن‌تر، دولت‌های خواهان توسعه، نه تنها تحول صنعتی را سرپرستی می‌کنند، بلکه به گونه‌ای دقیق‌تر باید گفت، در ایجاد تحول صنعتی نقش اصلی را بازی می‌کنند (ایوانز، ۱۳۸۰، ۴۵)؛ بر این اساس، لفت‌ویچ^۲ بر این نظر است که: «نقش دولت در زندگی اقتصادی، بسیار عمیق است» (لفت‌ویچ، ۱۹۹۷، ۴۰۷). در همین راستا، نخستین نشانه‌های توجه ایرانیان به اندیشه ترقی‌خواهی بر پایه نقش مؤثر دولت مربوط به دوران پیشامشروطه است. در اواخر دوره قاجار، ضعف دولت مرکزی و ساختار سنتی قدرت، مانع شکل‌گیری یک سیاست توسعه‌گرایانه منسجم می‌شد. با این حال، نخستین جرقه‌های این تفکر را می‌توان در تلاش‌های اصلاح‌گرایانه و نافرجام برخی نخبگان دوره قاجار مشاهده کرد. شخصیت‌هایی چون عباس میرزا، در رویارویی با شکست‌های نظامی از روسیه، برای نخستین بار به گونه‌ای جدی با پرسش علل عقب‌ماندگی ایران و قدرت غرب روبه‌رو شدند. پس از آن، افرادی مانند قائم مقام فراهانی و به‌ویژه امیرکبیر، تلاش کردند با ایجاد نهادهای جدید (مانند دارالفنون) و اصلاح ساختار اداری و اقتصادی، گام‌های عملی‌ای در مسیر نوسازی بردارند. با این حال، این تلاش‌های فردی، به دلیل مقاومت ساختارهای موجود، نتوانست به یک روند پایدار تبدیل شود و زمینه را برای ظهور یک دولت متمرکز و آمرانه در دوره بعد فراهم کرد.

دومین گرایش ایران به سوی مدرنیزاسیون به دوران پهلوی اول مربوط می‌شود؛ دورانی که بسیاری بر این نظر بودند که تنها راه گریز از عقب‌ماندگی و رهایی از چرخه معیوب فقر، در پیش گرفتن سیاست‌هایی است که اولویت را به صنعتی‌سازی کشور می‌دهند؛ از این رو، در دوران پهلوی اول تلاش‌هایی به سوی صنعتی شدن انجام شد؛ اما این رویکرد به دلیل آنچه ابتهج، اعتقاد نداشتن کارگزاران پهلوی اول و شخص شاه به برنامه‌ریزی صنعتی می‌داند، با شکست روبه‌رو شد. او می‌گوید: «شخص رضاشاه، اعتقادی به

1. Dragoi
2. Leftwich

برنامه‌ریزی منسجم نداشته است و معتقد بوده که، هرگونه برنامه‌ریزی صنعتی، می‌بایستی به ابتکار و دستور او باشد» (ابتهاج، ۱۳۷۱، ۳۰۴-۳۰۳). ابتهاج، دلیل مخالفت‌ها با برنامه‌ریزی صنعتی در ایران را مطرح نمودن برنامه‌های عمرانی بلندمدت در هیچ‌یک از کشورهای دنیا، به‌جز شوروی، می‌داند و به‌همین دلیل می‌گوید: «وقتی من از یک برنامه عمرانی هفت‌ساله صحبت می‌کردم، عده زیادی، این کار را یک سیاست سوسیالیستی می‌دانستند» (ابتهاج، ۱۳۷۱، ۳۳۰)؛ اما ایران در برهه‌هایی از تاریخ، گذارهای موفق به‌سوی توسعه اقتصادی را نیز تجربه کرده است. چنین وضعیتی، این مسئله بنیادین را مطرح می‌کند که، اگر کشورهایی مانند ایران، قادر به درهم شکستن اسارت تاریخی خود نیستند، پس چگونه می‌توان موفقیت‌های مقطعی و تحقق رشد اقتصادی در برهه‌های کوتاهی از تاریخ این کشور را توضیح داد. در زمان پهلوی دوم، تلاش دیگری نیز برای گذار به توسعه انجام شد تا شاید ایران از زنجیر اسارت فقر، رهایی یابد. منتها تلاش‌های اولیه در دوران پهلوی دوم، که قلمرو زمانی پژوهش حاضر است، پس از مدت کوتاهی، همچون تلاش‌های دیگر ایران برای راهیابی به مدار توسعه اقتصادی، با شکست روبه‌رو شد. با این حال و با وجود تجربه رشد اقتصادی چشمگیر ایران در دهه ۱۳۴۰، این روند در دهه بعدی با وقفه‌ای قابل تأمل روبه‌رو شد؛ از همین رو، هدف پژوهش حاضر این است که نشان دهد، چرا الگوی رشد اقتصادی در دهه ۱۳۵۰ تداوم نیافت و چه عوامل اقتصادی، نهادی، و سیاستی ای در ایجاد این گسست، نقش داشته‌اند؟؛ بنابراین، مقاله حاضر با طرح این پرسش که «چرا با وجود گام‌های اولیه ایران به‌سوی توسعه اقتصادی در دهه ۱۳۴۰، برنامه‌های توسعه اقتصادی، سرانجام با شکست روبه‌رو شد»، ابتدا با استفاده از ادبیات نهادگرایی جدید به بسط نظریه هزینه مبادله سیاسی و رابطه آن با عملکرد اقتصادی پرداخته است. در ادامه، با استفاده از روش ردیابی فرایند، تلاش شده است، سازوکارهای علی موفقیت سیاست صنعتی در ایران دهه ۱۳۴۰، و سرانجام، سازوکارهای علی شکست توسعه اقتصادی در دهه ۱۳۵۰ شناسایی شود.

۱. پیشینه پژوهش

در عرصه بین‌المللی، پژوهشگران بسیاری، مسائل توسعه را با استفاده از نظریه هزینه مبادله، تحلیل کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، کواچ و اسپروک (۲۰۱۶)، رابطه میان توسعه نهادی، هزینه‌های

مبادله، و رشد اقتصادی را با استفاده از داده‌های مقایسه‌ای میان کشورها بررسی کرده‌اند. یافته‌های اصلی این پژوهش نشان می‌دهد، هزینه‌های مبادله بالا، همبستگی منفی و قدرتمندی با توسعه نهادی و رشد اقتصادی دارد. این مقاله نتیجه گرفته است که کیفیت بهتر نهادی، هزینه‌های مبادله را کاهش می‌دهد و این کاهش، به نوبه خود، به رشد اقتصادی سریع‌تری می‌انجامد. کابایرو سوتو و نیاتِه (۲۰۱۶)، نیز به بررسی و ترکیب ادبیات علمی اخیر در این حوزه پرداخته‌اند. آن‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که هزینه مبادله، عنصر بنیادینی برای فهم حکمرانی سیاسی است، زیرا، بازارهای سیاسی، به دلیل ماهیت خاص خود، ذاتاً مستعد هزینه‌های بالا و ناکارآمدی هستند.

پژوهشگران داخلی نیز دلایل ناکامی برنامه‌های توسعه در دوره پهلوی دوم را از زوایای گوناگونی بررسی کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، رادمرد و همکاران (۱۴۰۰)، در پی یافتن پاسخ این پرسش بوده‌اند که «چرا برنامه توسعه اقتصادی ایران، با وجود تلاش‌های مثبت اولیه، در دهه ۱۳۵۰ با شکست روبه‌رو شد. در این پژوهش، با بهره‌گیری از مفاهیم نهادهای فراگیر و استثماری، استدلال شده است که نهادهای سیاسی استثماری و حرکت به سوی اندک‌سالاری، با اثرگذاری بر نهادهای اقتصادی نسبتاً فراگیر دهه ۱۳۴۰، عامل اصلی شکست برنامه‌های توسعه بود.

یکی دیگر از آثار ارائه‌شده در این باره، پژوهش فاراخانی و همکاران (۱۴۰۰) است که با بهره‌گیری از نظریه بهبود کیفیت نهادی، دلایل عدم تداوم رشد اقتصادی در این دوران را بررسی کرده است. یافته اصلی مقاله یادشده این است که به دلایلی مانند نزاع بر سر قدرت، سیطره روابط شخصی بر امور و توزیع نامولد رانت، فرایند «تخریب خلاق» در بازار سیاسی و اقتصادی شکل نگرفت و در نتیجه، رشد اقتصادی با وجود درآمدهای سرشار نفتی و کمک‌های خارجی، پایدار نماند.

همچنین، در پژوهش دیگری، نبوی (۱۳۹۰) با بازخوانی برنامه‌های توسعه این دوره بر مبنای نظریه دولت دموکراتیک توسعه‌گرا، استدلال کرده است که در سال‌های ۱۳۵۷-۱۳۴۱، در نتیجه افزایش درآمدهای نفتی، ویژگی توسعه‌گرایی در دولت، نمودار شد، اما شرایط سیاسی ایران اجازه نداد که این گرایش، دموکراتیک شود. این مقاله، نتیجه می‌گیرد که دولت پهلوی، از یک ویژگی کلیدی، یعنی «دستگاه بوروکراتیک کارآمد»، بی‌بهره بود که همین امر، چونان پاشنه آشیل دولت عمل کرد.

طالب و عنبری (۱۳۸۵) نیز روند برنامه‌ریزی توسعه در این دوره را بررسی کرده‌اند. در این اثر، دو دسته محدودیت «عملیاتی و ساختاری» به‌همراه تعامل نامناسب دولت با سازمان برنامه، از دلایل اصلی ناکامی برنامه‌ریزی توسعه در کشور به‌شمار آمده‌اند. این نویسندگان، بر این نظرند که سامان برنامه‌ریزی، بیش از آنکه بر مدار توسعه باشد، به عاملی برای کنترل جامعه و تحکیم نفوذ دولت در چرخه اقتصاد و سیاست تبدیل شده است.

از منظری دیگر، ایزدی و حیدرپور اینانلو (۱۳۹۴)، پیامدهای اجتماعی و سیاسی برنامه‌های توسعه را بررسی کرده‌اند. فرض اصلی مقاله یادشده این است که ناکارآمدی اقدامات توسعه و بی‌توجهی به زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی، پیامدهای سنگینی برای رژیم پهلوی داشت و زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی لازم را برای وقوع انقلاب فراهم کرد.

در پژوهش دیگری، عابدینی و همکاران (۱۴۰۲)، با تمرکز بر نهاد «شورای اقتصاد»، تأثیر این شورا را بر روند توسعه اقتصادی ایران بررسی کرده‌اند. یافته‌های مقاله یادشده نشان می‌دهد که به‌دلیل ناپیوستگی تصمیمات، نبود نگاه جامع به مسائل، و کنترل گسترده شاه بر جلسات، این شورا نتوانست به توسعه متوازن و پایدار کشور کمک کند و درعمل، به نهادی برای ابلاغ فرمان‌ها تبدیل شده بود.

سرانجام، قادری و همکاران (۱۴۰۱)، نسبت میان اقتصاد سیاسی توسعه و سیاست‌های مهندسی فرهنگی را ارزیابی کرده‌اند. این پژوهش نشان می‌دهد که دولت در ایران با استفاده از سیاست مهندسی فرهنگی، درعمل، مسیر توسعه ملی را به‌سوی تأمین منافع نخبگان حاکم و ایجاد «اقتصاد سیاسی انحصارهای هویت‌محور» منحرف کرده است.

با این حال، پژوهشگران تاریخ توسعه، توجه چندانی به تأثیر هزینه مبادله سیاسی بر عدم تداوم رشد اقتصادی پهلوی دوم در دهه ۱۳۵۰، نداشته‌اند؛ از این رو، مقاله حاضر تلاش کرده است، این موضوع را واکاوی کند.

۲. چارچوب نظری پژوهش

رویکرد نهادگرایی را می‌توان در ابتدای خود، تلاشی برای رفع کاستی‌های نظریه ارتودکسی اقتصاد دانست. امروزه بسیاری از اندیشمندان توسعه بر این نظرند که توسعه‌نیافتگی در عواملی به‌جز الگوهای نوکلاسیک نهفته است. در اینجا نهادگرایان در پی توضیح معمای اصلی تاریخ بشری، یعنی واگرایی‌ها و مسیرهای متفاوت رشد و توسعه اقتصادی، استدلال

کرده‌اند که کم‌توجهی به نهادها، مبادله و هزینه‌های آن، نقش ایده‌ها و ایدئولوژی در شکل‌دهی به همکاری، نقش فرایندهای سیاسی در برابر اقتصاد، و سرانجام، تصور آن‌ها از مفهوم عقلانیت (چاونس، ۱۳۹۰، ۱۱۹) از مهم‌ترین علل ناکارآمدی الگوهای نوکلاسیک در توضیح این توسعه‌نیافتگی بوده است. نتایج سیاست‌های جریان مرسوم اقتصاد در دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم، باعث شد که امروزه «اهمیت نهادها و تعیین‌کنندگی آن‌ها در عملکرد اقتصادی» (نورث، ۱۳۷۷، ۲۵) مورد توجه بسیاری از پژوهشگران توسعه قرار گیرد. به هر روی، نهادگرایان بر این نظرند که درک عملکرد اقتصادی، نیازمند فهم نهادی است؛ زیرا، تکامل نهادها، در بلندمدت، مسیر کارکردی بازارهای سیاسی و اقتصادی را شکل می‌دهد (نورث^۱، ۱۹۹۰، ۳۶۶).

نهادها، راهنمای کنش متقابل انسان‌ها در رویارویی با نااطمینانی هستند. در واقع، آن‌ها محدودیت‌های وضع‌شده از سوی بشر برای غلبه بر پیچیدگی محیط انسانی هستند. نهادها با نقش چشمگیری که در کاهش نااطمینانی بازی می‌کنند، بر فرایند تولید و هزینه‌های مبادله تأثیر می‌گذارند تا به این ترتیب، عملکرد اقتصادی را تحت تأثیر خود قرار دهند (نورث، ۱۳۷۷، ۲۳). به نظر نورث، نهادها، قوانین بازی هستند؛ الگوهایی از روابط متقابل که بر ارتباطات اشخاص حاکم است و محدودیت ایجاد می‌کند. همچنین، نهادها را می‌توان در بردارنده اعتقادات مشترک افراد درباره جهان دانست (نورث، والیس، و اینگاست، ۱۴۰۱، ۴۳). یکی از کلیدی‌ترین عرصه‌هایی که این نهادها و باورهای مشترک در آن عمل می‌کنند و قواعد بازی اقتصادی را شکل می‌دهند، «بازار سیاسی» است.

مفهوم «بازار سیاسی»^۲ ابزاری تحلیلی در قلب اقتصاد نهادگرای جدید است که منطق مبادله را از حوزه اقتصاد، به عرصه سیاست تسری می‌دهد. در این نگاه، سیاست، به مثابه بازاری در نظر گرفته می‌شود که در آن، کنشگران سیاسی برای دستیابی به اهدافشان دست به «مبادله»^۳ می‌زنند (بوناردی و همکاران^۱، ۲۰۰۵، ۳۹۹). این مبادلات، در بردارنده توافق میان

1. North

2. Political Market

۳. ماهیت این مبادلات سیاسی، بسته به اهداف نخبگان حاکم، می‌تواند به دو نتیجه کاملاً متضاد بینجامد: همکاری در راستای برداشت منابع از جامعه به نفع گروهی محدود، که مانع توسعه بلندمدت است، یا همکاری در راستای تأمین حقوق مالکیت گسترده و ایجاد انگیزه برای سرمایه‌گذاری مولد که به رشد پایدار می‌انجامد. استدلال این مقاله، تحلیل دگرذیسی از حالت دوم در دهه ۱۳۴۰ به حالت نخست

تصمیم‌گیرندگانی است که از قدرت قانونی برای تعیین چگونگی توزیع ثروت و فرصت‌ها در جامعه برخوردارند (گروینوگن و همکاران، ۱۳۹۱، ۲۷). در این چارچوب، این کنشگران، همان نخبگان تصمیم‌گیر در دوره پهلوی دوم (شامل شخص شاه، تکنوکرات‌های سازمان برنامه، و وزارت اقتصاد) و کارآفرینان بخش خصوصی بودند.

بنابراین، مبادله سیاسی به‌لحاظ کنشگران (نخبگان سیاسی و دولتی)، نوع مبادلات (توافق بر سر سیاست‌ها و قوانین) و کالای مورد مبادله (قدرت، رانت، حمایت)، از مبادله اقتصادی متمایز می‌شود. به‌طور مشخص، در دوره پهلوی دوم، این مبادلات در بردارنده «حمایت سیاسی و وفاداری» از سوی نخبگان، «اعطای امتیازات به بخش خصوصی و قوانین حمایتی (مانند تعرفه‌های گمرکی)» از سوی دولت، و در مقابل، «پشتیبانی بخش خصوصی از طرح‌های توسعه‌ای» بود؛ از این رو، مبادله سیاسی، به‌دلیل تأثیرگذاری بر قواعد بازی اقتصادی و حقوق مالکیت، نسبت به مبادله اقتصادی، پهنه نفوذ گسترده‌تری دارد (کاپوراسو و لوین، ۱۴۰۱، ۲۲۶).

اینجاست که وجود مبادله در عرصه سیاست، مفهوم بازارهای سیاسی را به‌گونه‌ای جدایی‌ناپذیر با نظریه هزینه مبادله سیاسی داگلاس نورث، پیوند می‌زند. بسیاری از نهادگرایان، مانند نورث، بر این نظرند که بازارهای سیاسی، بیش از بازارهای اقتصادی، مستعد ناکارآمدی هستند؛ زیرا، «سنجش و اندازه‌گیری» دقیق آنچه در بازارهای سیاسی مبادله می‌شود، یعنی ارزش اموری مانند تعهدات سیاسی، وفاداری، یا حمایت، بسیار دشوار و گاه ناممکن است. در همین راستا، نورث بر این نظر است که ناکارآمدی بازارهای سیاسی، ریشه در به‌عاریت گرفتن رویکرد عقلانیت از اقتصاد نوکلاسیک و تسری آن به جهان سیاست، دارد (نورث، ۱۹۹۰، ۳۳۵). مراد او از این بحث، این است که اگر میان حقیقت و برداشت کنشگر از واقعیت، تفاوتی قائل نشویم، فرض الگوی نوکلاسیک درباره کارایی بازارها، چه از نوع سیاسی و چه از نوع اقتصادی، درست است؛ اما به‌محض اینکه بپذیریم که برداشت کنشگر می‌تواند متفاوت از حقیقت باشد، آن‌گاه باید بپذیریم که مبادلات در بازارهای سیاسی، به‌دلیل وجود عقلانیت محدود و الگوهای ذهنی ناقص بازیگران، به‌مراتب با هزینه بیشتری از بازارهای اقتصادی روبه‌رو است؛ به‌ویژه اینکه در بازارهای سیاسی، با کنشگرانی روبه‌رو هستیم که

در دهه ۱۳۵۰ است.

1. Bonardi

برداشت‌های آن‌ها ناشی از ایدئولوژی و الگوهای ذهنی ناقص‌تری نسبت به بازیگران بازارهای اقتصادی است. به‌زعم نورث، «این گفته، نادرست است که نتیجه کار بازار سیاسی، کارآمد است، به همان معنایی که از کارآمدی بازار اقتصادی مراد می‌شود. چنین بازارهایی (کارآمد) به اندازه کافی در دنیای اقتصاد کمیاب، و در دنیای سیاست، به مراتب کمیاب‌ترند» (نورث، ۱۳۷۷، ۹۰). سرانجام، بازارهای سیاسی، نوعی ابزار تحلیلی به‌شمار می‌آیند که با تکیه بر مجموعه‌ای از فرضیه‌های تجربی درباره رفتار نخبگان، به تحلیل‌گران کمک می‌کند تا درک بهتری از نحوه عملکرد قدرت در این نظام‌های معاملاتی به‌دست آورند (اسپاتز^۱ و همکاران، ۲۰۲۱، ۷).

مفهوم هزینه مبادله، معمولاً به هزینه‌های موجود در فرایند مبادله اشاره دارد (سرزعیم، ۱۳۹۵، ۴۰). این هزینه‌ها، برخلاف آنچه تصور می‌شود، تنها مبادلات اقتصادی را دربر نمی‌گیرد، بلکه بازارهای سیاسی، آکنده از این هزینه‌ها هستند؛ از این‌رو، هزینه مبادله سیاسی، سیر تکامل روابط و ساختارهای سیاسی را در شرایط مبادله توضیح می‌دهد و به همین سبب، اهمیت نهادها را در بازارهای سیاسی برجسته می‌کند (کابایرو و آریاس^۲، ۲۰۱۳، ۴). نظریه هزینه مبادله سیاسی، برپایه مفروضاتی، از جمله اطلاعات نامتقارن، الگوهای ذهنی مشترک بازیگران، و اجرای ناقص توافقات شناخته می‌شود (نورث، ۱۹۹۰، ۳۵۵).

به‌زعم نورث، «هزینه‌های اطلاعات، عبارت از هزینه‌های کشف موارد تخطی از توافقات قراردادی، هزینه‌های اجرای جرایم، و هزینه کشف موارد مربوط به اندازه‌گیری عملکرد کارگزاران است. در طرف دیگر، هزینه‌های اجرای توافقات به ساختار سیاسی، حقوقی، و مشروعیت ادراک‌شده قوانین نیز مربوط می‌شوند» (نورث، ۱۳۷۹، ۲۳۲)؛ به‌عنوان مثال، تضمین اینکه طرفین به قول‌های خود (مثلاً تعهد دولت به تغییر نکردن ناگهانی قوانین) پایبند بمانند، به‌ویژه در ساختارهای سیاسی که قدرت شخصی بر قانون برتری دارد، بسیار پرهزینه و گاه ناممکن است؛ از این‌رو، وجود هزینه‌های اندازه‌گیری کالاها و خدمات، بازارهای اقتصادی را مستعد ناکارآمدی کرده است؛ اما بازارهای سیاسی، به مراتب بیشتر مستعد ناکارآمدی هستند؛ زیرا، اندازه‌گیری آنچه در بازارهای سیاسی مبادله می‌شود، و در نتیجه، اجرای

1. Spatz

2. Caballero

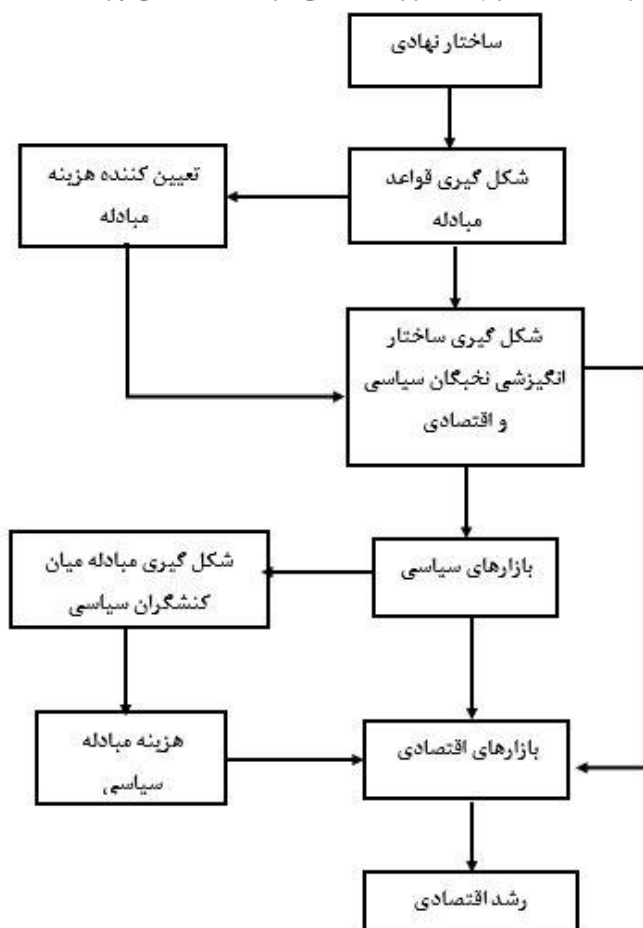
توافق‌هایی که شکل می‌گیرد، بسیار دشوار است (نورث، ۱۹۹۰، ۳۶۲).

میزان اهمیت الگوهای ذهنی و نقش آن‌ها در هزینه‌های مبادله سیاسی — به نظر نهادگرایان — بیش از عوامل دیگر است. در همین راستا، نورث تأکید می‌کند، افراد در بازارهای سیاسی، تنها بر پایه منافع با یکدیگر همکاری نمی‌کنند، بلکه نقش الگوهای ذهنی و ایدئولوژی در کنش آن‌ها اهمیت دارد. او می‌گوید: «تاریخ نشان می‌دهد که ایده‌ها، ایدئولوژی‌ها، اسطوره‌ها، عقاید، و تعصبات مهم هستند و درک روش تکامل آن‌ها ضروری است» (کابایرو و آریاس، ۲۰۱۳، ۱۳)؛ زیرا، ایدئولوژی، اعتقادات، و حتی تعصب مذهبی، در شکل‌دهی جوامع و اقتصادها نقش بنیادینی دارند (نورث، ۱۳۷۷، ۸۰)؛ ولی پرسشی که بی‌پاسخ مانده است، این است که الگوهای ذهنی، محصول چه چیزی هستند؟ نورث بیان می‌کند که الگوهای ذهنی، ناشی از یادگیری نوعی تجربه هستند. او در این باره می‌نویسد: «کل ساختار الگوهای ذهنی، از تجربه‌های فردی به دست می‌آید که ویژه محیط فیزیکی محلی و محیط زبانی اجتماعی فرهنگی او است» (دنزاو و نورث^۱، ۱۹۹۴، ۸). در نتیجه، الگوهای ذهنی، به دلیل ویژگی سازمان‌یافته و ساختاری که دارند، دست به گزینشگری در دریافت و تفسیر اطلاعات می‌زنند (نورث، ۱۹۹۰، ۳۶۳)؛ بنابراین، ممکن است بازیگران سیاسی، الگوهای ذهنی ناقصی از پیامدهای سیاسی داشته باشند که به دلیل عقلانیت محدود، قابل اندازه‌گیری نیست؛ آن‌گاه مبادلات، پرهزینه خواهد بود. اینجاست که نهادها اهمیت می‌یابند. در این میان، دولت به‌عنوان یک نهاد می‌تواند هزینه مبادلاتی را کاهش دهد (توایت^۲، ۱۹۹۴، ۱۹۱)؛ اما همیشه این‌گونه نیست، بلکه همان‌گونه که نهادگرایانی مانند نورث اشاره می‌کنند، نهادها همیشه کارایی را افزایش نمی‌دهند، بلکه گاهی، نهادها (از جمله دولت) برای خدمت به منبع افراد خاصی خلق می‌شوند (چاونس، ۱۳۹۰، ۱۲۲) تا عوامل سیاسی با توسل به آن‌ها، هزینه‌های مبادله سیاسی را افزایش داده و آن را در خدمت اهداف سیاسی شخصی خود قرار دهند (توایت، ۱۹۹۴، ۱۹۲).

1. Denzau & North

2. Twight

شکل شماره (۱). رابطه میان ساختار نهادی، بازارهای سیاسی، هزینه مبادله سیاسی، و رشد اقتصادی



۳. روش پژوهش

نوشتار حاضر، برپایه روش تحلیل ردیابی فرایند نگاشته شده است. ردیابی فرایند، روشی کیفی است که این امکان را فراهم می‌کند که سازوکارهای علی را درون یک مورد خاص شناسایی یا رد کنیم (پلیکوسکی^۱، ۲۰۱۵، ۶۳۵). به بیان روشن‌تر، ردیابی فرایند، با کشف سازوکار علی و ردیابی توالی‌ها، متغیر مستقل را به متغیر وابسته ارتباط می‌دهد. امروزه تحلیل فرایند در پژوهش‌های تاریخی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، و روابط بین‌الملل، بسیار مورد توجه است.

1. Ylikoski

در علوم سیاسی، از آنجا که هدف مطالعه موردی، بررسی علل و معلول‌ها است، ارتباط میان عناصر گوناگون یک عمل، از نوع علت و معلولی بوده و محور اصلی آن، برپایه کشف سازوکارهای علیتی شکل گرفته است (کرازنو، ۲۰۲۲، ۲۳۰)؛ از همین رو، اهمیت و کارویژه پژوهش‌های مبتنی بر ردیابی فرایند، شناسایی سازوکارهای علی ای است که رخداد‌های تاریخی و اجتماعی، محصول آن‌ها هستند.

به‌طور کلی، بیچ و پدرس،^۲ سه نوع ردیابی فرایند را از یکدیگر تفکیک می‌کنند. نوع نخست، روش «ردیابی فرایند برای آزمون نظریه^۳» است. در این روش، ابتدا هر دو متغیر X و Y برای ما مشخص هستند یا فرضیه‌هایی درباره سازوکار علی احتمالی، از پیش موجود است، یا می‌توانیم با استفاده از استدلال منطقی، یک سازوکار علی را برپایه نظریه‌های موجود تدوین کنیم (بیچ و پدرس، ۲۰۱۳، ۱۴). دومین گونه قابل شناسایی، «ردیابی فرایند با هدف نظریه‌پردازی^۴» است. در این روش، در مقایسه با محدودیت‌های یک مطالعه موردی واحد، افق‌های نظری گسترده‌تری وجود دارد. ردیابی فرایند در خالص‌ترین شکل خود، با هدف نظریه‌پردازی از داده‌های تجربی آغاز می‌شود و با استفاده از تحلیلی ساختاریافته بر این داده‌ها، تلاش می‌کند یک سازوکار علی فرضی و معقول کشف کند که در آن، متغیر X به متغیر Y پیوند داده می‌شود (بیچ و پدرس، ۲۰۱۳، ۱۶). سومین روش قابل شناسایی، «ردیابی فرایند با هدف توضیح نتیجه^۵» است. هدف بسیاری از پژوهش‌های مبتنی بر ردیابی فرایند، توضیح یک نتیجه خاص و جالب توجه است که ممکن است مبهم یا پیچیده به نظر برسد. در اینجا هدف، ساختن یک توضیح حداقلی کافی برای یک نتیجه خاص است؛ به‌گونه‌ای که کافی بودن، به معنای توضیح همه جنبه‌های مهم یک نتیجه باشد، بدون اینکه بخش‌های اضافی در آن وجود داشته باشد (بیچ و پدرس، ۲۰۱۳، ۱۸).

داده‌های پژوهش حاضر، به شیوه اسنادی گردآوری شده و برای افزایش اعتبار

1. Crasnow
2. Beach and Pedersen
3. Theory-Testing Process-Tracing
4. Theory-Building Process-Tracing
5. Explaining-Outcome Process-Tracing

یافته‌ها، از مجموعه متنوعی از منابع دست اول و دوم بهره گرفته شده است. همچنین، ترکیبی از داده‌های کیفی و کمی به کار رفته است تا تصویر جامعی از مسئله پژوهش ارائه شود. شواهد کیفی گردآوری شده از خاطرات، اسناد بایگانی شده، و منابع تاریخی در چارچوب روش «ردیابی فرایند» تحلیل شده‌اند تا الگوهای تصمیم‌گیری، دلایل تغییر رویکردها، و سازوکارهای علی شناسایی شوند. داده‌های آماری استخراج شده از منابع رسمی، در قالب نمودارها و تفسیر داده ارائه شده‌اند، تا این تحلیل کمی، به‌عنوان شواهد پشتیبان و مکمل، به آزمون تجربی فرضیه‌های برآمده از تحلیل کیفی کمک کرده و یافته‌های پژوهش را مستند و عینی کند.

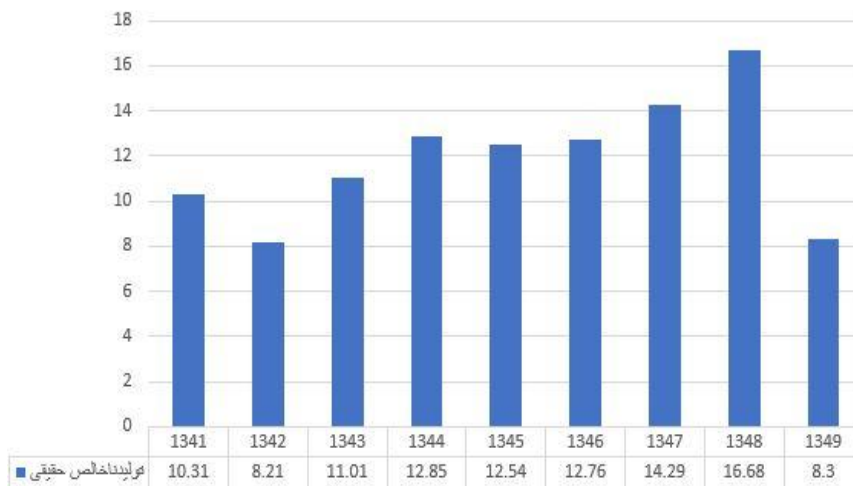
۴. سیاست‌گذاری توسعه صنعتی در ایران دهه ۱۳۴۰

تاریخ توسعه اقتصادی ایران در دهه ۱۳۴۰ را می‌توان یک استثناء به‌شمار آورد. مطابق نمودار شماره (۱)، در بازه زمانی ۱۳۴۱ تا ۱۳۴۹، به‌طور متوسط، رشد سالانه تولید ناخالص داخلی حقیقی در اقتصاد ایران، حدود ۱۲ درصد بوده است؛ برای مثال، در سال ۱۳۴۷، تولید ناخالص داخلی به ۱۴/۲۹ درصد و در سال ۱۳۴۸ به ۱۶/۶۸ درصد رسیده است. بخش مهمی از این موفقیت، از سیاست‌های صنعتی‌سازی مبتنی بر جایگزینی واردات و اجرای برنامه‌های عمرانی سوم سرچشمه می‌گرفت. این برنامه با تمرکز بر حمایت از بخش خصوصی و توسعه زیرساخت‌ها، صنایع سنگین، و بخش خدمات مدرن، سبب افزایش چشمگیر انباشت سرمایه و ارتقای بهره‌وری کل عوامل تولید شد.

مهم‌ترین ویژگی این دوره، ماهیت غیرتورمی آن بود؛ به‌گونه‌ای که متوسط تورم در این سال‌ها، ۱/۶۶ درصد بوده است (بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۹۳). در چارچوب تحلیل اقتصاد کلان، یکی از روش‌های بنیادین برای ارزیابی کیفیت و پایداری رشد اقتصادی، مقایسه نرخ رشد تولید ناخالص داخلی واقعی و نرخ تورم است. مقایسه روند رشد تولید ناخالص داخلی با نرخ تورم می‌تواند به روشن شدن این موضوع کمک کند که رشد واقعی اقتصاد، نتیجه عواملی همچون افزایش سرمایه‌گذاری، بهبود بهره‌وری، یا ورود فناوری‌های جدید بوده، یا اینکه تنها نتیجه افزایش سطح عمومی قیمت‌ها در آن دوره است. برپایه نظریه‌های اقتصادی، افزایش تورم می‌تواند بر تولید ناخالص داخلی تأثیرگذار باشد؛ به‌این‌معنا که با افزایش تورم، بازدهی واقعی پول کاهش می‌یابد و سبب می‌شود که مانده واقعی برای

صاحبان دارایی - که نرخ بازدهی پول را با نرخ بازدهی سرمایه مقایسه می‌کنند - جذابیت کمتری داشته باشد؛ در نتیجه، نرخ تورم بالاتر، تغییر مجموعه دارایی‌ها را از پول به سوی سرمایه تشویق می‌کند. در این فرایند سرانجام، تولید واقعی افزایش می‌یابد؛ زیرا انباشت سرمایه را افزایش می‌دهد (سیدکالایی و طاهری بازخانه، ۱۳۹۹، ۹۷). این تمایز، به‌ویژه در دهه ۱۳۴۰ اهمیت دارد؛ دهه‌ای که می‌توان آن را نمونه کلاسیکی از یک چرخه اقتصادی موفق دانست؛ زیرا، در آن دوره، رشد تولید ناخالص داخلی در کنار تورم پایین، نشان‌دهنده رشد اقتصادی واقعی در اقتصاد ایران دارد.

نمودار شماره (۱). تولید ناخالص حقیقی (GDP) در دهه ۱۳۴۰



منبع: مرکز آمار ایران

موفقیت چشمگیر و رشد پایدار این دوره، محصول شرایطی استثنایی بود که در آن، هزینه مبادله سیاسی به‌گونه‌ای معنادار کاهش یافت. در ادامه این بخش، سه عامل کلیدی این پدیده بر پایه چارچوب نظری مقاله، کالبدشکافی می‌شود. ابتدا، چگونگی شکل‌گیری «الگوهای ذهنی مشترک» میان نخبگان حاکم و تکنوکرات‌ها و نقش آن در ایجاد همکاری نهادی بررسی خواهد شد. سپس، اهمیت ایجاد «اطلاعات متقارن» از طریق نهادهای میانجی مطالعه می‌شود که به کاهش عدم قطعیت و پیش‌بینی‌پذیر شدن فضای سرمایه‌گذاری انجامید و سرانجام، تحلیل خواهد شد که چگونه «اجرای دقیق توافق‌ها» از سوی دولت، با اعتمادسازی در بخش خصوصی، انگیزه لازم را برای سرمایه‌گذاری‌های بلندمدت صنعتی فراهم کرد.

۱-۴. الگوهای ذهنی مشترک

تاریخ سیاست‌گذاری صنعتی در دوران پهلوی، نشان‌دهنده نوعی دوگانگی بنیادین است که در آن، منطق نهادی توسعه‌گرا، با رویکرد امنیت‌محور، در تعارض قرار می‌گیرد؛ وضعیتی که به‌ویژه پس از کودتای ۲۸ مرداد و در سایه گسترش کمونیسم در عرصه بین‌الملل، به پررنگ شدن دغدغه حفظ سلطنت از سوی شاه، ابعاد تازه‌ای بخشید. این دل‌مشغولی با دیدگاه مشاوران آمریکایی، که اصلاحات اقتصادی را بهترین راه برای جلوگیری از نفوذ کمونیسم می‌دانستند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱، ۲۲۳)، هم‌راستا بود. برپایه توافق میان دولت کندی و حکومت پهلوی و نخبگان سیاسی ایران، تلاش شد الگوی سیاست‌گذاری‌ای مشابه با آنچه در برخی کشورهای آمریکای لاتین به‌اجرا درآمده بود، در ایران نیز پیاده‌سازی شود.

در نتیجه، لزوم انجام اصلاحات اقتصادی موجب شد که توسعه و رشد اقتصادی کشور به‌عنوان هدفی ملی در برنامه سوم عمرانی شناخته شود. همچنین، برنامه‌ریزان برنامه عمرانی سوم، با توجه به بحران اقتصادی، به این نتیجه رسیدند که با تأکید بر نقش پررنگ نفت و به‌تبع آن دولت در اقتصاد، بهبود وضع مردم از طریق برنامه‌های اقتصادی امکان‌پذیر است (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶، ۱۳۲). در این راستا، علی‌نقی عالیخانی، به‌منظور طراحی راهبرد صنعتی در زمان نخست‌وزیری علم، به سمت وزارت اقتصاد منصوب شد. وی بر این نظر بود که تنها راه خروج از رکود در کشور، تقویت صنعت است و بدون مداخله پیوسته و پیگیر دولت، این کار میسر نیست (عالیخانی، ۱۳۹۴، ۱۶۱). در این شرایط بود که ایده سیاست‌گذاری صنعتی با نقش‌آفرینی مؤثر دولت، در اوایل دهه ۱۳۴۰ به الگوی ذهنی بسیاری از صاحبان تصمیم‌تبدیل شد. این، تنها برهه از زمان است که ساختار سیاسی پهلوی دوم موفق می‌شود با کاهش پیوسته هزینه مبادله سیاسی، بر معضل همکاری چیره شود تا سیاست صنعتی در ایران، یکی از موفق‌ترین دوره‌های خود را سپری کند.

عالیخانی در توصیف آن سال‌ها، بزرگ‌ترین عامل موفقیت سیاست صنعتی را تعامل با نهادهای اقتصادی دیگر می‌داند و می‌گوید: «تفاهم بی‌اندازه زیادی با سازمان برنامه داشتیم. در مورد وزارت دارایی هم این چنین بود؛ به طوری که در خصوص سیاست‌های مالیاتی، تفاهم اساسی با آن‌ها وجود داشت» (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۷۵). چنان‌که حسنعلی مهران، از رؤسای بانک مرکزی، بیان می‌کند: «در دوره اول ریاست سمیعی بر بانک مرکزی، تفاهم زیادی میان اصفیة، مدیرعامل سازمان برنامه، عالیخانی، وزیر اقتصاد، و سمیعی برقرار بود و این سه نفر،

محوری درست کرده بودند که نظام اقتصادی کشور را هدایت می‌کرد» (مهران، ۱۳۹۲، ۶۱)؛ در نتیجه، وضع به گونه‌ای بود که سازمان برنامه، بانک مرکزی، و وزارت اقتصاد، یک مثلث کارآمد شدند که کاملاً حرف یکدیگر را می‌فهمیدند و کاملاً با هم تفاهم داشتند (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۸۱). این تفاهم در تحلیل نهادگرایانه، به دلیل باورها و ایده‌های مشترک است که اشخاص درباره جهان پیرامون دارند (نورث، والیس و واینگاست، ۱۴۰۱، ۴۳).

با این حال، نباید از این نکته غفلت کرد که همگرایی نهادی در دهه ۱۳۴۰، بیش از هر چیز، محصول مجموعه‌ای از موانع ساختاری بود که استقلال نسبی نهادهای برنامه‌ریز را تضمین می‌کرد. از یک سو، ضرورت بهره‌گیری از دانش تخصصی برای برون‌رفت از بحران اقتصادی و از سوی دیگر، حمایت ایالات متحده آمریکا از تکنوکرات‌هایی مانند علی امینی، دو عامل مؤثری بودند که به شکل‌گیری فضای نهادی مساعد برای تقویت استقلال نسبی این نهادها در برابر اراده سلطنتی کمک کردند؛ از این رو، تا پیش از پایان دهه ۱۳۴۰، الگوی ذهنی شاه، کمتر به نهادهایی همچون سازمان برنامه و وزارت اقتصاد تسری یافت؛ پدیده‌ای که خود، زمینه‌ساز شکل‌گیری نهادهای اقتصادی با رویکرد توسعه‌گرا شد (رادمرد و همکاران، ۱۴۰۰، ۲۶۱).

محدودیت‌های یادشده موجب شد که تنها تکنوکرات‌های اقتصادی نباشند که دیدگاه‌های مشترکی درباره توسعه صنعتی داشتند، بلکه، با وجود گرایش‌های شاه و نخست‌وزیر وقت، امیرعباس هویدا، به اقتصاد دولتی، سیاست‌هایی نیز در راستای ایجاد فضای مساعد برای توسعه بخش خصوصی پیگیری شد (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵، ۲۵۵). این هم‌سوایی، تا جایی پیش رفت که در جریان تدوین و اجرای برنامه سوم عمرانی، شاه نیز مخالفت جدی‌ای با خطوط کلی آن از خود نشان نداد (گودرزی، فرمانفرم‌نایان، و مجیدی، ۱۳۸۱، ۲۴۲)؛ در حالی که شاه در دهه ۱۳۵۰ و در برنامه عمرانی پنجم، تقریباً با همه مباحث مطرح‌شده در برنامه مخالف بود (گودرزی، فرمانفرم‌نایان، و مجیدی، ۱۳۸۱، ۴۲۰).

همکاری میان نهادهای سیاسی تأثیرگذار بر عملکرد اقتصادی را می‌توان در داشتن الگوهای ذهنی مشترک، به‌عنوان مهم‌ترین ویژگی هزینه مبادله سیاسی، تحلیل کرد. به بیان روشن‌تر، گرایش ذهنی بیشتر فن‌سالاران و تکنوکرات‌ها — چه آن‌هایی که عالیخانی با خود به وزارت اقتصاد آورده بود و چه آن‌هایی که در نهادهای مالی دیگر حضور داشتند — این بود که لازمه توسعه اقتصادی، تقویت و حمایت از بخش خصوصی است؛ بنابراین، ویژگی‌های سیاست‌گذاری و ساماندهی اقتصادی در این سال‌ها، از طریق صنعتی کردن کشور در راستای

رشد و تقویت بخش خصوصی دنبال شد (سعیدی و شیرین کام، ۱۳۸۹، ۲۳۲)؛ از این رو، عالیخانی تأکید می‌کند که سیاست‌گذاری صنعتی باید بخش خصوصی را تشویق به کار کند و به آن‌ها امید ببخشد (عالیخانی، ۱۳۹۴، ۱۷۸). این درحالی است که در الگوهای ذهنی سامان بخش در ایران، جایی برای تعامل دولت با جامعه و بخش خصوصی وجود نداشت و هرگونه فعالیت مولد در ایران را با موانع جدی روبه‌رو کرده بود؛ زیرا، رشد، هنگامی پدید می‌آید که اقتصاد، انگیزه‌های نهادی لازم را برای پیشبرد فعالیت‌های مولد روبه‌رشد فراهم کند (چاونس، ۱۳۹۰، ۱۲۹).

یکی دیگر از الگوهای ذهنی مشترک، مربوط به نقش اعتبارات ارزان بود. الگوی ذهنی برنامه‌ریزان و مدیران مالی این بود که سیاست دولت نباید به‌طور کامل، مبتنی بر دادن اعتبارات با نرخ سود بسیار پایین باشد؛ زیرا، ممکن بود با تغییر قیمت نفت، انضباط مالی بودجه از دست برود؛ از این رو، به نظر آن‌ها، سیاست حمایت از بخش خصوصی باید بیشتر بر حمایت گمرکی استوار باشد. بر این اساس، همان‌گونه که نیازمند بیان می‌کند: «گمرک برای وزارت اقتصاد، مهم‌ترین ابزار بود تا همچنان که صنایع توسعه می‌یابد، این وزارتخانه با کمک گمرک، حمایت از صنایع نوپا را آغاز کند» (نیازمند، ۱۳۹۹، ۱۲۸).

۲-۴. اطلاعات متقارن

در سال ۱۳۴۱، اتاق صنایع و معادن ایران به منظور ایجاد مناسبات و تسهیل جریان اطلاعات میان دولت و بخش خصوصی تشکیل شد. سیاست اتاق در سال‌های پس از شکل‌گیری، حفظ منافع صاحبان صنایع در مقابل نهادهایی بود که به‌طور مستقیم در سیاست‌گذاری اقتصادی نقش پررنگی داشتند (سعیدی و شیرین کام، ۱۳۸۹، ۱۱۳). ارتباط صاحبان صنایع با یکدیگر، تعامل با نهادهای تأثیرگذار بر عملکرد اقتصادی و همچنین، هماهنگی و نزدیکی بسیاری از مدیران مالی کشور با یکدیگر، سبب شد که جریان اطلاعات (به‌عنوان یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های هزینه مبادله سیاسی)، به‌گونه‌ای متقارن‌تر در پیش گرفته شود و به این ترتیب، ناطمینانی به سیاست‌هایی که به‌طور مستقیم بر سرمایه‌گذاری آن‌ها تأثیرگذار بود را کاهش دهد. در همین راستا، احمد خیامی، بنیان‌گذار شرکت «ایران ناسیونال» درباره نقش حمایت‌گرایانه دولت از صنایع با استفاده از متقارن‌سازی اطلاعات می‌نویسد: روزی وزیر اقتصاد به او گفته است که سود بازرگانی خودروهای وارداتی را امسال با افزایش صد تا پانصد

درصد قرار می‌دهیم (خیامی، ۱۳۹۷، ۱۵۸)، تا تولیدکنندگان خودرو، نگران فروش محصولات خود در بازار داخل نباشند. چنین نمونه‌هایی، نشان‌دهنده اهمیت اطلاعات در هماهنگی میان دولت و بخش خصوصی است.

۳-۴. اجرای توافقات

در این برهه، بسیاری از فعالیت‌های برنامه‌ریزان سیاست صنعتی در راستای اعتمادسازی بخش خصوصی انجام شد؛ بنابراین، وزارت اقتصاد به بخش خصوصی اطمینان داده بود که در هر شرایطی از آن‌ها حمایت خواهد کرد. عالیخانی درباره اجرای توافقات از ویژگی‌های هزینه مبادله سیاسی می‌گوید: «اگر دولت، یک قولی به بخش خصوصی داده، حتی اگر اشتباه باشد، حتی اگر من با آن مخالف باشم، موظف است پای قولش بایستد» (عالیخانی، ۱۳۹۴، ۱۷۴)؛ به‌عنوان مثال، خیامی می‌گوید: «روزی نامه‌ای از وزارت اقتصاد دریافت کرده است مبنی بر اینکه به کارخانجات صنعتی ایران ناسیونال اجازه داده می‌شود، هر نوع خودرو، اعم از سواری، باری، و تراکتور تولید کنند؛ مشروط بر اینکه مقدار درصد ساخت داخلی از ۳۵ درصد شروع شود و به‌همین ترتیب، به تدریج ساخت داخلی در پانزده سال به ۹۰ درصد برسد. این وزارتخانه پذیرفت که تا رسیدن به حداکثر ساخت داخلی، حقوق گمرکی و سود بازرگانی فعلی را برای آن شرکت اضافه نکند (خیامی، ۱۳۹۷، ۱۱۳-۱۱۲).

در همین راستا، وزارت اقتصاد با حمایت از صنایع و همکاری با نهادهای مالی دیگر، تلاش کرد تا قاعده بازی اقتصادی را تغییر دهد. با وجود چالش‌ها و مشکلات اقتصادی آن زمان، دولت بر این باور بود که با تعریف روشن نقش‌ها و مسئولیت‌ها و کاهش نااطمینانی‌ها، می‌توان به یک محیط مساعد برای رشد اقتصادی دست یافت. وزیر اقتصاد آن زمان بیان می‌کند که برای کاهش نااطمینانی‌ها، از همان ابتدا تلاش کردیم که «تکلیف خودمان را با صاحب صنعت، روشن کنیم. به آن‌ها گفته بودیم که ما چه چیزهایی را می‌خواهیم و در این شرایط است که شما می‌توانید کار بکنید و در این شرایط ما از شما حمایت خواهیم کرد» (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۱۰۵). این رویکرد، به‌نوعی تعهد دولت به شفافیت و حمایت از بخش خصوصی را نشان می‌دهد که نقش آن را در رشد و توسعه اقتصادی، انکارناپذیر می‌کند.

در این دوره، وزارت اقتصاد به منظور جلب اعتماد بخش خصوصی، اقدام به اجرایی

کردن توافقی‌های گوناگونی از جمله حمایت‌های گمرکی، اعتبارات، و معافیت‌های مالیاتی کرد. یکی از اقدامات کلیدی در این راستا، کاهش نرخ تنزیل مجدد توسط بانک مرکزی از ۶ درصد به ۴ درصد بود. این اقدام، نه تنها این پیام روشن را به بخش خصوصی فرستاد که دوران تثبیت اقتصادی پایان یافته است، بلکه نشان‌دهنده آغاز دوران رشد اقتصادی و امیدواری به آینده بود (مهران، ۱۳۹۲، ۵۰). در کنار این سیاست‌ها، دو بانک مهم نیز تأسیس شد که نقش برجسته‌ای در تأمین مالی طرح‌های صنعتی داشتند. بانک توسعه صنعتی ایران، به گونه‌ای طراحی شده بود که وام‌هایی را برای طرح‌های کوچک و متوسط صنعتی در نظر می‌گرفت؛ در حالی که بانک توسعه معادن و صنایع ایران، از طرح‌های بزرگ صنعتی حمایت می‌کرد. این سیاست‌ها در راستای تأمین منابع مالی برای بخش خصوصی و تقویت بنگاه‌های اقتصادی در دو بخش صنعتی و معدنی طراحی شده بود. دست‌کم از نیمه دهه ۱۳۴۰، بین ۶۰ تا ۷۰ درصد تأمین مالی سرمایه‌گذاری ناخالص شرکت‌های بزرگ بخش خصوصی را بانک‌های تخصصی تأمین کردند (سعیدی و شیرین‌کام، ۱۳۸۹، ۲۰۵).

وزارت اقتصاد در راستای حمایت از صنایع داخلی، تصمیم گرفت مجوزهای ساخت کارخانه‌ها را به گونه‌ای صادر کند که رقابت میان آن‌ها به‌طور مؤثری کنترل شود. به این ترتیب، در مورد کارخانه‌های سیمان مقرر شد که در شعاع ۱۲۰ کیلومتری آن‌ها، هیچ کارخانه سیمان دیگری تأسیس نشود. این اقدام موجب شد که کارخانه‌های سیمان در نقاط دورافتاده کشور راه‌اندازی شوند و طبق قول وزارت اقتصاد، هیچ رقیب دیگری در شعاع ۱۲۰ کیلومتری برای آن‌ها وجود نداشته باشد. این تعهدات آن‌چنان برای مقامات صنعتی اهمیت داشت که حتی زمانی که نامه‌ای از دفتر مخصوص شاه به وزارت اقتصاد رسید و در آن درخواست تأسیس کارخانه سیمان در منطقه‌ای داخل شعاع ۱۲۰ کیلومتری مطرح شد، وزارت اقتصاد، بر پایه توافقی‌های خود با بخش خصوصی، با این درخواست مخالفت کرد. هنگامی که شاه از این تصمیم به شدت عصبانی شد و به دکتر عالیخانی اعتراض کرد، عالیخانی باز هم حاضر نشد برخلاف ضوابطی که برای توسعه صنایع تعیین شده بود و باعث خدشه‌دار شدن توافقات با صنایع بود، عمل کند (نیازمند، ۱۳۹۹، ۱۴۴). این در حالی است که بدون استقلال عمل افرادی مثل عالیخانی، که در دهه ۱۳۴۰ فراهم شده بود، اجرای تعهدات با مشکلات بسیاری روبه‌رو می‌شد.

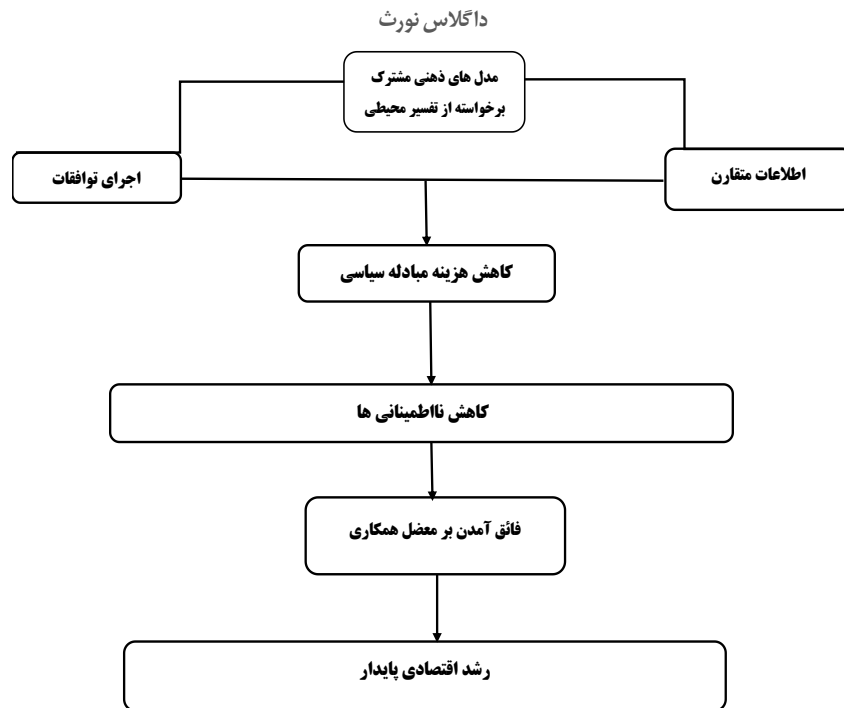
نکته قابل توجه این است که حتی تورم به وجود آمده بر اثر فعالیت‌های صنعتی، مشکلی برای

ادامه این فعالیت‌ها به وجود نیاورد؛ زیرا، در الگوی ذهنی برنامه‌ریزان، «تورم مسئله نبود، درحالی‌که توسعه، مسئله اساسی بود» (مهران، ۱۳۹۲، ۵۷). اهمیت یافتن توسعه و تبدیل آن به ایدئولوژی مسلط تکنوکرات‌های پهلوی دوم، موجب دگرگونی در قواعد بازی اقتصادی شد؛ به گونه‌ای که نه تنها شمار بیشتری از تجار به فعالیت‌های صنعتی روی آوردند، بلکه همچنین، بازدهی و سودآوری صنعت از تجارت پیشی گرفت (نیازمند، ۱۳۹۹، ۱۴۷)؛ بنابراین، نهادهایی که در دهه ۱۳۴۰ قوام یافتند، نقش تعیین‌کننده‌ای در ایجاد انگیزه‌ها و فرصت‌هایی داشتند که صنعت‌گران می‌توانستند از آن بهره‌مند شوند؛ از این رو، سیاست‌های دولت در این دوره، به ویژه در زمینه تأمین مالی و حمایت‌های مالی، بستری را برای شکوفایی بخش خصوصی فراهم آورد. این اقدامات، نه تنها در راستای تحقق اهداف اقتصادی ملی بود، بلکه موجب تقویت اعتماد بخش خصوصی و جذب سرمایه‌گذاری‌های داخلی و خارجی به کشور شد.

در مجموع، سیاست‌های نظارتی و حمایتی دولت در دهه ۱۳۴۰، توانست زمینه مناسبی برای افزایش سرمایه‌گذاری در کشور فراهم کند؛ برای مثال، درحالی‌که «نرخ تشکیل سرمایه ثابت ناخالص» در سال ۱۳۴۱، معادل ۱۰/۵- درصد را نشان می‌داد، تنها پس از آغاز سیاست‌های صنعتی، یعنی در سال ۱۳۴۲، با رشدی مثبت و چشمگیر، به میزان ۲۰/۴ درصد رسید. این روند افزایشی در سال‌های بعد نیز ادامه یافت و در سال ۱۳۴۴ به رقم چشمگیر ۴۷/۷ درصد رسید (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳).

نکته مهم این است که چنین رشدی در سرمایه‌گذاری، پیش از جهش قیمت جهانی نفت رخ داد؛ به بیان روشن‌تر، انگیزه و تمایل بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری در اقتصاد ایران در آن دوره، نه ناشی از درآمدهای نفتی، بلکه حاصل فضای اقتصادی و سیاست‌های حمایتی آن زمان بود. در این میان، بخش خصوصی با سرمایه‌گذاری ۲۳/۴ میلیارد دلاری در بخش صنعت، نقش چشمگیری در فرایند صنعتی‌سازی دهه ۱۳۴۰ ایفا کرد. در کنار آن، دولت نیز با اختصاص ۴۶/۲ میلیارد دلار سرمایه (قاراخانی و همکاران، ۱۴۰۰، ۹۵)، تلاش کرد با ایفای نقش حمایتی و مکمل، مسیر توسعه صنعتی کشور را هموار کند.

شکل شماره (۲). نوع و رابطه هزینه مبادله سیاسی و عملکرد اقتصادی و نتایج آن در ایران دهه ۱۳۴۰ براساس مدل



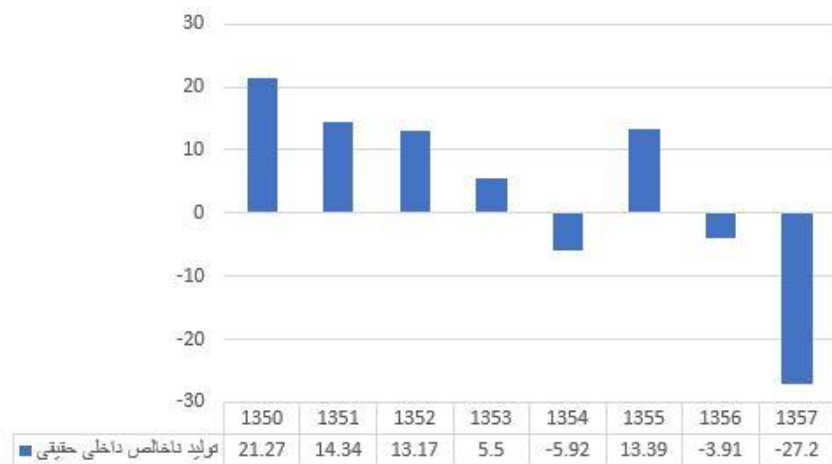
۵. هزینه مبادله سیاسی و شکست سیاست توسعه صنعتی

در اوایل دهه ۱۳۵۰ (با وجود تداوم رشد اقتصادی به گونه ای مثبت)، سهم صنعت و کشاورزی به نسبت خدمات و نفت، سهم پایین تری از GDP را به خود اختصاص داد. به بیان روشن تر، سهم صنعت ۱/۳ درصد و بخش کشاورزی تنها ۰/۵ درصد از متوسط رشد اقتصادی آن سالها را توضیح می دهد (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶، ۱۹۱).

بدیهی است که موتور محرک رشد اقتصادی در دهه ۱۳۵۰، نه بخش صنعت، بلکه افزایش ناگهانی درآمدهای نفتی بوده است. بر پایه داده های نمودار شماره (۲)، نرخ رشد تولید ناخالص داخلی در سال های ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، و ۱۳۵۷ به ترتیب ۱۳/۳۹ درصد، ۳/۹۱- درصد و ۲۷/۲- درصد بوده است. با کاهش تولید ناخالص داخلی، سطح تقاضا در مقایسه با گذشته تغییر چندانی نکرد و همین امر به تقویت طرف تقاضا در اقتصاد منجر شد. بررسی نرخ تورم در فاصله سال های ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۷، نشان می دهد که این نرخ با روندی فزاینده روبه رو شده است؛ به گونه ای که میانگین سالانه آن به ۱۲/۲ درصد رسیده است. در سال پایانی حکومت

رژیم، این نرخ، جهش دیگری را تجربه کرد و به ۲۵/۱ درصد رسید. تحلیل رویدادهای اقتصادی-سیاسی در این بازه نشان می‌دهد، سیاست‌های سرکوب بخش خصوصی، باعث شد که در سال‌های پایانی، تقاضای کل با شتابی بیش از گذشته افزایش یافته و سرانجام، ناترازی به وجود آمده میان عرضه و تقاضا، به ایجاد فشارهای تورمی شدید و ماندگار در اقتصاد ایران انجامیده است. تورم افسارگسیخته، نه تنها قدرت خرید طبقات حقوق‌بگیر را به شدت کاهش داد، بلکه به تعمیق نابرابری درآمدی نیز انجامید. افزون‌براین، تداوم این وضعیت، کیفیت رشد اقتصادی را به شدت تضعیف کرد.

نمودار شماره (۲). تولید ناخالص داخلی حقیقی (GDP) در دهه ۱۳۵۰



منبع: مرکز آمار ایران

در این بخش، فرایند معکوس دهه پیشین، تحلیل و با تکیه بر چارچوب نظری هزینه مبادله سیاسی، مشخص شد که چگونه افول نهادهای توسعه‌گرا و افزایش چشمگیر هزینه‌های مبادله، به شکست سیاست توسعه صنعتی در دهه ۱۳۵۰ انجامید. در ادامه، سه سازوکار اصلی این شکست بررسی می‌شود: نخست، چگونگی ظهور «تناقض و دگرپسی در الگوهای ذهنی» با تسلط نگاه امنیتی شاه بر منطق اقتصادی تشریح می‌شود. سپس، نشان داده می‌شود که این تغییر، چگونه به شکل‌گیری «اطلاعات نامتقارن»، و فضای پیش‌بینی‌ناپذیر برای فعالان اقتصادی انجامید. در پایان، مصادیق «اجرای ناقص توافقات» و نقض حقوق مالکیت بررسی می‌شود که با نابودی کامل اعتماد، سرمایه‌های مولد را از کشور فراری داد.

۱-۵. تناقض و دگردیسی در الگوهای ذهنی

با آغاز دهه ۱۳۵۰ و پایان یافتن محدودیت‌های اقتصادی و سیاسی دهه پیشین، شاه در پرتو جهش ناگهانی قیمت نفت، خود را از دو قید بنیادین رها شده می‌دید: نخست، الزام به همکاری با بخش خصوصی، و دوم، اتکای ناگزیر به تکنوکرات‌هایی که زمینه‌ساز دستاوردهای اقتصادی دهه ۱۳۴۰ بودند. افزون‌براین، تمرکز راهبرد جدید سیاست خارجی ایالات متحده بر تعامل مستقیم با شخص شاه، به جای اتکا به نخبگان سیاسی مستقل، موجب شد که شاه، آزادی عمل بیشتری در سیاست داخلی، به‌ویژه در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی، به‌دست آورد (گازپوروسکی، ۱۳۹۴، ۴۷-۴۵)، تا برخلاف دهه ۱۳۴۰ که مداخله مستقیمی در تدوین و اجرای برنامه‌های توسعه نداشت، در دهه ۱۳۵۰ با بهره‌گیری از اقتدار سیاسی فزاینده، الگوی ذهنی خاص خود (نگرش امنیتی و سیاسی به اقتصاد) را با قدرت بیشتری پیگیری کند و به تدریج به کانون اصلی تصمیم‌گیری‌های توسعه‌ای کشور تبدیل شود.

قدرت‌گیری کمونیست‌ها در کشورهای همسایه و فضای دوقطبی نظام بین‌الملل، به رشد الگوی ذهنی شاه کمک کرد. وی بر این باور بود که پس از کمونیست‌ها، بزرگ‌ترین تهدید برای سلطنتش، گروه‌هایی هستند که به‌واسطه ملی‌گرایی یا محبوبیت مردمی، قادر به انجام اقدامات ضدنظام می‌باشند؛ ازاین‌رو، سیاست او در عرصه داخلی، معطوف به حذف افرادی بود که از محبوبیت چشمگیری برخوردار شده بودند. یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های سرنوشت تکنوکرات‌های موفق در دوران پهلوی، علینقی عالیخانی است. دستاوردهای او در مقام وزیر اقتصاد، اعتبار و محبوبیت چشمگیری برایش در سطح جامعه به‌همراه آورد. بااین‌حال، این موفقیت‌ها، پیامدهای سیاسی‌ای نیز داشت؛ به‌گونه‌ای که عملکرد برجسته عالیخانی، افزون‌بر تحسین، سبب حسادت و نگرانی برخی از بازیگران سیاسی، از جمله شخص شاه، شد، که او را رقیب بالقوه‌ای برای آینده سیاسی خود به‌شمار می‌آوردند (یگانه، ۱۹۸۵، ق ۵). در چنین فضایی، اخراج تکنوکرات‌های برجسته‌ای مانند فرمانفرمائیان، نیازمند، و یگانه نیز در راستای همین تغییر رویکرد انجام شد. به‌نظر می‌رسد، شاه به کسانی که در دهه پیشین تلاش کرده بودند رشد اقتصادی‌ای فراتر از سطح کشورهای توسعه‌یافته‌ای چون سنگاپور را رقم بزنند، گفته بود، که دیگر نیازی به حضور آن‌ها ندارد؛ زیرا، اکنون با تکیه بر منابع نفتی، شرایط متفاوت شده است؛ بنابراین، عملکرد اقتصادی در دهه ۱۳۵۰ تحت تأثیر این‌گونه الگوهای ذهنی قرار گرفت. این واقعیت، یادآور اندیشه نورت است که تأکید می‌کند، نظام‌های باور کارگزاران

سیاسی، بسیار مهم هستند؛ زیرا، عقاید غالب کارآفرینان سیاسی که در جایگاه سیاست‌گذاری هستند، در طول زمان سبب شکل‌گیری ساختار پیچیده‌ای از نهادها می‌شود که عملکرد اقتصادی را تعیین می‌کند (نورث، ۱۳۹۶، ۳۴).

در این برهه، دستگاه حاکمه، که دیگر خود را از همه قیدوبندها رهاشده می‌دید، برنامه‌های جاه‌طلبانه‌ای را بدون توجه به نیازها و منافع بخش خصوصی در پیش گرفت (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵، ۲۷۲). از این برهه به بعد، شاه تنها برای نظرات و مکنونات ذهنی خود، ارزش قائل بود (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶، ۱۰۱) و به نظرات کارشناسان سازمان برنامه و وزارت اقتصاد بی‌توجه بود؛ تا بخش خصوصی در برنامه عمرانی چهارم، برخلاف سیاست صنعتی برنامه سوم، نقش کم‌رنگی داشته باشد. تاجایی که دولت در برنامه چهارم به‌طور مستقیم در مرکز برنامه قرار گرفت و تأکید شده بود که بخش خصوصی در اداره پاره‌ای از صنایع اساسی کشور و نیز آن‌دسته از صنایعی که به لحاظ «مصالح ملی»، اداره آن‌ها به وسیله دولت ضروری است، نباید حضور داشته باشد (نیلی و کریمی، ۱۳۹۶، ۱۸۱). عالیخانی در این باره می‌گوید: «شاه اصرار داشت که ذوب‌آهن نباید در اختیار بخش خصوصی باشد. این سیاست واقعاً معنی نداشت. در مورد پتروشیمی هم اول همین حرف را می‌زد. همه این‌ها رنگ سوسیالیستی را داشت که شاه خیلی خوشش می‌آمد به کارهایش بدهد» (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۴۸). با وجود این، برنامه‌ریزان توسعه می‌دانستند که ادامه رشد اقتصادی، وابسته به توسعه بخش خصوصی است؛ از این رو، بخش خصوصی باید آرام‌آرام وارد قسمت‌هایی از اقتصاد شود، که هم به لحاظ گستره، وسیع باشد و هم سرمایه‌گذاری خاصی در آن رخ نداده باشد. بر پایه تحلیل نهادگرایان، اگر سرمایه خصوصی ببیند که دولت، قلمرو سودآور را به خود اختصاص می‌دهد، دولت باید بهای این کار را با از دست دادن مشروعیت خود نزد گروه‌هایی پردازد که برای برنامه همه‌جانبه تحول به آن‌ها نیاز دارد (ایوانز، ۱۳۸۰، ۱۵۰). این، دقیقاً شرایطی بود که با چیرگی الگوهای ذهنی شاه و برخی از نزدیکان به او، سرانجام رخ داد.

در بررسی عقاید شخص شاه و بسیاری از مقامات تأثیرگذار بر سیاست‌گذاری صنعتی، آثار نظریه‌های سوسیالیستی دیده می‌شود (سعیدی، ۱۳۹۴، ۲۸۵)؛ در نتیجه، بسیاری از اقدامات او و نخست‌وزیرش، هویدا، شکلی سوسیالیستی داشت. بسیاری از این سیاست‌ها، به‌طور مستقیم مربوط به کارگران بود. هویدا، که ریشه‌های فکری سوسیالیستی داشت (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۲۳۰)، در آن برهه معتقد بود: «مبادله‌ای که میان مصرف‌کنندگان (که

بخش عمده جامعه بودند) و تولیدکنندگان صورت می گرفت، یک مبادله نابرابر و غیرمنصفانه است.)) بر پایه تحلیل نهادگرایانه، در اینجا ایدئولوژی شامل قضاوت درباره عادلانه یا غیرعادلانه بودن شرایط مبادله شده بود (نورث، ۱۳۷۹، ۲۳۳). به هر حال، اقدامات سوسیالیستی سبب گذاردن قوانینی شد که مشکلاتی را برای صاحبان صنایع پدید آورد. در یکی از جلسه‌های برگزار شده در اتاق بازرگانی و صنایع و معادن در اواخر مهر ۱۳۵۵، مشخص شد که پرداخت سود ویژه به کارگران، سبب بهره‌وری زیادتر و تشویق کسانی که بیشتر کار کرده‌اند، نشده است؛ قانون سهم کردن کارگران در سود کارگاه‌ها در ۹۵ درصد مواقع، ارتباطی به بهتر یا بدتر شدن سود و بهره‌وری کارگاه‌ها نداشت. محمود رضایی، از صاحبان صنایع، روایت می‌کند که وقتی کارگران در اصفهان اعتصاب کردند و ۳۰ درصد اضافه‌حقوق می‌خواستند، وی را به کمیسیون امنیت بردند و مجبور به پرداخت آن کردند (سعیدی و شیرین‌کام، ۱۳۸۹، ۲۴۰).

اعتقاد به قیمت‌گذاری دستوری، یکی دیگر از نمونه‌هایی است که زمینه را برای عدم همکاری میان تصمیم‌گیرندگان سیاست صنعتی فراهم کرد تا به عبارتی با تعارض در الگوهای ذهنی (نگاه سیاسی به اقتصاد در برابر سیاست حمایت از بخش خصوصی)، هزینه مبادله سیاسی را در دهه ۱۳۵۰ افزایش دهد. عالیخانی بیان می‌کند: «در کارهای صنعتی، من با هویدا برخوردهایی پیدا کرده بودم؛ از جمله در مورد قیمت‌گذاری، هویدا از طرفداران قیمت‌گذاری بود و من مخالفش بودم. هویدا، رسماً به من گفت، من اول دولت شهرنشینان هستم؛ به خاطر اینکه آن جایی که شلوغ می‌شود، شهرهاست» (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۱۹۱). چنین نظام‌های باور و اگرایی از ادراک‌های واگرا و متعارض درباره واقعیت ناشی می‌شوند (نورث، ۱۳۷۹، ۲۳۳). به بیان روشن‌تر، دیدگاه سیاسی هویدا به اقتصاد، سرانجام به ایده مسلط دهه ۱۳۵۰ تبدیل شد؛ زیرا، شاه هم نگاهی سیاسی به اقتصاد داشت. شاه در همین راستا در برابر قیمت‌ها (به دلیل ترس از اعتصاب‌ها)، حساسیت زیادی نشان می‌داد. او در نطقی اعلام کرده بود: «بله تصمیم ما بر این است که ما بایستی سعی بکنیم این تورم صد درصد از بین برود»، و نتیجه این دستورات، جز فشار بیشتر بر بخش خصوصی نبود (یگانه، ۱۹۸۵، ق ۱۱، ص ۶). این درحالی است که در اوایل دهه ۱۳۵۰، قیمت‌ها مقداری افزایش یافته بود و برگرداندن آن به صفر، اصلاً ضرورت هم نداشت (مهدوی، ۱۹۸۴، ق ۳، ص ۹).

در این گونه نظام‌های سیاسی، که سیاست بر اقتصاد مقدم است، نظام سیاسی درباره

اهداف اقتصادی تصمیم می‌گیرد و نظام اقتصادی، به‌گونه‌ای سامان‌دهی می‌شود که تصمیم‌های صنعت و اقتصاد خرد، دقیقاً با اهداف سیاسی منطبق شود (گروینوگن و همکاران، ۱۳۹۱، ۴۷۰). این دقیقاً همان نکته‌ای است که سمیعی در زمان ورود فرمانفرمائیان به بانک مرکزی به او توصیه می‌کند. او می‌گوید: «بانک، هرچند که فنی باشد، باز هم سیاسی است. هنر کار ما باید این باشد که بانک مرکزی را از محور سیاسی خارج کنیم» (مهران، ۱۳۹۲، ۶۰). به‌رحال، با وجود اینکه در دهه ۱۳۴۰، مهم‌ترین نهادهای مالی کشور توانستند خود را از الگوهای ذهنی به‌شدت آمیخته با دیدگاه سیاسی، مصون نگه‌دارند، اما در دهه ۱۳۵۰، این مصونیت با رهایی از موانع ساختاری (افزایش قیمت نفت و تغییر راهبری سیاست خارجی ایالات متحده) از بین رفت و نوعی تفکر سیاسی بر سیاست‌گذاری توسعه غالب شد.

به‌طور مشخص، با تبدیل دولت به بازیگر بی‌رقیب در بستر الگوهای ذهنی شاه و حامیان آن، کاهش چشمگیر حمایت‌های دولت از بخش خصوصی، امری گریزناپذیر به‌شمار می‌آمد. در چارچوب برنامه پنجم عمرانی، تنها ۱۷۹/۶ میلیارد ریال اعتبار به بخش خصوصی تخصیص داده شد. برآوردها نشان می‌داد که این میزان، تنها حدود ۱۱ درصد از منابع مالی موردنیاز برای اجرای سرمایه‌گذاری‌های برنامه‌ریزی‌شده را تأمین می‌کرد (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۵۳). این درحالی است که در دهه ۱۳۴۰، بانک‌های تخصصی، حدود ۶۰ تا ۷۰ درصد از منابع مالی موردنیاز برای سرمایه‌گذاری ناخالص شرکت‌های بزرگ خصوصی را تأمین می‌کردند. این کاهش حمایت، زمینه اعتماد به آینده را از بین برد و سبب سقوط آزاد سرمایه‌گذاری شد؛ به‌گونه‌ای که رشد تشکیل سرمایه ثابت ناخالص در سال ۱۳۵۶ به ۱۴/۲- درصد رسید (مرکز آمار ایران، ۱۴۰۳).

اجرای این‌گونه سیاست‌ها، سرانجام سبب کسری شدید بودجه در دهه ۱۳۵۰ شد؛ وضعیتی که زمینه‌ساز بروز تورمی افسارگسیخته در همان دوره گردید. مقدم، روزی را به‌یاد می‌آورد که در حضور شاه گزارشی را درباره آینده اقتصاد تشریح می‌کرد. او می‌گوید، من شروع کردم به خواندن گزارش. یک‌دفعه شاه گفت: این حرف‌ها چیست؟ باز این اکونومیست‌های ما نشست‌اند و این مطالب مزخرف را می‌گویند. گفت: «نه اصلاً لازم نیست شما وارد این مسائل بشوید. این کمبودهای مالی را هم که شما دارید و در این گزارش به آن اشاره کرده‌اید، مهم نیست» (مقدم، ۱۹۸۳، ق ۴، ص ۵). مقدم می‌گوید، منظورش از «این مسائل»، سیاست‌های سوسیالیستی و هزینه‌های بی‌پایان ارتش بوده که سبب ناترازی در بودجه و تورم بسیار بالا شده است.

۲-۵. اطلاعات نامتقارن

در دهه ۱۳۵۰ سرمایه‌گذارانی که خود را در قفس آهنین تصمیم‌گیران سیاسی می‌دیدند، رفتاری متفاوت با دهه ۱۳۴۰ از خود نشان دادند. ترس صاحبان صنایع از عملکرد تصمیم‌گیرندگانی که ممکن بود به از دست رفتن سرمایه آن‌ها منتهی شود، به نامتقارن شدن اطلاعات و دور شدن آن‌ها از سیاست‌گذاران انجامید. در این هنگام است که دستیابی به همکاری برای بازیگرانی که اطلاعات کافی درباره بازیگران دیگر ندارند، دشوار می‌شود. به این ترتیب، دستاوردهای حاصل از ترک بازی، از دستاوردهای حاصل از همکاری فراتر می‌رود (نورث، ۱۹۹۳، ۵)؛ به عنوان مثال، درباره قانون گسترش مالکیت، نه تنها با بخش خصوصی مشورت نشد، بلکه مجیدی که تصدی وزارت کار را به عهده داشت، می‌گوید: «اصلاً مورد مشورت هم قرار نگرفتم. قانون اصلش وقتی که گذشت اعلام شد که یکی از اصول انقلاب است» (مجیدی، ۱۳۸۵، ۱۱۵) و باید اجرا شود.

تصمیم کارگزارانی چون امیرعباس هویدا برای اجرای سیاست تثبیت قیمت‌ها، بدون مشورت با بخش خصوصی و بی توجه به پیامدهای آن برای فضای اطمینان سرمایه‌گذاران، اتخاذ شد؛ تصمیمی که خود به افزایش نااطمینانی در محیط اقتصادی کشور دامن زد. هویدا بر این نظر بود که بخش خصوصی با افزایش قیمت‌ها در حق جامعه اجحاف می‌کند؛ از همین رو، اعتقادی به بخش خصوصی نداشت (عالیخانی، ۱۳۸۱، ۲۳۷). و آن‌ها را مقصر اصلی گرانی و افزایش قیمت‌ها می‌دانست. او با تقدیم گزارشی به حضور شاه، موافقت وی را برای محاکمه نظامی گران‌فروشان بخش خصوصی، جلب کرده بود و نتیجه چنین محاکمه‌هایی، حبس ابد یا تیرباران بود (خیامی، ۱۳۹۷، ص ۱۹۲). این در حالی است که تورم، به گفته یگانه، به ۱۵ درصد رسیده بود (یگانه، ۱۹۸۵، ق ۵، ص ۸) و افزون‌براین، هنوز شکلی از فزاینده‌نگی نداشت. همان‌گونه که هاجون چانگ درباره رابطه تورم و رشد اقتصادی استدلال می‌کند: «تورم‌های متفاوتی در اقتصاد وجود دارد. تورم بالا، زیان‌بخش است، اما تورم متوسط، نه تنها ضرورتاً زیان‌بخش نیست، بلکه با رشد اقتصادی و ایجاد اشتغال سازگاری هم دارد. قیمت‌ها تغییر می‌کنند؛ زیرا، اقتصاد تغییر می‌کند؛ بنابراین، در اقتصادی که فعالیت‌های جدید فراوانی در حال انجام است (که منجر به تقاضای جدیدی می‌شود) طبیعی است که قیمت‌ها بالا برود» (هاجون چانگ، ۱۳۹۵، ۲۲۹-۲۲۸).

مجیدی در این باره می‌گوید: «نادیده گرفتن اطلاعات مالی و پولی کشور توسط شاه باعث شده بود که همیشه تعهداتمان خیلی بیشتر از آن چیزی باشد که امکاناتمان به ما اجازه می‌داد و

در عمل هم همیشه از نظر خزانه دولت کمبود داشتیم» (مجیدی، ۱۳۸۵، ۱۶۹). شاه حتی دیگر حاضر نبود به اطلاعاتی که ممکن بود سیاست‌های اقتصادی را دگرگون کند، گوش دهد. او در پاسخ به هشدار اقتصاددانان درباره ناترازی در بودجه به دلیل تعهداتی که پیش از درآمدزایی، در نتیجه سیاست‌های شاه رخ داده است، گفته بود، باید به متخصصان اجازه دهیم، مطالعاتشان را انجام دهند، وقتی نظر دادند، باید درست خلاف آن عمل کنید؛ مخصوصاً در امور اقتصادی (علم، ۱۳۹۰، ۸۸).

از همین رو باید گفت، سیاست‌های شاه درباره صنعت، مبتنی بر اطلاعات ناقص بود. از یک سو، صاحبان صنایع و بازرگانان را عامل اصلی افزایش قیمت‌ها در دهه ۱۳۵۰ می‌دانست و تصمیم‌هایی می‌گرفت که می‌توانست به بخش خصوصی ضربه بزند؛ از سوی دیگر، خواهان افزایش تولیدات صنعتی در ایران بود؛ بنابراین، اگر بخواهیم با رویکرد اقتصادی به رویه او بنگریم، رویکرد اقتصاد کلانش منسجم نبود (عالیخانی، ۱۳۹۴، ۲۷۱)؛ بنابراین، اطلاعات ناقص و بازخورد نادرست نظام‌های باور، شالوده‌نااطمینانی فراگیر را شکل داد (نورث، ۱۳۹۶، ۶۳). بر این اساس، مقدم می‌گوید: «گرفتاری اساسی ما با شاه دو چیز بود: یکی اینکه اولویت‌هایش غلط بود که تأکید زیاد روی هزینه‌های نظامی و طرح‌های نمایشی و بیهوده و غیرتولیدی می‌گذاشت. دیگر اینکه در اولویت‌های تعیین‌شده توسط خودش هم به یک انضباط فکری و مالی قائل نبود و این باعث می‌شد که وضع مالی مملکت همیشه خراب باشد» (مقدم، ۱۹۸۳، ق ۴).

بی‌اطلاعی سازمان‌ها و بخش خصوصی از مسائل مربوط به سیاست‌گذاری صنعتی به پیش‌بینی ناپذیری فضای اقتصاد ایران انجامید. بر پایه نظریه‌های توسعه، تنها زمانی سرمایه‌گذاران مجاب به سرمایه‌گذاری می‌شوند که ریسک حاصل از سرمایه‌گذاری، قابل محاسبه باشد، اما این چیزی نبود که در دهه ۱۳۵۰ بر فضای اقتصاد ایران حاکم بود؛ زیرا، با نامتقارن شدن اطلاعات، سنجش عملکرد کارگزاران، به‌ویژه شخص شاه، درباره مهم‌ترین تصمیمات سیاست صنعتی، قابل اندازه‌گیری نبود.

۳-۵. اجرای ناقص توافقات

در دهه ۱۳۵۰، سومین ویژگی هزینه مبادله سیاسی نیز مانند دو ویژگی دیگر آن، تغییر کرد. در دهه ۱۳۴۰، حفظ حقوق مالکیت، از جمله مهم‌ترین توافقاتی که دولت در حمایت از صنعت

به‌شمار می‌رفت؛ درحالی‌که در دهه ۱۳۵۰، سیاست صنعتی با قیمت‌گذاری دستوری، نادیده گرفتن حقوق مالکیت، و واردات بی‌رویه کالاهای خارجی، به‌حاشیه رانده شد؛ به‌عنوان نمونه، نیازمند می‌گوید: نصیرپور یکی از واردکنندگانی که با شروع برنامه‌های صنعتی‌سازی، واردات را کنار گذاشت و سازندگی را شروع کرد. پس دریافت اجازه ساخت کامیون‌های ولوو، در مرحله نخست قسمت باتری‌سازی را توسعه داد و باتری می‌ساخت و تقریباً بازار را به‌دست گرفته بود. ولی برادران فولادی که با استفاده از رابطه با دربار، باتری‌سازی ارتش را خریده بودند، به دربار شکایت کردند که از کار نصیرپور جلوگیری شود و ما گوش ندادیم. اما بعداً با تماس از دربار و طبق امریه شاه مجبور شدم فوراً بروم و کارخانه باتری نصیرپور را مهروموم کنم (نیازمند، ۱۳۹۹، ۱۵۲).

سیاست واگذاری سهام به کارگران، یکی دیگر از نمونه‌های اجرا نشدن توافقات با صاحبان صنایع بود. چنین سیاست‌هایی با سیاست حفظ حقوق مالکیت در دهه ۱۳۴۰ تناقض داشت. قانون سال ۱۳۵۳، صاحبان صنعت را مورد تعرض قرار داد. شاه، فرمانی صادر کرد که اصل مالکیت عمومی بر صنایع و معادن را مقرر می‌کرد. به‌موجب این فرمان، باید ظرف مدت سه سال، ۹۰ درصد از مالکیت کل صنایع و معادن دولتی و ۴۹ درصد از مالکیت شرکت‌های صنعتی و معدنی خصوصی، به مردم فروخته شود (زونیس، ۱۳۷۰، ۱۳۹). نکته جالب این است که این قانون با قانون مدنی ایران در تضاد بود (غنی‌نژاد، ۱۳۹۵، ۲۵۹). به‌زعم مجیدی، این قانون، تأثیر ویرانگری بر اعتماد بخش خصوصی به دولت داشت. او می‌گوید: «من از ابتدا با مسئله گسترش مالکیت صنعتی مخالف بودم؛ چون، بخش عمده‌ای از فروش سهام این کارخانجات به دولت واگذار شد، که به‌نظرم کار ناصحیحی بود. به‌علاوه، این رویکرد به فرار سرمایه کمک کرد؛ زیرا، وقتی صاحب صنعت مجبور می‌شود چهل یا پنجاه درصد سهامش را به دولت بفروشد و پولش را نقد بگیرد، منطقاً دوباره سرمایه‌گذاری نخواهد کرد که بار دیگر با واگذاری سهام خود روبه‌رو شود؛ در نتیجه، آن را از مملکت بیرون می‌برد (مجیدی، ۱۳۸۵، ۱۱۴)؛ بنابراین، ناکارآمدی بازارهای اقتصادی شگفت‌آور نیست؛ زیرا، سیاست است که حقوق مالکیت را تعریف و اجرا می‌کند (نورث، ۱۹۹۳، ۳).

افزون‌براین، سیاست تثبیت قیمت‌ها، که دولت آن را با جدیت پیگیری می‌کرد، از دیدگاه صاحبان صنایع، در تعارض با توافقات پیشین و نشانه عقب‌نشینی دولت از نقش

حمایتی‌اش از بخش صنعت به‌شمار می‌رفت. به‌نظر صاحبان صنایع، افزایش قیمت کالاها در دهه ۱۳۵۰، در نتیجه افزایش قیمت‌های جهانی رخ داده بود و ربطی به سودجویی این افراد نداشت؛ از این‌رو، سیاست تثبیت قیمت‌ها، صاحبان صنعت را دچار تناقض کرده بود. اگر می‌خواستند تولید متناسب با برنامه پیش برود، باید مواد لازم را از بازار آزاد تهیه می‌کردند، اما بازرسی و حسابرسی دولتی، قیمت‌های بازار آزاد را نمی‌پذیرفت؛ اگر می‌خواستند با قیمت دولتی و سهمیه دولت به کار ادامه دهند، بیشتر طرح‌ها به بهره‌برداری نمی‌رسید یا با تأخیر انجام می‌شد؛ تاجایی که اگر در دهه ۱۳۴۰، بهره‌برداری از طرح‌های صنعتی، ۳ سال طول می‌کشید، در دهه ۱۳۵۰ به بیش از ۴ سال رسیده بود. به‌بیان روشن‌تر، خواب سرمایه بسیار زیاد شده بود (سعیدی و شیرین‌کام، ۱۳۸۸، ۱۳۹). از این‌رو، به صفر رساندن تورم، هیچ معنایی نداشت؛ زیرا، نه تنها در هیچ‌جای دنیا چنین رویکردی دنبال نمی‌شود، بلکه با تأثیرگذاری بر انگیزه‌های عاملان اقتصادی، مانع بالاتر رفتن سطح تولید می‌شود. به‌بیان روشن‌تر، سیاست تثبیت قیمت‌ها، یعنی افت رشد اقتصادی و کاهش اشتغال (هاجون چانگ، ۱۳۹۵، ۲۳۰).

به‌موازات چنین رویکردی بود که لاجوردی، مالک صنایع بهشهر، می‌گوید: «در آن زمان، پایه فرار سرمایه از ایران شروع شد. یک عده‌ای هم خودشان رفتند، هم سرمایه‌شان را بردند. یک عده هم فقط سرمایه‌شان را خارج کردند. چرا؟ برای خاطر اینکه در اینجا سیاست غلط قیمت‌گذاری بود و افراد را می‌گرفتند و یک عده‌ای هم تعقیب می‌کردند بازرگانان خوشنام را. به‌هرحال، سیاست دولت، هیچ‌جوره درست نبود. نتیجه‌اش هم که بعدها دیده شد» (لاجوردی، ۱۹۸۳، ق ۲، ص ۱۱).

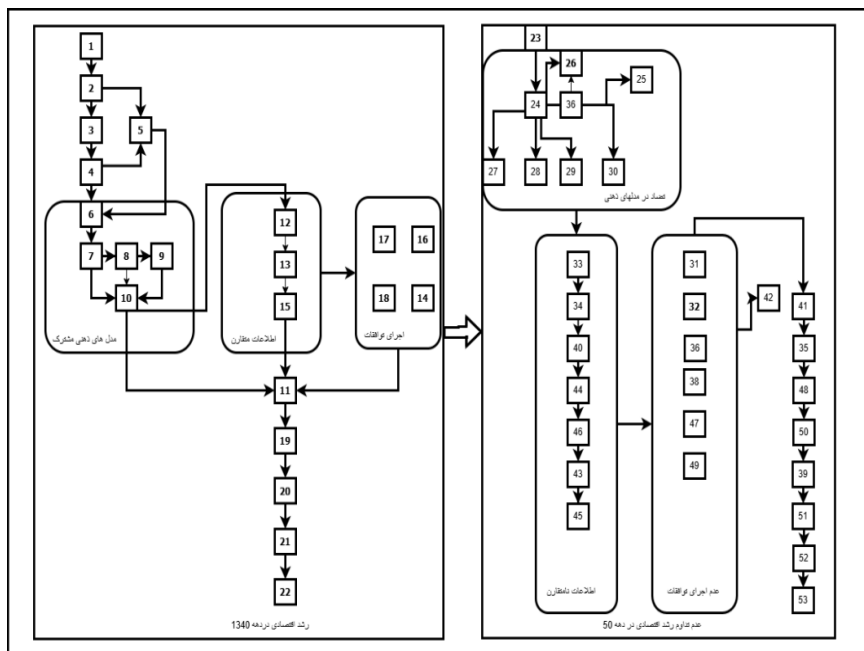
براساس آنچه مطرح شد، رشد اقتصادی در رژیم‌های خودکامه، تنها در کوتاه‌مدت امکان‌پذیر است (نورث، ۱۹۹۳، ۷). به‌بیان روشن‌تر، نهادهای سیاسی که معمولاً برای تغییر دادن انگیزه‌های بنیادین مبادله مبتنی بر بازار به‌کار می‌روند (کاپوراسو و لوین، ۱۴۰۱، ۲۲۸)، با افزایش خودکامگی شاه در دهه ۱۳۵۰، نه تنها به انگیزه‌های بازار کمک نکردند، بلکه سد محکمی در برابر آن بودند. تاجایی که افزایش هزینه مبادله سیاسی، به ناهماهنگی بین بخش‌ها، بی‌توجهی به تولیدکنندگان داخلی، ناممکن شدن پیش‌بینی تصمیم‌های دولت، تغییر پیاپی قیمت‌گذاری بر مواد اولیه، و پیگیری سیاست تثبیت قیمت‌ها انجامید (سعیدی و شیرین‌کام، ۱۳۸۹، ۷۳-۷۲) و سرانجام، همه این عوامل باعث شد که گذار ایران به نقطه‌ای قابل‌اتکا در

توسعه اقتصادی، بار دیگر ناکام بماند.

۶. ردیابی فرایند و سیاست‌گذاری صنعتی در دولت پهلوی دوم

با توجه به شواهد تاریخی ارائه‌شده، تغییر مسیر توسعه اقتصادی ایران در دوران پهلوی دوم، بدون درک کارکردی از بازارهای سیاسی امکان‌پذیر نبود. در واقع، فهم بهتر آنچه به‌شکل رویدادهای تاریخی در بستر زمان رخ داده است، نیازمند رویکردی نظری است که نشان دهد، چگونه مسیر توسعه اقتصادی ایران دچار تغییر شده است؛ از این‌رو، در قالب رویکرد نظری نهادگرایی جدید، فرایند تاریخی تأثیرگذاری عوامل پرشماری که به‌صورت توالی، باعث توقف رشد اقتصادی ایران در دهه ۱۳۵۰ شد، در قالب شکل شماره (۳) به‌نمایش گذاشته شده است.

شکل شماره (۳). ردیابی فرایند



۱. حفظ سلطنت از خطر کمونیسسم؛
۲. لزوم اصلاحات اقتصادی؛
۳. سیاست‌گذاری صنعتی؛
۴. مداخله مؤثر دولت در اقتصاد؛

۵. درهم‌تیدگی سیاست و اقتصاد؛
۶. برنامه سوم عمرانی؛
۷. همکاری نهادی میان کارگزاران صنعتی؛
۸. ذهنیت بازارمحور؛
۹. استقلال سیاسی کارگزاران صنعتی؛
۱۰. تقویت بخش خصوصی؛
۱۱. همکاری دولت با بخش خصوصی؛
۱۲. تشکیل اتاق اصناف؛
۱۳. هماهنگی بخش خصوصی با دولت در طراحی طرح‌های اقتصادی؛
۱۴. حمایت گمرکی مؤثر؛
۱۵. کاهش ریسک سرمایه‌گذاری؛
۱۶. کاهش نرخ تنزیل؛
۱۷. معافیت‌های مالیاتی؛
۱۸. اعتبارات ارزان؛
۱۹. کارآمدی بازارهای سیاسی؛
۲۰. کاهش هزینه مبادله سیاسی؛
۲۱. تغییر قواعد بازی و همکاری مؤثر میان دولت و بخش خصوصی؛
۲۲. رشد ۸ درصدی تولید ناخالص داخلی در دهه ۱۳۴۰؛
۲۳. افزایش قیمت نفت؛
۲۴. گرایش سوسیالیستی شاه؛
۲۵. اخراج تکنوکرات‌ها؛
۲۶. از دست رفتن استقلال سیاسی کارگزاران صنعتی؛
۲۷. قیمت‌گذاری دستوری؛
۲۸. نقض حقوق مالکیت؛
۲۹. از دست رفتن فرصت‌های همکاری؛
۳۰. رکود تورمی؛
۳۱. تأخیر در اجرای طرح‌های صنعتی؛

۳۲. خواب طولانی سرمایه؛
۳۳. نااطمینانی سرمایه‌گذاری؛
۳۴. کاهش هماهنگی میان دولت و بخش خصوصی؛
۳۵. تورم افسارگسیخته؛
۳۶. محاکمه تولیدکنندگان؛
۳۷. خودکامگی شاه؛
۳۸. واگذاری سهام؛
۳۹. ناکارآمدی بازارهای سیاسی؛
۴۰. فرار گسترده سرمایه؛
۴۱. رشد مصرف دولتی؛
۴۲. تضعیف عملکرد نهادهای مستقل؛
۴۳. از بین رفتن اعتماد میان دولت و بازار؛
۴۴. انحصار اطلاعات سیاسی؛
۴۵. افت سرمایه‌گذاری تولیدی؛
۴۶. کاهش نقش بخش خصوصی؛
۴۷. سردرگمی سیاست‌گذاران؛
۴۸. فرسایش تدریجی نهادهای صنعتی؛
۴۹. حذف سازوکارهای رقابتی؛
۵۰. کاهش تولید داخلی؛
۵۱. افزایش هزینه مبادله سیاسی؛
۵۲. کاهش همکاری دولت و بخش خصوصی؛
۵۳. رکود اقتصادی و کاهش رشد اقتصادی در دهه ۱۳۵۰.

نتیجه‌گیری

این مقاله تلاش کرد تا با به‌کارگیری روش ردیابی فرایند نشان دهد که چگونه کارایی بازارهای سیاسی می‌تواند در بلندمدت بر عملکرد اقتصادی تأثیرگذار باشد. یافته‌های پژوهش نشان داد که تجربه رشد پایدار و کم‌نظیر دهه ۱۳۴۰، وام‌دار شکل‌گیری یک بازار سیاسی کارآمد بود. در

این دوره، عواملی چون وجود الگوهای ذهنی مشترک میان تکنوکرات‌ها و شاه برای تقویت بخش خصوصی، اجرای دقیق توافق‌ها با صاحبان صنایع، و تقارن اطلاعاتی از طریق نهادهایی مانند اتاق صنایع، به کاهش چشمگیر هزینه مبادله سیاسی منجر شد. این کاهش هزینه، معضل همکاری را برطرف، و زمینه یکی از موفق‌ترین دوره‌های صنعتی سازی در تاریخ ایران را فراهم کرد.

در مقابل، دهه ۱۳۵۰، صحنه واژگونی کامل این دستاوردها بود. این پژوهش استدلال می‌کند که کانون اصلی این شکست، نه تنها در عوامل اقتصادی، بلکه جایگزینی منطق نهادی با الگوی ذهنی شاه بود که به افزایش هزینه مبادله سیاسی و سرانجام، شکست برنامه‌های توسعه در دهه ۱۳۵۰ انجامید. دو عامل بیرونی این فرایند را تسریع کرد: ابتدا شوک نفتی با ایجاد استقلال مالی، نیاز شاه به اجماع تکنوکرات‌ها و بخش خصوصی را از بین برد و سپس، با تغییر رویکرد ایالات متحده آمریکا، وی آزادی عمل نامحدودی در عرصه داخلی به دست آورد. این خودمختاری فزاینده، در عمل، به حاکم شدن یک الگوی ذهنی سیاسی-امنیتی انجامید. در چارچوب این الگو، شاه نهادهای برنامه‌ریز را به حاشیه راند و خود، با نگاهی مبتنی بر حفظ قدرت و مهار رقبای سیاسی و ایدئولوژیک، به تصمیم‌سازی در عرصه اقتصاد روی آورد. این رویکرد، پایه‌های بازار سیاسی کارآمدی را که در دهه ۱۳۴۰ شکل گرفته بود، به گونه‌ای بنیادین تخریب کرد. در این برهه، نخست، باورهای مشترکی که میان تکنوکرات‌ها و دولت برای حمایت از بخش خصوصی وجود داشت، جای خود را به الگوهای ذهنی به شدت متضاد میان کارشناسان اقتصادی با شخص شاه و نخست‌وزیر وی، هویدا، داد، تا فضای همکاری برای تحقق توسعه اقتصادی از بین برود. سپس، با کم‌رنگ شدن نقش نهادهای هماهنگ‌کننده و نادیده گرفتن عامدانه گزارش‌های کارشناسی، جریان اطلاعات که نقش هماهنگ‌کننده را میان عاملان اقتصادی و دولت ایفا می‌کرد، متوقف شد. سرانجام، تعهد به اجرای توافق‌ها و حفظ حقوق مالکیت نیز با سیاست‌های دستوری‌ای مانند قیمت‌گذاری و واگذاری اجباری سهام، آشکارا نقض شد و اعتبار دولت، به‌عنوان یک شریک قابل اعتماد، از بین رفت. در این شرایط، اقتصاد کشور در فضایی از عدم قطعیت و پیش‌بینی ناپذیری فرورفت و در نتیجه، بسیاری از افرادی که در دهه ۱۳۴۰، رشد اقتصادی دورقمی را ایجاد کرده بودند، یا توسط شاه اخراج شدند یا با سرمایه‌های خود از کشور خارج شدند. به این ترتیب،

یکی دیگر از فرصت‌های ایران برای گذار به توسعه اقتصادی با ناکارآمدی بازارهای سیاسی در دهه ۱۳۵۰ با شکست روبه‌رو شد و نتوانست استمرار یابد.*

منابع

- ابتهاج، ابوالحسن (۱۳۷۱). خاطرات ابوالحسن ابتهاج، چاپ اول، تهران، انتشارات علمی.
- افخمی، غلامرضا، (۱۳۸۱). توسعه در ایران ۱۳۵۷-۱۳۲۰؛ خاطرات منوچهر گودرزی. ویراسته خداداد فرمانفرمائیان و عبدالمجید مجیدی. چاپ اول. تهران: نشر گام نو.
- ایزدی، رجب؛ حیدرپور اینانلو، مرتضی (۱۳۹۴). بررسی پیامدهای برنامه‌های پنج‌گانه توسعه اقتصادی دوره پهلوی اول و دوم و نقش آن در شکل‌گیری انقلاب اسلامی ایران. دوفصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، ۴(۲)، ۲۷-۱.
- ایوانز، آنتونی (۱۳۸۰). توسعه یا چپاول نقش دولت در تحول صنعتی. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات طرح نو.
- بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (۱۴۰۳). آمار و داده‌ها: نرخ تورم و شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی، در دسترس در: https://cbi.ir/Inflation/Inflation_FA.aspx
- چاونس، برنارد (۱۳۹۰). اقتصاد نهادی. ترجمه محمود متوسلی، علی نیکونسبتی و زهرا فرضی‌زاده میاندھی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خیامی، احمد (۱۳۹۷). پیکان سرنوشت ما. به کوشش مهدی خیامی. تهران: نشر نی.
- رادمرد، محمد؛ آذری مقدم؛ علی؛ فاریابی، عادل (۱۴۰۰). اندک‌سالاری و شکست برنامه‌های توسعه اقتصادی در ایران دهه ۱۳۵۰. فصلنامه راهبرد سیاسی، ۵(۱۶)، ۲۷۷-۲۵۷.
- زونیس، ماروین (۱۳۷۰). شکست شاهانه؛ روانشناسی شخصیت شاه. ترجمه عباس مخبر. تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- سرزعی، علی (۱۳۹۵). بینش‌های اقتصادی برای همه؛ تبیین مفاهیم اقتصاد خرد به زبان ساده. تهران: انتشارات ترمه.
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۹۹). تکنوکراسی و سیاست‌گذاری اقتصادی در ایران. مصاحبه با رضا نیازمند. چاپ هفدهم. تهران: انتشارات لوح فکر.
- سعیدی، علی اصغر (۱۳۹۴). موقعیت تجار و صاحبان صنایع در دوره پهلوی: زندگی و کارنامه علی خسرو شاهی. تهران: نشر نی.
- سعیدی، علی اصغر؛ شیرین‌کام، فریدون (۱۳۸۸). موقعیت تجار و صاحبان صنایع در دوره پهلوی: زندگی و کارنامه حاج محمدتقی برخوردار. تهران: انتشارات گام نو.
- سعیدی، علی اصغر؛ شیرین‌کام، فریدون (۱۳۸۹). موقعیت تجار و صاحبان صنایع در دوره پهلوی: سرمایه‌داری خانوادگی خاندان لاجوردی. تهران: انتشارات گام نو.
- طالب، مهدی؛ عنبری، موسی (۱۳۸۵). دلایل ناکامی نظام برنامه‌ریزی توسعه در ایران عصر پهلوی دوم. نامه علوم اجتماعی، ۲۷(۲)، ۲۰۴-۱۸۱.
- عابدینی، رحیم؛ فیاض انوش، ابوالحسن؛ دهقان‌نژاد، مرتضی (۱۴۰۲). آسیب‌شناسی شورای اقتصاد عصر پهلوی دوم در مسیر توسعه اقتصادی؛ یک بررسی تاریخی. فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ

- اسلام، ۲۴(۹۴)، ۲۱۰-۱۷۹.
- عالیخانی، علینقی (۱۳۸۱). خاطرات دکتر علینقی عالیخانی. تهران: نشر آبی.
- عالیخانی، علینقی (۱۳۹۴). امنیت و اقتصاد؛ خاطرات دکتر علینقی عالیخانی. به کوشش حسین دهباشی. تهران: سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران.
- عبدی سیدکلایی، محمد؛ طاهری بازخانه، صالح (۱۳۹۹). بازبینی رابطه میان رشد اقتصادی و تورم در ایران با استفاده از تحلیل در حوزه زمان-فرکانس، پژوهش های اقتصادی ایران، ۲۵(۸۵)، ۹۱-۱۱۵.
- علم، اسدالله (۱۳۹۰). خاطرات اسدالله علم. ویرایش علینقی عالیخانی. تهران: انتشارات کتاب سرا.
- غنی نژاد، موسی (۱۳۹۵). اقتصاد و دولت در ایران. چاپ اول. تهران: نشر اتاق بازرگانی، صنایع، معادن، و کشاورزی.
- قادری، مامند؛ غفاری، مسعود؛ شریعتی، شهروز (۱۴۰۱). اقتصاد سیاسی توسعه و مهندسی فرهنگی در ایران پس از انقلاب مشروطه. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۷(۳)، ۱۹۴-۱۵۳.
- قاراخانی، سلمان؛ رنانی، محسن؛ کریمی، زهرا (۱۴۰۰). نهادها و رشد اقتصادی (تحلیلی بنیادین از موانع نهادی تداوم رشد اقتصادی ایران عصر پهلوی دوم). پژوهش های اقتصادی ایران، ۲۶(۸۶)، ۱۲۴-۷۴.
- کاپوراسو، جیمز؛ لوین، دیوید پی (۱۴۰۱). نظریه های اقتصاد سیاسی. ترجمه محمود عبدالله زاده. تهران: نشر ثالث.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۷۱). سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ ایجاد یک حکومت سلطه پذیر در ایران. ترجمه جمشید زنگنه، تهران: انتشارات رسا.
- گازیوروسکی، مارک (۱۳۹۴). گفت و گو با مارک گازیوروسکی. تنظیم مرتضی رسولی پور. تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر.
- گروینوگن، جان؛ اسپیتھون، آنتون؛ ون دن برگ، آنت (۱۳۹۱). مقدمه ای بر اقتصاد نهادگرا. ترجمه اصلان قودجانی. تهران: مرکز پژوهش های مجلس شورای اسلامی.
- لاجوردی، قاسم (۱۹۸۳). مصاحبه با قاسم لاجوردی. تاریخ شفاهی ایران. هاروارد.
- مرکز پژوهش های مجلس (۱۳۵۴). قانون برنامه پنجم عمرانی کشور (تجدید نظر شده) ۱۳۵۶-۱۳۵۲. (مصوبه دوره ۲۳، شماره چاپ ۶، جلد ۱۶، ص ۷۱۲۴).
- مجیدی، عبدالمجید (۱۳۸۵). خاطرات عبدالمجید مجیدی، وزیر مشاور و رئیس سازمان برنامه و بودجه (۱۳۵۱-۱۳۵۶). به کوشش حبیب لاجوردی. تهران: انتشارات گام نو.
- مرکز آمار ایران (۱۴۰۳). حساب های ملی سالانه (۱۴۰۰-۱۳۴۰). در دسترس در: <https://amar.org.ir/statistical-information/statid/23310>
- مقدم، غلامرضا (۱۹۸۳). مصاحبه با غلامرضا مقدم. تاریخ شفاهی ایران. هاروارد.
- مهدوی، فریدون (۱۹۸۴). مصاحبه با مهدی فریدون. تاریخ شفاهی ایران، هاروارد.
- مهران، حسنعلی (۱۳۹۲). هدف ها و سیاست های بانک مرکزی ایران از ۱۳۳۹ تا ۱۳۵۷. تهران: نشر نی.
- نبوی، عبدالامیر (۱۳۹۰). ایران و دولت توسعه گرا (۱۳۵۷-۱۳۲۰). پژوهشنامه علوم سیاسی، ۶(۳)، ۲۲۴-۱۸۷.
- نورث، داگلاس (۱۳۷۷). نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی. ترجمه محمدرضا معینی.

تهران: انتشارات سازمان برنامه و بودجه.

نورث، داگلاس (۱۳۷۹). ساختار و دگرگونی در تاریخ اقتصادی. ترجمه غلامرضا آزاد. تهران: نشر نی.

نورث، داگلاس (۱۳۹۶). فهم فرایند تحول اقتصادی. ترجمه میرسعید مهاجرانی و زهرا فرضی‌زاده. تهران: انتشارات نهادگرا.

نورث، داگلاس؛ والیس، جوزف؛ و اینگاست، بری (۱۴۰۱). خشونت و نظام‌های اجتماعی؛ چارچوبی مفهومی برای تفسیر تاریخ مکتوب بشر. ترجمه بهنام ذوقی رودسری. تهران: انتشارات شیرازه.

نیلی، مسعود؛ کریمی، محسن (۱۳۹۶). برنامه‌ریزی در ایران ۱۳۵۶-۱۳۱۶. تحلیلی تاریخی با تمرکز بر تحولات نقش و جایگاه سازمان برنامه و بودجه. چاپ دوم، تهران: نشر نی.

هاجون، چانگ (۱۳۹۵). نیکوکاران نابکار. ترجمه میر محمود نبوی و مهرداد شهابی. تهران: نشر اختران.

یگانه، محمد (۱۹۸۵). مصاحبه با محمد یگانه. تاریخ شفاهی ایران، هاروارد.

- Beach, D., & Pedersen, B. (2013). *Process-tracing Methods: Foundations and Guidelines*. The University of Michigan Press: Ann Arbor.
- Bonardi, J. P., Hillman, A. J., & Keim, G. D. (2005). The Attractiveness of Political Markets: Implications for Firm Strategy. *Academy of Management Review*, 30(2), 397-413.
- Caballero, G. & Arias, X. C. (2013). Transaction Cost Politics in the Map of the New Institutionalism. In *Advances in Political Economy: Institutions, Modelling and Empirical Analysis* (pp. 3-29). Berlin, Heidelberg: Springer Berlin Heidelberg.
- Caballero, G., & Soto-oñate, D. (2016). Why Transaction Costs are So Relevant in Political Governance? A New Institutional Survey. *Revista de Economía Política*, 36(2), 330-352.
- Crasnow, S. L. (2022). 11 Process Tracing and Narrative Science. *Narrative Science*, 229.
- Denzau, A. T. & North, D. C. (1994). Shared Mental Models: Ideologies and Institutions. *KYKLOS-BERNE*, 47, 3-3.
- Dragoi, D. (2020). Economic Growth Versus Economic Development. *Atlantic Review of Economics (ARoEc)*, 4(1), 1-11.
- Kovač, M. (2016). Institutional Development, Transaction Costs and Economic Growth: Evidence from a Cross-Country Investigation. *Journal of Institutional Economics*, 12(1), 129-159.
- Leftwich, A. (1995). Bringing Politics back in: Towards a Model of the Developmental State. *Journal of Development Studies*, 31(3), 400-427.

- North, D. C. (1990). A Transaction Cost Theory of Politics. *Journal of Theoretical Politics*, 2(4), 355-367.
- North, D. C. (1993). The New Institutional Economics and Development. *Economic History*, 9309002, 1-8.
- Spatz, B. J., Sarkar, A., & De Waal, A. (2021). The Political Marketplace: A Framework and Toolkit for Analyzing Transactional Politics in Conflict-Affected Countries.
- Twight, C. (1994). Political Transaction-Cost Manipulation: an Integrating Theory. *Journal of Theoretical Politics*, 6(2), 189-216.
- Ylikoski, P. K. (2015). Process-Tracing Methods: Foundations and Guidelines. *Contemporary Sociology*, 44(5), 634-635.



Research Paper

Deconstructing the Discursive Signifiers of Reformists in the Literature of the Media of the Primitives of the Islamic Republic of Iran (From 2009 to the Present)*Yaser Bahrami Chegeni¹  Ali Ahmadi Zadeh² 

1. Ph.D. Student, Iranian Social Issues, University of Tehran, Tehran, Iran
2. M.A., Political Science, Allameh Tabataba'i University, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.551>

Receive Date: 27 July 2025

Revise Date: 30 September 2025

Accept Date: 02 November 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract**Introduction**

Iran's post-revolution political landscape has been characterized by a continuous struggle for hegemony between competing discourses. This study analyzes how the Principalist discourse deconstructs the core signifiers of its rival Reformist discourse—such as freedom, democracy, and civil society—in its media literature from 2009 to 2023. Following the emergence of Reformism in 1997, which revived these marginalized concepts, Principalists have systematically engaged in "othering" and deconstruction. They frame Reformist ideals not as complementary to the revolution but as oppositional, leveraging their media outlets to delegitimize the rival. The 2009 presidential election crisis was a pivotal turning point, intensifying this discursive confrontation. This research investigates the specific mechanisms Principalists employ in their media to deconstruct Reformist signifiers, thereby reinforcing their own hegemony, stabilizing their identity by casting Reformists as a threatening other, and marginalizing the opposition within Iran's political structure.

Methodology

This study employs Laclau and Mouffe's post-structuralist discourse theory to analyze how Principalist media deconstructs Reformist discourse. Using purposive sampling, 26 articles from key outlets like Kayhan and Fars (2009-2023) were selected through maximum variation and intensity strategies. Data collection involved library research of texts criticizing Reformism. Analysis focused on concepts like nodal points and antagonism until theoretical saturation was achieved, examining the deconstruction of key Reformist signifiers.

Results and Discussion

Analysis of 26 Principalist media articles reveals a systematic deconstruction of Reformist discourse through six key mechanisms:

- 3.1. Hypocrisy: Reformists are accused of inauthentic, performative activism, instrumentally using revolutionary values like freedom for public support without genuine commitment, demonstrating intellectual-political indiscipline.
- 3.2. Soft Overthrow: The discourse portrays Reformists as a subversive current seeking system overthrow under reform, citing the 2009 elections as a foreign-directed velvet revolution and aligning with external pressures.
- 3.3. Betrayal: Reformists are accused of organized collaboration with foreign enemies (e.g.,

*** Corresponding Author:****Yaser Bahrami Chegeni, Ph.D.**E-mail: yaser.bahrami.ch@ut.ac.ir



CIA), receiving support to weaken the system, with actions like post-2009 referendum calls seen as direct treachery.

3.4. Hidden Secularism: They are framed as agents promoting secularism, gradually eroding religious foundations by attacking "religious government" and opposing Velayat-e Faqih, thus conflicting with political Islam.

3.5. Systemic Elitism: Reformists are depicted as representing bourgeois interests, indifferent to social justice and the dispossessed, promoting economic liberalism and deepening class divisions.

3.6. Discursive Anomie: The current is characterized by a lack of coherent identity, constant positional shifts, and opportunistic behavior, confirming a state of discursive anomie and an inability to attract public opinion.

In summary, the Principalist discourse frames Reformism as an opportunistic, unstable phenomenon structurally defined by hypocrisy, subversion, and betrayal.

3.7 Key Discursive Constructs in Principalist Deconstruction

The six mechanisms operate within a broader discursive framework. The following table summarizes the key theoretical concepts from Laclau and Mouffe and their application in the Principalist deconstruction of Reformist discourse:

Table 1: Key Discursive Constructs in Principalist Deconstruction of Reformist Discourse

Theoretical Concept	Function in Deconstruction	Concrete Example	Analytical Elaboration
Nodal Point	Velayat-e Faqih serves as the point of partial fixation of meaning.	Critiquing anti-Velayat-e Faqih slogans during the 2009 events.	Becomes a transcendental signifier; any critique is interpreted as exiting the legitimate discursive field of the system.
Floating Signifiers	Negative redefinition of concepts like freedom (to liberalism) and justice (to bourgeois justice).	Associating Reformists' concept of freedom with moral decadence and liberation from religious constraints.	Meaning is fixed by chain of equivalence linking these signifiers to a Western/alien discourse.
Antagonism	construction of an impermeable Us/Them frontier	Depicting Reformists as agents of foreign conspiracies and the essential "Other".	Creates an ontological boundary that necessitates the rejection of the Other for the self-definition of the Principalist discourse.
Political Myth	Narrative of Revolution in Danger to mobilize supporters and create temporal unity.	Linking Reformists to a project of Andalusization (cultural conquest) or a foreign-orchestrated "soft overthrow".	Places the rival's actions within a tragic narrative of victimhood and betrayal, making rational defense difficult and mobilizing emotions.
Empty Signifier	Velayat-e Faqih becomes a symbol that unifies different demands and identities within the Principalist camp.	Mobilizing diverse supporters under the banner of defending the System and Revolution against the Reformist threat.	Allows for the hegemonization of the discourse by representing a universal, though empty, ideal.

Conclusion

This research demonstrated that the Principalist discourse in the Islamic Republic of Iran, from 2009 to 2023, utilized discursive mechanisms such as the deconstruction of Reformist discourse signifiers to establish its hegemony in the political sphere. This process occurred

through the negative redefinition of core Reformist concepts like freedom, democracy, civil society, and human rights in Principalist media literature. The data analysis indicates that Principalists, by employing discursive deconstruction and truth-determination mechanisms within their own discourse, including the nodal point, floating signifiers, antagonism, hegemony, and political myth, represented the Reformist discourse as a threat to revolutionary identity and national security. One of the most important findings of this research is the identification of six key themes in the deconstruction of the Reformist discourse by Principalists: Hypocrisy, Soft Overthrow, Betrayal of the Political System, Hidden Secularism, Systemic Elitism, and Discursive Anomie. By highlighting these themes, Principalists attempted to introduce Reformists as a current lacking independent identity, dependent on foreign powers, and opposed to revolutionary values. From a political perspective, the deconstruction of Reformist discursive signifiers in Principalist media literature has led to the systematic marginalization of this discourse within the political structure of the Islamic Republic of Iran. This process has weakened the position of Reformists as a legitimate alternative, restricted the space for critique and dialogue, and strengthened the exclusive Principalist discourse. Consequently, not only has the possibility of constructive interaction between the two discourses diminished, but the political rift in society has deepened, and the capacities for intra-systemic reform have been weakened. This research also shows that analyzing the discourse of political media can lead to a better understanding of political conflicts and the formation of hegemony in societies. The theoretical framework of Laclau and Mouffe provided a robust tool for deconstructing the complex layers of meaning production, identity boundary drawing, and the relentless struggle for hegemony in the competitive political space of Iran

Keywords: Reformists, Principalists, Media Representation, Discourse Analysis, Deconstruction, Laclau and Mouffe

References

- Ansari, M., & Hemmatinejad, N. (2020). "Conceptual Evolutions of the Revolutionary Matter in the Reformist Discourse". **Political Thought in Islam**, 7(23), 105-140. [In Persian]
- Anbarloei, M. K. (December 12, 2017). "The Relation of Reformists with Ethics, Justice and Freedom!". **Tasnim News Agency**. In: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/>. [In Persian]
- Badamchian, A. (August 21, 2022). "Reformism is Dead and Gone / The Era of Conventional Principlism Has Also Ended". **Khabar Online**. In: <http://khabaronline.ir/xj9cw/>. [In Persian]
- Banuazizi, A. (2000). "Socio-Psychological Approaches to Political Development". In: **Understanding Political Development**, Edited by Myron Weiner and Samuel Huntington, Tehran: Research Institute for Strategic Studies. [In Persian]
- Brubaker, Rogers Cooper, Frederic, (2000). "Beyond Identity", **Theory and Society**, 29, 1-47. <https://doi.org/10.1023/A:1007068714468>.
- Eskandari Nasab, M., & Jalaipour, H. R. (2019). "Analysis of the Representation



Method of Reformists in the Principlist Discourse; (Case Study: Kayhan Newspaper Articles during the 2015 [Esfand 1394] Elections)". **Sociology of Culture and Art**, 1(1), 122-147. [In Persian]

Hazeri, A. M., Irannejad, E., & Mehraein, M. (2011). "The Discourse of Islamic Reformism in Iran after the Revolution". **Social Sciences Encyclopedia**, 3(1), 109-151. [In Persian]

Hosseinizadeh, S. A., & Hosseinizadeh, S. M. A. (2014). "The Issue of Freedom in the Two Discourses of Principlism and Reformism". **Sepehr-e Siyasat**, 1(1), 61-158. [In Persian]

Howarth, D. (2000). **Discourse**, England: Open University Press.

Howarth, D. (2019). **Discourse**, (R. Ghasemi, Trans.). Tehran: Andisheh Ehsan. [In Persian]

Haji Heidari, H. (December 30, 2014). "The Instructive Demise of Reformism". **Tasnim News Agency**. In: <https://www.tasnimnews.com/fa/news>. [In Persian]

Habibi, M. N. (October 17, 2018). "Greed for Power Separated Karroubi from the Combatant Clergy Association / They Dragged Karroubi into the Arena of Combat against the System". **Fars News Agency**. In: <https://www.farsnews.com/news/13970725000576/>. [In Persian]

Habibi, M. N. (August 12, 2018). "Reformists are Directly Responsible for the Country's Problems". **Mehr News Agency**, In: <https://www.mehrnews.com/news/4372262> [In Persian]

Jorgensen, M. W., & Phillips, L. J. (2002). **Discourse analysis as theory and method**, SAGE Publications.

Khazarian, A. (November 5, 2014). "The Identity Crisis of Reforms and an Inquiry into the Approach Selection of Reformists". **Tasnim News Agency**. In: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1393/08/14/>. [In Persian]

Khabar Online (February 8, 2023). In: <http://khabaronline.ir/xjJ4K/>. [In Persian]

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). **Hegemony and socialist strategy: Towards a radical democratic politics**, London: Verso Publications.

Laclau, E. & Mouffe, C. (1990). **New Reflections on the Revolution of our time**, London: Verso Publications.

Laclau, E. & Mouffe, C. (2000). **Contingency, Hegemony**, London: Verso Publications.

- Laclau, E & Mouffe, C. (2001). **Hegemony and strategy**, Second edition, London: Verso Publications.
- Laclau, E. (2005). **On populist reason**, London: Verso Publications.
- Laclau, E. (1996). **Emancipation(s)**, London: Verso Publications.
- Mehr News Agency** (August 12, 2018). In: <https://www.mehrnews.com/news/4372262>. [In Persian]
- Mohammadi, M., Maghsoudi, M., & Tohidfam, M. (2024). "Political Development in Iran after the Islamic Revolution in the Light of the Two Iranian-Islamic and Modern Discourses". **Political Science Research**, 19(4), 121-150. doi: 10.22034/ipsa.2025.525. [In Persian]
- Mohammadpour, A. (2013). **Qualitative Research Method, Anti-Method 2**. Tehran: Sociologists Publications. [In Persian]
- Mokramipour, M. B., Dashti, F., & Mirzaei, B. (2022). "A Study of Post-Revolution Discourses in Iran (1979-2013)". **Political Science Encyclopedia Quarterly**, 3(7), 28-50. [In Persian]
- Mirzaei, M., & Rabani Khorasgani, A. (2015). "Analysis of the Confrontation between the Principlist and Reformist Discourses in the 10th Presidential Election". **Applied Sociology**, 26(4), 45-68. [In Persian]
- Mouffe, C. (2005). **On the political**, London: Routledge Publications.
- Norval, A. J. (1996). **Deconstructing apartheid discourse**, London: Verso Publications.
- Razmjoo, H. (August 24, 2018). "Reformist Concerns from Word to Action". **Javan Online**. In: <http://www.javanonline.ir/003vWm/>. [In Persian]
- Rohani, S. H. (2009). "The Hypocrite Reformists; Essays on the Intellectual Roots of the Claimants of Reformism in the Last Three Decades". **15 Khordad Quarterly, Iranian Contemporary History Research Domain**, (22), 123-181. [In Persian]
- Shariatmadari, H. (July 7, 2011). "Khatami, Karroubi and Mousavi are Living Fossils". **Farda News**. In: <https://www.fardasnews.com/fa/tiny/news-154089/>. [In Persian]
- Shariatmadari, H. (July 7, 2011). "Khatami, Karroubi and Mousavi are Living Fossils". **Fars News Agency**. In: <https://www.farsnews.com/news/9004170091/>. [In Persian]
- Shariatmadari, H. (February 8, 2023). "Repeating the Claim of the Meeting between Khatami and Soros / Shariatmadari: I Will Submit the Remaining Documents to the Open Court Session". **Khabar Online**. In:



- <http://khabaronline.ir/xjJ4K>. [In Persian]
- Sariolghalam, M. (2021). **Research Methods in Political Science**, (14th Ed.). Tehran: Farzaneh Rooz. [In Persian]
- Seddigh, M. E., Habibi, A., & Keshishian Siraki, G. (2019). "A Comparative Study of the Signifiers of Reformist and Principlist Discourses in the 6th and 7th Islamic Consultative Assembly of Iran". **Iranian Monthly Journal of Political Sociology**, 2(2), 218-245. [In Persian]
- Taherzadeh Koozani, S. M., Nouri, H., & Alizadeh, R. (2023). "A Postcolonial Reading of Identity in Mohammad Mosaddegh's Thought; With an Emphasis on Deconstruction Method". **Political Science Research**, 18(3), 199-234. doi: 10.22034/ipsa.2023.494. [In Persian]
- Torfin, J. (1999). **New theories of discourse: Laclau, Mouffe and Žižek**, Oxford: Blackwell.
- (November 30, 2014). "Does Proving the Distance of Reformists from Imam Khomeini Need Confirmation or Denial from People like Saharkhiz?". **Raja News**. In: <http://www.rajanews.com/news/>. [In Persian]
- (May 25, 2022). "Reformists Were Not Aligned with the Intellectual Foundations of the Revolution from the Beginning / The Discourse of the Left Was Produced at the Base". **Khabar Online**. In: <https://khabaronline.ir/xhTPp>. [In Persian]
- (August 24, 2022). "Extremists Claiming to be Reformists Have Gone from Being Lackeys of America to Mercenaries of Israel". **Kayhan News Agency**. In: <https://kayhan.ir/0012Yw>. [In Persian]
- (August 25, 2010). "At First I Didn't Understand Why People Call Reformists Hypocrites". **Mag Iran**. In: <https://www.magiran.com/article/211324>. [In Persian]
- (September 15, 2018). "Reformists are More Royalist than the King". **Etemad Website**, No. 4184. In: <http://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/109843/>. [In Persian]
- (June 17, 2018). "From Where Was This Statement Dictated?!". **Fars News Agency**. In: <https://www.farsnews.com/news>. [In Persian]
- (October 28, 2018). "Rereading the Insults of Reformists towards Religious Authority and Marja'iyah: From Are People Monkeys to Practice Taqlid?! To Attaching the Lie of an Economic Corruptor to Marja'iyah". **Raja News**. In: <http://www.rajanews.com/news/>. [In Persian]
- (July 27, 2009). "Write Treason", Read "Interaction!". **IRNA News Agency**. In:

<http://www.irna.ir/x3hhdh>. [In Persian]
(October 30, 2014). "Enemies Express Their Corruption in the Form of Reformism / Instrumental Reforms are like Soft War". **Tasnim News Agency**. In: <https://www.tasnimnews.com/fa/new>. [In Persian]
(September 11, 2017). "Khatami Has the Courage to Turn on the First Light". **Farda News**. In: <https://www.fardanews.com/fa/news/722579/>. [In Persian]
(June 5, 2015). "Which Behavior of the Claimants of Reformism is Compatible with the Imam's Line?". **Raja News**. In: <http://www.rajanews.com/news/213879>. [In Persian]
(August 16, 2018). "Kayhan's Documented Report on the Cynical View of Reformists towards Rouhani; Self-Revelation of the Claimants of Reform". **Kayhan News Agency**. In: <https://fa.shafaqna.com/news/613128/>. [In Persian]
(March 7, 2018). "The Veil Fell from the Face of Hypocrisy / The Coordinated Assault of the Claimants of Reforms on Islamic Values". **Kayhan News Agency**. In: <https://kayhan.ir/00xlj>. [In Persian]
(June 3, 2013). "What Did the Intellectuals Do During the Reform Era?". **Tasnim News Agency**. In: <https://www.tasnimnews.com/fa/news>. [In Persian]
(February 9, 2017). "When the Gentlemen Remember the Spirit of Jihad and Self-Sacrifice". **Farda News Website**. In: <https://www.fardanews.com/fa/news/627027>. [In Persian]

واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان جمهوری اسلامی ایران (از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲)

* یاسر بهرامی چگنی^۱ ID، علی احمدی‌زاده^۲ ID

۱. دانشجوی دکتری، مسائل اجتماعی ایران، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، دانشگاه تهران، ایران

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد، علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=24101067551/2%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.2.7>

چکیده

پژوهش حاضر با استفاده از چارچوب نظری لاکلاو و موفه، واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان (مانند توسعه سیاسی، دموکراسی، و جامعه مدنی) در رسانه‌های اصول‌گرای ایران را از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ تحلیل کرده است. پرسش اصلی این است که «گفتمان اصول‌گرایی، چگونه و با چه سازوکارهایی به واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبی در ادبیات رسانه‌ای خود اقدام می‌کند؟» فرضیه پژوهش بر این مبناست که «اصول‌گرایان با استفاده از سازوکارهایی مانند دال مرکزی «ولایت فقیه»، ضدیت‌سازی، و اسطوره‌پردازی، از گفتمان رقیب مشروعیت‌زدایی، و هژمونی خود را تقویت می‌کنند». با روش تحلیل گفتمان پساساختارگر، ۲۶ مقاله منتشرشده در رسانه‌های اصول‌گرا (مانند کیهان، تسنیم، فارس، و...) به روش نمونه‌گیری هدفمند با بیشترین تنوع و شدت انتخاب شد. داده‌ها با تمرکز بر مفاهیمی مانند دال مرکزی، دال شناور، ضدیت، و اسطوره‌سازی سیاسی، تا رسیدن به اشباع نظری تحلیل شدند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اصول‌گرایان، گفتمان اصلاح‌طلبی را با شش سازوکار کلیدی، واسازی کرده‌اند: نفاق‌پیشگی، براندازی نرم، خیانت به نظام، سکولاریسم پنهان، اشرافی‌گری، و آنومی گفتمانی. تمایز این پژوهش در تمرکز بر بازنمایی رسانه‌ای گفتمان رقیب است؛ به گونه‌ای که واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان، به حاشیه‌رانی نظام‌مند این گفتمان در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران انجامیده است. این فرایند، موجب تضعیف جایگاه اصلاح‌طلبان، به‌عنوان یک بدیل مشروع، محدودسازی فضای نقد و گفت‌وگو، و تقویت گفتمان انحصاری اصول‌گرایی شده است؛ در نتیجه، نه تنها امکان تعامل سازنده بین دو گفتمان کاهش یافته، بلکه شکاف سیاسی در جامعه عمیق‌تر، و ظرفیت‌های اصلاح درون‌سیستمی تضعیف شده است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۰۵

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۷/۰۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

اصلاح‌طلبان،
اصول‌گرایان، بازنمایی
رسانه‌ای، تحلیل
گفتمان، واسازی

* نویسنده مسئول:

یاسر بهرامی چگنی

پست الکترونیک: yaser.bahrami.ch@ut.ac.ir

مقدمه

عرصه سیاسی ایران، پس از انقلاب اسلامی، همواره عرصه رقابت و تقابل گفتمان‌های گوناگون برای کسب هژمونی بوده است. در این درگیری‌های دائمی، گفتمان‌های رقیب از راهبردهای گفتمانی کلیدی‌ای مانند «غیریت‌سازی» و «واسازی» گفتمان مقابل بهره می‌گیرند. هدف این راهبردها، برساخت هویت خودی منسجم و مطلوب، مشروعیت‌زدایی از رقیب، و هموار کردن عرصه برای پذیرش و سلطه گفتمان خود است (قیصری و قربانی، ۱۴۰۲، ۴۷-۴۶). نمونه آشکار این فرایند، شکل‌گیری و تثبیت گفتمان اسلام فقاهتی، به‌عنوان گفتمان مسلط، در دهه نخست انقلاب بود که با به‌حاشیه راندن گفتمان‌های رقیب (مانند گفتمان مارکسیستی و ملی‌گرا) همراه شد. این گفتمان با تکیه بر دال مرکزی «ولایت فقیه»، فقه سنتی، شبکه‌های انقلابی قدرتمند، و نهادهایی چون مساجد و حسینیه‌ها، توانست هژمونی خود را تحکیم بخشد (بنوعزیزی، ۱۳۷۹، ۳۴۵). با این حال، تحولات سیاسی-اجتماعی پس از آن، به‌ویژه پس از انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۷۶ و پیروزی سیدمحمد خاتمی، سبب ظهور و قدرت‌گیری یک گفتمان رقیب جدی، یعنی گفتمان اصلاح‌طلبی، شد. اصلاح‌طلبان با احیای دال‌ها و مفاهیمی چون آزادی، حقوق بشر، جامعه مدنی، توسعه سیاسی، و دموکراسی -که به‌زعم آنان در سال‌های نخستین پس از انقلاب به حاشیه رانده شده است- بر ضرورت تنش‌زدایی در سیاست خارجی و تقویت نهادهای جامعه مدنی در عرصه داخلی تأکید کردند (حاضری و دیگران، ۱۳۹۰، ۱۲۳). گفتمان مسلط و جریان رقیب اصول‌گرا، این احیای فعالانه مفاهیم و معرفی دال‌های گفتمانی جدید را نه به‌مثابه تداوم یا تکمیل آرمان‌های انقلاب، بلکه بیشتر به‌عنوان تعبیرهایی مغایر با روح و اصول انقلاب اسلامی، تفسیر و بازنمایی کردند. اصول‌گرایان، برداشت اصلاح‌طلبان از مفهوم محوری اصلاحات را نشانه‌ای از مخالفت پنهان یا آشکار با انقلاب و در تناقض بنیادین با آن به‌شمار می‌آوردند؛ درحالی‌که خود اصلاح‌طلبان، بر پیوند ذاتی و ضروری اصلاح و انقلاب پای می‌فشردند (انصاری و همتی‌نژاد، ۱۳۹۹، ۱۰۶).

این تقابل گفتمانی بنیادین میان دو جریان اصلی، فضای سیاسی دهه‌های اخیر ایران را شکل داده و بر سرنوشت رویدادهای مهمی چون انتخابات ریاست‌جمهوری و مجلس تأثیرگذار بوده است. در این منازعه دائمی برای هژمونی، گفتمان اصول‌گرایی، به‌عنوان یکی از طرفین اصلی و اغلب مسلط، برای به‌حاشیه راندن، طرد، و تضعیف گفتمان رقیب اصلاح‌طلب، پیوسته از راهبرد واسازی دال‌ها و مفاهیم محوری آن گفتمان در عرصه عمومی بهره می‌گیرد. رسانه‌های تحت کنترل

یا همسو با اصول‌گرایان، به‌عنوان ابزارهای اصلی این مشروعیت‌زدایی گفتمانی عمل می‌کنند. رویدادهای سال ۱۳۸۸، نقطه عطف تعیین‌کننده‌ای در تشدید این تقابل و تحول در شیوه‌های و اساسی به‌شمار می‌آیند. این رویدادها که با چالش گسترده در مشروعیت انتخابات و اعتراضات مردمی همراه بود، فضای سیاسی را به‌شدت قطبی کرد و این فرصت و ضرورت را به گفتمان اصول‌گرا داد تا بنیان‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان را با شدت و نظام‌مندی بیشتری و اساسی کرده و آن‌ها را نه‌تنها به‌عنوان رقیب سیاسی، بلکه به‌عنوان تهدیدی برای ثبات نظام و انحراف از مسیر انقلاب، بازنمایی کند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که «گفتمان اصول‌گرایی، چگونه و با چه سازوکارهای گفتمانی و رسانه‌ای مشخصی، اقدام به و اساسی دال‌های محوری گفتمان اصلاح‌طلبی در ادبیات رسانه‌ای خود در بازه زمانی پس از بحران ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲ می‌کند؟» بررسی این فرایند پیچیده و اساسی که بی‌تردید پس از ۱۳۸۸، شکل‌های جدیدی به خود گرفته است، از چند جهت دارای اهمیت است: نخست، به درک عمیق‌تر استراتژی‌ها و تاکتیک‌های گفتمانی اصول‌گرایان در راستای مشروعیت‌زدایی از رقیب و تثبیت هژمونی خود کمک می‌کند؛ دوم، روشن‌کننده نحوه بازنمایی، تحریف، یا تخلیه معنا از دال‌های گفتمان اصلاح‌طلبی در رسانه‌های این جریان است؛ سوم، نشان می‌دهد که چگونه این و اساسی، در خدمت برساخت گفتمان اصلاح‌طلبی، به‌مثابه «دیگری» خطرناک، و هم‌زمان، تثبیت هویت و مرزهای گفتمان اصول‌گرایی قرار می‌گیرد. سرانجام، این پژوهش می‌کوشد تا نقش محوری رسانه‌های اصول‌گرا را به‌عنوان عرصه اصلی اجرای این راهبرد و اساسی، پس از یک بحران سیاسی بزرگ (۱۳۸۸) و در ادامه آن، واکاوی کند.

۱. پیشینه پژوهش

مطالعه گفتمان‌های سیاسی اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی در ایران، به‌ویژه تقابل و بازنمایی آن‌ها، یکی از موضوع‌های محوری در پژوهش‌های علوم سیاسی و جامعه‌شناسی در طول سال‌های اخیر بوده است. پژوهش‌های پیشین، ابعاد گوناگون این گفتمان‌ها را بررسی کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، طاهرزاده کوزانی و همکاران (۱۴۰۲) در پژوهشی با عنوان «خوانش پسااستعماری هویت در اندیشه محمد مصدق؛ با تأکید بر روش و اساسی و چارچوب نظری پسااستعماری هومی‌بابا»، با تحلیل نامه‌های محمد مصدق، نشان داده است که در اندیشه مصدق، هویت‌های «خود» (ایرانی) و «دیگری» (غرب) نه ذاتی و یکپارچه، بلکه «دورگه» و آمیزه‌ای از

عناصر بومی و استعماری هستند.

پژوهش اسکندری نسب و جلایی پور (۱۳۹۸) نمونه عینی و ملموسی از روند واسازی و بازنمایی منفی گفتمان اصلاح طلبی در یک رسانه شاخص اصول گرا (کیهان)، حتی در بازه‌ای متأخر (۱۳۹۴) را ارائه می‌دهد.

حاضری و همکاران (۱۳۹۰) در پژوهش «گفتمان اصلاح طلبی اسلامی در ایران پس از انقلاب»، مفاهیم کلیدی‌ای مانند جامعه مدنی، قانون اساسی، و حکومت دینی را به عنوان ارکان گفتمان اصلاح طلبی شناسایی کرده‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد، اندیشمندان این جریان، این مفاهیم را محور اندیشه سیاسی خود قرار داده‌اند.

پژوهش محمدی و همکاران (۱۴۰۳) چارچوب کلان‌تر و بستر تاریخی - گفتمانی‌ای را فراهم می‌کند که در آن، تقابل بین گفتمان‌های سیاسی در ایران (با عنوان‌های «ایرانی-اسلامی» و «مدرن») بررسی می‌شود. این تقابل در سطح خردتر و در عرصه رسانه‌ای، در قالب نزاع بین گفتمان اصول‌گرایی و اصلاح طلبی نمود و بروز می‌یابد.

میرزایی و ربانی خوراسگانی (۱۳۹۴) در «تحلیل تقابل گفتمان اصول‌گرایی و اصلاح طلبی در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری» نتیجه گرفته‌اند که اصول‌گرایی با نوآوری در مفصل‌بندی گفتمانی خود، موفق به کسب هژمونی شد؛ درحالی‌که اصلاح‌طلبان با تکرار مفصل‌بندی پیشین و عدم انطباق با «نظام دانایی» جامعه، نتوانستند بر ایستارهای جامعه سیطره یابند.

صدیق و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهشی با عنوان «مقایسه تطبیقی دال‌های گفتمان‌های اصلاح طلبی و اصول‌گرایی در مجلس ششم و هفتم» نشان داده‌اند که دال مرکزی اصلاح طلبی، مبتنی بر توسعه سیاسی، آزادی، نهادهای مدنی، تکثر رسانه‌ای، و تنش‌زدایی بین‌المللی و در مقابل، دال مرکزی اصول‌گرایی بر ولایت فقیه، جامعیت دین در سیاست، استکبارستیزی، و پافشاری بر آرمان‌های اولیه انقلاب استوار بود. آن‌ها بر ضرورت روزآمدسازی نظری هر دو گفتمان تأکید کرده‌اند.

انصاری و همتی نژاد (۱۳۹۸) در «تحولات مفهومی امر انقلابی در گفتمان اصلاح طلبی» دریافته‌اند که اصلاح‌طلبان، به جای تأکید صرف بر عدالت، بر مردم‌سالاری، آزادی، توسعه سیاسی، و حاکمیت قانون تمرکز کرده‌اند، بی‌آنکه از اصول انقلاب فراتر روند. مکر می‌پور و همکاران (۱۴۰۱) در «بررسی گفتمان دولت‌های پس از انقلاب» تأیید

کرده‌اند که گفتمان اصلاح طلبی، حول دال مرکزی مردم، دال‌هایی چون آزادی، قانون‌گرایی، دموکراسی دینی، حقوق بشر، و روابط بین‌المللی عادلانه را مفصل‌بندی می‌کند. اصول‌گرایی نیز با محوریت ولایت، دال‌هایی مانند عدالت، امنیت، ارزش‌ها، و مقابله با تهاجم فرهنگی را برجسته می‌سازد.

حسینی زاده و حسینی زاده (۱۳۹۳) در پژوهشی با عنوان «مسئله آزادی در دو گفتمان» نشان داده‌اند که اصول‌گرایان، آزادی را در چارچوب شریعت تفسیر می‌کنند، حال آنکه اصلاح‌طلبان، آزادی را زیربنای شریعت و مبنای مقبولیت آن می‌دانند.

در جمع‌بندی پیشینه پژوهش و در توضیح تمایز آن‌ها با پژوهش حاضر می‌توان گفت، پژوهش‌های پیشین (حاضری و همکاران، ۱۳۹۰؛ میرزایی و ربانی، ۱۳۹۴؛ صدیق و همکاران، ۱۳۹۸؛ انصاری و همتی‌نژاد، ۱۳۹۸؛ مکرمی‌پور و همکاران، ۱۴۰۱؛ حسینی‌زاده و حسینی‌زاده، ۱۳۹۳) با به‌کارگیری روش تحلیل گفتمان، شناخت عمیقی از مفاهیم پایه، تقابل‌ها، و تحولات درونی این دو گفتمان ارائه داده‌اند و ادبیات روشنی را برای تحلیل گفتمان فراهم کرده‌اند. باین‌حال، تمرکز غالب این پژوهش‌ها بر تحلیل خود گفتمان‌ها یا تقابل مستقیم آن‌ها بوده است. پژوهش طاهرزاده کوزانی و همکاران (۱۴۰۲) به‌لحاظ استفاده از «روش واسازی»، به‌عنوان یک روش تحلیل متن و تمرکز بر «ساختار شکنی هویت» و نشان دادن «دورگه بودن» آن، درک پیچیده‌تری از فرایند غیریت‌سازی ارائه داده است. این درک پیچیده در تقابل با رویکرد ساده‌انگارانه‌ای است که گفتمان اصول‌گرای رسانه‌ای در واسازی گفتمان اصلاح طلبی به‌کار می‌بندد؛ جایی که با فروکاستن گفتمان رقیب به دال‌های ثابت و منفی، سعی در نوعی دوگانه‌سازی سفت‌وسخت و غیریت‌سازی مطلق دارد؛ بنابراین، پژوهش حاضر اگرچه از چارچوب نظری متفاوتی (لاکلائو و موفه^۱) بهره می‌برد، اما در سطح روشی و در توجه به فرایندهای معناکاوی و شکستن انسدادهای گفتمانی، با مطالعه یادشده، همسو است. تفاوت اصلی این دو پژوهش این است که پژوهش حاضر، واسازی را نه در یک متن تاریخی، بلکه در گفتمان زنده و جاری رسانه‌های سیاسی معاصر و در بستر یک نزاع هژمونیک مشخص به‌کار می‌گیرد. پژوهش اسکندری‌نسب و جلالی‌پور نیز بر یک مقطع انتخاباتی خاص (۱۳۹۴) و یک رسانه (کیهان) متمرکز است؛ درحالی‌که پژوهش حاضر، با نگاهی کلان‌تر و با نمونه‌ای متنوع‌تر از رسانه‌های اصول‌گرا (شامل کیهان، تسنیم، فارس، و...) با تمرکز بر یک بازه

1. Laclau & Mouffe

زمانی طولانی مدت (از ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲) انجام شده است. پژوهش محمدی و همکاران (۱۴۰۳) شکاف گفتمانی حاکم بر توسعه سیاسی را به شکل کلان‌ساختاری تحلیل کرده است؛ اما پژوهش حاضر با تمرکز بر رسانه‌های اصول‌گرا، سازوکارهای عینی و گفتمانی (برپایه چارچوب نظری لاکلائو و موفه) را نشان می‌دهد که این تقابل را در یک بستر زمانی مشخص (پس از ۱۳۸۸) و در برابر یک «دیگری» معین (گفتمان اصلاح‌طلبی) اجرایی، و بازتولید می‌کند؛ بنابراین، پژوهش حاضر با تمرکز بر بازنمایی و واسازی گفتمان اصلاح‌طلبی در ادبیات رسانه‌ای جریان اصول‌گرا از سال ۱۳۸۸ تا سال ۱۴۰۲، درصدد پر کردن شکافی مهم است: بررسی این موضوع که اصول‌گرایان، چگونه با استفاده از ابزار رسانه، دال‌ها و هویت گفتمانی رقیب (اصلاح‌طلبی) را بازنمایی، بر ساخت، و گاهی تخریب می‌کنند. این رویکرد (تحلیل بازنمایی رسانه‌ای یک گفتمان توسط گفتمان رقیب)، تمایز اصلی این پژوهش با مطالعات پیشین است.

۲. چارچوب نظری و مفهومی پژوهش

تحلیل گفتمان پساساختارگرا، به‌ویژه نظریه گفتمان ارنستو لاکلائو و شانتال موفه، چارچوب منسجمی برای فهم چگونگی شکل‌گیری هویت‌های سیاسی، تقابل‌های ایدئولوژیک، و تلاش برای هژمونیک شدن در عرصه عمومی ارائه می‌دهد. این نظریه برای پژوهش پیش‌رو بسیار راهگشاست؛ زیرا، به ماهیت تعارض‌آمیز، ناپایدار، و مبتنی بر تفاوت‌سازی هویت‌های سیاسی توجه دارد. نظریه گفتمان لاکلائو و موفه، به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش برگزیده شده است؛ چون، این نظریه با تمرکز بر مفاهیمی مانند گفتمان، دال مرکزی، دال شناور، ضدیت، و هژمونی، ابزار تحلیلی مناسبی را برای فهم چگونگی شکل‌گیری، تقابل، و تغییر معنا در عرصه سیاسی فراهم می‌کند. در این پژوهش، گفتمان نه به‌عنوان یک روش، بلکه به‌مثابه یک نظریه فهمیده می‌شود که بر ساخت اجتماعی واقعیت را از طریق مفصل‌بندی دال‌ها و مبارزه برای هژمونی تبیین می‌کند. در این بخش، مفاهیم کلیدی لاکلائو و موف با تأکید بر مفاهیمی همچون گفتمان، دال شناور و ناپایداری معنا، ضدیت، هژمونی و دال تهی و اسطوره سیاسی تشریح می‌شود.

۲-۱. گفتمان

مفهوم «گفتمان»، محور اصلی نظریه لاکلائو و موفه به‌شمار می‌آید. برخلاف رویکردهای سنتی که گفتمان را تنها بازتابی از واقعیت عینی یا بیان ایده‌ها می‌دانند، لاکلائو و موفه، آن را

به‌عنوان سازه‌ای تعریف می‌کنند که واقعیت اجتماعی را معنادار می‌سازد. گفتمان، نظامی از دال‌ها است که از طریق رابطه تفاوت‌هایشان با یکدیگر، معنا تولید می‌کنند. هیچ معنای ذاتی و ثابتی خارج از این نظام‌های گفتمانی وجود ندارد: «ما گفتمان را نه به‌عنوان یک موجودیت صرفاً زبانی، بلکه به‌عنوان ساختاری که هم زبان و هم کنش را دربر می‌گیرد، مفهوم‌سازی می‌کنیم. به‌بیان روشن‌تر، هر کنشی معنا دارد و هر معنایی متضمن کنش است (لاکلانو و موفه، ۱۹۸۵، ۱۰۸).

۲-۲. دال‌ها و دال مرکزی

دال‌ها واحدهای بنیادین گفتمان هستند (مانند کلمات، شعارها، نمادها). معنای یک دال، ذاتی نیست، بلکه از طریق تفاوت‌هایش با دال‌های دیگر در یک نظام گفتمانی به‌دست می‌آید. لاکلانو و موفه بر نقش دال مرکزی^۲ تأکید می‌کنند. دال مرکزی، دالی است که کارکرد تثبیت نسبی معنا را در یک گفتمان ایفا می‌کند و دال‌های دیگر، حول آن سازمان می‌یابند و معناهایشان تاحدی برپایه ارتباطشان با این دال مرکزی تثبیت می‌شود. لاکلانو می‌گوید: «دال مرکزی، نقطه ثقل نسبی در یک ساختار گفتمانی است که به تثبیت زنجیره دلالت کمک می‌کند (لاکلانو، ۲۰۰۵، ۱۳۴).

۲-۳. دال شناور و ناپایداری معنا

لاکلانو و موفه بر این نظرند که معنا هرگز کاملاً تثبیت شده نیست. دال‌ها ذاتاً «شناور^۳» هستند. این به‌آن معنا است که معنای دال‌ها می‌تواند در گفتمان‌های گوناگون یا حتی در رقابت‌های درون یک گفتمان تغییر کند و جابه‌جا شود (لاکلانو و موفه، ۱۹۸۵، ۱۱۳).

۲-۴. ضدیت^۴

یکی از مهم‌ترین مفاهیم مطرح‌شده در نظریه لاکلانو و موفه، «ضدیت» است. ضدیت، زمانی شکل می‌گیرد که وجود یک «دیگری» بیرونی یا درونی، مانع تحقق کامل هویت یک گروه یا گفتمان شود. این «دیگری»، یک دشمن یا مانع ضروری برای تعریف خودی به‌شمار می‌آید:

1. Signifiers
2. Nodal Point
3. Floating
4. Antagonism

«ضدیت، نشان‌دهنده محدودیت‌های هر عینیت^۱ است...؛ نقطه‌ای است که در آن گفتمان با مرز خود روبه‌رو می‌شود (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵، ۱۲۵).

۲-۵. هژمونی و دال تهی

مفهوم هژمونی نزد لاکلائو و موفه به فرایند سیاسی-گفتمانی تلاش یک نیرو برای تثبیت معنای مسلط در جامعه و کسب رهبری اخلاقی و فکری اشاره دارد. هژمونی هرگز کامل یا دائمی نیست و همواره در معرض چالش است. کلید دستیابی به هژمونی، توانایی مفصل‌بندی^۲ است. پیوند زدن دال‌ها، خواسته‌ها، و هویت‌های گوناگون در یک زنجیره هم‌معنا حول یک پروژه سیاسی، به توانایی یک گفتمان در مفصل‌بندی این مفاهیم بستگی دارد. یکی از سازوکارهای کلیدی در این فرایند، تبدیل دال مرکزی به دال تهی^۳ است. دال تهی، دالی است که معنای خاص خود را تا حد زیادی از دست داده و به نماد عام و فراگیری برای وحدت‌بخشی به خواسته‌ها و هویت‌های گوناگون تبدیل شده است (لاکلائو، ۲۰۰۵: ۱۲۹-۱۳۰).

۲-۶. جامعه سیاسی به مثابه میدان نزاع گفتمانی

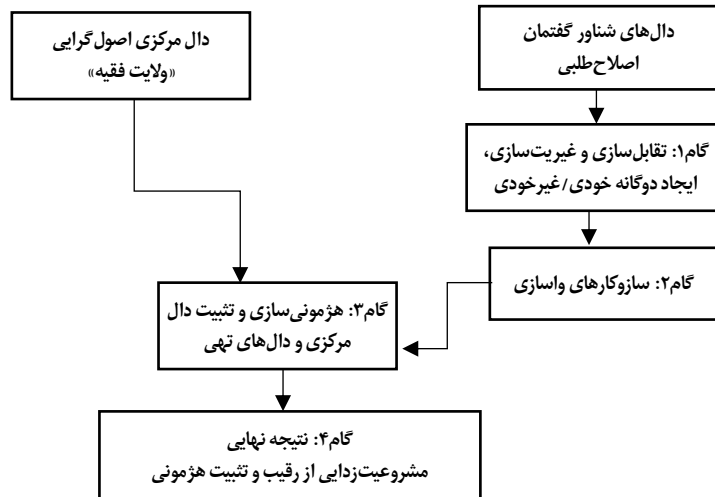
لاکلائو و موفه با رد مفهوم جامعه یکپارچه و عاری از تنش، جامعه را عرصه‌ای ذاتاً گسسته و محل نزاع گفتمان‌های رقیب برای هژمونیک شدن می‌دانند. آن‌ها از جامعه‌ای سخن می‌گویند که هیچ‌گاه نمی‌تواند به کلیتی کامل، یکپارچه، و عاری از تنش تبدیل شود (لاکلائو و موفه، ۱۹۸۵، ۱۲۷).

۲-۷. اسطوره سیاسی

لاکلائو، مفهوم «اسطوره سیاسی»^۴ را برای توضیح چگونگی ایجاد وحدت موقت و جهت‌گیری عمل جمعی در شرایط گسست گفتمانی مطرح می‌کند. اسطوره سیاسی، روایت منسجم و ساده‌سازی‌شده‌ای از واقعیت و آینده مطلوب است که حول یک دال تهی شکل می‌گیرد و می‌کوشد خواسته‌ها و هویت‌های پراکنده را در یک طرح مشترک هم‌معنا کند (لاکلائو، ۲۰۰۵، ۸۷-۸۶).

1. Objectivity
2. Articulation
3. Empty Signifier
4. Political Myth

شکل شماره (۱). الگوی تحلیلی پژوهش برپایه مبانی نظری



برپایه نظریه لاکلاو و موفه و الگوی تحلیلی ارائه شده، با تأکید بر ساختاری بودن معنا، ناپایداری ذاتی آن، نقش محوری ضدیت در شکل‌گیری هویت، و فرایند دائمی مبارزه برای هژمونی از طریق مفصل‌بندی و استفاده از دال‌های مرکزی/تهی و اسطوره‌های سیاسی، چارچوب غنی و انعطاف‌پذیری برای فهم عمیق پدیده واسازی گفتمانی در رسانه‌های سیاسی ایران ارائه می‌دهد. تحلیل ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان برپایه این چارچوب، نه تنها بررسی محتوای رسانه‌ای، بلکه کاوشی در فرایندهای پیچیده تولید معنا، رمزسازی هویتی، و تلاش برای کسب یا حفظ هژمونی در فضای سیاسی رقابتی ایران پس از خرداد ۱۳۸۸ خواهد بود.

۳. روش پژوهش

داده‌های پژوهش حاضر، به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده‌اند و جامعه آماری آن نیز متون و گزارش‌هایی است که در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایی درباره اصلاح‌طلبی موجود است. برای انتخاب متون از روش نمونه‌گیری هدفمند و برای تشخیص تعداد متون، تعیین محل داده‌ها، و یافتن مسیر پژوهش از نمونه‌گیری با حداکثر تنوع و حداکثر شدت استفاده خواهد شد. دو راهبر نمونه‌گیری یادشده عبارتند از: (۱) نمونه‌گیری با حداکثر تنوع؛ یعنی برای گریز از اریب و جلوگیری از یکجانبه بودن داده‌ها و اینکه کسی مدعی نشود که پژوهشگر انواع خاصی از موارد را در نظر نگرفته است، از نمونه‌های متنوعی استفاده شود؛ (۲) نمونه‌گیری با حداکثر شدت:

یعنی معروف بودن به انتقاد از اصلاح طلبی (فلیک، ۱۳۹۲، ۱۴۳). براین اساس، سرانجام، در مورد تعداد متون با معیار اشباع نظری تصمیم‌گیری خواهد شد؛ یعنی زمانی که در بررسی متون مورد مطالعه به داده جدیدی دست پیدا نکنیم. در نهایت از بین گستره مقاله‌های مربوط به این حوزه، ۲۶ مقاله، که از حداکثر تنوع و حداکثر شدت مواضع اصول‌گرایان در مورد اصلاح‌طلبان برخوردار بودند، انتخاب و تحلیل شدند.

۴. تعریف اصلاح طلبی در ادبیات اصول‌گرایان

در عرصه سیاسی ایران پس از انقلاب، رقابت گفتمانی میان اصلاح‌طلبان و اصول‌گرایان به یکی از محوری‌ترین موضوعات تحولات داخلی تبدیل شده است. این تقابل، که از سال ۱۳۷۶ و با پیروزی سید محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری شدت گرفت، نه تنها بر سیاست‌گذاری‌های کلان، بلکه بر ادبیات رسانه‌ای و گفتمان عمومی نیز تأثیر عمیقی گذاشته است. اصول‌گرایان، به عنوان یکی از دو جریان اصلی این رقابت، با بهره‌گیری از رسانه‌های همسو، تلاش کرده‌اند با واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان، هژمونی خود را تحکیم کنند. این پژوهش، با بهره‌گیری از چارچوب نظری لاکلائو و موفه، سازوکارهای این واسازی در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان از سال ۱۳۸۸ تاکنون را بررسی کرده است. پس از رویدادهای ۱۳۸۸، که نقطه عطفی در عرصه گفتمانی و تقابل دو گفتمان اصول‌گرا و اصلاح‌طلب به‌شمار می‌آید، این تقابل افزایش یافته است؛ بنابراین، اصول‌گرایان از مفاهیم کلیدی گفتمان خود (مانند دال مرکزی، دال شناور، ضدیت، و اسطوره سیاسی) برای بازتعریف و تخریب گفتمان اصلاح‌طلبی استفاده می‌کنند؛ برای نمونه، دال‌هایی مانند آزادی و جامعه مدنی در گفتمان اصلاح‌طلبان، در رسانه‌های اصول‌گرا به مفاهیمی مانند لیبرالیسم یا ابزار غرب فروکاسته می‌شوند. همچنین، با ایجاد تقابل هستی‌شناختی میان خودی و غیرخودی، اصلاح‌طلبان به عنوان دیگری تهدیدکننده بازنمایی می‌شوند. این فرایند، نه تنها به مشروعیت‌زدایی از رقیب می‌انجامد، بلکه به تثبیت هویت گفتمانی اصول‌گرایان کمک می‌کند. این پژوهش با روش‌سازی این سازوکارها، درک عمیق‌تری از واسازی گفتمانی حاکم بر فضای سیاسی ایران ارائه می‌دهد و نقش رسانه‌ها را در این فرایند برجسته می‌کند. در این راستا، پژوهش حاضر، ۲۶ متن از اصول‌گرایان را (جدول شماره ۱) تحلیل کرده است.

جدول شماره (۱). مقاله‌های انتخاب‌شده برای تحلیل

شماره	عنوان مقاله	سال انتشار	خبرگزاری
۱	کدام رفتار مدعیان اصلاح طلبی با خط امام سازگار است؟	۱۳۹۴/۳/۱۵	رجانیوز
۲	بازخوانی توهین اصلاح‌طلبان به مرجعیت و مراجع تقلید: از «مگر مردم میمون هستند که تقلید بکنند؟!» تا نسبت دادن دروغ مفسد اقتصادی به مرجعیت»	۱۳۹۷/۸/۶	رجانیوز
۳	آیا اثبات فاصله اصلاح‌طلبان با امام خمینی (ره) نیاز به تأیید یا تکذیب امثال سحرخیز دارد؟	۱۳۹۳/۹/۹	رجانیوز
۴	منافقین اصلاح‌طلب؛ جستارهایی پیرامون ریشه‌های فکری مدعیان اصلاح‌طلبی در سه دهه اخیر	۱۳۸۸	فصلنامه ۱۵ خرداد
۵	خاتمی شجاعت دارد، چراغ اول را روشن کند.	۱۳۹۶/۶/۲۰	فردانیوز به نقل از کیهان
۶	خاتمی، کروبوی و موسوی، فسیل زنده‌اند	۱۳۹۰/۴/۱۶	فردانیوز به نقل از کیهان
۷	دغدغه‌های اصلاح‌طلبانه از حرف تا عمل	۱۳۹۷/۶/۲	جوان آنلاین
۸	بنویسید «وطن فروشی»، بخوانید تعامل!	۱۳۸۸/۵/۵	خبرگزاری ایرنا به نقل از کیهان
۹	گزارش مستند کیهان از نگاه ساندیسی اصلاح‌طلبان به روحانی؛ خودافشایی مدعیان اصلاحات	۱۳۹۷/۵/۲۵	خبرگزاری کیهان
۱۰	پرده از چهره نفاق افتاد/هجوم هماهنگ مدعیان اصلاحات به ارزش‌های اسلامی	۱۳۹۶/۱۲/۱۶	خبرگزاری کیهان
۱۱	افراطیون مدعی اصلاحات از پادویی آمریکا به مزدوری اسرائیل رسیدند.	۱۴۰۱/۶/۲	خبرگزاری کیهان
۱۲	آب رفتن پندآموز اصلاح‌طلبی	۱۳۹۳/۱۰/۹	خبرگزاری تسنیم
۱۳	دشمنان، فسادشان را در قالب اصلاح‌طلبی بیان می‌کنند/ اصلاحات ابزاری به مثابه جنگ نرم است.	۱۳۹۳/۸/۸	خبرگزاری تسنیم
۱۴	نسبت اصلاح‌طلبان با اخلاق، عدالت، و آزادی!	۱۳۹۶/۹/۲۱	خبرگزاری تسنیم
۱۵	منورالفکرها در دوران اصلاحات چه کردند؟ بحران هویت اصلاحات	۱۳۹۲/۳/۱۳	خبرگزاری تسنیم
۱۶	کنکاشی بر رویکردگزینی‌های اصلاح‌طلبان	۱۳۹۳/۸/۱۴	خبرگزاری تسنیم
۱۷	اصلاح‌طلبان از ابتدا هم با مبانی فکری انقلاب همراه نبودند/ گفتار چپ‌ها در پایگاه تولید شد.	۱۴۰۱/۳/۴	خبرآنلاین به نقل از روزنامه دولت
۱۸	تکرار ادعای دیدار خاتمی و سوروس/ شریعتمداری: باقی اسناد را به جلسه علنی دادگاه موکول می‌کنیم.	۱۴۰۱/۱۱/۱۹	خبرآنلاین به نقل از کیهان
۱۹	بادامچیان: اصلاح‌طلبی مرد و تمام شد/ دوره اصول‌گرایی مرسوم هم به پایان رسیده.	۱۴۰۱/۵/۳۰	خبرآنلاین

۲۰	خاتمی، کروی، و موسوی فسیل زنده‌اند.	۱۳۹۰/۴/۱۶	خبرگزاری فارس به نقل از کیهان
۲۱	این بیانیه از کجا دیکته شده است؟	۱۳۹۷/۳/۲۷	خبرگزاری فارس به نقل از خبرگزاری کیهان
۲۲	محمدنبی حبیبی: طمع قدرت، کروی را از جامعه روحانیت مبارز جدا کرد/ کروی را وارد میدان محاربه با نظام کرده‌اند.	۱۳۹۷/۶/۲۵	خبرگزاری فارس
۲۳	حبیبی: مسئول مستقیم گرفتاری‌های کشور، اصلاح‌طلبان هستند.	۱۳۹۷/۵/۲۱	خبرگزاری مهر
۲۴	وقتی آقایان یاد روحیه جهاد و ایثارگری می‌افتند.	۱۳۹۵/۱۱/۲۰	سایت فردا به نقل از کیهان
۲۵	اصلاح‌طلبان، کاسه داغ‌تر از آتش شدند.	۱۳۹۷/۶/۲۴	سایت اعتماد، به نقل از کیهان
۲۶	اولش نفهمیدم که مردم چرا به اصلاح‌طلبان منافق می‌گویند.	۱۳۸۹/۶/۳	مگ‌ایران، به نقل از کیهان

۱-۴. نفاق‌پیشگی

اصول‌گرایان، اصلاح‌طلبان را فاقد گفتمان اصیل و متعهد می‌دانند و آنان را به نمایشی بودن فعالیت‌هایشان متهم می‌کنند. به‌زعم اصول‌گرایان، اصلاح‌طلبان با سوءاستفاده از ارزش‌های انقلابی مانند آزادی و حقوق شهروندی، تنها برای جلب حمایت عمومی تلاش می‌کنند، بی‌آنکه به این مفاهیم پایبند باشند؛ برای نمونه، در مسئله حقوق زنان، اصلاح‌طلبان به‌صورت ویترونی از موضوعاتی مانند حضور زنان در ورزشگاه‌ها حمایت می‌کنند، اما در برابر کمبود امکانات ورزشی برای زنان در مناطق محروم، سکوت اختیار می‌کنند (جوان‌آنلاین، ۱۳۹۷/۶/۷). همچنین، در رویارویی با دولت روحانی، رفتار دوگانه‌ای دارند؛ از یک‌سو، برای حفظ منافع خود از او حمایت می‌کنند و از سوی دیگر، مسئولیت سیاست‌های ناموفق را نمی‌پذیرند. این رفتار فرصت‌طلبانه در روزنامه کیهان (۱۳۹۷/۵/۲۵) به «نگاه ابزاری به رئیس‌جمهور» تعبیر شده است. افزون‌براین، اصول‌گرایان ادعا می‌کنند که اصلاح‌طلبان به‌مرور زمان، پایبندی خود به دال‌های گفتمانی اولیه خود (مانند خط امام، دموکراسی، و جوان‌گرایی) را از دست داده‌اند و دچار «بی‌انضباطی فکری-سیاسی» شده‌اند (تسنیم، ۱۳۹۳/۱۰/۹). این انفکاک میان گفتار و کردار، به‌نظر اصول‌گرایان، ماهیت نفاق‌آمیز جریان اصلاحات را آشکار می‌کند:

الف) سوءاستفاده آیینی از مفاهیم قدسی: استفاده ابزاری از دال‌های تهی‌شده‌ای مانند «حقوق زنان» بدون پیوند ارگانیک با مطالبات ساختاری (نمونه: تمرکز رسانه‌ای بر «ورزشگاه رفتن زنان»، درحالی‌که براساس آمار مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۷)، ۷۰ درصد روستاها، فاقد سالن ورزشی زنانه، و ۴۱ درصد مدارس دخترانه از امکانات تربیت بدنی

محروم بودند (جوان‌آلایین، ۱۳۹۷). تبدیل گفتمان به کالای نمادین برای جذب طبقات متوسط شهری؛ به‌عنوان نمونه، تبلیغ «جامعه مدنی» در حالی که نهادهای مدنی مستقل، مانند کانون وکلا، زیر فشار بودند (تسنیم، ۱۳۹۳)، یا شعار «شفافیت» در دولت اصلاحات که با افزایش ۳۰۰ درصدی شرکت‌های دولتی-خصوصی همراه شد (گزارش دیوان محاسبات، ۱۳۸۳)؛

ب) دوگانگی پارادایمی در کنش سیاسی: برای مثال، تناقض در رویارویی با دولت روحانی با حمایت ابرازی هنگام قدرت (۱۳۹۶) با شعار «دولت تدبیر» و انکار مسئولیت در بحران‌های ۱۳۹۷ با تشبیه رابطه به «مکیدن آخرین قطره آبمیوه و انداختن پوستش» (کیهان، ۱۳۹۷)، در حالی که ۷۰ درصد اعضای کابینه روحانی از چهره‌های جبهه مشارکت بودند (فردا، ۱۳۹۶). نقد انتخابات ۱۳۸۸ به‌عنوان «کودتا»، در حالی که بر پایه اسناد وزارت کشور (۱۳۸۸)، خود نامزدها با امضای تعهد کتبی به «ولایت مطلقه فقیه»، وارد رقابت شده بودند و شورای نگهبان ترکیب مشابهی در تمام ادوار داشت (تسنیم، ۱۳۹۳)؛

ج) فرسایش تدریجی مبانی گفتمانی: کنار گذاشتن پیاپی دال‌های مرکزی؛ به‌عنوان مثال، دال «خط امام» پس از انتقاد از سیاست‌های ضدامپریالیستی در لبنان (۱۳۸۶)، «دموکراسی» با رد نتایج انتخابات ۱۳۸۸ با وجود تأیید وزارت کشور و شورای نگهبان، و «قانون‌گرایی» با تشویق نافرمانی مدنی، از دست رفته است (تسنیم، ۱۳۹۳)؛ تبدیل شدن به گفتمان ازهم‌گسیخته‌ای که به «سیاست‌زدایی از امر سیاسی» می‌انجامد؛ به‌عنوان نمونه، تبدیل «عدالت» به شعار انتخاباتی بدون ارائه الگوی اقتصادی جایگزین (تحلیل اقتصادی تسنیم، ۱۳۹۶). این واسازی با تبدیل دال «نفاق» به نقطه تقابل، اصلاح‌طلبی را به‌مثابه ایدئولوژی پوکی بازتعریف می‌کند که فاقد حقیقت درونی است.

۲-۴. براندازی نرم

گفتمان اصول‌گرا، اصلاح‌طلبان را نه یک جناح سیاسی داخلی، که جریان برانداز معرفی می‌کند که با پوشش «اصلاحات»، در پی سرنگونی نظام جمهوری اسلامی است. اصول‌گرایان، انتخابات سال ۱۳۸۸ را نقطه عطفی در این راهبرد به‌شمار می‌آورند و بر این نظرند که اصلاح‌طلبان با ادعای تقلب و تشدید اعتراضات، به‌دستور بیگانگان (به‌ویژه آمریکا و اسرائیل)، اقدام به «انقلاب مخملی» کردند (فردانیوز، ۱۳۹۰/۴/۱۶). بر پایه اسناد منتشرشده

در رسانه‌های اصول‌گرا، سران‌فتنه ۸۸، از فرمول‌های طراحی شده توسط نهادهای غربی، مانند «مؤسسه آمریکن اینترپرایز» پیروی می‌کردند (ایرنا، ۱۳۸۸/۵/۵). همچنین، اصول‌گرایان با استناد به بیانیه‌های اصلاح‌طلبان (مانند درخواست مذاکره بی‌قیدوشرط با آمریکا در سال ۱۳۹۷) آنان را همسو با تحریم‌ها و فشارهای خارجی علیه منافع ملی می‌دانند (فارس، ۱۳۹۷/۳/۲۷). این جریان در ادبیات اصول‌گرا، نه تنها از بدنه اصلی اصلاح‌طلبی جدا شده، بلکه به اپوزیسیون برانداز تبدیل شده است (خضریان، ۱۳۹۳/۸/۱۴). به نظر اصول‌گرایان، شعارهایی مانند «مرگ بر اصل ولایت فقیه» یا «جمهوری ایرانی» در اعتراضات سال ۱۳۸۸، گواهی بر ماهیت ضدسیستمی این جریان است.

الف) پروژه فتنه ۸۸: این برنامه، به مثابه مهندسی انقلاب مخملی به‌شمار می‌آید. تأکید بر هماهنگی دقیق تحرکات با دستورالعمل‌های سند ۲۰۲۰ مایکل لدین (مشاور امنیت ملی بوش) با عنوان «براندازی نرم حکومت‌های سرکش» (کیهان، ۱۳۸۸)، با اشاره به هم‌زمانی راهپیمایی‌ها با سالگرد قطعنامه ۵۹۸، که نوعی پیشنهاد ترور شخصیت نظام است؛

ب) فرمول سه‌ضلعی براندازی: «نماد رنگی (سبز) + گفتمان تقلب انتخاباتی + تاکتیک نافرمانی مدنی = پروژه کدگذاری شده ناتو» (فارس، ۱۳۹۰)، بیانیه صدنفره برای مذاکره بی‌قید با آمریکا نیز پیوند ارگانیکی با گفتمان ضدولایت (۱۳۹۷) دارد. حمله فیزیکی به تصویر امام خمینی در دانشگاه تهران (۱۳۸۸) به‌عنوان نشانه‌شناسی ضد مقدس (رجانیوز، ۱۳۹۷)، که براساس گزارش نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، با حضور ۷۳ درصد اعضای انجمن‌های اسلامی منتسب به جبهه مشارکت همراه بود.

اصول‌گرایان با ایجاد تقابل هستی‌شناختی، اصلاح‌طلبان را به دیگری بنیادین تبدیل می‌کنند که طرد آن، شرط بقای گفتمان انقلابی است.

۳-۴. خیانت به نظام سیاسی

اصول‌گرایان با ارائه مستندات، اصلاح‌طلبان را به همکاری سازمان‌یافته با دشمنان خارجی متهم می‌کنند. براساس این گفتمان، سران اصلاحات با دریافت مشاوره، حمایت مالی، و هماهنگی عملیاتی از نهادهای بیگانه (مانند سیا یا رژیم صهیونیستی) در راستای تضعیف نظام تلاش می‌کنند؛ برای نمونه، پیشنهاد فراندوم سیدمحمد خاتمی پس از انتخابات ۱۳۸۸، هم‌زمان با دستورالعمل مایکل لدین (کارشناس نهادهای آمریکایی) ارائه، و در رسانه‌های

اصول‌گرا به‌عنوان «تعامل خیانت‌آمیز» تفسیر شد (ایرنا، ۱۳۸۸/۵/۵). همچنین، سفر نمایندگان «جنبش سبز» به کنگره آمریکا و پارلمان اروپا برای تشدید تحریم‌ها، نمونه دیگری از این هم‌پیمانی دانسته می‌شود (مهر، ۱۳۹۷/۵/۲۱). اصول‌گرایان، حتی برخی چهره‌های شاخص اصلاح‌طلب را «مهره‌های فسیل‌شده» می‌نامند که با وجود بی‌اثری سیاسی، برای سرویس‌های جاسوسی، ارزش اطلاعاتی دارند (فارس، ۱۳۹۰/۴/۱۶). تضاد مواضع اصلاح‌طلبان با آرمان‌های امام خمینی (مانند استکبارستیزی) نیز در رجانیوز (۱۳۹۴/۳/۱۵) به‌عنوان گواهی بر خیانت ساختاری آنان بیان شده است.

الف) همکاری نهادینه با قدرت‌های متخاصم: پیشنهاد «رفراندوم» توسط خاتمی (۱۳۸۸)، هم‌زمان با انتشار سند مؤسسه امریکن اینترپرایز با عنوان «رفراندوم: سلاح نرم براندازی» (کیهان، ۱۳۸۸)، که در آن ایران به‌عنوان مطالعه موردی بررسی شده بود؛ دیدارهای پنهان با گری سیک (مأمور سابق سیا) در دانشگاه استنفورد (۱۳۹۲-۱۳۹۰) با عنوان «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، درحالی‌که براساس سند وزارت اطلاعات (۱۳۹۲)، محور گفت‌وگوها «چگونگی تغییر رفتار نظام» بود (تسنیم، ۱۳۹۲)؛

ب) تبدیل به ابزار جنگ ترکیبی: درخواست رسمی جنبش سبز از کنگره آمریکا (۱۳۹۷) برای «تحریم‌های هوشمندتر علیه نهادهای نظامی» (مهر، ۱۳۹۷)، که با تصویب «لایحه CAATSA؛ قانون مقابله با دشمنان آمریکا از طریق تحریم‌ها» هم‌زمان شد؛ «کارگزاری رسانه‌ای» در بحران‌ها؛ به‌عنوان نمونه، تحلیل تحولات لبنان در «سی‌ان‌ان» توسط صادق زبردست (۱۳۹۶) هم‌زمان با تشدید فشارها علیه حزب‌الله (کیهان، ۱۳۹۷)؛

ج) عملیات روانی-اطلاعاتی: توصیف سران اصلاح‌طلب با واژه‌هایی مانند «فسیل‌های زنده» که برپایه تحلیل اندیشکده راهبردی «عصر» (۱۳۹۰)، علیرغم بی‌اثری داخلی، برای سرویس‌های جاسوسی دارای ارزش اپراتوری به‌عنوان «منبع نفوذ غیرمستقیم» هستند (فارس، ۱۳۹۰)؛

د) نقش نفوذی در برجام: برپایه گزارش کمیسیون امنیت ملی مجلس (۱۳۹۷)، ۶۸ درصد امتیازات داده‌شده در مذاکرات، دقیقاً هماهنگ با پیشنهادات اندیشکده «واشنگتن اینستیتوت» بود (کیهان، ۱۴۰۱)؛

ه) سازه گفتمانی: این گفتمان با اسطوره‌پردازی حول «خیانت ملی»، اصلاح‌طلبان را در زنجیره دلالتی نفوذبرانندازی-استحاله قرار می‌دهد.

۵. سکولاریسم پنهان

در گفتمان اصول‌گرا، اصلاح‌طلبان به‌عنوان عاملان ترویج سکولاریسم و جدایی دین از سیاست معرفی می‌شوند. اصول‌گرایان استدلال می‌کنند که این جریان، تحت پوشش مفاهیمی مانند «آزادی» و «جامعه مدنی»، به تدریج مبانی دینی نظام را تضعیف کرده است؛ برای نمونه، در دوره دولت اصلاحات، حمله به «حکومت دینی» و ترویج «قبض و بسط تئوریک شریعت»، به‌حدی رسید که حتی نهادهای غربی از آن به‌عنوان «اسلام آمریکایی» استقبال کردند (تسنیم، ۱۳۹۲/۳/۱۳). همچنین، شعارهای ضدولایت در فتنه ۸۸ (مانند «مرگ بر اصل ولایت فقیه») و حمایت از گفتمان سکولار در رسانه‌های وابسته به اصلاح‌طلبان، از مصادیق آشکار این جهت‌گیری دانسته می‌شود (رجانیوز، ۱۳۹۷/۸/۶). اصول‌گرایان، تضاد ذاتی این جریان با اسلام سیاسی را در تقابل مواضع آنان با امام خمینی می‌بینند: درحالی‌که امام بر «ولایت فقیه» و «عدالت‌خواهی» تأکید داشتند، اصلاح‌طلبان با ائتلاف با ضدانقلابیون، خواستار حذف این مفاهیم از گفتمان سیاسی شدند (رجانیوز، ۱۳۹۴/۳/۱۵). حتی تخریب مراجع تقلید انقلابی توسط برخی اصلاح‌طلبان، گواه دیگری بر سکولاریسم پنهان آنان به‌شمار می‌آید؛

الف) تهاجم نظام‌مند به فقه سیاسی: ترویج «قرائت‌های رحمانی» به‌عنوان ترویج دین حداقلی، که بر پایه تحلیل شورای عالی حوزه (۱۳۹۴)، هدف از آن، حذف تدریجی احکام اجتماعی اسلام بود (تسنیم، ۱۳۹۳)؛ نسبت‌گرایی در اصول با نظریه «قبض و بسط تئوریک شریعت» که به پلورالیسم دینی می‌انجامد (به‌عنوان نمونه، تأیید «مشروعیت دموکراتیک بدون مقبولیت شرعی») توسط عبدالکریم سروش (تسنیم، ۱۳۹۳)؛

ب) تخریب نمادهای قدسی به‌مثابه نشانه‌شناسی ضد‌مذهب: پاره کردن تصویر امام خمینی (۱۳۸۸) به‌عنوان کنش نمادین که بر پایه گزارش نهادهای امنیتی، توسط ۹ نفر از اعضای دفتر تحکیم وحدت انجام شد (رجانیوز، ۱۳۹۷)؛ توجیه اقدامات ضدولایتی با شعار «مرجعیت، شأنی بالاتر از این‌ها دارد»، درحالی‌که آیت‌الله مکارم شیرازی (۱۳۹۷) آن را «توهین به نظام مقدس» دانست؛

ج) گسست از ارکان خط امام: نقض سه اصل ولایت فقیه (با طرح بحث شورای رهبری)، استکبارستیزی (با شعار تعامل با آمریکا)، و عدالت‌خواهی (با اجرای سیاست‌های نتولیرال) (رجانیوز، ۱۳۹۴)؛ ائتلاف راهبردی با ملی‌مذهبی‌های لائیک که قانون اساسی را «سکولار می‌خوانند» و خواستار حذف نظارت استصوابی هستند (فردا، ۱۳۹۶)؛

د) سازه گفتمانی: دال «اسلام آمریکایی» به دالی تهی تبدیل می‌شود تا همه کنش‌های اصلاح‌طلبان در قالب برنامه سکولاریزاسیون پنهان، بازتعریف شود.

۶. اشرافی‌گری

اصول‌گرایان، اصلاح‌طلبان را نماینده منافع طبقات بورژوا و نخبگان اقتصادی می‌دانند که به جای دفاع از مستضعفان، به ثروت‌اندوزی و اشرافی‌گری روی آورده‌اند. به‌زعم این گفتمان، بی‌توجهی به عدالت اجتماعی در دولت‌های اصلاحات (۱۳۸۴-۱۳۷۶) و سکوت در برابر بحران‌هایی مانند اعتراضات کارگران هفت‌تپه، از نمودهای آشکار فاصله‌گیری این جریان از آرمان‌های انقلاب است (جوان‌آلایین، ۱۳۹۷/۶/۲). اصول‌گرایان با اشاره به مفاهیمی مانند «لشکر قابل‌مهدست» (که در دوره خاتمی برای توصیف مردم به‌کار می‌رفت)، اولویت‌های اقتصادی اصلاح‌طلبان را نشانه‌ای از نخبه‌گرایی و بی‌توجهی به معیشت جامعه می‌دانند (فردا، ۱۳۹۶/۶/۲۰). همچنین، به‌نظر اصول‌گرایان، پیوند برخی اصلاح‌طلبان با تکنوکرات‌های دوره سازندگی و فسادهای مالی (مانند حقوق‌های نجومی)، بیانگر همسویی آنان با شبکه‌های رانت‌خواری است (مهر، ۱۳۹۷/۵/۲۱)؛ براین‌اساس تأکید می‌کنند که این جریان در تحلیل نهایی، نه تنها به عدالت اجتماعی بی‌اعتنا است، بلکه با ترویج لیبرالیسم اقتصادی، به تعمیق شکاف طبقاتی دامن می‌زند (تسنیم، ۱۳۹۶/۹/۲۱).

الف) غفلت ساختاری از محرومان: سکوت در برابر اعتراضات کارگران هفت‌تپه (۱۳۹۷) و درمقابل، توجه افراطی به مسائل بورژوازی شهری، مانند پوش دوچرخه‌سواری زنان (جوان‌آلایین، ۱۳۹۷)، درحالی‌که برپایه گزارش مرکز آمار ایران، سهم بودجه ورزش روستایی کمتر از ۰/۳ درصد از کل بودجه ورزشی بود؛ توصیف مردم به «لشکر قابل‌مهدست» در دولت اصلاحات توسط عبدالله نوری (۱۳۷۹) که نشان‌دهنده فقدان پیوند عاطفی با طبقات فرودست بود (فردا، ۱۳۹۶)؛

ب) بازتولید نابرابری ساختاری: پیاده‌سازی نسخه‌های نئولیبرال با عنوان «تعدیل اقتصادی» که برپایه گزارش مرکز پژوهش‌های مجلس (۱۳۹۶)، موجب افزایش ضریب جینی از ۳۷ درصد به ۴۳ درصد در دوره ۱۳۸۴-۱۳۷۶ شد (تسنیم، ۱۳۹۶)؛ نقش داشتن در رسوایی حقوق‌های نجومی (۱۳۹۵) که نماد «شکاف اشرافی‌عامه‌ای» بود (به‌عنوان نمونه، دریافت ماهانه ۲۹۰ میلیون تومان توسط مدیران بانکی منصوب اصلاح‌طلبان) (مهر، ۱۳۹۷).

ج) ائتلاف با نخبگان اقتصادی وابسته: هم‌پوشانی با تکنوکرات‌های دوران سازندگی که بر پایه تحلیل اقتصادی خضریان (۱۳۹۳)، «انقلاب را در محراب اقتصاد قربانی کردند»؛ تبدیل شدن به ابزار سرمایه دلالی برای مهار اقتصاد مقاومتی (برای نمونه، مخالفت با سیاست‌های جهش تولید و ترویج واردات بی‌ضابطه) (تسنیم، ۱۳۹۶).

د) سازه گفتمانی: اصول‌گرایان با تبدیل «عدالت» به دال مرکزی، اصلاح‌طلبان را به بازوی بورژوازی کم‌پرادور فرومی‌کاهند.

۷. آشفتگی گفتمانی

اصول‌گرایان، فقدان هویت منسجم و بی‌ثباتی گفتمانی را ویژگی ذاتی اصلاح‌طلبان می‌دانند. به نظر آنان، تغییر پیوسته مواضع (از جمله فرارقتن از دال‌هایی مانند خط امام، دموکراسی، و جوان‌گرایی) و رفتارهای فرصت‌طلبانه (مانند نوسان بین حمایت و برائت از دولت روحانی)، نشانه‌های «بی‌انضباطی فکری سیاسی» در این جریان است (تسنیم، ۱۳۹۳/۱۰/۹). اصول‌گرایان استدلال می‌کنند که اصلاح‌طلبان، فاقد مانیفست یا چارچوب نظری منسجم هستند و همین امر، موجب گسست پایگاه اجتماعی آنان شده است (کوثری، ۱۳۹۵). بحران هویت پس از کناره‌گیری خاتمی و گرایش به جریان تکنوکرات (وابسته به دولت سازندگی)، نمونه‌ای از این بی‌ثباتی دانسته می‌شود (خضریان، ۱۳۹۳/۸/۱۴). همچنین، به نظر اصول‌گرایان، تناقض در عمل (مانند ادعای پایبندی به قانون اساسی و ولایت فقیه در حالی که در فتنه ۸۸ علیه آن موضع گرفتند) و طرح شعارهای متناقض (مانند «آشتی ملی» بدون داشتن پایگاه مردمی)، بیانگر «آشفتگی گفتمانی» این جریان است (فردا، ۱۳۹۶/۶/۲۰). در جمع‌بندی نهایی، گفتمان اصول‌گرا، اصلاح‌طلبی را پدیده‌ای فاقد هویت پایدار می‌داند که به دلیل ماهیت فرصت‌طلبانه، قادر به جذب افکار عمومی نیست.

الف) فقدان مانیفست پایدار: ناتوانی در تولید «چارچوب نظری منسجم» بر پایه تحلیل کوثری (۱۳۹۵) که به حاشیه‌نشینی پس از ۱۳۸۸ انجامید؛

ب) تغییر پارادایم‌های پیاپی: از «جوان‌گرایی» (۱۳۷۶ با میانگین سنی کابینه ۴۵ سال) به «کهنسال‌سالاری» (۱۳۹۲ با میانگین سنی ۶۱ سال) (تسنیم، ۱۳۹۳)، یا گذر از «جامعه مدنی» به «نهادهای موازی»؛

ج) بحران رهبری ساختاری: «مرگ سیاسی خاتمی» پس از سال ۱۳۸۸ و جایگزینی با

تکنوکرات‌های فاقد پایگاه مردمی‌ای مانند عارف و روحانی که برپایه نظرسنجی صداوسیما (۱۳۹۶)، تنها ۲۳ درصد اعتماد عمومی را جلب کرده بودند (خضریان، ۱۳۹۳)؛ وابستگی به جریان راست سنتی که سعید حجاریان (۱۳۹۰)، خود اعتراف کرد: «ما با اصول‌گرایان معتدل، تفاوت ذاتی نداریم»؛

د) فروپاشی پایگاه اجتماعی: کاهش مشارکت انتخاباتی، یکی از شاخص‌های بی‌اعتمادی مردم به این گفتمان است (فردا، ۱۳۹۶)؛ تبدیل شدن به ساندویچ سیاسی‌ای که نه قدرت اثرگذاری دارد و نه توان اپوزیسیون شدن واقعی (به‌عنوان نمونه، شکست کامل در انتخابات ۱۳۹۸ شوراها) (کیهان، ۱۳۹۷)؛

ه) سازه‌گفتمانی: این گفتمان با برجسته‌سازی «دال تهی هویتی»، اصلاح‌طلبان را به گسیختگی گفتمانی متهم می‌کند که فاقد امکان بازگشت به دالان‌های قدرت است.

۸. سازه‌های کلیدی گفتمانی در واسازی اصول‌گرایانه

اصول‌گرایان با به‌کارگیری ابزارهای گفتمانی‌ای که در جدول شماره (۲) آمده است، هژمونی خود را تثبیت می‌کنند. این سازوکار گفتمانی، در ادامه تشریح شده است.

جدول شماره (۲). سازه‌های کلیدی گفتمان اصول‌گرایان در واسازی گفتمان اصلاح‌طلبی

مفهوم نظری	کارکرد در واسازی	مثال عینی	بسط تحلیلی
دال مرکزی	«ولایت فقیه» به‌عنوان نقطه انجماد معنا	نقد شعار ضدولایت فقیه در حوادث ۱۳۸۸	تبدیل به دال متعالی که هر نقدی به آن، به‌مثابه خروج از گفتمان مشروع تفسیر می‌شود.
دال‌های شناور	بازتعریف منفی مفاهیم «آزادی» (به لیبرالیسم) و «عدالت» (به عدالت پورژوازی)	نسبت دادن آزادی به رهایی از نفس	تخصیص معنایی از طریق پیوند زدن دال‌ها به گفتمان غربی
ضدیت	ساخت دوگانه گذرناپذیر «خودی/ غیرخودی»	توصیف اصلاح‌طلبان به توطئه‌گر خارجی	ایجاد مرز هستی‌شناختی که طرد دیگری را ضروری می‌کند.
اسطوره سیاسی	روایت «انقلاب در خطر» برای بسیج هواداران	پیوند اصلاح‌طلبان با برنامه آندلس‌سازی	اسطوره‌سازی تراژیک که هر کنش رقیب را در روایت قربانی‌خائن جای می‌دهد.

۸-۱. دال مرکزی

ولایت فقیه به‌عنوان دال مرکزی گفتمان اصول‌گرایی، نقش بنیادینی در تثبیت معنای نظام سیاسی ایران ایفا می‌کند. این دال، نقطه انجماد معناست که دال‌های دیگر، حول آن سازمان

می‌یابند. در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان، هرگونه نقد یا مخالفت با ولایت فقیه، نه تنها به مثابه چالش با یک نهاد، بلکه به معنای طرد کامل از گفتمان مشروع نظام تفسیر می‌شود؛ برای مثال، در رخدادهای سال ۱۳۸۸، شعارهای ضدولایت فقیه توسط معترضان، در رسانه‌هایی مانند «کیهان» (۱۳۸۹) به عنوان خروج از چارچوب اسلام سیاسی و نشانه‌ای از براندازی نرم معرفی شد. این فرایند، ولایت فقیه را به دالی متعالی تبدیل می‌کند که نقدناپذیری آن، مرز هویت گفتمانی اصول‌گرایی را تعیین می‌نماید.

۲-۸. دال‌های شناور

دال‌هایی مانند آزادی و عدالت در گفتمان اصلاح‌طلبی، ذاتاً شناورند و اصول‌گرایان با بازتعریف منفی آن‌ها، معنایشان را در شبکه گفتمانی خود تثبیت می‌کنند. آزادی در ادبیات اصول‌گرا، نه تنها یک حق سیاسی به‌شمار نمی‌آید، بلکه به لیبرالیسم غربی و رهایی از قیود اخلاقی فروکاسته می‌شود؛ به عنوان نمونه، «تسنیم» (۱۳۹۶) برداشت اصلاح‌طلبان از آزادی را معادل رهایی نفس و همسو با تفکر الحادی لیبرالیسم معرفی می‌کند. عدالت اجتماعی نیز با مفاهیمی مانند اقتصاد سوسیالیستی یا بورژوازی، پیوند زده می‌شود تا بی‌توجهی اصلاح‌طلبان به افشار مستضعف را نمایندگی کند. این بازتعریف، از طریق پیوند زدن دال‌های شناور به گفتمان غربی، امکان هرگونه خوانش مستقل از مفاهیم را سلب می‌کند.

۳-۸. ضدیت

ساخت دوگانه گذرناپذیر خودی/غیرخودی، هسته راهبرد غیریت‌سازی اصول‌گرایان است. اصلاح‌طلبان، به عنوان دیگری‌ای تعریف می‌شوند که وجودشان مانع تحقق کامل هویت انقلابی نظام است. رسانه‌های اصول‌گرا با برجسته‌سازی ارتباط اصلاح‌طلبان با دشمنان خارجی (مانند آمریکا و اسرائیل)، مرز هستی‌شناختی‌ای ایجاد می‌کنند که طرد گفتمان رقیب را ضروری می‌سازد؛ به عنوان نمونه، «کیهان» (۱۳۹۷) با استناد به بیانیه ۱۰۰ نفر از اصلاح‌طلبان برای مذاکره با آمریکا، آنان را هم‌پیمان با مثلث شیطانی خواند. در این فرایند، اصلاح‌طلبان، نه رقیب سیاسی، بلکه توطئه‌گر خارجی معرفی می‌شوند که امکان مصالحه با آنان منتفی است.

۴-۸. اسطوره سیاسی

روایت انقلاب در خطر، اسطوره‌ای سیاسی است که اصول‌گرایان برای بسیج هواداران و

انسجام‌بخشی به گفتمان خود می‌سازند. این اسطوره، اصلاح‌طلبان را در نقشی تراژیک قرار می‌دهد. قربانیانی که به خائنان تبدیل شده‌اند. برنامه‌آندلس‌سازی (تهاجم فرهنگی)، نمونه‌ای کلیدی است که در آن، رسانه‌هایی مانند «تسنیم» (۱۳۹۲) و لنگاری مطبوعاتی دوره اصلاحات را تلاشی برای استحاله نظام از درون معرفی می‌کنند. نقش‌آفرینی گری سیک، مشاور امنیتی آمریکا، نیز در این روایت به‌عنوان نشانه‌ای از حقیقت خطر اصلاح‌طلبان به‌کار می‌رود. این اسطوره‌سازی، هر کنش سیاسی رقیب را در چارچوب روایتی از قربانی‌سازی و خیانت جای می‌دهد و امکان دفاع عقلانی از مواضع اصلاح‌طلبی را ناممکن می‌کند.

نتیجه‌گیری

نتایج پژوهش حاضر نشان داد که گفتمان اصول‌گرایی در جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۳۸۸ تا ۱۴۰۲، با استفاده از سازوکارهای گفتمانی‌ای مانند واسازی دال‌های گفتمان اصلاح‌طلبی، تلاش کرده است، هژمونی خود را در عرصه سیاسی تثبیت کند. این فرایند از طریق بازتعریف منفی مفاهیم محوری مورد استفاده اصلاح‌طلبان (مانند آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی، و حقوق بشر) در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان انجام شده است. تحلیل داده‌های پژوهش، حاکی از این است که اصول‌گرایان با به‌کارگیری شیوه واسازی گفتمانی و سازوکارهای تعیین حقیقت در گفتمان خود (از جمله دال مرکزی، دال شناور، ضدیت، هژمونی، و اسطوره سیاسی) گفتمان اصلاح‌طلبی را به‌عنوان یک تهدید برای هویت انقلابی و امنیت ملی واسازی کرده‌اند. یکی از مهم‌ترین یافته‌های این پژوهش، شناسایی شش مضمون کلیدی در واسازی گفتمان اصلاح‌طلبی توسط اصول‌گرایان است. این مضمون‌ها عبارتند از: نفاق‌پیشگی، براندازی نرم، خیانت به نظام سیاسی، سکولاریسم پنهان، اشرافی‌گری نظام‌مند، و آشفتگی گفتمانی. اصول‌گرایان با برجسته‌سازی این مضامین، سعی کرده‌اند اصلاح‌طلبان را به‌عنوان جریانی فاقد هویت مستقل، وابسته به قدرت‌های خارجی، و مخالف ارزش‌های انقلاب معرفی کنند؛ برای مثال، در مضمون نفاق‌پیشگی، اصلاح‌طلبان به‌عنوان جریانی متهم شده‌اند که از مفاهیمی مانند حقوق زنان یا جامعه مدنی به‌گونه‌ای ابزاری و بدون پیوند ارگانیک با ساختارهای اجتماعی استفاده می‌کنند. این درحالی است که داده‌های پژوهش نشان می‌دهد، اصول‌گرایان، خود از این مفاهیم برای ایجاد مرزهای ضدیتی بهره برده‌اند. در مضمون براندازی نرم، اصول‌گرایان با اسطوره‌سازی تهدید وجودی، رویدادهای پس از انتخابات ۱۳۸۸

را به‌عنوان یک برنامه مهندسی شده از سوی غرب برای انقلاب مخملی معرفی کرده‌اند. این درحالی است که چنین ادعاهایی، بیشتر برپایه تفسیرهای گفتمانی استوار بوده‌اند. به‌گونه‌ای مشابه، در مضمون خیانت به نظام سیاسی، اصلاح‌طلبان به همکاری نهادینه با قدرتهای متخاصم متهم شده‌اند. مضمون سکولاریسم پنهان نیز نشان می‌دهد که اصول‌گرایان با به‌کارگیری دال تهی «اسلام آمریکایی»، سعی کرده‌اند اصلاح‌طلبی را جریانی معرفی کنند که به ترویج دین حدقلی و تخریب نمادهای قدسی مشغول است. این درحالی است که تحلیل محتوای رسانه‌های اصول‌گرا نشان می‌دهد، این ادعاها بیشتر مبتنی بر تفسیرهای گزینشی و غیرمستند بوده‌اند. در مضمون اشرافی‌گری نظام‌مند، اصلاح‌طلبان به غفلت از محرومان و بازتولید نابرابری‌های ساختاری متهم شده‌اند. سرانجام، مضمون آشفتگی گفتمانی، به بحران هویت و رهبری در جریان اصلاح‌طلبی اشاره دارد. اصول‌گرایان با برجسته‌سازی فقدان مانیفست پایدار و تغییر پارادایم‌های پیاپی در گفتمان اصلاح‌طلبی، سعی کرده‌اند این جریان را شبیحی گفتمانی معرفی کنند که فاقد توانایی اثرگذاری است. با این حال، یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد، این ادعاها بیشتر ناشی از رقابت گفتمانی برای حذف رقیب بوده‌اند تا تحلیل عینی از واقعیت. در مجموع، این پژوهش نشان می‌دهد که واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبی در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان، نه تنها به مشروعیت‌زدایی از رقیب سیاسی انجامیده، بلکه به تثبیت هژمونی گفتمان اصول‌گرایی کمک کرده است. این فرایند با اتکا به مفاهیم نظری‌ای مانند دال مرکزی (ولایت فقیه)، دال‌های شناور (آزادی، عدالت)، ضدیت (خودی/غیرخودی)، و اسطوره سیاسی (انقلاب در خطر) انجام شده است. نتیجه نهایی این راهبردهای گفتمانی، تقویت مرزهای هویتی و انسجام‌بخشی به گفتمان اصول‌گرایی در فضای سیاسی رقابتی ایران بوده است. از منظر سیاسی، واسازی دال‌های گفتمانی اصلاح‌طلبان در ادبیات رسانه‌ای اصول‌گرایان، به حاشیه‌رانی نظام‌مند این گفتمان در ساختار سیاسی جمهوری اسلامی ایران انجامیده است. این فرایند موجب تضعیف جایگاه اصلاح‌طلبان، به‌عنوان یک بدیل مشروع، محدودسازی فضای نقد و گفت‌وگو، و تقویت گفتمان انحصاری اصول‌گرایی شده است. در نتیجه، نه تنها امکان تعامل سازنده بین دو گفتمان کاهش یافته، بلکه شکاف سیاسی در جامعه عمیق‌تر شده و ظرفیت‌های اصلاح درون‌سیستمی تضعیف گردیده است. این پژوهش، همچنین نشان می‌دهد که تحلیل گفتمان رسانه‌های سیاسی می‌تواند به درک بهتر منازعات سیاسی و چگونگی شکل‌گیری هژمونی در جوامع کمک کند.*

منابع

اسکندری نسب، محمد؛ جلالی پور، حمیدرضا (۱۳۹۸). تحلیل شیوه بازنمایی اصلاح طلبان در گفتمان اصول‌گرایی (مطالعه موردی مقالات روزنامه کیهان در خلال انتخابات اسفندماه ۱۳۹۴). جامعه‌شناسی فرهنگ و هنر، ۱(۱)، ۱۴۷-۱۲۲.

انبارلویی، محمدکاظم (۲۱ آذر ۱۳۹۶). نسبت اصلاح طلبان با اخلاق، عدالت و آزادی. خبرگزاری تسنیم، در دسترس در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/>

انصاری، منصور؛ همتی‌نژاد، ناهید (۱۳۹۹). تحولات مفهومی امر انقلابی در گفتمان اصلاح طلبی. اندیشه سیاسی در اسلام، ۷ (۲۳)، ۱۴۰-۱۰۵.

بادامچیان، اسدالله (۳۰ مرداد ۱۴۰۱). اصلاح طلبی مرد و تمام شد؛ دوره اصول‌گرایی مرسوم هم به پایان رسیده. برگرفته از خبر آنلاین، در دسترس در:

<http://khabaronline.ir/xj9cw/>

بنوعزیزی، علی (۱۳۷۹). رویکردهای اجتماعی روانی توسعه سیاسی. در: درک توسعه سیاسی. به کوشش مایرون واینرو و ساموئل هانتینگتون. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

حاضری، علی محمد؛ ایران‌نژاد، ابراهیم؛ مهرآیین، مصطفی (۱۳۹۰). گفتمان اصلاح طلبی اسلامی در ایران پس از انقلاب. دانشنامه علوم اجتماعی، ۳ (۱)، ۱۵۱-۱۰۹.

حسینی‌زاده، سیدابوالفضل؛ حسینی‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۹۳). مسئله آزادی در دو گفتمان اصول‌گرا و اصلاح طلب. سپهر سیاست، ۱ (۱)، ۱۵۸-۶۱.

حاجی حیدری، حامد (۹ دی ۱۳۹۳). آب رفتن پندآموز اصلاح طلبی. خبرگزاری تسنیم، در دسترس در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news>

حبیبی، محمدنبی. (۲۵ مهر ۱۳۹۷). طمع قدرت، کروی بی را از جامعه روحانیت مبارز جدا کرد؛ کروی را وارد میدان محاربه با نظام کرده‌اند. خبرگزاری فارس، در دسترس در:

www.farsnews.com/news/13970725000576/

حبیبی، محمدنبی (۲۱ مرداد ۱۳۹۷)، مسئول مستقیم گرفتاری‌های کشور، اصلاح طلبان هستند. خبرگزاری مهر، در دسترس در:

<https://www.mehrnews.com/news/4372262>

خضریان، علی (۱۴ آبان ۱۳۹۳). بحران هویت اصلاحات و کنکاشی بر رویکردگرایی‌های اصلاح طلبان. خبرگزاری تسنیم، در دسترس در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1393/08/14/>

رزمجو، ح. (۲ شهریور ۱۳۹۷). دغدغه‌های اصلاح طلبانه از حرف تا عمل. جوان آنلاین، در دسترس در:

<http://www.javanonline.ir/003vWm/>

روحانی، سیدحمید (۱۳۸۸). منافقین اصلاح طلب؛ جستارهایی پیرامون ریشه‌های فکری مدعیان اصلاح طلبی در سه دهه اخیر. فصلنامه ۱۵ خرداد؛ حوزه تاریخ پژوهشی ایران معاصر، شماره ۲۲، ۱۸۱-۱۲۳.

سریع‌القلم، محمود (۱۴۰۰). روش تحقیق در علوم سیاسی. تهران: فرزانه روز. چاپ چهاردهم. شریعتمداری، حسین (۱۶ تیر ۱۳۹۰). خاتمی، کروی، و موسوی فسیل زنده‌اند. فردانیوز به نقل از کیهان، در دسترس در:

<https://www.fardasnews.com/fa/tiny/news-154089/>

شریعتمداری، حسین (۱۶ تیر ۱۳۹۰). خاتمی، کروی و موسوی فسیل زنده‌اند. خبرگزاری فارس به نقل از کیهان، در دسترس در:

<https://www.farsnews.com/news/9004170091%20%20%20%20/>

شریعتمداری، حسین (۱۹ بهمن ۱۴۰۱). تکرار ادعای دیدار خاتمی و سوروس؛ شریعتمداری: باقی اسناد را به جلسه علنی دادگاه موکول می‌کنم. خبر آنلاین به نقل از کیهان، در دسترس در:

<http://khabaronline.ir/xjJ4K/>

صدیق، میرابراهیم؛ حبیبی، احمد؛ کشیشیان سیرکی، گارینه (۱۳۹۸). مقایسه تطبیقی دال‌های گفتمان‌های اصلاح طلبی و اصول‌گرایی در مجلس ششم و هفتم شورای اسلامی. ماهنامه جامعه‌شناسی سیاسی ایران، ۲(۲)، ۲۴۵-۲۱۸.

طاهرزاده کوزانی، سیدمصطفی؛ نوری، هادی؛ علیزاده، رضا (۱۴۰۲). خوانش پسااستعماری هویت در اندیشه محمد مصدق؛ با تأکید بر روش‌سازی. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸(۳)، ۲۳۴-۱۹۹. قیصری، نوراله؛ قربانی، مصطفی (۱۴۰۲). گفتمان‌های هویتی و منازعات نخبگان سیاسی در جمهوری اسلامی ایران ۱۳۹۸-۱۳۷۶. مطالعات راهبردی سیاست، ۱۲(۴۵ تا ۷۵)، ۷-۵۷. محمدی، معصومه؛ مقصودی، مجتبی؛ توحیدفام، محمد (۱۴۰۳). توسعه سیاسی در ایران بعد از انقلاب اسلامی در پرتو دو گفتمان ایرانی-اسلامی و مدرن. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۹(۴)، ۱۵۰-۱۲۱.

رجانیوز (۹ آذر ۱۳۹۳). آیا اثبات فاصله اصلاح طلبان با امام خمینی (ره) نیاز به تأیید یا تکذیب امثال سحرخیز دارد؟. رجانیوز، در دسترس در:

<http://www.rajaneews.com/news/>

خبر آنلاین (۴ خرداد ۱۴۰۱). اصلاح طلبان از ابتدا هم با مبانی فکری انقلاب همراه نبودند؛ گفتار چپ‌ها در پایگاه تولید شد. برگرفته از خبر آنلاین به نقل از روزنامه دولت، در دسترس در:

<https://khabaronline.ir/xhTPp>

کیهان (۲ شهریور ۱۴۰۱). افراطیون مدعی اصلاحات از پادویی آمریکا به مزدوری اسرائیل رسیدند. برگرفته از خبرگزاری کیهان، در دسترس در:

<https://kayhan.ir/0012Yw>

مگ ایران (۳ شهریور ۱۳۸۹). اولش نفهمیدم که مردم چرا به اصلاح طلبان، منافق می‌گویند. مگ ایران به نقل از کیهان، در دسترس در:

<https://www.magiran.com/article/211324>

اعتماد (۲۴ شهریور ۱۳۹۷). اصلاح طلبان، کاسه داغ‌تر از آش شدند. سایت اعتماد، به نقل از کیهان،

شماره ۴۱۸۴، در دسترس در:

<http://www.etemadnewspaper.ir/fa/Main/Detail/109843/>

فارس (۲۷ خرداد ۱۳۹۷). این بیانیه از کجا دیکته شده است؟!، خبرگزاری فارس به نقل از خبرگزاری کیهان، در دسترس در:

<https://www.farsnews.com/news>

رجانیوز (۶ آبان ۱۳۹۷). بازخوانی توهین اصلاح طلبان به مرجعیت و مراجع تقلید: از «مگر مردم میمون هستند که تقلید بکنند؟!»، «تا نسبت دادن دروغ مفسد اقتصادی به مرجعیت»، رجانیوز، در دسترس در:

<http://www.rajaneews.com/news/>

ایرنا (۵ مرداد ۱۳۸۸). بنویسد «وطن فروشی»، بخوانید تعامل!، خبرگزاری ایرنا به نقل از کیهان، در دسترس در:

<http://www.irna.ir/x3hhdp>

تسنیم (۸ آبان ۱۳۹۳). دشمنان، فسادشان را در قالب اصلاح طلبی بیان می کنند؛ اصلاحات ابزاری به مثابه جنگ نرم است. خبرگزاری تسنیم، در دسترس در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/new>

فردانیوز (۲۰ شهریور ۱۳۹۶). خاتمی شجاعت دارد چراغ اول را روشن کند. فردانیوز به نقل از کیهان، در دسترس در:

<https://www.fardaneews.com/fa/news/722579/>

رجانیوز (۱۵ خرداد ۱۳۹۴). کدام رفتار مدعیان اصلاح طلبی با خط امام سازگار است؟، رجانیوز، در دسترس در:

<http://www.rajaneews.com/news/213879>

کیهان (۲۵ مرداد ۱۳۹۷). گزارش مستند کیهان از نگاه ساندیسی اصلاح طلبان به روحانی؛ خودافشایی مدعیان اصلاحات. خبرگزاری کیهان، در دسترس در:

<https://fa.shafaqna.com/news/613128/>

کیهان (۱۶ اسفند ۱۳۹۶). مقاله پرده از چهره نفاق افتاد؛ هجوم هماهنگ مدعیان اصلاحات به ارزش های اسلامی. برگرفته از خبرگزاری کیهان، در دسترس در:

<https://kayhan.ir/00xlj>

تسنیم (۱۳ خرداد ۱۳۹۲). منورالفکرها در دوران اصلاحات چه کردند؟، خبرگزاری تسنیم، در دسترس در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news>

فردا (۲۰ بهمن ۱۳۹۵). وقتی آقایان یاد روحیه جهاد و ایثارگری می افتند. سایت فردا به نقل از کیهان، در دسترس در:

<https://www.fardaneews.com/fa/news/627027>

محمدپور، احمد (۱۳۹۲). روش تحقیق کیفی؛ ضدروش ۲. تهران: انتشارات جامعه شناسان.
مکرمی پور، محمدباقر؛ دشتی، فرزانه؛ میرزایی، بیژن (۱۴۰۱). بررسی گفتمان های پس از انقلاب اسلامی (۱۳۹۲-۱۳۵۷). فصلنامه دانش نامه علوم سیاسی، ۳(۷)، ۵۰-۲۸.

میرزایی، محمد؛ ربانی خوراسگانی، علی (۱۳۹۴). تحلیل تقابل گفتمان اصول‌گرایی و اصلاح‌طلبی در دهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری. *جامعه‌شناسی کاربردی*، ۲۶(۴)، ۴۵-۶۸.
هوارث، دیوید (۱۳۹۸). گفتمان. ترجمه روح‌الله قاسمی. تهران: اندیشه احسان، چاپ دوازدهم.

Brubaker, R. & Cooper, F. (2000). *Beyond Identity*. University of California Los Angeles University of Michigan.

Howarth, D. (2000). *Discourse*. Open University Press.

Jørgensen, M. W. & Phillips, L. J. (2002). *Discourse Analysis as Theory and Method*. London: SAGE.

Laclau, E & Mouffe, C (2001). *Hegemony and Strategy*. Second Edition. London: Version.

Laclau, E. & Mouffe, C. (1990). *New Reflections on the Revolution of Our Time*. London: Version.

Laclau, E. & Mouffe, C. (2000). *Contingency, Hegemony*. London: university, version.

Laclau, E. (1996). *Emancipation(s)*. Verso.

Laclau, E. (2005). *On Populist Reason*. Verso.

Laclau, E., & Mouffe, C. (1985). *Hegemony and Socialist Strategy: Towards a Radical Democratic Politics (2nd ed.)*, Verso. (Original work published 1985).

Mouffe, C. (2005). *On the political*. Routledge.

Norval, A. J. (1996). *Deconstructing Apartheid Discourse*, Verso

Torring, J. (1999). *New Theories of Discourse: Laclau, Mouffe and Žižek*. Blackwell.



Research Paper

Sociological Analysis of the Fourth Wave of Democratization in Iran: The Reformists' Era and the Principalists' Justice-Oriented Era (1997–2013)

Iraj Zarey¹ ^{ID} *Seyed Mostafa Abtahi² ^{ID} Majid Tavasoli Roknabadi³ ^{ID}

1. Ph.D. Candidate in Political Sociology, Department of Political Science and International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

2. Assistant Professor, Department of Political Science and International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

3. Associate Professor, Department of Political Science and International Relations, Science and Research Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.549>

Receive Date: 13 June 2025

Revise Date: 13 August 2025

Accept Date: 09 September 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

In contemporary Iranian history, three waves of democratization have been identified, each of which subsequently reverted to authoritarianism. This research posits that in the fourth wave, the democratic transition during the Principalist era also became problematic and regressed to authoritarianism.

Guided by a critical rationality framework, this study first explains this issue within the democratic transition process. The central research question is: "Why was the fourth wave of democratization in Iran halted during its transition phase and reversed to authoritarianism"?

To answer this, prioritizing *agency-oriented transition theories*, a theoretical framework was formulated and hypotheses were deduced. This framework and its hypotheses were then evaluated within the historical context based on empirical findings. The research employs a comparative-historical and case-oriented methodology. The studied cases—the Reformist and Principalist eras—underwent historical interpretation and causal explanation, utilizing narrative analysis and conjuncture analysis techniques, respectively. Data collection was conducted through documentary and library research. The causal analysis reveals that two factors—the state of elites and the presence of crisis—are conjunctural with the regression to authoritarianism in the Principalist period. The democratization process stalled following the dominance of ideologically unified elites and reverted to authoritarianism due to the absence of an institutionalized party system and low democratic legitimacy. These findings confirm the explanations derived from the theoretical framework and hypotheses but indicate that the role of crisis in the transition process contrary to the theoretical expectations.

The subject of this article is an analysis of a segment of Iran's fourth wave of democratization, beginning in 1997. Drawing on Huntington's (1991) framework of the "third wave" and transition theory, the democratic transition is defined as a three-stage process (collapse of authoritarianism, transition, and consolidation) that, in Iran, has consistently failed to reach the consolidation phase (Huntington, 1991; Saei, 2013; Bashiriyeh, 2008). Empirical evidence—such as the violent suppression of protests,

*** Corresponding Author:**
Seyed Mostafa Abtahi, Ph.D.
E-mail: m-abtahi@srbiau.ac.ir





increasingly stringent guardian council oversight, and mass disqualifications of candidates and sitting MPs—indicates that a **return to authoritarianism** occurred during the Principalist era (2005-2013) (Saei, 2018). This paper seeks to explain the causality behind this reversal.

Literature Review and Theoretical Framework

Empirical Literature

Existing scholarship on democracy in Iran has often focused on cultural obstacles (Imani Booshehri, 2013; Tavassoli, 2010), the role of individualism in reproducing authoritarianism (Mousavi & Tavassoli Rokanabadi, 2016), or the electoral system (Etemad, 2004). The most systematic research effort is the program led by Ali Saei at Tarbiat Modares University, which has spawned numerous studies on various aspects of Iran's democratization waves (Moghaddas, 2015; Abouzari Lotf, 2019; Kushafar, 2010). Other studies cite factors like the dominance of a single faction, disorganization of reformers, and the absence of a threatening crisis as reasons for the failure to consolidate democracy (Mohammad Nia Bahabadi, 2006; Paknia, 2009). This study distinguishes itself by focusing on a causal explanation for the authoritarian reversal using a comparative method.

Theoretical Foundations

Democratic theory is divided into two main strands:

Structural theories: Emphasize socioeconomic and cultural preconditions for democracy (e.g., Economic development, urbanization) but often fail to explain the how of transition (Bashiriyeh, 2008; Saei & Kushafar, 2010).

Agency-Centered (Transition) Theories: Focus on the role of agents, elites, strategic choices, and struggles during the transition process. This research aligns with this approach. Key theorists include:

Rustow (1970) Posits democracy as a product of conflict.

Huntington (1991): Highlights the role of both "causes" (preconditions) and "causers" (actors)

Przeworski (1991): Framed democracy as a rational elite bargain to overcome stalemate.

O'Donnell & Schmitter (1986): Identify the "pact" as the key mechanism for a peaceful transition.

Higley & Burton (1987): Stress the pivotal role of elites and their configuration ("disunited", "ideologically unified" or "democratically consolidated") An Ideologically unified elite structure is seen as inimical to democratic pacing.

Linz & Stepan (1996): Emphasize elite consensus and agreement.

Morlino (2012): Argues democratic consolidation requires either high "legitimacy" or a strong "party system".

Research Methodology

This study utilizes a comparative-historical research method, employing both historical interpretation techniques and co-occurrence analysis. Research data has been collected from various sources including official documents (laws, regulations, and declarations), speeches and political statements by key actors, periodicals and media from the study period, as well as expert analyses. The examined periods include two historical phases: the Reformist government (1997-2005) and the Principalist government (2005-2013).

Research Findings

During the Reformist period, although the political atmosphere became more open compared to previous eras and democratic discourse expanded, fundamental



disagreements among political elites and resistance from traditional, non-elected institutions prevented democratic consolidation. In contrast, the Principalist period witnessed a return to authoritarian policies, extensive restrictions on civil and political liberties, and the closure of public space. The post-2009 presidential election crisis marked a turning point in intensifying this trend. Overall, the crisis played a significant role in consolidating the ideological cohesion of elites, which explains the return of authoritarianism.

Discussion and Analysis

The findings of this research indicate that the most important factors contributing to the failure of Iran's fourth democratization wave include: 1) Lack of consensus and mutual trust among political elites, 2) Structural resistance from non-elected governing institutions, 3) Duality in the constitutional structure, and 4) Relative weakness of civil society and independent political institutions. Conventional democratic transition theories face limitations in explaining this situation as they insufficiently account for the unique role of official ideology and dual power structures.

**Table (1). Valuation of Democratization Status in the Fourth Wave-
Cases**

Causal Conditions / Effective Factors on Transition	Case (A): Reformists Period (1997-2005)	Case (B): Principlists Period (2005-2013)	Benchmark Indicator: Democratic Consolidation (Theory)
C3: Existence of a unified ideological elite status	□	■	□
C2: Existence of a fragmented elite status	■	□	■
a1: Stalemate of conflicts	□	□	□
a2: Presence of an effective crisis	□	■	■
a3: Independence from anti-compromise mass pressure	□	□	■
a4: Existence of party organization	■	■	■
G: Formation of a democratic pact	□	□	■
b1: Existence of a powerful party system	□	□	■
b2: Existence of democratic legitimacy	■	□	■
Democratization Status: F	F1	F3	F2

Symbols:

- = Present / Positive
- = Absent / Negative
- F1 = Democratic Opening
- F2 = Democratic Consolidation (Theoretical Ideal)
- F3 = Return to Authoritarianism

Conclusions and Recommendations

Iran's fourth democratization wave failed due to multiple structural and agency-related factors. Structurally, the existence of parallel, unaccountable institutions, and at the



agency level, the lack of elite consensus and strategic weaknesses of the reform movement were among these factors. For democratization in Iran, the following recommendations are proposed:

Constitutional reforms to reduce institutional tensions
Strengthening civil society and independent institutions
Establishing trust-building mechanisms among political elites
Developing democratic discourse at the public level

Key Findings

The research theory demonstrates that during the Reform period (1997-2005), despite party organization, elite fragmentation and absence of acute crisis prevented the formation of a democratic pact.

In the Principalist period (2005-2013), despite the existence of crisis, the lack of an institutionalized party system and democratic legitimacy led to authoritarian regression.

Findings confirm that the complete absence of democratic conditions in the Principalist period (ideologically cohesive elites, no democratic pact) caused the return of authoritarianism.

Co-occurrence analysis shows that crisis, rather than facilitating transition, intensified authoritarian regression by transforming fragmented elites into ideological ones.

Key conclusion: In Iran, crisis in the absence of a democratic pact makes elites ideological and leads to authoritarianism.

Keywords: Democratization, Fourth Wave of Democratization, Democracy, Authoritarianism, Reversion to Authoritarianism, Democratic Transition, Democratic Consolidation, Principalist, Reformists

Resources

Abuzari Lotf, Marzieh (2019). **Comparative Study of Democratization in Iran and Turkey (1906-1925)**. Ph.D. Dissertation. Islamic Azad University, Science and Research Branch, Faculty of Law and Political Science. (In Persian)

Alamdari, Kazem (2008). **Why Reforms Failed**. California: Saye Publications. (In Persian)

Ahmadvand, Shojae (2018). "Islamic Societies and the Ancient Tradition of Authoritarianism". **Political and Law Research**. Year 2003, No. 9, pp. 6-25. (In Persian)

Ansari, A.M. (2007). **Iran under Ahmadinejad: The politics of confrontation**. Routledge.

Ansari, A.M. (2012). **The politics of nationalism in modern Iran**. Cambridge University Press.

Arjomand, S.A. (2009). **After Khomeini: Iran under his successors**. Oxford University Press.

Babazadeh Moghadam, Hossein (2009). **Green Coup Timeline**. Tehran: Sat

- Publications, First Edition. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2008). **Transition to Democracy**. Tehran: Moaser Publications, Third Edition. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2013). **Introduction to Political Sociology of Iran**. Tehran: Negah-e Moaser, Sixth Edition. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2014). Education of Political Knowledge (Theoretical and Foundational Principles of Political Science). Tehran: Negah-e Moaser, Twenty-third Edition. (In Persian)
- Bashiriyeh, Hossein (2015). **Reason in Politics**. Tehran: Negah-e Moaser, Fifth Edition. (In Persian)
- Cunningham, Frank (2002). Theories of Democracy: A Critical Introduction. Routledge.
- Darabi, Ali (2009). **Political Flowology in Iran**. Tehran: Islamic Culture and Thought Publications Organization. (In Persian)
- Emami Bushehri, Asghar (2013). **Sociological Study of Cultural Obstacles to Democratic Consolidation in Iran**. Conference on Conceptual and Theoretical Explorations about Iranian Society. Iranian Sociological Association. (In Persian)
- Etaat, Javad (2004). **Electoral System and Political System, Study of Democratization Process in Iran**. Ph.D. Dissertation. University of Tehran, Faculty of Law and Political Science. (In Persian)
- Abdi, Abbas (2013). **Reforms as a Method: Critique of Reformists 2005 to 2012**. (In Persian)
- Fazeli Birjandi, Mahmoud (2017). **Cabinets in the Islamic Republic of Iran from Bazargan to Rouhani**. Tehran: Payan Publications, Second Edition. (In Persian)
- Fouzi, Yahya (2013). **Political-Social Developments After the Islamic Revolution in Iran (Volume 2)**. Orouj Publications, Third Edition. (In Persian)
- Galbraith, John Kenneth (1987). **Anatomy of Power**. Translator and Publisher: Ahmad Shahsa. (In Persian)
- Ghabel, Ahmad (2012). **Will to the Iranian Nation**. Rational Sharia Publisher. Virtual Publication.
- Ghazi Moradi, Hassan (2019). **Despotism in Iran**. Tehran: Akhtaran Publications, Fifth Edition. (In Persian)
- Ghazi Moradi, Hassan (2021). **Transitions to Democracy, Tehran**: Akhtaran Publications, Second Edition. (In Persian)
- Ghasemi, Fereydoun (2016). **Islamic Republic of Iran: From Bazargan to**



- Rouhani**. London: H&S Publications, First Edition. (In Persian)
- Gheissari, A., & Nasr, V. (2006). **Democracy in Iran: History and the quest for liberty**. Oxford University Press.
- Gill, Graeme (2000). **The Dynamics of Democratization: Elites, Civil Society and the Transition Process**. Macmillan Education UK.
- Gill, Graeme (2015). **Dynamics of Democratization**. Translated by Saeed Haji Naseri and Farid Hosseini Maram. Tehran: Akhtaran Publications. (In Persian)
- Grugel, Jean (2002). **Democratization: A Critical Introduction**. PALGRAVE.
- Hekmat, Sepehr (2010). **Discourse of Justice and Spirituality**. Tehran: Hooman Navai Publications, First Edition. (In Persian)
- Hekmat, Sepehr (2016). **Reforms and Soft Overthrow**. Tehran: Islamic Revolution Documents Center. (In Persian)
- Huntington, Samuel P. (1991). **The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century**. University of Oklahoma Press.
- Huntington, Samuel (2013). **The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century**. Translated by Ahmad Shahsa. Tehran: Roozaneh Publications. (In Persian)
- Javani, Ahmad. (2015). "Wave of Transition to Democracy in the Islamic Republic". **Politics Quarterly**. Vol. 45, No. 4, Winter. (In Persian)
- Kadivar, Mohammad Ali (2007). **Transition to Democracy; Theoretical and Conceptual Considerations**. Tehran: Gami No Publications, First Edition. (In Persian)
- Khalaji, Abbas (2009). "Theoretical Foundation of Consensus Collapse in Reformist Discourse". **Politics Quarterly**. Vol. 39, No. 1, Spring. (In Persian)
- Khoshbakht, Alireza, Tavassoli Roknabadi, Majid and Mojahedi, Mohammad Mehdi (2021). "Reform Era in Iran; Dynamics of a Hybrid Political System". **Biannual Journal of Theoretical Political Research**. No. 29, Spring and Summer. (In Persian)
- Kushafar, Mohsen (2010). **Sociological Analysis of Non-Consolidation of Democracy in Iran with Emphasis on Elite-Oriented Approach 1905 to 2006**. Ph.D. Dissertation. Tarbiat Modares University, Faculty of Literature and Humanities. (In Persian)
- Maghsoudi, Mojtaba (2021). "Political Reconciliation and Development in Iran; Examination of Several Theoretical and Concrete Propositions". **Political Science Research Journal**. No. 4, Serial 64, pp. 181-219, Fall. (In Persian)
- Maloney, S. (2015). **Iran's political economy since the revolution**.

Cambridge University Press.

Mohammadnia Bahabadi, Mehdi (2006). **Obstacles to Iran's Transition to Democracy During Mohammad Khatami's Presidency (1997-2005).**

Tarbiat Modares University, Faculty of Literature and Humanities. (In Persian)

Mousavi, Seyedeh Leila and Tavassoli Roknabadi, Majid (2016). "Political Culture of Individuality and Reproduction of Authoritarianism in Iran". **Specialized Quarterly of Political Science.** Year 12, No. 37, Winter. (In Persian)

Ostavar, Majid (2017). "Transition to Democracy in Iran with Emphasis on the Role of Governing Elites". **Quarterly Journal of State Studies.** Faculty of Law and Political Science. Vol. 3, No. 11, Fall. (pp. 53-85). (In Persian)

Paknia, Jahangir (2009). **Obstacles to Realizing Transition to Democracy Models in Iran.** Master's Thesis. University of Tehran, Faculty of Law and Political Science. (In Persian)

Pourghoushchi, Mohammad Reza, Maghsoudi, Mojtaba (2018). "Possibility or Impossibility of Reconciliation in the Political Discourse of the Islamic Republic".

Quarterly Journal of Iranian Association of Cultural and Communication Studies. Fourteenth Year, No. 53, Winter. (In Persian)

Pourghoushchi, Mohammad Reza, Maghsoudi, Mojtaba (2019). "Analysis of Patterns and Mechanisms of Reconciliation in Post-Revolutionary Iran (Transition from Hostility to Competition)". **Contemporary Political Essays.** Tenth Year, No. 2, Summer. (In Persian)

Rahbar, Mehrmouh (2012). **Critical and Pathological Study of the Reformist Movement in Iran (1997-2005).** Ph.D. Dissertation. Islamic Azad University, Central Tehran Branch, Faculty of Political Science. (In Persian)

Rajabi, Fatemeh (2006). **Ahmadinejad, Miracle of the Third Millennium.** Tehran: Danesh Amouz. (In Persian)

saei, Ali (2009). **Fuzzy Epistemology and Its Methodological Implications in Social Science .** Institute for Humanities and Cultural Studies. (In Persian)

saei, Ali (2013). **Comparative Research Method with Quantitative, Historical and Fuzzy Analysis Approach.** Tehran: Agah Publications. (In Persian)

saei, Ali (2018). **Democratization in Iran.** Tehran: Jamee Shenasan Publications. (In Persian)

saei, Ali (2019). **Research Method in Social Sciences with Critical Rationality Approach.** Tehran: SAMT Publications, Seventh Edition. (In Persian)



- saei, Ali et al. (2017). "Comparative Analysis of Democratization in Iran and Turkey: Study of Democratic Consolidation Stage with Emphasis on Party Interactions". **Journal of Historical Sociology**. Vol. 9, No. 2, Fall and Winter. (In Persian)
- saei, Ali, Abdollahi, Mohammad (2005). "Sociological Analysis of Democratization in Iran". **Iranian Journal of Sociology**. Vol. 6, No. 3. (In Persian)
- saei, Ali, Kushafar, Mohsen (2011). "Sociological Analysis of Non-Consolidation of Democracy in Iran with Emphasis on Elite-Oriented Approach 1905 to 2006". **Sociological Studies**. No. 18. (In Persian)
- Sayyah, Seyed Amir (2010). **Bitter Epic**. Tehran: Jam-e Jam. (In Persian)
- Tajzadeh, Mostafa (2003). **In Defense of Free and Fair Elections**. Tehran: Farhang va Andisheh. (In Persian)
- Zaere Kaabeh, Rahim et al. (2019). "Analysis of Sociological Contexts of Justice Discourse Transformation in Khatami, Ahmadinejad and Rouhani Governments". **Biannual Journal of Economic Sociology and Development**. Ninth Year, No. 2, Fall and Winter. (In Persian)
- Zibakalam, Sadegh et al. (2011). "Study of Written Media Function in Creating and Expanding Populism in Iran 2008 (Case Study of Etemad Melli and Kayhan Newspapers)". **Culture of Communications**. Vol. 1, No. 1, Pages: 1-29. (In Persian)

تحلیل جامعه‌شناختی موج چهارم دموکراتیزاسیون در ایران؛ دوره اصلاح‌طلبان و دوره اصول‌گرایان (۱۳۹۲-۱۳۷۶)*

ایرج زارعی^۱ * سیدمصطفی ابطحی^۲ مجید توسلی رکن‌آبادی^۳

۱. دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی سیاسی، گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

۲. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

۳. دانشیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم تحقیقات، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=74101206802/1%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.3.8>

چکیده

پیش‌ازاین، از سه موج استقرار دموکراسی در تاریخ معاصر ایران یاد شده است که هر سه بار دیگر به اقتدارگرایی بازگشت داشته‌اند. مدعای پژوهش حاضر این است که در موج چهارم نیز گذار دموکراتیک در دوره اصول‌گرایان، پرابلماتیک شده و به اقتدارگرایی بازگشت داشته است. در چارچوب رویکرد عقلانیت انتقادی حاکم بر پژوهش، پس از تبیین این مشکل در فرایند گذار دموکراتیک، «پرسش» پژوهش این است که «چرا موج چهارم دموکراتیزاسیون در ایران، در مرحله گذار دموکراتیک متوقف شده و به اقتدارگرایی بازگشته است؟» در مقام پاسخ به این پرسش، برپایه «نظریه‌های کنش‌گرای گذار» ابتدا دستگاه نظری، صورت‌بندی و فرضیه‌ها از دستگاه نظری استنتاج شد. سپس، در بستر تاریخی، چگونگی این رخداد، تبیین، و دستگاه نظری و فرضیه‌ها برپایه یافته‌های تجربی، داوری شده است. نوع پژوهش، تاریخی تطبیقی و موردمحور است. موردهای مطالعه‌شده، تفسیر تاریخی و تبیین علی شده‌اند. در تفسیر از روش تحلیل روایتی و در تبیین علی، از شیوه تحلیل همایندی استفاده شده است. روش همایندی، نیازمند مطالعه روشمند دست‌کم دو مورد است که موردهای پژوهش حاضر، دوره اصلاح‌طلبان و دوره اصول‌گرایان، و شیوه گردآوری داده‌ها نیز اسنادی و کتابخانه‌ای است. تحلیل علی یافته‌ها حاکی از این است که دو مؤلفه وضعیت نخبگان و وجود بحران، بارخداد بازگشت به اقتدارگرایی در دوره اصول‌گرایان، همایند است و فرایند دموکراتیزاسیون، پس از استیلای نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، متوقف شده و در نبود نظام حزبی نهادمند و عدم مشروعیت بالای دموکراسی، به اقتدارگرایی بازگشته است. این یافته‌ها، تبیین استنتاج‌شده از دستگاه نظری پژوهش و فرضیه‌ها را تأیید می‌کند، اما نشان می‌دهد، کارکرد بحران در فرایند گذار، برخلاف انتظار دستگاه نظری است.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۳/۲۳

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۸

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

دموکراتیزاسیون،
اقتدارگرایی، گذار
دموکراتیک،
اصول‌گرایان،
اصلاح‌طلبان

* نویسنده مسئول:

سیدمصطفی ابطحی

پست الکترونیک: m-abtahi@srbiau.ac.ir

مقدمه

موضوع پژوهش حاضر، مطالعه برشی از موج چهارم دموکراتیزاسیون در ایران است. «موج دموکراتیزاسیون»، دسته‌ای از تغییرات، از رژیم‌های غیردموکراتیک به رژیم‌های دموکراتیک، در بازه زمانی مشخصی است که در آن بازه، این تغییرات به گونه‌ای چشمگیر از مخالفت‌های موجود در مقابل آن، قوی‌تر است (هاتینگتون، ۱۹۹۱، ۱۵). رویکرد گذار یا «نماینده‌گی»، ایجاد دموکراسی را توسط بازیگران آگاه و متعهد امکان‌پذیر می‌داند؛ به شرطی که آن‌ها تاحدودی شانس یا تمایل به خطر کردن داشته باشند. این نظریه، دیدگاه انتظار کشیدن برای دموکراتیزاسیون از طریق عامل اقتصادی را رد، و شکاف بین نظریه‌پردازان نمایندگی محور و نظریه‌پردازان ساختارگرایی و مدرنیزاسیون را پر کرده و نقش بازیگران، ساختار، فرهنگ، و روابط طبقاتی را روشن می‌کند (ژان گروگل^۱، ۲۰۰۲، ۵۶). فرایند گذار، سه مرحله فروپاشی رژیم اقتدارگرا، گذار دموکراتیک، و تثبیت دموکراتیک را پشت سر می‌گذارد (هاتینگتون، ۱۹۹۱، ۹). براین اساس، «دموکراتیزاسیون»، فرایندی است که طی آن، نظام سیاسی دموکراتیک به جای نظام اقتدارگرا (ر.ک: آقابخشی، ۱۳۶۶، ۲۸) مستقر، و دموکراسی نهادینه می‌شود. سرانجام، دموکراسی تثبیت شده، رژیمی است که در آن، همه گروه‌های مهم و نهادهای سیاسی تأسیس شده به قواعد دموکراتیک بازی، «یگانه بازی شهر»، و معیار و رویه‌های دموکراسی سیاسی، پایبند باشند و هیچ روش جایگزینی برای سازماندهی سیاست و جایگزینی فرایند دموکراتیک، مناسب‌تر دانسته نشود (گریم^۲ و گیل، ۲۰۰۰، ۲۳۵؛ گیل، ۱۳۹۴، ۳۳۳). از این رویکرد نظری به عنوان یک معیار علمی برای تحلیل فرایند دموکراتیزاسیون در ایران استفاده شده است.

برخلاف پیشینه کهن، نظریه‌پردازان، به ویژه در سده‌های پیشین، دموکراسی را مثبت ارزش گذاری نمی‌کردند (کانینگهام، ۱۳۹۶، ۱۵). برخی صاحب نظران، همه فرهنگ‌های سنتی را به درجه‌های گوناگون، اقتدارگرا و غیردموکراتیک می‌دانند. در جوامع اسلامی نیز، اقتدارگرایی به تدریج کم‌رنگ‌تر شده (احمدوند، ۱۳۹۷). در ایران هم، اقتدارگرایی، ویژگی مشترک نظام‌های سیاسی بوده است (موسوی و توسلی، ۱۳۹۵؛ قاضی مرادی، ۱۳۹۸، ۹). اکنون، دموکراسی، ساختار سیاسی‌ای است که پیوسته در میان جوامع بشری گسترده‌تر می‌شود و از یک استثنا به یک قاعده تبدیل شده است (قاضی مرادی، ۱۴۰۰، ۷) و می‌رود که به

1. Grugel

2. Graeme

یک ارزش به‌واقع جهانی تبدیل شود (هانتینگتون، ۱۹۹۱، ۴۵).

ایرانیان نیز در طول سده کنونی، همواره در پی ارزش‌های سیاسی جدیدی مانند برابری مدنی، آزادی، مشارکت سیاسی، محدودسازی قدرت سیاسی به قانون و قواعد سیاسی بوده‌اند. شواهد تاریخی نشان می‌دهد، ایران با تجربه چهار موج دموکراسی خواهی، تلاش‌هایی در راستای دموکراتیزاسیون داشته است (ساعی، ۱۳۹۲، ۸۸). موج نخست مشروطه خواهی مربوط به سال‌های ۱۲۸۷-۱۲۸۴ بود که قانون اساسی و نظام مشروطه شکل گرفت. موج دوم، نهضت ملی شدن نفت در سال‌های ۱۳۳۲-۱۳۳۰ بود که نظام سیاسی مبتنی بر همان قانون اساسی مشروطه فعالیت می‌کرد؛ موج سوم، با عنوان جمهوری خواهی در سال ۱۳۵۷، و موج چهارم، در تاریخ دوم خرداد ۱۳۷۶ رخ داد. موج‌های نخست، دوم، و سوم دموکراتیزاسیون، موفق نبودند و بازگشت به اقتدارگرایی را تجربه کردند. بازگشت به اقتدارگرایی در موج نخست، در سال ۱۲۸۷، و در دومین موج، در سال ۱۳۲۰ رخ داد (ابوذری لطف، ۱۳۹۸). در موج سوم که اساساً به‌سختی موج دموکراتیزاسیون نامیده می‌شود (بشیری، ۱۳۹۲، ۴۳) - نیز بازگشت به اقتدارگرایی در دهه ۱۳۶۰ شروع و در سال ۱۳۶۸ با تغییر قانون اساسی و افزوده شدن کلمه «مطلقه» به آن، تثبیت شد (ساعی، ۱۳۹۸، ۳۳). مدعا این است در موج چهارم نیز دموکراسی تثبیت نشده است. از آنجاکه دموکراتیزاسیون، دستاورد مصالحه نخبگان است، برخی پژوهشگران بر این نظرند که مصالحه و سازش در فرهنگ سیاسی ایرانیان، بار منفی دارد (پورقوشچی و مقصودی، ۱۳۹۷، ۴۲) و شکل نگرفتن و ناپایداری مصالحه، ناشی از نگرش‌ها و ارزش‌های متفاوت است (پورقوشچی و مقصودی، ۱۳۹۸، ۷۶)؛ اما هانتینگتون، موفقیت فرایند گذار به دموکراسی را به میزان زیادی، وابسته به مهارت و قضاوت درست کنشگران سیاسی در لحظه گذار می‌داند (کدیور، ۱۳۸۶، ۱۱).

رخدادهایی مانند برخورد حذفی با دانشجویان و دانشگاهیان، مداخله و مشارکت نظامیان در امور اقتصادی، رفتار خشونت‌آمیز و سرکوب اعتراض‌ها، تشدید نظارت استصوابی، فزاینده شدن رد صلاحیت‌ها در دوره‌های انتخابات، رد صلاحیت نخبگان سیاسی رقیب و نیز رد صلاحیت نمایندگان مجلس و گاهی محاکمه و زندانی کردن آن‌ها، دخالت در عرصه خصوصی و زندگی مردم، تشکیل و فعال کردن گشت‌های امنیت اخلاقی، تهدید علنی مخالفان به خشونت، انحلال احزاب سیاسی، و حبس خانگی مخالفان سیاسی، شواهدی از واقعیت اجتماعی این دوره است که تعارض با نظریه دموکراتیزاسیون را نشان می‌دهد (ساعی، ۱۳۹۷، ۳۴). اگرچه در دوره اصلاح‌طلبان، تلاش برای استقرار دموکراسی، با موفقیت‌هایی

همراه بوده است، اما بررسی شاخص‌های «حکمرانی صلح‌آمیز» نشان می‌دهد، این شاخص از ۲/۵۳ واحد در سال ۲۰۰۸ به ۲/۶۷ واحد در سال ۲۰۲۰ افزایش یافته (مقصودی، ۱۴۰۰، ۲۰۴) و با استقرار اصول‌گرایان در قدرت (۱۳۹۲-۱۳۸۴)، اقتدارگرایی به جامعه بازگشته است؛ بنابراین، با توجه به این تعارض‌ها و به استناد شواهد تجربی - که بیانگر «مسئله» بودن گذار دموکراتیک در موج چهارم است، پرسش پژوهش حاضر این است که «چرا موج چهارم دموکراتیزاسیون در ایران، در مرحله گذار دموکراتیک، متوقف و اقتدارگرایی بازگشته است؟» این پرسش، نیازمند دو گونه پاسخ است. پاسخ نظری، از دستگاه نظری برداشت شده و پاسخ تجربی، مبتنی بر داوری شواهد عینی در مورد پاسخ نظری به پرسش است. برای تبیین و نیز یافتن راه‌حل نظری مسئله، با الهام‌گیری از نظریه‌های کنش‌گرای گذار، دستگاه نظری پژوهش چارچوب‌بندی شده است.

۱. پیشینه پژوهش

مسئله دموکراسی در ایران، همواره دغدغه پژوهشگران دوران معاصر بوده است. بشیریه، ابعاد و موانع نظری گذار در ایران را بررسی کرده است (بشیریه، ۱۳۹۲: ۱۹۰-۱۷۷)؛ اما پژوهش‌های انجام‌شده در این باره، بیشتر بر نگرش‌های آرمان‌خواهانه یا نظری استوارند و پژوهش‌های مبتنی بر شواهد عینی در چارچوب یک «روش علمی» با موضوع خاص «دموکراتیزاسیون» کمتر مورد توجه بوده است (کدیور، ۱۳۸۶، ۹). در ادامه، به برخی از پژوهش‌هایی که دموکراتیزاسیون در ایران را با توجه به شواهد عینی مطالعه کرده‌اند، اشاره شده است. اطاعت (۱۳۸۳) در رساله دکتری خود با عنوان «نظام انتخاباتی و نظام سیاسی؛ مطالعه فرایند دموکراتیزاسیون در ایران»، با الهام‌گیری از نظریه دیوید ایستون^۱، مجموعه‌ای از کنش‌ها و واکنش‌های متقابل در رابطه تعاملی میان نظام انتخاباتی و نظام سیاسی را مطالعه کرده و نتیجه گرفته است که فرایند دموکراتیزاسیون در ایران، سینوسی شده و از تکامل بازمانده است. ایمانی بوسجین (۱۳۹۲) در مقاله «بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی تثبیت دموکراسی در ایران»، نتیجه گرفته است که تازمانی که فرهنگ، دموکراتیک نشود، دموکراسی نهادینه نخواهد شد و فرهنگ مسلط در ایران به تثبیت نشدن دموکراسی منجر شده است. موسوی و توسلی رکن‌آبادی (۱۳۹۵) در مقاله «فرهنگ سیاسی فردیت و بازتولید

1. David Easton

اقتدارگرایی در ایران» با طرح بحث فردیت، نگاه نوینی به بازتولید اقتدارگرایی در ایران داشته‌اند؛ اما این پژوهش، نیازمند بررسی و بسط شواهد تجربی است.

توسلی (۱۳۸۹) در مقاله «موانع توسعه دموکراسی در ایران» از سه نوع مقاومت استعماری، سیاسی، و فرهنگی در مقابل دموکراتیزاسیون نام می‌برد. وی مهم‌ترین مانع را جنبه‌های منفی فرهنگ می‌داند و بر این نظر است که هنگامی که مردم، آزادی به دست می‌آورند، به افراط‌گرایی پیدا می‌کنند و هرج و مرج، زمینه ظهور مستبدان را فراهم می‌کند.

مقدس (۱۳۹۴)، ابوذری‌لطف (۱۳۹۸)، کوشافر (۱۳۸۹)، یزدانی (۱۳۹۱)، حسینی (۱۳۹۹)، عدنانی اسکویی (۱۴۰۱)، و رفیق‌خواه شلمانی (۱۴۰۱) نیز از جمله پژوهشگرانی هستند که ابعاد گوناگون موج‌های پیشین دموکراتیزاسیون در ایران را در قالب برنامه پژوهشی «دموکراسی خواهی در ایران، طی سال‌های ۱۴۰۰-۱۲۸۵» در دانشگاه تربیت مدرس مطالعه کرده‌اند.

محمدنیا بهابادی (۱۳۸۵) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «موانع گذار ایران به دموکراسی در دوران ریاست‌جمهوری سیدمحمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶)» عوامل عدم گذار ایران به دموکراسی، به‌ویژه در دوره اصلاحات، را به برتری یک جناح، سازمان‌نیافتگی اصلاح‌طلبان، فشار توده‌ای ضد مصالحه، و فقدان بحران تهدیدکننده، نسبت می‌دهد.

پاک‌نیا (۱۳۸۸) در پایان‌نامه کارشناسی ارشد خود با عنوان «موانع تحقق الگوهای گذار به دموکراسی در ایران»، وجود گرایش‌های متفاوت غیردموکراتیک در ساخت قدرت در نظام جمهوری اسلامی را به‌عنوان عامل ناکامی گذار به دموکراسی برشمرده است.

راهبر (۱۳۹۱) در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی انتقادی و آسیب‌شناسانه جریان اصلاح‌طلبی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶)» با نقد عملکرد اصلاح‌طلبان، مصداق‌هایی از عدم توفیق آنان و توقف دموکراتیزاسیون را مطرح کرده است.

استوار (۱۳۹۶) در مقاله‌ای با عنوان «گذار به دموکراسی در ایران با تأکید بر نقش نخبگان حاکم»، ویژگی‌ها و عوامل گذار، رابطه میان ماهیت نخبگان حاکم و میدان سیاسی، و نقش نخبگان حاکم در گذار به دموکراسی در ایران را مطالعه کرده است. وی از دولت ایدئولوژیک، جامعه مدنی ضعیف، و ساختار اقتصاد رانتی، به‌عنوان موانع گذار نام می‌برد.

جوانی (۱۳۹۲) دموکراسی را قالب حکومتی مطلوب برای ایران نمی‌داند و آن را به‌عنوان توطئه و روش نرم جهان سلطه برای سیطره بر جهان معرفی می‌کند.

پژوهش حاضر با مطالعات پیشین دموکراتیزاسیون متمایز است و هم‌پوشانی ندارد؛ زیرا، یا

در رویکرد نظری که بیشتر ساختارگرایانه هستند یا در مقطع زمانی با پژوهش حاضر متفاوتند. در این پژوهش، بازگشت به اقتدارگرایی، تبیین علی شده و تنها به وقایع‌نگاری یا بحث نظری بسنده نشده است. تبیین علی، ناگزیر به‌طور هم‌زمان نیازمند بیان رخدادها و نیز تفسیر آن‌ها است.

۲. چارچوب نظری پژوهش

ادبیات نظری دموکراسی به دو دسته ساختارگرایانه و کنش‌گرایانه^۱ تقسیم می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۷، ۲۴). در نظریه‌های دسته نخست، تغییرات در ساختارهای اجتماعی (مانند رشد اقتصادی، توسعه شهرنشینی و ارتباطات، و گسترش آموزش) منجر به دموکراتیزاسیون می‌شود (بشیریه، ۱۳۸۷، ۲۴؛ قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۲۱۳)؛ ولی این نظریه‌ها، قادر نیستند به این پرسش پاسخ دهند که چگونه تغییر در ساختارهای اجتماعی، منجر به تغییر در ساختار سیاسی و دموکراتیزاسیون می‌شود (ساعی، ۱۳۹۷، ۲۱۳).

نظریه‌های کنش‌گرایانه یا «نظریه‌های گذار^۲» به نقش آگاهانه نیروها و کارگزاران اجتماعی و سیاسی و نبردهای اجتماعی، سیاسی، و طبقاتی آن‌ها توجه دارند. پرسش نظریه‌های ساختاری، چگونگی به «ثبات» رسیدن، و پرسش نظریه‌های کنش‌گرا، چگونگی «تحقق» دموکراسی است (قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۱۴۳).

با بررسی پیشینه موضوع گذار به دموکراسی می‌توان نخستین نسل نظریه‌پردازان گذار را لیست و روستو^۳ دانست (استوار، ۱۳۹۶، ۵۷). روستو، به‌عنوان نماینده اصلی نظریه گذار، دموکراسی را فرزند «تضاد» و حتی «خشونت» می‌خواند (ساعی، ۱۳۹۷، ۴۹؛ قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۱۴۸).

هیگلی و برتون^۴، برجسته‌ترین نظریه‌پردازان نسل دوم نظریه‌های گذار به‌شمار می‌آیند. از دیدگاه این نظریه‌پردازان، بازیگری نخبگان، نقش بنیادینی دارد و نخبگان را عامل اصلی دموکراسی‌سازی می‌دانند که گذار توسط آنان شروع و رهبری می‌شود و به پیروزی یا شکست می‌انجامد. آنان دو بعد موازی «گستره یکپارچگی ساختاری» و «گستره اجماعی ارزشی» را بر ساختار و کارکرد نخبگان ملی تأثیرگذار می‌دانند و سه صورت‌بندی «نخبگان حاکم گسیخته»،

1. Actionist Theories
2. Transition Theories
3. Dankwart, Rustow
4. Burton & Higley

«نخبگان یکپارچه دموکراتیک»، و «نخبگان یکپارچه ایدئولوژیک» از نخبگان ارائه می‌دهند (قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۱۹۴؛ بشیریه، ۱۳۸۷، ۴۲؛ استوار، ۱۳۹۶، ۵۷). به نظر نظریه‌پردازان این نسل، استحاله نخبگان از گسیختگی به انسجام ایدئولوژیک، تنها از طریق انقلاب روی می‌دهد. اگر وضعیت نخبگان حاکم، ایدئولوژیک باشد، ایدئولوژی، چارچوب تبیین سیاسی است و پیمان دموکراتیک، موضوعیت ندارد (قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۱۹۸-۱۹۱). اودانل و اشمیتز^۱ نیز در این طیف، «پیمان» یا «توافق» را مهم‌ترین شیوه گذار معرفی می‌کنند. آنان محتمل‌ترین شیوه گذار به دموکراسی را توافق و پس از آن، گذار در پی اجبار می‌دانند؛ گذاری که کنشگران آن، نخبگان هستند. به نظر آنان، در مصالحه برآمده از مذاکره، بازیگران قرار می‌گذارند تا از به‌کارگیری توانمندی خود برای آسیب زدن به یکدیگر خودداری کنند (قاضی‌مرادی، ۱۴۰۰، ۱۷۷-۱۷۵).

نسل سوم را اندیشمندانی چون هانتینگتون^۲ تشکیل می‌دهند که دیدگاهی ترکیب‌گرایانه برای گذار قائلند. این طیف، هم بر ساختارها تکیه دارند و هم نقش نخبگان را مؤثر می‌دانند (استوار، ۱۳۹۶، ۵۷). هانتینگتون، دو عنصر اصلی پدیدآورنده و پیش‌برنده روند دموکراسی‌سازی را علت‌ها^۳ و موجدها^۴ می‌داند (هانتینگتون، ۱۹۹۱، ۱۰۶). علت‌ها، همان علل اقتصادی، اجتماعی، و فرهنگی، و موجدها، افراد و گروه‌هایی هستند که به اتکای علت‌ها، دموکراسی را ایجاد می‌کنند. به نظر وی، توسعه اقتصادی، دموکراسی را امکان‌پذیر می‌کند و رهبری سیاسی به آن واقعیت می‌بخشد (هانتینگتون، ۱۹۹۱، ۳۱۶).

آدام پرزورسکی^۵، به‌عنوان یکی دیگر از اندیشمندان حوزه گذار، بر این نظر است که «توافق و مصالحه نخبگان، اقدامی راهبردی است که براساس آن، پیمان‌هایی را برای گذار از بالا شکل می‌دهند (کدیور، ۱۳۸۶، ۹). دایاموند نیز بر این نظر است که پیش شرط تحقق دموکراسی، تنها «اراده» و خواست نخبگان سیاسی برای حکومت به شیوه دموکراتیک است و پیش شرط دیگری ندارد (بشیریه، ۱۳۸۷، ۱۰۳). لینز و استپان^۶، گذار مبتنی بر «توافق» را

1. Schmitter & Donnell
2. Huntington
3. Causes
4. Causers
5. Adam, przeworski
6. Linz

مهم‌ترین شیوه‌گذار می‌دانند (قاضی مرادی، ۱۴۰۰، ۲۸۶).

ونهانن^۱ نیز بر این نظر است که توزیع منابع قدرت، عامل زیرین تبیین نظری روابط است و دموکراتیزاسیون در شرایطی رخ می‌دهد که منابع قدرت اقتصادی و فرهنگی، به‌گونه‌ای گسترده در میان گروه‌های مختلف مردم، توزیع شده باشد؛ به‌نحوی که، هیچ گروهی قادر به سرکوب رقبا یا حفظ هژمونی خود نباشد. دموکراسی، دستاورد مصالحه عقلانی گروه‌های رقیب قدرتمند است (ساعی، ۱۳۹۷، ۴۵). لئوناردو مورلینو^۲، تثبیت دموکراسی را وابسته به استحکام و «پذیرش عمومی» هنجارها و ساختارهای دموکراتیک می‌داند؛ و وفاق یا کنترل، عامل لازم برای تثبیت دموکراتیک است (بشیری، ۱۳۸۷، ۵۱) به‌نظر مورلینو، اگر دموکراسی از مشروعیت بالایی برخوردار باشد و نیز احزاب قدرتمندی وجود داشته باشند، تثبیت دموکراتیک رخ خواهد داد (ساعی و کوشافر، ۱۳۸۹). همچنین، کارودرز^۳ می‌گوید، هیچ ضمانتی وجود ندارد که کشورهایی که گذار دموکراتیک را تجربه کرده‌اند، به‌سرعت به یک دموکراسی لیبرال تبدیل شوند یا هرگز نشوند؛ زیرا، بیشتر آن‌ها در وضعیت «ناحیه خاکستری» گیر کرده‌اند (خوشبخت و همکاران، ۱۴۰۰).

۱-۲. الگوی نظری پژوهش

در این بخش، دستگاه نظری پژوهش از طریق بازسازی عقلانی - مفهومی و با الهام‌گیری از نظریه‌های پیش‌گفته (به‌منظور تبیین فرایند گذار) به‌شکل زیر صورت‌بندی شده است.

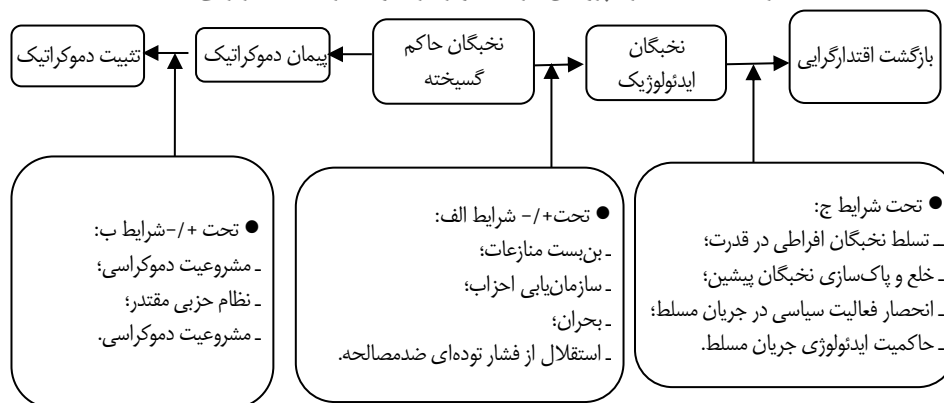
«اگر وضعیت نخبگان حاکم، در شرایطی، از گسیخته به یکپارچه دموکراتیک تغییر کند و پیمان دموکراتیک شکل گیرد، آنگاه تثبیت دموکراتیک در صورتی رخ خواهد داد که دموکراسی از مشروعیت بالایی برخوردار باشد یا نظام حزبی قدرتمندی وجود داشته باشند».

اکنون می‌توان استدلال کرد، عدم تثبیت دموکراتیک یا بازگشت اقتدارگرایی، زمانی رخ می‌دهد که نقیض وضعیت تثبیت دموکراتیک در فرایند دموکراتیزاسیون و نیز در وضعیت و مناسبات نخبگان رخ دهد. این نقیض، بیانگر جهت حرکت عوامل گذار نیز هست. برپایه نظریه کنش‌گرایی گذار، تنها سه وضعیت «نخبگان حاکم گسیخته»، «نخبگان یکپارچه دموکراتیک»، و «نخبگان یکپارچه ایدئولوژیک» برای نخبگان، متصور است.

1. Vanhanen
2. Leonardo Morlino
3. Carothers

نتیجه اینکه «هرگاه پیمان دموکراتیک، شرایط تحقق نداشته باشد، اگر وضعیت نخبگان حاکم، ایدئولوژیک باشد، ایدئولوژی، چارچوب تبیین سیاسی است؛ آن‌گاه در نبود نظام حزبی مقتدر و نیز نبود مشروعیت بالای دموکراسی، تثبیت دموکراسی متوقف می‌شود یا بازگشت اقتدارگرایی رخ می‌دهد.

شکل شماره (۱). دستگاه نظری پژوهش: فرآیند دموکراتیزاسیون / بازگشت اقتدارگرایی



بر مبنای فقدان سه شرط لازم «وضعیت نخبگان گسیخته»، «پیمان دموکراتیک»، و «مشروعیت دموکراسی یا نظام حزبی نهادمند»، در فرآیند دموکراتیزاسیون و در مقام پاسخ نظری به پرسش علمی پژوهش، سه فرضیه علمی از دستگاه نظری استنتاج شده است.

● فرضیه نخست: در شرایط نبود سازمان‌یابی احزاب و به بن بست نرسیدن منازعات یا عدم استقلال از فشار توده‌ای ضدمصالحه، حتی اگر وضعیت نخبگان حاکم، گسیخته باشد، پیمان دموکراتیک شکل نگرفته و در نتیجه، دموکراتیزاسیون متوقف شده است؛

● فرضیه دوم: اگر در وضعیت نخبگان گسیخته، در شرایط مربوطه، پیمان دموکراتیک شکل گرفته باشد، آنگاه در صورت نبود مشروعیت بالای دموکراسی و نبود نظام حزبی قدرتمند، دموکراسی تثبیت نشده است؛

● فرضیه سوم: اگر وضعیت نخبگان، گسیخته نباشد و پیمان دموکراتیک شکل نگرفته باشد، آن‌گاه در شرایط عدم مشروعیت بالای دموکراسی و نبود نظام حزبی نهادمند، فرآیند دموکراتیزاسیون معکوس شده و به اقتدارگرایی بازگشته است.

در مقام داوری گزاره‌های نظری و فرضیه‌ها، در بخش تحلیل تجربی، به شواهد تجربی مراجعه، و موردهای پژوهش را به روش تبیین تاریخی، مطالعه و تحلیل کرده‌ایم.

۳. تعریف عملیاتی مفاهیم

دستگاه نظری پژوهش به جای متغیر، مبتنی بر مفاهیم است. مفاهیم با الهام‌گیری از ادبیات نظری گذار تعریف عملیاتی شده‌اند (ساعی، ۱۳۹۲، ۹۳-۹۰). این مفاهیم عبارتند از:

● گذار دموکراتیک^۱: انتقال از حکومت غیردموکراتیک به یک حکومت دموکراتیک است که از آن با عنوان «فرایند گذار به دموکراسی» یاد می‌شود (هانتینگتون، ۱۹۹۱، ۱۲).

● نخبگان قدرت^۲: منظور، کنشگران سیاسی‌ای هستند که بر ساختارها، فرایندها، و رخدادهای تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارند. مصداق‌های آن نخبگان سیاسی، نخبگان حاکم، کنشگران حزبی، و نخبگان مذهبی هستند که با اصطلاح‌هایی مانند «جناح چپ» یا «جناح راست» و کمی بعدتر، «اصلاح‌طلبان» و «اصول‌گرایان» نیز نام برده شده‌اند.

● وضعیت نخبگان حاکم گسیخته^۳: وضعیتی در فرایند گذار است که گروه‌ها بر سر قواعد کردار سیاسی اتفاق نظر ندارند و نه تنها بین نخبگان هیچ همبستگی‌ای نیست، بلکه شاهد بی‌اعتمادی آن‌ها به یکدیگر هستیم و فهم متفاوتی از قواعد سیاسی دارند. زندگی سیاسی را عرصه مبارزه «مرگ و زندگی» تعریف می‌کنند که کشمکش و خشونت، سرانجام آن است (بشیریه، ۱۳۸۷، ۴۳-۴۱). معرف‌های ارزیابی این مفهوم عبارتند از: فقدان فهم مشترک از قواعد عمل سیاسی، تعاملات محدود و نامنظم، و اقدامات افراطی خشونت‌آمیز میان نخبگان.

● وضعیت نخبگان یکپارچه دموکراتیک^۴: در این وضعیت، همبستگی ارزشی و ساختاری که از شرط‌های لازم به وجود آمدن انسجام برای نخبگان است، وجود دارد. اتفاق نظر نسبی گروه‌ها بر سر قواعد کردار سیاسی وجود دارد، و عرصه زندگی سیاسی، عرصه «بردوباخت» است. رقابت‌ها، مسالمت‌آمیز هستند و تسلط ساختاری و ایدئولوژیک جناحی بر دیگران وجود ندارد (بشیریه، ۱۳۸۷، ۴۳-۴۱). فهم مشترک از قواعد عمل سیاسی، تعاملات گسترده و منظم، و حل مسالمت‌آمیز منازعات میان نخبگان، معرف‌های این مفهوم هستند.

● وضعیت نخبگان یکپارچه ایدئولوژیک^۵: در این وضعیت، یک جناح بر منابع قدرت و نیز

1. Democratic Transition
2. Power Elite
3. Disintegrated Ruling Elites
4. Cohesive Democratic Elites
5. Ideologically Cohesive Elites

دستگاه ایدئولوژیک، مسلط است. مرزبندی شدیدی بین خودی (مؤمن و متعهد به ایدئولوژی) و غیر خودی وجود دارد، نخبگان رقیب از قدرت خلع می‌شوند، و کنش سیاسی منحصر به جریان مسلط می‌شود. تعاملات میان نخبگان حاکم، همبسته، سازمان‌یافته، و گسترده است. حاکمیت افراطی‌ها بر ساختارهای ایدئولوژیک و قدرت، توزیع ایدئولوژیک منابع قدرت، انحصار فعالیت سیاسی، و خلع نخبگان غیرایدئولوژیک، معرف‌های این مفهوم هستند.

● بن‌بست منازعات^۱: در این وضعیت، توانمندی غلبه هیچ‌یک از جناح‌ها بر گروه‌های دیگر و تحمیل سلیقه وجود ندارد و معمولاً منازعه، مزمن است. پایگاه‌های مردمی جناح‌ها، پشتوانه‌های حقوقی و قانونی، و سرانجام، ابزار زور که شکل‌دهنده قدرت جناح‌ها هستند، معرف‌های ارزیابی این مفهوم به‌شمار می‌آیند.

● سازمان‌یابی احزاب^۲: در فرایند گذار، نمایندگی گروه‌های نخبگان، نیازمند سازمان‌هایی است؛ زیرا، مذاکرات نمی‌تواند به‌صورت فردی انجام شود. معرف ارزیابی این مفهوم، وجود احزاب و سازمان‌هایی است که جناح‌های نخبگان معارض را نمایندگی کنند.

● استقلال از فشار توده‌ای ضد مصالحه^۳: نخبگان و گروه‌های مذاکره‌کننده، نباید زیر فشار توده‌های ضد مصالحه باشند. وجود حرکت توده‌ای با اثر منفی تعیین‌کننده بر مذاکرات و مصالحه نخبگان، معرف عملیاتی این مفهوم است.

● بحران^۴: بر پایه نظریه گذار، نخبگان گسیخته در صورت وجود شرایط دیگر، اگر با وضعیت بحران روبه‌رو شوند، پیمان دموکراتیک را شکل خواهند داد. بحران، پدیده‌ای است که کارآمدی یک نظام را با چالش روبه‌رو می‌کند و حل فوری آن ضروری است.

● پیمان دموکراتیک^۵: هرگونه پیمانی است که نخبگان وضع کنند و بر مبنای آن، شیوه حکومت کردن، دموکراتیک باشد. از دلالت‌های مصداقی آن، قانون اساسی است. در اینجا، پایبندی به اجرای قانون اساسی موجود، معرف عملیاتی این مفهوم است.

● مشروعیت دموکراسی^۶: دموکراسی، زمانی مشروعیت دارد که ساختارهای دموکراتیک،

1. Deadlock of Conflicts
2. Organization of Political Parties
3. Populist Anti-Compromise Pressures
4. Crisis
5. Democratic Pact
6. Legitimacy of Democracy

موردحمایت و پذیرش گسترده نخبگان و نیز مردم باشند. مشروعیت در دو سطح نخبگان و توده‌ها مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

● **نظام حزبی نهادمند:** مراد، میزان نقش احزاب در قدرت و در ارتباط سیاسی مردم با قدرت و نیز این موضوع است که اهمیت و گستره فعالیت‌های سیاسی از طریق احزاب تا چه میزان به رسمیت شناخته شده باشد.

● **اقتدارگرایی^۲:** وضعیتی است که در آن گذار دموکراتیک، متوقف شده و دموکراسی، بیشتر صوری است، تفکیک قوا مخدوش شده، و قانونگذار، مجری و قاضی از هم باز شناخته نمی‌شوند (قاضی، ۱۳۶۸، ۳۷۵). جنبه‌های تنبیهی اعمال قدرت (تسلیم) بر جنبه‌های تشویقی و اطاعت مبتنی بر رضایت (اقناع)، برتری می‌یابد (گالبرایت، ۱۳۶۶، ۶۵).

۴. روش پژوهش

روش به‌کاررفته برای انجام این پژوهش، تطبیقی-تاریخی است. دلیل برتری دادن آن بر روش‌های دیگر، ویژگی هستی‌شناختی، زمانمند، مکانمند و موردمحور بودن موضوع پژوهش است.

دموکراتیزاسیون، به‌عنوان یک واقعیت اجتماعی، از دو ویژگی عمومیت و پیچیدگی برخوردار بوده و مانند هر واقعیت اجتماعی‌ای، دارای ویژگی عام و جهانی واقعیت است. ویژگی خاص آن، مربوط به زمان و مکان وقوع رخداد است.

فرضیه‌های پژوهش از نظریه برگرفته شده و ابطال‌پذیرند؛ بنابراین، رهیافت پژوهش، عقلانیت انتقادی است. در این رهیافت، تفاوت ذاتی‌ای میان فرضیه و نظریه وجود ندارد و در فرضیه‌ها، به‌جای متغیر، از مفاهیم استفاده شده است (ساعی، ۱۳۹۸، ۶۹). فرضیه‌ها، قضایای شرطی ناظر بر چرایی رخداد، در بستر تاریخی و بیانگر علت موضوع هستند.

شیوه انجام پژوهش حاضر، کتابخانه‌ای و ابزار مشاهده داده‌ها، فیش‌برداری از منابع کتابخانه‌ای، رسانه‌ای، خبرگزاری‌ها، و درگاه‌های الکترونیکی بوده است. واحدهای مشاهده نیز متنی‌هایی با موضوعات تاریخی بوده‌اند که از طریق مراجع رسمی یا پژوهشگران و تحلیلگران اجتماعی و تاریخی یا کنشگران، درباره موضوع مورد بررسی، تولید شده‌اند.

به‌لحاظ اعتبار داده‌ها، معرف‌ها از منابع معتبر و صاحب‌نظران حوزه مربوطه، مانند

1. Institutionalized Party System

2. Authoritarianism

آثار هانتینگتون، ساعی، بشیری، قاضی مرادی و منابعی که در پایان پژوهش آمده است، اقتباس شده و بیشترین میزان هماهنگی را با مفاهیم نظریه‌های دموکراتیزاسیون داشته‌اند. از نظر پایایی نیز این پژوهش، مبتنی بر روش علمی و نظر صاحب‌نظران دموکراتیزاسیون است. مفاهیم، معرف‌ها، و معیارها، از منابع و آثار مکتوب اندیشمندان و مراکز علمی و معتبر دانشگاهی - که در فهرست منابع آمده است - استخراج شده است و در صورت به‌کارگیری دوباره مفاهیم و روش پژوهش، نتایج یکسانی به‌دست خواهد آمد.

واحدهای تحلیل موردنظر در این پژوهش نیز دو دوره حاکمیت اصلاح‌طلبان (۱۳۸۴-۱۳۷۶) (به‌عنوان موردی که دموکراتیزاسیون در آن ظهور یافت) و دوره اصول‌گرایان (۱۳۹۲-۱۳۸۴) (به‌عنوان موردی که اقتدارگرایی در آن بروز یافت) در زیرمجموعه موج چهارم دموکراتیزاسیون است.

رهیافت تحلیلی موردنظر پژوهش نیز ترکیب‌گرایانه و دربرگیرنده تفسیر تاریخی و تحلیل علی است. برای تفسیر، از روش تاریخی-روایتی و برای تبیین علی، از روش همابندی استفاده شده است. برای بررسی وضعیت دموکراتیزاسیون در واحدهای تحلیل، علت‌ها با استفاده از «روش علیت همابندی»، حضور و غیاب شده و «مورد‌ها»، برپایه نظریه، مقایسه و تحلیل می‌شوند. در روش همابندی، هم مشابهت‌ها و هم تفاوت‌ها، تبیین‌کننده هستند (ساعی، ۱۳۹۸، ۲۰۶-۲۰۵). برای تحلیل ترکیب علی مفاهیم، جدول ارزش شماره (۱) را طراحی کرده‌ایم. شروط علی ناظر بر تحقق یا عدم تحقق معرف‌ها، در هر مورد/ دوره، با علامت (+/-) حضور و غیاب می‌شوند. شاخص معیار، از نظریه پژوهش استخراج شده است. پژوهش، از نوع کیفی است و داوری ما در تعیین ارزش‌ها نه مطلق، بلکه برپایه وضعیت غالب شواهد تجربی معرف‌ها بوده است. برپایه ساختار نظری و داده‌های جدول شماره (۱)، معادله وضعیت تثبیت دموکراتیک، به‌شکل زیر است. در این معادله، علامت (*) نشانه «و»، علامت (+) نشانه «یا»ی منطقی، و علامت (~) نشانه فقدان شرط است.

$$\text{Outcom}(\text{تثبیت دموکراتیک}) = F2(c2; a1 * a2 * a3 * a4; b1 + b2)$$

وضعیت نقیض این ارائه منطقی، به‌شکل زیر، بیانگر بازگشت اقتدارگرایی است.

$$\text{Outcom}(\text{بازگشت به اقتدارگرایی}) = F3(c3; \sim a1 + \sim a2 + \sim a3 + \sim a4; \sim b1 * \sim b2)$$

حضور و غیاب این شرط‌های علی و نحوه ترکیب آن‌ها، وضعیت نخبگان و وضعیت گذار را تبیین می‌کند.

۵. تحلیل تجربی

شواهد تاریخی روند دموکراتیزاسیون، در دوره مورد مطالعه، با روش تاریخی-روایتی، تحلیل و تفسیر تاریخی شده و در سطح نظری، مفاهیم/علت‌ها، با استفاده از روش همانندی، حضور و غیاب و تحلیل علی شده‌اند.

۵-۱. تحلیل تفسیری-تاریخی دوره حاکمیت اصلاح‌طلبان

● فهم از قواعد عمل سیاسی: در دوره اصلاحات، دیدگاه‌های «اصلاح‌طلبان» و «اصول‌گرایان» در بیشتر ابعاد نظری و عملی با یکدیگر در تضاد بود. دو جناح، فهم متفاوتی از قواعد مؤثر عمل سیاسی و رویکردهای متفاوتی در شیوه‌های اعمال قدرت داشتند (میرسلیم، ۱۳۸۴). اصول‌گرایان، اصلاحات را حرکتی براندازانه می‌دانستند (عبدی، ۱۳۹۲، ۳۰)، گسترش آزادی را زمینه‌ساز سلطه لیبرالیسم و ترویج بی‌بندوباری، تهدید ارزش‌های مذهبی، و تسلط اندیشه‌های غیر خودی به‌شمار می‌آوردند، و اصلاح‌طلبان را تهدیدی علیه نظام تلقی می‌کردند (فوزی، ۱۳۸۰، ۳۱۹؛ حکمت، ۱۳۹۵، ۵۵-۳۵). آن‌ها خاتمی را «آیت‌الله گورباچف» خطاب و با او مقایسه می‌کردند که سیاست‌هایش در صورت تداوم، به فروپاشی نظام سیاسی منجر خواهد شد (تاجیک، ۱۳۷۸؛ انتخاب نو، ۸۰ و ۸۱؛ خلجی، ۱۳۸۶). در مقابل، از دیدگاه اصلاح‌طلبان، داعیه‌های ارزشی اصول‌گرایان، پوشش مخالفت با دموکراسی است.

با این تصویرسازی‌ها، تقابل خشونت‌آمیز، جای تعامل یا رقابت را گرفت و طیفی از انواع خشونت‌های نرم تا خشونت‌های سخت و درگیری فیزیکی و حتی تهدید به اعدام رخ داد. محافظه‌کاران، با تفسیر استصوابی، شیوه‌ای از نظارت بر انتخابات را اعمال می‌کردند که منجر به رد صلاحیت‌های فزاینده و اخراج اصلاح‌طلبان از عرصه قدرت شد (روزنامه رسمی، شماره ۱۶۱۰۶۷، خرداد ۱۳۷۹، جلسه افتتاحیه مجلس ششم).

● بن‌بست منازعات: اصلاح‌طلبان، پایگاه مردمی متنوع‌تر و گسترده‌تری داشتند و پایگاه اجتماعی اصول‌گرایان، محدودتر و بیشتر شامل اقلیت سنتی جامعه بود. هر زمان زمینه‌های مشارکت فراگیر سیاسی به وجود می‌آمد، اصلاح‌طلبان، دست بالا را داشتند. انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری در تاریخ دوم خرداد ۱۳۷۶، دوره ششم مجلس در اسفند ۱۳۷۸، شوراهای شهر و روستا و نیز انتخابات ریاست جمهوری دوره هشتم در سال ۱۳۸۰ که همگی برتری قاطع اصلاح‌طلبان را رقم زد، از شواهد این مدعاست (کوشافر، ۱۳۸۹، ۱۱۲).

اختلافات میان اصلاح‌طلبان، ناکامی‌های به‌وجودآمده در تحقق اهداف، بزرگ‌نمایی مشکلات اقتصادی توسط جناح رقیب، و پیوند زدن مشکلات اقتصادی با خواست «توسعهٔ سیاسی»، سبب رویگردانی مردمی و کم‌رنگ شدن حمایت از اصلاح‌طلبان و دموکراتیزاسیون شد. ناامیدی از آن‌ها در ایجاد تغییرات اساسی، سبب تضعیف پایگاهشان در میان اقشار طبقهٔ متوسط در پایان دورهٔ اصلاحات شد و تلاش خاتمی برای حفظ برتری پایگاه مردمی نیز بی‌نتیجه ماند.

درمقابل، اصول‌گرایان از سه‌گرایش یا طیف به هم پیوسته و متحد شدند (نظرپور، ۱۳۸۶، ۱۴). برنامه‌ریزی آنان در دامن زدن به بی‌اعتمادی مردم و دل‌نیستن به اصلاح‌طلبان، موفق بود و این باور را ایجاد کردند که قدرت در دست افراد دیگری است و اصلاح‌طلبان، قادر نخواهند بود سیاست خود را پیش ببرند (علمداری، ۱۳۸۷، ۱۶۲).

منازعات، بیشتر در حوزهٔ سیاسی جریان داشت (استوار، ۱۳۹۶). پشتوانه‌های حقوقی و قانونی، ابزار دست اصول‌گرایان در کنش‌های سیاسی بودند و اصلاح‌طلبان از هیچ ابزار زور رسمی و سازمان‌یافته‌ای برخوردار نبودند. به‌لحاظ حقوقی نیز اصول‌گرایان، توانایی کنترل بر قوهٔ مقننه و مجریه را داشتند. نظارت استصوابی شورای نگهبان، ورود مجمع تشخیص مصلحت به عرصهٔ وضع قانون، محدود کردن حقوق و آزادی‌های فردی و اجتماعی (مانند حبس روزنامه‌نگاران و نویسندگان و توقیف مطبوعات مستقل و حبس نیروهای سیاسی اصلاح‌طلب) شواهدی از استفاده از این ابزارها در کنش‌های سیاسی بودند (ساعی، ۱۳۹۷، ۳۴).

اصول‌گرایان افزون‌بر دراختیار داشتن قوهٔ قضائیه و انواع دادگاه‌های انقلاب و روحانیت، همهٔ ابزارهای زور سازمان‌یافتهٔ دیگر (مانند نیروهای نظامی، شبه‌نظامی، امنیتی، و قضایی، نیروی انتظامی، سپاه پاسداران، سازمان بسیج، وزارت اطلاعات، حفاظت اطلاعات نهادهای گوناگون، حراست سازمان‌ها و گروه‌های شبه‌نظامی همچون انصار حزب‌الله، و نیروهای موسوم به لباس شخصی) را دراختیار داشتند. محافظه‌کاران با استفاده از امکانات ساختاری و حقوقی، غلبهٔ خود را بر بخش دیگرِ نخبگان، حفظ، و حتی نقاط قوت جناح مقابل را تضعیف کردند (بشیریه، ۱۳۸۷، ۹۶) و مانع انجام اقدامات مؤثر از سوی اصلاح‌طلبان بودند (انصاری، ۲۰۰۷، ۴۲).

اصول‌گرایان که هر نوع اصلاحی را مغایر با منافع خود می‌دیدند، با استفاده از ابزارهای دراختیار، به‌ویژه نظارت استصوابی، اصلاح‌طلبان را از قدرت، خارج و پراکنده کردند (علمداری، ۱۳۹۶، ۱۶۰). با توجه به این عدم توازن در ابزارهای قدرت و ناتوانی اصلاح‌طلبان در ریسک کردن، بن‌بست منازعات رخ نداد.

● **وضعیت بحران: کنشگران مخالف و بیرون حاکمیت، قدرت سازماندهی و زمینه بسیار محدودی برای کنش مؤثر داشتند.** نیروی مخالف درون حاکمیت، تنها اصلاح طلبان بودند که هم در قدرت مشارکت داشتند و هم خواهان اقدامات مدنی و دموکراتیک بودند. به همین سبب، بحران حاد داخلی ای به وجود نیامد. همچنین، به دلیل امیدواری و نگرش مثبت کشورهای دیگر به بهبود وضعیت دموکراسی، تهدید مؤثر خارجی نیز مهار شده بود. اصلاح طلبان، گاهی خود سعی در بزرگ‌نمایی بحران و تهدید خارجی داشتند، اما اصول‌گرایان بودند که از این بزرگ‌نمایی بهره می‌بردند. رد صلاحیت گسترده اصلاح طلبان در انتخابات مجلس هفتم (از جمله رد بیش از ۸۰ نماینده مجلس ششم)، وقایع آب‌تراکسیون^(۱) و تحصن در مجلس، استعفای نمایندگان و مناقشه برنامه چهارم توسعه، قتل‌های زنجیره‌ای، واقعه کوی دانشگاه تهران، و رد لوایح موسوم به دوقلو، هریک کم‌ویش قابلیت تبدیل شدن به بحران را داشت و خاتمی با حالت اعتراضی، از ایجاد هر ۹ روز یک بحران برای دولت خبر داد (تاج‌زاده، ۱۳۸۲، ۱۰). مهم‌ترین و نزدیک‌ترین رخدها به بحران، ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای و واقعه کوی دانشگاه تهران بود که با ممانعت خاتمی و نیز بسیج تقابلی و توده‌ای مذهبی، گستره ملی پیدا نکرد و بحران مؤثری به وجود نیامد.

● **وضعیت فشار توده‌ای: گروه‌های سیاسی با بسیج نیروهای مخالف و استفاده از شیوه‌های پوپولیستی، دیدگاه‌های خود را بر جناح مقابل، تحمیل می‌کردند یا مانع تصمیمات آن‌ها می‌شدند.** جناح‌ها، با به‌کارگیری توده‌ها و حرکت‌های دانشجویی، علیه جناح و نخبگان سیاسی دیگر، استقلال عمل را از آنان سلب می‌کردند.

جریان دوم خرداد، خود، خاستگاه سازمان‌نایافته و توده‌ای داشت و نخبگان اصلاح طلب نتوانستند استقلال عمل لازم را به دست آورند؛ زیرا، در صورت عمل مستقل از توده‌ها، پایگاه اجتماعی خود را به گونه‌ای فزاینده از دست می‌دادند (محمدنیا بهابادی، ۱۳۸۵، ۱۵۹). اندیشه‌های اصلاح طلبی با بخش گسترده‌ای از پایگاه توده‌ای آنان تضاد داشت. تلاش برای استقرار جامعه مدنی، با بسیج توده‌ای و اجتماعی که می‌تواند خشونت‌آفرین و عملی انقلابی باشد تا اصلاح طلبانه، رد می‌شد (راهبر، ۱۳۹۱، ۳۲۳).

اصول‌گرایان با القای این نکته که مفهوم اصلاح از اساس با دیانت ناسازگاری دارد و از جنس فساد است، اقدام به برانگیختن توده‌های مذهبی علیه اصلاح طلبان کردند و خود با استفاده از بسیج توده‌ای ناشی از قدرت اجماعی نهادهای مذهبی، نقش اصلی را در فشار توده‌ای داشتند.

● سازمان‌یابی احزاب: تعداد احزاب، نسبت به گذشته بیشتر شده بود. در سال ۱۳۸۰، حدود ۸۲ گروه و حزب سیاسی دارای پروانه رسمی در وزارت کشور ثبت شده بودند که در مقایسه با ۳۹ گروه و حزب پیش از سال ۱۳۷۶، جهشی چشمگیر است (فوزی، ۱۳۸۰، ۳۴۴). سازمان‌های غیردولتی نیز به حدود هفت‌هزار سازمان رسیدند (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵، ۱۱)؛ اما اجماع اصلاح‌طلبان، از ابعاد گوناگونی اختلاف داشت و به یک «جریان سیاسی»، به معنای تعقیب‌کننده یک هدف سیاسی مشخص، تبدیل نشدند. ترکیب اصلاح‌طلبان، از کسانی که دموکراسی بی‌قیدوشرط می‌خواستند تا کسانی که تنها خواهان تقویت جنبه‌های دموکراتیک حاکمیت با حفظ ساختار نظام و بهره‌مندی از قدرت بودند را دربر می‌گرفت (کوشافر، ۱۳۸۹، ۱۱۹). در چگونگی رویارویی با اصول‌گرایان و در نهاد قانون‌گذاری با اکثریت اصلاح‌طلب نیز اختلاف دیدگاه داشتند و هیچ‌گاه نتوانستند به اتفاق آرا دست یابند. سرانجام، ایده عبور از خاتمی نیز شکل گرفت و عملیاتی شد (دارابی، ۱۳۸۸، ۲۸۹؛ جوانی، ۱۳۸۶، ۱۴). اصلاح‌طلبان، رهبری متمرکزی نداشتند و از سازماندهی نیروهای پراکنده خود ناتوان بودند. آن‌ها نتوانستند به نیازهای سیاسی و اجتماعی موجود پاسخ گویند (خلجی، ۱۳۸۶). خاتمی نیز به دلیل رعایت معادلات ساختاری قدرت، از پذیرش رهبری جنبش اصلاح‌طلبی طفره رفت.

یکی از شرط‌های تحقق پیمان دموکراتیک، بن‌بست منازعات است که به دلیل تسلط پیوسته یک طرف منازعه بر ابزارهای اعمال قدرت، این وضعیت، به وجود نیامد. بحران حادی نیز که مقابله با آن نیازمند همراهی نخبگان باشد، وجود نداشت. جناح محافظه‌کار از برتری حقوقی برخوردار بود و توانست سلطه خود را بر عرصه سیاسی تحمیل کند؛ بنابراین، هیچ مصالحه‌ای، به معنای توافق برای گذار به دموکراسی، ایجاد نشد. با وجود قانون اساسی مستقر و برخی مؤلفه‌های دموکراتیک، پیمان دموکراتیک، به معنای توافق برای اجرای اصول دموکراتیک، منعقد نشد (ساعی و کوشافر، ۱۳۸۹).

● مشروعیت دموکراسی: شعار نخبگان حاکم، توسعه سیاسی و دموکراسی خواهی بود و جناح مخالف سعی می‌کرد بدون مخالفت آشکار، آن را تعدیل کند؛ در این راستا، مشی اصلاح‌طلبی را عامل مشکلات اقتصادی معرفی می‌کردند و در نتیجه، اولویت دموکراسی نزد توده‌ها ضعیف شد، اما هنوز کورسویی وجود داشت.

۲-۵. تحلیل نفسی‌تاریخی دوره حاکمیت دوره اصول‌گرایان

● فهم از قواعد عمل سیاسی: اصول‌گرایی، به عنوان ضدگفتمان اصلاحات، با فهم بسیار متفاوتی از

قواعد عمل سیاسی بر کشور حاکم شد. احیای ارزش‌ها و اصول اسلامی و انقلابی در عرصه‌های گوناگون و آنچه پایانی بر جدایی از فرهنگ اسلامی قلمداد می‌شود، رویکرد جدید بود (قاسمی، ۱۳۹۵، ۳۱۶). با برتری‌یابی اندیشه‌های فقهی مصباح یزدی، ایدئولوگ اصول‌گرایان در قدرت، بر بعد ایدئولوژیک قانون اساسی تأکید می‌شد. وی به‌گونه‌ای بنیادین به دموکراسی اعتقاد نداشت؛ اما بیان می‌کرد، دموکراسی باید دموکراسی صنفی باشد (حکمت، ۱۳۸۹، ۳۵۴). طیف حاکم، جایگاه رهبری را بالاتر از قانون اساسی می‌دانست و حتی پرسش‌خبرگان از رهبر، گناهی نابخشودنی و گستاخی قلمداد می‌شد (بابازاده‌مقدم، ۱۳۸۹، ۱۰۲). وظایف خبرگان، با تفسیر جدید، نه نظارت بر رهبر و عملکرد وی، بلکه صیانت از رهبری بیان می‌شد (رسالت، ۱۳۹۲، ۱۷ اسفند). مردم در تشخیص نیاز واقعی خود عاجز و صغیر پنداشته می‌شدند. اصول‌گرایان بر این نظر بودند که نیازشان را حکومت امانت‌دار اسلامی باید مشخص و تعیین کند و خواسته مردم تا آنجا محترم است که با «نیاز واقعی» آن‌ها در تضاد نباشد (دارابی، ۱۳۸۸، ۴۴۲).

به‌نظر کنشگران حاکم، نمی‌توان ساختار حکومت اسلامی را که با استمرار امامت در ولایت فقیه شکل می‌گیرد، با سازوکارهای دموکراسی محقق کرد (رجبی، ۱۳۸۵، ۲۰-۱۹). دموکراسی، به‌لحاظ مبنا، انگیزه، و هدف، بشرانگارانه است و با ادیان الهی، به‌ویژه اسلام، ناسازگاری دارد (رجبی، ۱۳۸۵، ۲۰). آنان با دیدگاه مردم‌سالاری دینی خاتمی مخالف بودند و تأکید می‌کردند که مردم‌سالاری دینی، مبتنی بر فطرت الهی انسان است و با سکولاریسم، که مفهومی اعتباری به‌نام قرارداد اجتماعی است، سازگاری ندارد (لاریجانی، ۱۳۸۴).

مدارای مدنی به جریان‌های استحاله‌کننده انقلاب و تلاش برای بازگرداندن وابستگی همه‌جانبه ملت، ربط داده می‌شد. برداشتی ایدئولوژیک از منافع ملی بر فضای کنش سیاسی حاکم بود. با توجه به وضعیت پرونده هسته‌ای و تحریم‌های مرتبط، هر برداشت دیگری، مغایر با منافع ملی به‌شمار می‌آمد. جایگاه رهبر و ولی فقیه را فراتر از قانون اساسی دانستن، مشروط بودن رأی مردم، جامع دانستن دین در اداره امور جامعه، مهم‌ترین مواضع کنشگران حاکم، در مناسبات داخلی این مقطع هستند (دارابی، ۱۳۸۸، ۴۴۵).

اصول‌گرایان در عرصه سیاست خارجی نیز نظم سیاسی موجود جهان را نمی‌پذیرند و «همزیستی بین‌المللی» را عنوان فریبنده‌ای برای انزوای انگیزه انقلابی و اندیشه بسیج می‌دانند. «طرح گفت‌وگوی تمدن‌ها»ی خاتمی که با استقبال بین‌المللی روبه‌رو شد را محملی برای توجیه مسیر ذلت و عقب‌نشینی از منافع و مصالح ملی قلمداد کردند و با استقبال آمریکا از

طرح، آن را بی محتوا دانستند (رجبی، ۱۳۸۵، ۶۷).

الگوی اقتصادی مطلوب نیز اقتصاد و توسعه مبتنی بر ارزش‌ها بود. با این اعتقاد که اگر از ارزش‌ها دفاع شود، توسعه در دسترس است، ولی با پیگیری توسعه، به ارزش‌ها نمی‌رسیم (دارابی، ۱۳۸۸، ۴۴۵). در دوران آنان از به‌کارگیری مفهوم توسعه، پرهیز و مفاهیم «پیشرفت و تعالی»، جایگزین آن شد (موسوی و همکار، ۱۳۹۸، ۱۳۸؛ زانرکعبه، ۱۳۹۸، ۱۳۹).

اصلاح‌طلبان نیز اینک در چرخشی از مردم‌محوری به نخبه‌گرایی، مدافع دموکراسی همگانی در فرایند توسعه نیستند و توسعه دولت‌محور را بر توسعه جامعه‌محور ترجیح می‌دهند (علمداری، ۱۳۸۷، ۱۶۸). نظریه‌های دولت‌محور، بیش از تضادهای جامعه‌محور، توجیه‌کننده روند گذار به دموکراسی قلمداد می‌شود (تاج‌زاده، ۱۳۸۶، ۱۵۲).

در این مقطع، اصولاً مناظره جناح‌ها و اندیشه‌های مخالف، میدان بروز نداشت. مشی نخبگان رقیب و نیز دولت‌های پیشین را انحرافی می‌دانستند که اینک باید به مسیر درست برگردد؛ بنابراین، تقابل، جای تعامل را گرفت. دست‌کم از سال ۱۳۸۴ به‌این‌سو، بلوک حاکم در قدرت، آشکارا به نیروهای خواهان تغییر و اصلاح‌طلب توجه دادند که دیگر جایی در قدرت ندارند و حاکمان، قادر به حذف هر نیروی مخالفی، از نخبگان تا جنبش‌های مردمی، هستند (پراکسیس، ۱۳۹۲، ۶۰). این رویه، در تعاملات مجلس و دولت و مناسبات دستگاه‌های نظارتی‌ای مانند شورای نگهبان نیز نمود داشت و سبب حذف کنشگران رقیب و حتی طیف‌های میانه‌رو جناح اصول‌گرا به دلیل عدم درک واقعیت و گرایش به اصلاح‌طلبی— از قدرت نیز شد (رجبی، ۱۳۸۵، ۲۳۰). به‌جز میانه‌روها، کنشگران دیگر، مصالحه را بر نمی‌تابیدند و حتی ارائه‌دهندگان طرح‌های مصالحه، به بی‌بصیرتی متهم می‌شدند^(۲).

درباره عدم امنیت و خشونت می‌توان گفت، با وجود آشکار بودن اختلافات و گسست نخبگان در مقطع حاکمیت اصلاح‌طلبان، موجودیت آن‌ها مورد قبول بود. اما اینک، برداشت اصلاح‌طلبان این بود که از منظر رقبای خود در حاکمیت، با تروریست‌ها و جنایتکاران در یک ردیف قرار می‌گیرند و با خشونت زیاد، سرکوب می‌شوند (قابل، ۱۳۹۱، ۱۹۲).

استیلاي محافظه‌کاران، زمینه به‌کارگیری خشونت ساختاری را برای آنان فراهم کرده بود. این اقدامات در رد صلاحیت‌های گسترده و کنترل بر تصویب قوانین توسعه‌گرا، نمود عینی داشت. دموکراتیزه کردن کشور، خط قرمز اصول‌گرایان اعلام شده بود^(۳). حتی قوه قضائیه، به‌طور مستقیم اقدام به بازداشت فعالان سیاسی اصلاح‌طلب کرد. افزون‌براین، از برخورد

فیزیکی نیز چندان ابایی نمی‌شد. سرکوبِ خشونت‌آمیز نخبگان و اعتراضات اجتماعی، به‌ویژه در سال ۱۳۸۸، همراه با تلفات انسانی، شاهد این مدعاست.

● **بن‌بست منازعات:** پیروزی در نهمین دوره انتخابات ریاست‌جمهوری در سال ۱۳۸۴، سومین دوره شوراهای اسلامی، و هشتمین دوره مجلس در سال ۱۳۸۶، از شواهد برتری پایگاه اجتماعی اصول‌گرایان است. روشنفکران و اصحاب رسانه و مطبوعات و نیز اقشار متوسط پایین جامعه که پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان بودند به‌دلیل برآورده نشدن خواسته‌هایشان، سرخورده و ضعیف شده بودند و طرد اصلاح‌طلبان از میدان کنش سیاسی، واکنش اجتماعی‌ای در پی نداشت. برتری حقوقی اصول‌گرایان، مانند مقطع پیشین و نیز کنترل بر قوه انتخابی مقننه و مجریه از طریق نهادهای انتصابی، یعنی شورای نگهبان و دستگاه قضایی و نیز مجمع تشخیص مصلحت نظام، اعمال می‌شد. اینک، منازعه نه بر سر تحقق یا استقرار فرایندی دموکراتیک، بلکه تلاش در راستای یافتن روزنه‌ای برای ورود به قدرت بود؛ روزنه‌ای با استانداردهای متغیر که نیازمند عقب‌نشینی اصلاح‌طلبی بود. اصلاح‌طلبان، با تن دادن به شیخوخیت‌های مذهبی بی‌حاصل با عنوان فصل‌الخطاب، به‌مرور هم از قدرت رانده شدند و هم پایگاه خود را از دست دادند.

ابزار زور نیز همچون گذشته، در اختیار اصول‌گرایان بود و حتی بخش‌هایی از آن که در ارتباط بیشتری با جامعه و پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان بود، تقویت شد و گسترش یافت. راه‌اندازی گشت‌های ارشاد، تقویت قانون آمران به معروف و ناهیان از منکر و نیز تقویت نیروی بسیج با دادن اجازه‌هایی برای طرف قرارداد شدن با دستگاه‌های اجرایی، فشار بیشتری بر اقشار نوگرای دانشگاهی و کمتر مذهبی پایگاه اجتماعی اصلاح‌طلبان بود.

بنابراین، یک جناح با در اختیار داشتن انحصاری ابزارهای تبلیغات رسمی، پشتیبانی توده‌های مذهبی، تسلط بر ابزارهای قانونی و حقوقی، و در دست داشتن ابزار زور که منجر به سرکوب می‌شد. منازعات را به سود خود پایان می‌داد و غلبه خود را بر بخش دیگر نخبگان حفظ کرد. اصول‌گرایان، کنشگر بی‌رقیب صحنه سیاسی بودند.

● **وضعیت بحران:** رخداد‌های پس از انتخابات ۱۳۸۸، بحران انسجام را نشان داد و بزرگ‌ترین گسست سیاسی پس از انقلاب در قدرت و بحرانی شدن اوضاع سیاسی پدید آمد. همچنین، با رویکرد تهاجمی در سیاست خارجی و نیز تحریم‌های ناشی از مسئله هسته‌ای، تنش‌های داخلی و بین‌المللی، تشدید و روابط خارجی، با بحران روبه‌رو شد (قیصری و نصر، ۲۰۰۶، ۱۹۱). با انباشته شدن تحریم‌های چندجانبه ناشی از قطعنامه‌های شورای امنیت که «کاغذپاره» خوانده شدند

بحران اقتصادی نمودار شد (فاضلی بیرجندی، ۱۳۹۶، ۳۲۲). همچنین، کشور دست‌کم با سه شورش خشن اجتماعی (خرداد ۱۳۸۵، تابستان ۱۳۸۶، و بحران سیاسی اجتماعی سال ۱۳۸۸) روبه‌رو بود که با خشونت سرکوب شد و به وضعیتی غیرقابل کنترل که بحران اقتدار را در پی داشته باشد، منجر نشد.

● وضعیت فشار توده‌ای ضد مصالحه: در این مقطع، گرایش به تحریک توده‌ای و مخالفت با نهادهای مدنی، و نیز با نخبگان، نمودی بیشتر و اغلب، رویکردی ایدئولوژیک داشت. توده‌ها یا پیروان تطمیع‌شده (مادی یا غیرمادی) در قالب مناسبات ایدئولوژیک، به‌عنوان سیاهی لشکر، برای نمایش‌های خیابانی قدرت، سازماندهی و فراخوانده می‌شدند؛ درحالی‌که جناح اصلاح طلب، معمولاً اجازه تظاهرات خیابانی نداشت و سرکوب می‌شد. اصول‌گرایان، از رویکرد پوپولیستی - که به‌گونه‌ای آشکار، نقش بنیادینی در مناسبات اجتماعی داشت - بیشترین بهره را بردند (زیباکلام و دیگران، ۱۳۹۰)^(۴). آشکارترین نمود فشار توده‌ای، اعتراض به نتایج انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۱۳۸۸ بود که لقب بزرگ‌ترین تظاهرات اعتراضی پس از ۱۳۵۷ را گرفت؛ اصول‌گرایان، آن را «فتنه» و اصلاح‌طلبان «جنبش سبز» نامیدند. در این رخداد، درعمل، مسیر گفت‌وگو و مصالحه - با تمسک به قوانین و نهادهایی که به عملکرد آن‌ها اعتراض می‌شد - بسته شده بود. فشار توده‌ای ناشی از احساس تقلب در انتخابات، بیشتر نخبگان اصلاح طلب را به سوی مطالبه حقوق از دست‌رفته و عدم مصالحه سوق می‌داد. حکومت و نهادهای زیر سیطره اصول‌گرایان، در ۲۲ بهمن همان سال، پایان جنبش سبز را اعلام کردند. اصول‌گرایان با تبلیغات و ایجاد جنگ روانی، با دو کلیدواژه انقلابی بودن و تلاش برای حفظ انقلاب، توده‌ها را در میدان کنش علیه رقیب، فعال نگه می‌داشتند. همین مؤلفه به ابزاری برای به‌وجود آوردن وضعیت «شبه‌انقلاب» و طرد رقیب تبدیل شد. نمود این وضعیت، سازمان‌دهی راهپیمایی ۹ دی ۱۳۸۹ بود که اصول‌گرایان آن را بزرگ‌ترین تظاهرات تاریخ انقلاب نامیدند. فشارهای توده‌ای سازماندهی شده از سوی جناح در قدرت علیه نخبگان مخالف را آشکارا می‌توان در این رخداد ملاحظه کرد (سیاح، ۱۳۸۹، ۳۳۹).

● سازمان‌یابی احزاب: اصلاح‌طلبی، هنوز قدرت بسیج نیروهای در مدار گفتمانی را داشت؛ از این رو، نامزدهای دو جناح در انتخابات ۱۳۸۴، شعارهای اصلاح‌طلبی می‌دادند، اما سازمان سیاسی اصلاح‌طلبان در سال ۱۳۸۴ از هم پاشید.

احمدی‌نژاد، خود را وام‌دار احزاب سیاسی نمی‌دانست و به‌لحاظ نظری نیز اعتقادی به

تحزب نداشت (سمعی، ۱۳۹۸، ۷۷)؛ احزاب، موجودیت‌هایی نامشروع قلمداد و حزب و دموکراسی انتخاباتی طرد می‌شدند (رجبی، ۱۳۸۵، ۱۴۵). به‌وضوح از دوران افول فعالیت‌های جامعه مدنی و سازمان‌های غیردولتی - که مدل‌های غربی قلمداد می‌شدند - لزوم تقویت نهادهای سنتی‌ای مانند مسجد، به‌عنوان جایگزینی برای احزاب، رهایی از اداره جامعه با اندیشه‌های غربی، و رهایی از سازماندهی حزبی، سخن گفته می‌شد (دولت‌اقدام، ۱۳۸۷، ۱۳۶؛ حکمت، ۱۳۸۹، ۳۵۶ و ۳۶۲). اما اصول‌گرایان، پیروزی خود در سال ۱۳۸۴ را دستاورد سازماندهی هوشمندانه و برنامه‌ریزی شده و ائتلاف و انسجام تشکیلاتی می‌دانند (دارابی، ۱۳۸۸، ۲۴۲-۲۱۴). انسجام اصول‌گرایان در دوره دوم ریاست جمهوری احمدی‌نژاد به شدت متزلزل شد.

● مشروعیت دموکراسی: در این مقطع، دموکراسی نزد نخبگان حاکم، مشروعیت بالایی نداشت و به دلیل همراه شدن با مشکلات اقتصادی، اولویت خود را نزد توده‌ها نیز از دست داده بود.

۶. تحلیل علی (تبیینی)

داده‌های تبیین‌کننده وضعیت دموکراتیزاسیون، در جدول شماره (۲) حضور و غیاب و ارزشیابی شده‌اند.

جدول شماره (۲). ارزش‌گذاری وضعیت دموکراتیزاسیون در موج چهارم

مورد	مورد (A): دوره اصلاح‌طلبان (۱۳۷۶-۱۳۸۴)	مورد (B): دوره اصول‌گرایان (۱۳۹۲-۱۳۸۴)	معیار شاخص تثبیت دموکراتیک (تئوری)	موردها علل مؤثر بر گذار
C3	-	+	-	وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک
C2	+	-	+	وضعیت نخبگان گسیخته
a1	-	-	+	بن‌بست منازعات
a2	-	+	+	بحران مؤثر
a3	-	-	+	استقلال از فشار توده‌ای ضدمصلحه
a4	+	+	+	سازمان‌یابی احزاب
G	-	-	+	شکل‌گیری پیمان دموکراتیک
b1	-	-	+	نظام حزبی قدرتمند
b2	+	-	+	مشروعیت دموکراسی
F	f1	f3	f2	وضعیت دموکراتیزاسیون: F

توضیح جدول: C1: وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، f1: گذار دموکراتیک، f2: تثبیت دموکراتیک، f3: بازگشت به وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، C2: وضعیت نخبگان گسیخته، C3: وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، f1: گذار دموکراتیک، f2: تثبیت دموکراتیک، f3: بازگشت به اقتدارگرایی.

بر مبنای این داده‌ها، معادله ترکیب شروط علی برای موردها استخراج و در قالب معادله زیر، تدوین شد.

۱-۶. مورد اصلاح طلبان

Outcom:A (وضعیت دموکراتیزاسیون؛ مورد اصلاح طلبان) $= F(a1^2 * a3 * a4 * b2)$

این معادله، در قیاس با معادله برگرفته از نظریه نشان می‌دهد که تثبیت دموکراتیک رخ نداده است. با تفاوت رویکردها به قواعد عمل، روابط اندک میان جناح‌ها، و فضای عدم امنیت در دوره اصلاحات، وضعیت نخبگان گسیخته بود. صاحب‌نظران نیز این وضعیت نخبگانی را تأیید می‌کنند (بشیریه، ۱۳۸۴، ۹۶؛ ساعی، ۱۳۹۲، ۹۹).

در دوره اصلاح طلبان، مؤلفه سازمان‌یابی احزاب پررنگ بود، اما مؤلفه‌های بن‌بست منازعات، استقلال از فشار توده‌ای، و وضعیت بحران وجود نداشت؛ بنابراین، پیمان دموکراتیک، به معنای اعتنا به اجرای قانون اساسی، شکل نگرفت. همچنین نظام حزبی (نهادمند) وجود نداشت، اما دموکراسی، نزد نخبگان حاکم و نیز تاحدودی، نزد مردم مشروعیت داشت.

۲-۶. مورد اصول‌گرایان

Outcom:B (وضعیت دموکراتیزاسیون؛ مورد اصول‌گرایان) $= F(a1 * a2 * a3 * a4)$

این معادله نیز در قیاس با معادله وضعیت تثبیت دموکراتیزاسیون، نشان می‌دهد که تثبیت دموکراتیک رخ نداده است، بلکه در این مورد، با تغییر وضعیت نخبگان گسیخته، به وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، فرایند گذار، مسئله‌دار شده است.

اگرچه بحران و سازمان‌یابی احزاب نیز وجود داشته، اما به دلیل عدم استقلال از فشار توده‌ای و نبود وضعیت بن‌بست منازعات، پیمان دموکراتیک، موضوعیت نداشته است. همچنین، فقدان دو مؤلفه مشروعیت بالایی دموکراسی و نیز نظام حزبی نهادمند، استقرار دموکراسی را با ناکامی روبه‌رو کرده است.

نتیجه‌گیری

در بررسی و اثبات مدعای پژوهش، نظریه‌های کنش‌گرای گذار، مناسب تشخیص داده شد. براین اساس، از طریق بازسازی عقلانی-مفهومی دستگاه نظری پژوهش صورت‌بندی شد. در پاسخ به پرسش علمی پژوهش با کمک استدلال منطقی سه فرضیه از دستگاه نظری استنتاج شد و سپس، هر مورد با کمک یافته‌های تجربی، تحلیل تفسیری و با روش همایندی تحلیل علمی شد.

بررسی‌های انجام‌شده بر پایه فن مشابهت‌ها در روش همایندی نشان می‌دهد، پیمان

دموکراتیک، با وجود سازمان‌یابی احزاب، عدم بن‌بست منازعات، و عدم استقلال از فشار توده‌ای در هر دو دوره، شکل نگرفته و در نتیجه، تثبیت دموکراتیک رخ نداده است. همچنین، در دوره اصول‌گرایان که بحران نیز وجود داشته است، کماکان پیمان دموکراتیک محقق نشد. در قالب نظریه گذار می‌توان مدعی شد که دو عامل وجود فشار توده‌ای ضد مصالحه و نیز عدم بن‌بست منازعات، اصلی‌ترین مشکلات موجود در مسیر پیمان دموکراتیک بوده‌اند.

یافته مهم پژوهش حاضر این است که مشابهت‌ها در حضور و غیاب معرف‌ها نشان می‌دهد، در هیچ‌یک از دو دوره، پیمان دموکراتیک شکل نگرفته و دموکراسی نیز تثبیت نشده است؛ اما تفاوت در اینجاست که در دوره اصلاح‌طلبان، وضعیت گذار متوقف نشده و اقتدارگرایی بازگشت نداشته است؛ چرایی آن اکنون مسئله است.

از آنجاکه علل مشترک مشابه (مشابهت‌ها) نمی‌توانند نتیجه متفاوتی را رقم بزنند، با استفاده از همایندی در تفاوت‌ها می‌توان این‌گونه داوری کرد که تغییر وضعیت گذار، ناشی از تغییر در وضعیت نخبگان است که همایند با بحران بوده است؛ بنابراین، آنچه سبب این نتیجه شده است، نه شرط‌های مشابه (مشابهت‌ها) بلکه شرط‌های متفاوت (تفاوت‌ها) بوده است. دو شرط وضعیت نخبگان و نیز بحران است که با رخداد بازگشت به اقتدارگرایی، همایند است. این همایندی در تطبیق نتایج یافته‌ها با نظریه، به‌عنوان گواه، نیز همخوان است. به این ترتیب، وجود بحران و نیز تغییر در وضعیت نخبگان، سبب بازگشت به اقتدارگرایی شده است.

● **دلالت نظری: نظریه و دستگاه نظری به‌کاررفته در این پژوهش توانسته است وضعیت دموکراتیزاسیون در این دو مقطع را تبیین کند.** بر پایه فرضیه نخست، شواهد تجربی نیز تأیید می‌کنند که در دوره اصلاح‌طلبان، وضعیت نخبگان، گسیخته بود و با اینکه احزاب، سازمان‌یابی مناسبی داشتند، به دلیل عدم فشار توده‌ای ضد مصالحه و بن‌بست منازعات و فقدان وضعیت بحران حاد، پیمان دموکراتیک شکل نگرفت. نتیجه اینکه، گذار دموکراتیک نیز به تثبیت نرسید.

شواهد تجربی، مدلول فرضیه دوم را تأیید می‌کنند که در دوره اصول‌گرایان، وضعیت نخبگان حاکم، گسیخته نبوده و اگرچه سازمان‌یابی احزاب و بحران هم وجود داشته، اما پیمان دموکراتیک شکل نگرفته است. همچنین، به دلیل نبود نظام حزبی نهادمند و نبود مشروعیت بالای دموکراسی، همانند دوره اصلاح‌طلبان، گذار به مرحله تثبیت نرسیده است؛ اما برخلاف مورد اصلاح‌طلبان، گذار ادامه هم پیدا نکرده و اقتدارگرایی، بازگشته است.

فرضیه سوم، بازگشت اقتدارگرایی را نتیجه این می‌داند که هیچ‌یک از شرط‌های گذار دموکراتیک رخ نداده باشد. شواهد تجربی نیز این وضعیت را نشان می‌دهند که در دوره اصول‌گرایان، نه وضعیت نخبگان، گسیخته بود، نه پیمان دموکراتیک موضوعیت داشت، نه دموکراسی مشروعیت داشت، و نه نظام حزبی نهادمندی وجود داشت؛ بنابراین، بازگشت به اقتدارگرایی با وضعیت نخبگان یکپارچه‌ایدئولوژیک، رخ داده است.

اگر بر مبنای روش همانندی، برون‌داد یافته‌ها را «عدم تثبیت دموکراتیزاسیون» در دو دوره بدانیم و بر پایه روش اختلاف (تفاوت‌ها)، به حضور و غیاب علت‌ها نظری بیفکنیم، می‌توان گفت، وجود بحران، رعایت محدود اصول قانون اساسی، به‌عنوان پیمان دموکراتیک، را نیز متوقف کرده و بازگشت به اقتدارگرایی را رقم زده است. همچنین، وجود بحران — که بر پایه چارچوب نظری، انتظار می‌رفت به شکل‌گیری پیمان دموکراتیک منجر شود — با عملکردی پرابلماتیک و خلاف انتظار، وضعیت نخبگان گسیخته را به وضعیت یکپارچه‌ایدئولوژیک تبدیل کرد و در نتیجه، بازگشت به اقتدارگرایی را رقم زد.

می‌توان ادعا کرد، یافته فراتر از انتظار این است که «دست‌کم در ایران اگر در وضعیت نخبگان گسیخته، پیمان دموکراتیک شکل نگرفته باشد آنگاه وجود بحران مؤثر، وضعیت نخبگان گسیخته را به وضعیت نخبگان‌ایدئولوژیک تغییر داده و بازگشت به اقتدارگرایی رخ داده است».

● **دلالت عملی:** یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که نخبگان جناح‌های سیاسی در حوزه‌های گوناگون، جهان‌های ذهنی متفاوتی دارند. همچنین، هنگامی که بحران مؤثری کنشگران مستقر در قدرت را تهدید نمی‌کند، نه تنها اراده‌ای برای مصالحه با رقیب وجود ندارد، بلکه حذف، سرکوب، و منکوب کردن رقیب، اقدامی ستوده است. افزون‌براین، وجود بحران نیز به انسجام اجماعی در وضعیت نخبگان حاکم کمک کرده و وضعیت نخبگان، ایدئولوژیک شده است. در واقع، وجود بحران که بر پایه چارچوب نظری انتظار می‌رفت در پیشبرد گذار مؤثر باشد، خود، مسئله است.

می‌توان این‌گونه قضاوت کرد که با استمرار شرایط فعلی در ساختارها، فرایندها، و مناسبات نخبگان، گذار تغییر شکل — که مسألت‌آمیزترین نوع گذار به وضعیت تثبیت دموکراتیک است — امکان‌پذیر نیست. گذار از نوع جابه‌جایی نیز، در وضعیتی که نخبگان، یکپارچه‌ایدئولوژیک هستند و قدرت انحصاری دارند، منتفی است. پایین بودن مشروعیت

دموکراسی و نیز نبود احزاب سیاسی نهادمند، امتناع گذار از طریق «جابه‌جایی» را در وضعیت فعلی آرایش نخبگان نشان می‌دهد. تجربه جهانی بشری بیانگر این است که اگر گذارهای مسالمت‌آمیز با موفقیت همراه نشوند، گذارهای خشونت‌باری مانند کودتا، انقلاب، یا گذار از نوع «جایگزینی»، وضعیت‌هایی با احتمال وقوع بسیار بالا خواهند بود.

● پیشنهاد: اگر دموکراتیزاسیون، یک ضرورت تاریخی یا الزامی سیاسی-اجتماعی برای توسعه یک کشور باشد، ناگزیر، نخبگان حاکم، رسالت تاریخی و اجتماعی دارند که بهترین شیوه گذار را تدبیر کنند. براساس آنچه از اصول قانون اساسی (به‌ویژه اصول یکم: «حاکمیت مردم در تعیین سرنوشت»؛ سوم: «رعایت حقوق همه افراد»؛ ششم: «اتکای امور به آرای عمومی»؛ بیست‌و‌چهارم: «آزادی بیان و مطبوعات»؛ بیست‌وششم: «آزادی جمعیت‌ها و انجمن‌ها») فهم می‌شود، این ضرورت به‌عنوان حقوق اساسی مردم به رسمیت شناخته شده و حرکت به‌سوی وضعیت دموکراتیک، ضرورتی قانونی است.

بدیهی است که زمینه‌سازی برای «گذار مسالمت‌آمیز»، که گذار از طریق جابه‌جایی است، هزینه‌های کمتری داشته و فرایند توسعه را سرعت می‌بخشد. فرایند گذار موفقیت‌آمیز به دموکراسی در ایران، مستلزم وجود نخبگانی که خودشان خواهان دموکراسی باشند، احزاب سیاسی نهادمند و نهادهای مدنی-سیاسی، و همچنین تحکیم جایگاه نخبگان دموکراتیک در قدرت است. یکی از الزامات تثبیت دموکراتیک نیز تغییر در مناسبات بنیادین قدرت، یعنی قانون اساسی است. وجود ساختارهای غیردموکراتیک در ساخت قدرت، الگوهای گذار مسالمت‌آمیز را به بن بست می‌کشاند و برای جلوگیری از این بن بست، تغییرات بنیادین ساختاری، ضروری است.*

یادداشت‌ها

۱. چند آبستراکسیون در مجلس اتفاق افتاده است (۱۳۹۰/۱۲/۲۳)، در دسترس در:
- <https://www.tabnak.ir/fa/news/232838>
۲. اعترافات متهمان به روشن شدن ابعاد کودتای مخملی کمک کرد (۱۳۸۸/۷/۴)، در دسترس در
- <https://www.farsnews.ir/news/8807040484>
۳. سخنگوی جبهه پیروان خط امام و رهبری: رئیس‌جمهور آینده باید یک اصول‌گرا باشد (۱۳۸۷/۱۰/۱۰)، در دسترس در:
- <https://www.isna.ir/news/8710-06480>
4.
<https://journals.iau.ir/article/510685f5ed4268907967e94d4c312d71dd4600.pdf>

منابع

- ابوذری لطف، مرضیه (۱۳۹۸). مطالعه تطبیقی دموکراتیزاسیون در ایران و ترکیه (۱۹۲۵-۱۹۰۶). رساله دکتری. دانشگاه آزاد علوم تحقیقات تهران. دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- احمدوند، شجاع (۱۳۹۷). جوامع اسلامی و سنت کهن اقتدارگرایی. پژوهش حقوق و سیاست، شماره ۹، ۲۵-۶.
- استوار، مجید (۱۳۹۶). گذار به دموکراسی در ایران با تأکید بر نقش نخبگان حاکم. فصلنامه دولت‌پژوهی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی. ۳(۱۱)، ۸۵-۵۳.
- اطاعت، جواد (۱۳۸۳). نظام انتخاباتی و نظام سیاسی؛ مطالعه فرایند دموکراتیزاسیون در ایران. رساله دکتری. دانشگاه تهران. دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- عبدی، عباس (۱۳۹۲). مقالات و یادداشت‌هایی پیرامون اصلاحات به مثابه یک روش و نقد اصلاح‌طلبان (۱۳۸۴ تا ۱۳۹۱). ناشر: مؤلف.
- ایمانی بوسجین، اصغر (۱۳۹۲). بررسی جامعه‌شناختی موانع فرهنگی تثبیت دموکراسی در ایران. همایش کنکاش‌های مفهومی و نظری درباره جامعه ایران. انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- بابازاده مقدم، حسین (۱۳۸۹). روزشمار کودتای سبز. تهران: نشر سات.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۷). گذار به دموکراسی. تهران: نشر معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۲). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران. تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۳). آموزش دانش سیاسی (مبانی علم سیاست نظری و تأسیسی). تهران: نگاه معاصر.
- بشیریه، حسین (۱۳۹۴). عقل در سیاست. تهران: نگاه معاصر.
- پاک‌نیا، جهانگیر (۱۳۸۸). موانع تحقق الگوهای گذار به دموکراسی در ایران. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تهران. دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- پورقوشچی، محمدرضا؛ مقصودی، مجتبی (۱۳۹۷). امکان یا امتناع مصالحه در گفتمان سیاسی جمهوری اسلامی. فصلنامه انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات. ۴(۵۳).
- پورقوشچی، محمدرضا؛ مقصودی، مجتبی (۱۳۹۸). تحلیل الگو و سازوکارهای مصالحه در ایران پس از انقلاب اسلامی (گذار از خصومت به رقابت). جستارهای سیاسی معاصر. ۲(۱۰).
- تاج‌زاده، سیدمصطفی (۱۳۸۲). در دفاع از انتخابات آزاد و عادلانه. تهران: فرهنگ و اندیشه.
- جوانی، احمد (۱۳۹۴). موج گذار به دموکراسی در جمهوری اسلامی. فصلنامه سیاست. ۴(۴۵).
- حکمت، سپهر (۱۳۸۹). گفتمان عدالت و معنویت. تهران: هومن نوایی.
- حکمت، سپهر (۱۳۹۵). اصلاحات و براندازی نرم. تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خلجی، عباس (۱۳۸۸). بنیاد نظری فروپاشی اجماع در گفتمان اصلاح‌طلبی. فصلنامه سیاست، ۱(۳۹).
- خوشبخت، علیرضا؛ توسلی رکن‌آبادی، مجید؛ مجاهدی، محمد مهدی (۱۴۰۰). دوره اصلاحات در ایران؛ پویایی یک نظام سیاسی هیبریدی. دوفصلنامه پژوهش سیاست نظری. شماره ۲۹.

- دارابی، علی (۱۳۸۸). جریان‌شناسی سیاسی در ایران. تهران: سازمان انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رجبی، فاطمه (۱۳۸۵). احمدی‌نژاد؛ معجزه هزاره سوم. تهران: دانش‌آموز.
- راهبر، مهرانوش (۱۳۹۱). بررسی انتقادی و آسیب‌شناسانه جریان اصلاح‌طلبی در ایران (۱۳۸۴-۱۳۷۶). رساله دکتری. دانشگاه آزاد تهران مرکز. دانشکده علوم سیاسی.
- زائرکعبه، رحیم و دیگران (۱۳۹۸). تحلیل زمینه‌های جامعه‌شناختی تحول‌گفتمان عدالت در دولت‌های خاتمی، احمدی‌نژاد، و روحانی. دوفصلنامه جامعه‌شناسی اقتصادی و توسعه، ۹(۲).
- زیباکلام، صادق و دیگران (۱۳۹۰). بررسی کارکرد رسانه نوشتاری در ایجاد و گسترش پوپولیسم در ایران سال ۱۳۸۷. فرهنگ ارتباطات، ۱(۱)، ۱-۲۹.
- ساعی، علی (۱۳۸۸). معرفت‌شناسی فزای و دلالت‌های روش‌شناختی آن در علم اجتماعی، پژوهشگاه علوم انسانی.
- ساعی، علی (۱۳۹۲). روش پژوهش تطبیقی با رویکرد تحلیل کمی، تاریخی، و فزای. تهران: آگه.
- ساعی، علی (۱۳۹۷). دموکراتیزاسیون در ایران. تهران: جامعه‌شناسان.
- ساعی، علی (۱۳۹۸). روش تحقیق در علوم اجتماعی با رهیافت عقلانیت انتقادی. تهران: سمت.
- ساعی، علی و دیگران (۱۳۹۶). تحلیل تطبیقی دموکراتیزاسیون در ایران و ترکیه؛ مطالعه مرحله‌تثبیت دموکراتیک با تأکید بر تعامل احزاب. مجله جامعه‌شناسی تاریخی، ۲(۹).
- ساعی، علی؛ عبدالهی، محمد (۱۳۸۴). تحلیل جامعه‌شناختی دموکراتیزاسیون در ایران. مجله جامعه‌شناسی ایران، ۳(۶).
- ساعی، علی؛ کوشافر، محسن (۱۳۹۰). تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران با تأکید بر رویکرد نخبه‌گرایی ۱۲۸۴ تا ۱۳۸۵. مطالعات جامعه‌شناختی، شماره ۱۸.
- سیاح، سیدامیر (۱۳۸۹). حماسه تلخ. تهران: جام‌جم.
- علمداری، کاظم (۱۳۸۷). چرا اصلاحات شکست خورد. کالیفرنیا: نشر سایه.
- فاضلی بیرجندی، محمود (۱۳۹۶). کابینه‌ها در جمهوری اسلامی ایران از بازرگان تاروحنانی. تهران: نشر پایان.
- فوزی، یحیی (۱۳۹۲). تحولات سیاسی-اجتماعی بعد از انقلاب اسلامی در ایران (جلد دوم). تهران: چاپ و نشر عروج.
- قابل، احمد (۱۳۹۱). وصیت به ملت ایران. تهران: شریعت عقلانی (نشر مجازی).
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۳۹۸). استبداد در ایران. تهران: اختران.
- قاضی‌مرادی، حسن (۱۴۰۰). گذارها به دموکراسی. تهران: اختران.
- قاسمی، فریدون (۱۳۹۵). جمهوری اسلامی ایران: از بازرگان تاروحنانی. لندن: اچ.اند.اس.
- کدیور، محمدعلی (۱۳۸۶). گذار به دموکراسی؛ ملاحظات نظری و مفهومی. تهران: گامی نو.
- کوشافر، محسن (۱۳۸۹). تحلیل جامعه‌شناختی عدم تثبیت دموکراسی در ایران با تأکید بر رویکرد نخبه‌گرایی ۱۲۸۴ تا ۱۳۸۵. رساله دکتری. دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.
- گالبرایت، جان کنت (۱۳۶۶). کالبدشناسی قدرت. ترجمه و نشر: احمد شهسا.
- گیل، گریم (۱۳۹۴). پویایی دموکراسی‌سازی. ترجمه سعید حاجی‌ناصری و فرید حسینی‌مرام. تهران: اختران.

محمدنیا بهابادی، مهدی (۱۳۸۵). موانع گذار ایران به دموکراسی در دوران ریاست جمهوری سیدمحمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶). پایان نامه کارشناسی ارشد. دانشگاه تربیت مدرس. دانشکده ادبیات و علوم انسانی.

مقصودی، مجتبی (۱۴۰۰). مصالحه سیاسی و توسعه در ایران؛ بررسی چند گزاره نظری و انضمامی. پژوهشنامه علوم سیاسی. ۴ (۶۴). ۲۱۹-۱۸۱.

موسوی، سیده لیلیا؛ توسلی رکن آبادی، مجید (۱۳۹۵). فرهنگ سیاسی فردیت و بازتولید اقتدارگرایی در ایران. فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، ۳۷ (۱۲).

هاتینگتون، ساموئل (۱۳۹۲). موج سوم دموکراسی در پایان سده بیستم. ترجمه احمد شهسا. تهران: روزنه.

- Ansari, A.M. (2007). *Iran under Ahmadinejad: The Politics of Confrontation*. Routledge.
- Ansari, A.M. (2012). *The Politics of Nationalism in Modern Iran*. Cambridge University Press.
- Arjomand, S.A. (2009). *After Khomeini: Iran under his Successors*. Oxford University Press.
- Cunningham, Frank. (2002). *Theories of Democracy: A Critical Introduction*. Routledge.
- Gheissari, A., & Nasr, V. (2006). *Democracy in Iran: History and the Quest for Liberty*. Oxford University Press.
- Gill, Graeme. (2000). *The Dynamics of Democratization: Elites, Civil Society and the Transition Process*. Macmillan Education UK.
- Grugel, Jean. (2002). *Democratization: A Critical Introduction*. Palgrave.
- Huntington, Samuel P. (1991). *The Third Wave: Democratization in the Late Twentieth Century*. University of Oklahoma Press.
- Maloney, S. (2015). *Iran's Political Economy since the Revolution*. Cambridge University Press.



Research Paper

Analysis of the Orientation of Iran International TV Regarding the Unrest in the Fall of 2022 in Iran: A Roundtable Case Study

*Khalilollah Sardarnia¹  Hamdallah Akvan²  Seyed Mohammad Taghavi³ 

1 Professor, Department of Political Science, Faculty of Law and Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran

2. Department of Political Science, Faculty of Humanities, Yasouj University, Yasouj, Iran

3. M.A. Student in Political Science, Shiraz University, Shiraz, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.547>

Receive Date: 28 February 2025

Revise Date: 26 July 2025

Accept Date: 20 August 2025



©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)

Extended Abstract

Introduction

In today's world, media are not mere information channels but crucial agents shaping public perception and constructing social realities. By producing and circulating meaningful discourses, media influence how political, social, and cultural phenomena are understood. Storytelling thus serves as a strategic tool to sway public opinion and mobilize collective action. Media platforms become contested arenas where various actors compete to assert dominant narratives. Since 2017, internal developments in the Islamic Republic of Iran have intensified these narrative struggles. Protests in December 2017, November 2019, and July 2021 revealed compounded crises across economic, social, cultural, and political spheres. This trajectory culminated in an "omni-crisis" in fall 2022, affecting multiple dimensions of collective life. This period became a focal point of intense narrative conflict, with transnational Persian-language media significantly shaping the framing and representation of unrest. Iran International TV was prominent in this regard, leveraging substantial financial resources and diverse formats—especially roundtables and talk shows—to produce ideologically driven representations of events. Through selective guest choices, question framing, topic emphasis, and omission of opposing views, it constructed a mediated "reality" that influenced public opinion. This process aligns with concepts of simulation and hyperreality, where media create autonomous realities that no longer mirror but replace actual events, turning political conflicts into mediated spectacles.

Methodology: This study employs critical discourse analysis (CDA) to investigate how Iran International discursively constructed the 2022 unrest in Iran. Central to this approach is the concept of "representation" as an active, meaning-making process rather than a passive reflection of reality. Media use language and discourse to reshape audience perceptions, creating ideologically charged narratives. The analysis is based on Teun A. van Dijk's CDA framework, emphasizing the link between language, power, and ideology. Van Dijk's "ideological square" highlights how media promote positive self-images while delegitimizing the other. Iran International portrays the state as a "repressive

* Corresponding Author:
Khalilollah Sardarnia, Ph.D.
E-mail: Kh_sardarnia@yahoo.com



other" and protesters as the "victimized self." Methodologically, the study uses a qualitative approach, analyzing six purposively selected roundtable programs from October to December 2022. Selection criteria included relevance to the unrest, audience reach, expert participation, and format diversity. Data collection combined direct observation of audio-visual elements, full transcription of dialogue, and analysis of non-verbal features. Analysis occurred on three levels: micro (linguistic), meso (discursive strategies), and macro (ideological framing). At the macro level, dominant themes such as regime change, state-opposition conflict, and Iran as a global threat emerged. These were linked to linguistic and rhetorical strategies and interpreted through van Dijk's ideological square and Hall's representation theory.

Discussion

1. Macro-Level Analysis: Iran International's programming presented a coherent discursive formation linking calls for regime change with depictions of domestic oppression and international threat. Central was the regime change discourse, portraying the Islamic Republic as inherently dysfunctional and beyond reform. The 2022 protests were framed not as isolated events but as a historic rupture signaling the system's irreversible collapse. Phrases like "the Islamic Republic has reached a dead end" anchored this rhetoric, emphasizing the impossibility of reform within the current structure. This narrative reinforced a persistent state-versus-people binary, depicting the government as a brutal dictatorship opposing a morally righteous and heroic citizenry. Protesters were valorized as courageous and principled, while state actors were labeled "oppressive forces," "dictatorship," and "brutality." This moral dichotomy legitimized resistance as ethically justified. On a broader scale, the Iranian state was framed as an international threat. Frequent references to nuclear ambitions, regional military interventions, and human rights abuses positioned the regime as a source of global instability. This discourse implicitly and explicitly justified international scrutiny and intervention as moral necessities against a rogue and dangerous state.

2. Meso level: At the meso-level, analysis of linguistic strategies shows that Iran International used specific media techniques to reinforce the broader discourses. These strategies acted as intermediaries linking macro-level ideological frames with micro-level rhetorical choices. Table 4 summarizes these techniques with representative examples, demonstrating how language was employed to sustain the overall narrative framework.

Table (1). Linguistic Strategies and Discursive Examples in Iran

International's Programming			
Linguistic Strategy	Discursive Examples	Definition	Purpose
Negative Framing	"Signs of the Islamic Republic's collapse?"; "Iran faces political, social, and economic crises." (Under the Microscope); "The regime relies on distortion, censorship, and concealment." (Special News Dialogue)	Emphasizing negative aspects and dysfunctions without referring to contextual or positive elements.	To instill hopelessness, undermine trust in the system, and weaken domestic legitimacy.
Emphasis	"Plainclothes forces, with university security's help, are shooting students on campuses." (Headline); "A hundred days of historic protests—the longest in Iran's history." (Under the Microscope)	Repeated focus on and exaggeration of specific events (e.g., violence or protests).	To increase public anger, attract international sympathy, and demonstrate the scale of protests.
Distortion	"Students at 100 universities have left classes in protest." (Special News Dialogue); "Even sending a single message online is impossible." (Outlook)	Providing false or selective information to reinforce an anti-regime narrative.	To create distrust, undermine official information, and induce a sense of crisis.
Inducing Hopelessness	"The Islamic Republic is at a dead end with no choice but to yield." (Under the	Repetition of phrases conveying to the	To encourage overthrow, eliminate hope for internal

	Microscope); “Despite full repression, protesters remain fearless.” (Outlook)	audience that there is no solution except fundamental change.	reforms, and intensify civil disobedience.
Generalization	“All Iranians have united against oppression.” (Outlook); “Headscarf-burning celebrations have occurred across cities and villages.” (Under the Microscope)	Extending a specific event or behavior of a small group to the entire society or regime.	To demonstrate the widespread nature of protests, increase pressure on the regime, and attract international support.
Polarization	“Politicians call for a global shift in relations with Iran.” (Front Page); “Streets have become battlefields between people and security forces.” (Outlook)	Creating and emphasizing bipolar divisions between groups, such as the people versus the regime.	To increase division, incite confrontation, and delegitimize the regime.

3. Micro-Level Analysis: At the micro-level, the media discourse analyzed demonstrates a structured and ideologically charged use of rhetorical and stylistic strategies that reinforce broader discourses. A key technique is the use of loaded, value-laden vocabulary. Terms like “tyrannical regime,” “freedom-loving youth,” and “bloody crackdown” do more than describe events; they morally position actors, creating a stark dichotomy between a repressive state and virtuous protesters. This lexical polarization establishes an implicit moral framework directing audience interpretation. Tonal modulation further supports this framing. Presenters adopt a sympathetic, emotionally resonant tone toward protesters while using aggressive, accusatory, or mocking tones for authorities, signaling who merits empathy or condemnation. Metaphorical and figurative language dramatizes events, with expressions such as “the flames of revolution” or likening Iran to “another Syria” evoking crisis and instability, thus heightening urgency and emotional engagement. Hyperbolic claims like “the longest protest in Iran’s history” amplify the events’ scale and significance, often without empirical basis, serving to intensify perceptions of rupture and systemic collapse. Hyperbole here functions as ideological intensification rather than mere dramatization. Directive speech acts, including explicit mobilization calls such as “gather at universities on Saturday,” shift media from neutral reporting to active intervention, positioning it as a political actor shaping behavior. Selective quotation practices reinforce discursive uniformity by privileging opposition voices and excluding dissent, constructing a monologist narrative that suppresses internal contestation and alternative perspectives. Together, these micro-discursive strategies reflect and reproduce the media’s macro-level ideological stance. Drawing on critical discourse analysis insights, language is not just information but a tool for ideological reproduction. Through lexical choice, tone, figurative language, exaggeration, directives, and selective citations, the media constructs a discursive reality aligned with a specific political agenda. This reveals media discourse as a site where power, ideology, and representation intersect to shape public perception and political engagement.

Conclusion

This study examined Iran International’s discursive framing of Iran’s 2022 unrest, revealing a multi-layered, ideologically driven media narrative. Using critical discourse analysis, it showed how linguistic choices, rhetorical strategies, and framing techniques combined to create a hyperreal representation aligned with soft power goals and ideological persuasion. At the macro level, dominant discourses included regime change, binary opposition, and international threat, enacted through meso-level strategies such as demonization, distortion, and polarization. Micro-level rhetorical tools—loaded language, metaphor, tone, and hyperbole—further reinforced this constructed narrative. Findings highlight Iran International’s role beyond broadcasting, acting as an active participant in narrative warfare. Its programming exemplifies soft power dynamics within hybrid conflicts, where media discourse serves as a contested space for meaning production. The research contributes to debates on media representation, propaganda, and public opinion during political crises. The study also supports key theories: Hall’s concept of media as



meaning-makers, van Dijk's ideological discourse model, and theories of agenda-setting, cultivation, and media dependency. In contexts of domestic media voids, outlets like Iran International gain strategic influence by shaping public interpretation of reality. Ultimately, Iran International's 2022 programming represented a deliberate soft power intervention, employing discourse to challenge the Iranian state's legitimacy and advocate systemic change. These findings carry implications for media literacy, policy, and understanding global media's impact on national sovereignty.

Keywords: Critical Discourse Analysis, Iran International Television, Media Representation, 2022 Unrest, Soft Warfare.

References

- Ahmadi, Narges, & Rezaei, Somayeh. (2023). Representation of Iranian Women in Iran International Network: A Discourse Analysis Approach. **Media Cultural Studies**, 15(2), 115–136. (In Persian)
- Alipour, Morteza, & Soleimani, Fatemeh. (2021). Discourse Analysis of the Representation of Popular Protests on Iran International Network. **Media and Society Quarterly**, 9(3), 73–95. (In Persian)
- Ball-Rokeach, S. J., & DeFleur, M. L. (1976). A dependency model of mass-media effects. **Communication Research**, 3(1), 3–21.
- Baudrillard, J. (1983). **Simulations** (P. Foss, P. Patton, & P. Beitchman, Trans.). New York, NY: Semiotext(e).
- Fanaei, Amir. (2018). Media Literacy in Iran: Challenges and Solutions. **Journal of Cultural and Communication Studies**, 10(1), 75–94. (In Persian)
- Ganji, Behrakh, Pourjafari, Alireza, & Yarkeh-Salkhuri, Arezoo. (2023). Discourse Analysis of Iran International's News Coverage of the Fall 2022 Unrest. **Islamic Revolution Media Studies**, 20(2), 123–145. (In Persian)
- Gerbner, G., Gross, L., Morgan, M., & Signorielli, N. (1980). The "mainstreaming" of America: Violence profile no. 11. **Journal of Communication**, 30(3), 10–29.
- Gholami, Mohsen, & Fathi, Reza. (2022). Representation of Iran's Electoral System in Foreign Media. **Communication Research Journal**, 28(4), 110–130. (In Persian)
- Hall, S. (1980). Encoding/decoding. In S. Hall et al. (Eds.), **Culture, Media, Language**. London: Hutchinson.
- Jørgensen, Marianne, & Phillips, Louise. (2010). **Discourse Analysis as Theory and Method** (Hadi Jalili, Trans.). Tehran: Ney. (In Persian)
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). **Naturalistic inquiry**. Sage.
- Livingstone, S., & Helsper, E. J. (2008). Parental mediation of children's internet

- use. **Journal of Broadcasting & Electronic Media**, 52(4), 581–599.
- McCombs, M. E., & Shaw, D. L. (1972). The agenda-setting function of mass media. **Public Opinion Quarterly**, 36(2), 176–187.
- Mohammadi, Reza, Kazemi, Parvaneh, & Naderi, Mahmoud. (2022). Critical Discourse Analysis of Media Coverage of the November 2019 Protests in Iran International. **Middle East Communication Studies**, 6(1), 49–70. (In Persian)
- Nazari, Hadi, & Na'mati Anarki, Davoud. (2017). "Reverse Orientalism" in the Representation of the West by the Islamic Republic of Iran's National Broadcaster. **Political Science Research Journal**, 12(2), 151–188. (In Persian)
- Nazari, Kamran, & Ataei, Bahram. (2023). A Comparative Analysis of Iran International and BBC Persian Media Discourses on Nuclear Negotiations. **International and Media Studies**, 5(2), 89–106. (In Persian)
- Nye, Joseph. (2008). **Power in the Information Age: From Realism to Globalization** (Saeed Mirtorabi, Trans.). Tehran: Center for Strategic Research. (In Persian)
- Nye, Joseph S. (2013). **The Future of Power** (Askar Ghahremanpour, Trans.). Tehran: Strategic Studies Institute. (In Persian)
- Petty, R. E., & Cacioppo, J. T. (1986). **Communication and persuasion: Central and peripheral routes to attitude change**. Springer-Verlag.
- Tajik, Mohammadreza. (2010). Semiotics: Theory and Method. **Political Science Research Journal**, 5(4), 7–39. (In Persian)
- Van Dijk, Teun A. (1993). **Elite discourse and racism**. Sage Publications.
- Van Dijk, Teun A. (1997). **Studies in Discourse Analysis: From Text Grammar to Critical Discourse Studies** (Shabanali Bahrampour, Trans.). Tehran: Media Studies and Development. (In Persian)
- Van Dijk, Teun A. (1998). **Ideology: A multidisciplinary approach**. Sage Publications.
- Van Dijk, Teun A. (1999). **Text and Discourse Analysis** (Peyman Keyfarrokhi, Trans.). Tehran: Pursesesh. (In Persian)
- Van Dijk, Teun A. (2006). Discourse and manipulation. **Discourse & Society**, 17(2), 359–383.

تحلیل جهت‌گیری تلویزیون ایران اینترنت‌نشال درباره نآرامی‌های ایران در پاییز ۱۴۰۱؛ مطالعه موردی میزگردها*

*خلیل‌الله سردارنیا^۱، حمداله اکوانی^۲، سیدمحمد تقوی^۳

۱. استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

۲. دانشیار، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه یاسوج، یاسوج، ایران

۳. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=0698014868/1%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.4.9>

چکیده

پژوهش حاضر در پی بررسی گفتمان شبکه تلویزیونی ایران اینترنت‌نشال در بازنمایی نآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱ در ایران (بر پایه رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی تئون ون‌دایک) است. هدف اصلی پژوهش، شناسایی نوع گفتمان به‌کاررفته برای تأثیرگذاری بر افکار عمومی و جهت‌دهی به ادراک مخاطبان است. داده‌های پژوهش در بردارنده شش برنامه زنده گفت‌وگومحور این شبکه بوده است که با روش نمونه‌گیری هدفمند انتخاب شده‌اند. چارچوب نظری بر نظریه بازنمایی استوار است و یافته‌ها نشان می‌دهد که ایران اینترنت‌نشال با ترسیم تصویری بحرانی از وضعیت سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ایران، گفتمان تقابل مردم و حاکمیت و ناکارآمدی نظام را تقویت می‌کند. همچنین، از طریق برجسته‌سازی نقش غرب، به‌ویژه آمریکا، به‌عنوان ناجی، براندازی جمهوری اسلامی را به‌عنوان راه‌حل معرفی کرده و تلاش می‌کند، ایران را تهدیدی برای نظم منطقه‌ای و بین‌المللی بازنمایی کند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۰

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۵/۲۹

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

تحلیل گفتمان
انتقادی، تلویزیون
ایران اینترنت‌نشال،
بازنمایی رسانه‌ای،
اعتراضات ۱۴۰۱،
جنگ نرم

* نویسنده مسئول:

خلیل‌الله سردارنیا

پست الکترونیک: Kh_sardarnia@yahoo.com

مقدمه

در عصر حاضر، رسانه‌ها، تنها ابزار انتقال اطلاعات نیستند، بلکه به بازیگرانی کلیدی برای شکل‌دهی به ادراک‌های عمومی و برساخت واقعیت اجتماعی تبدیل شده‌اند. آن‌ها با تولید، بازتولید، و توزیع گفتمان‌های معنادار، نقش مهمی در القای معنا به پدیده‌های سیاسی، اجتماعی، و فرهنگی ایفا می‌کنند. روایت‌سازی در این بستر، ابزار مؤثری برای جهت‌دهی به افکار عمومی و تحریک کنش‌های جمعی به‌شمار می‌آید؛ به‌گونه‌ای که عرصه رسانه‌ای را می‌توان میدان نبردی برای رقابت بر سر روایت مسلط دانست؛ روایتی که در آن، بازیگران گوناگون برای تثبیت تصویر خاصی از واقعیت تلاش می‌کنند.

در این زمینه، تحولات داخلی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه از سال ۱۳۹۶ به این سو، بستر گسترده‌ای را برای تقابل روایت‌ها فراهم کرده است. اعتراضات دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸، و تابستان ۱۴۰۰، نشانه‌هایی از ظهور بحران‌های ترکیبی در حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی بودند که سرانجام، در پاییز ۱۴۰۱ به نقطه اوج خود رسیدند. این مقطع، شاهد شکل‌گیری نوعی ابربحران بود که ابعاد گوناگون زیست جمعی را درگیر کرد و رقابت روایت‌ها بر سر آن، به یکی از مهم‌ترین جلوه‌های جنگ نرم تبدیل شد. در این میان، رسانه‌های فارسی‌زبان برون‌مرزی، نقش برجسته‌ای در پوشش و بازنمایی ناآرامی‌ها ایفا کردند. در صدر آن‌ها، تلویزیون «ایران اینترنشنال» با بهره‌گیری از منابع مالی گسترده (که به‌ویژه پشتیبانی عربستان سعودی از آن گزارش شده است) و قالب‌های متنوع برنامه‌سازی، تلاش کرده است با روایت‌سازی خاصی تحولات ایران را از منظری جهت‌دار بازنمایی کند. از میان قالب‌های این رسانه، برنامه‌های گفت‌وگو محور و میزگردی، به‌دلیل حضور کارشناسان مختلف و برخورداری از ساختار تحلیلی، فضای مناسبی را برای شکل‌دهی به گفتمان رسانه‌ای فراهم می‌کنند. این برنامه‌ها از طریق انتخاب گزینشی مهمانان، نحوه طرح پرسش‌ها، برجسته‌سازی برخی موضوعات، و حذف یا به‌حاشیه راندن برخی دیگر، به خلق یک «واقعیت» رسانه‌ای دست می‌زنند که می‌تواند آگاهانه، افکار عمومی را به مسیر خاصی هدایت کند. این فرایند در چارچوب مفاهیم موردنظر ژان بودریار درباره شبیه‌سازی و فراواقعیت قابل تحلیل است (بودریا، ۱۹۸۳). به نظر او، رسانه‌ها در دوران معاصر، دیگر بازتاب‌دهنده واقعیت نیستند،

1. Baudrillard

بلکه خود، تولیدکننده واقعیت‌هایی مستقل از جهان عینی‌اند. او نمونه آشکار این وضعیت را در بازنمایی جنگ خلیج فارس می‌بیند؛ جایی که تصاویر و بازنمایی‌های رسانه‌ای چنان مسلطند که خود جنگ به امری نمایش‌گونه تقلیل می‌یابد (تاجیک، ۱۳۸۹، ۱۷). بر همین اساس، می‌توان بازنمایی تحولات اخیر ایران در رسانه‌هایی مانند ایران‌اینترنشنال را نیز از زاویه فراواقعیت و اکاوی کرد؛ رسانه‌ای که در پاییز ۱۴۰۱، یکی از فعال‌ترین کنشگران عرصه جنگ روایت‌ها بود و بازتاب گسترده‌ای از تحولات ایران را تولید و توزیع کرد؛ از این‌رو، بررسی اینکه این رسانه چگونه این ناآرامی‌ها را بازنمایی کرده است، ضرورت و اهمیت ویژه‌ای دارد.

۱. پیشینه پژوهش

در سال‌های اخیر و با گسترش رسانه‌های فارسی‌زبان خارج از کشور، به‌ویژه شبکه ایران‌اینترنشنال، توجه پژوهشگران به بازنمایی ایران در این رسانه‌ها افزایش یافته است. این مطالعات، بیشتر با بهره‌گیری از تحلیل انتقادی گفتمان، چارچوب‌سازی خبری، و نشانه‌شناسی رسانه‌ای، راهبردهای معنایی و جهت‌گیری‌های سیاسی این شبکه را بررسی کرده‌اند.

علی‌پور و سلیمانی (۱۴۰۰) در مقاله «تحلیل گفتمان بازنمایی اعتراضات مردمی در شبکه ایران‌اینترنشنال»، نشان داده‌اند که این شبکه با تقابل‌سازی‌هایی مانند «مردم/حاکمیت» و «قربانی/سرکوبگر»، تصویر قطبی و ساده‌انگارانه‌ای از جامعه ایران ترسیم می‌کند. آنان با استفاده از چارچوب نظری گافمن، چگونگی سازمان‌دهی زبانی و بصری معانی را تحلیل کرده‌اند.

غلامی و فتحی (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل محتوای بازنمایی انتخابات ایران در شبکه ایران‌اینترنشنال»، گفتمان تقابلی این شبکه در راستای تضعیف مشروعیت نهادهای رسمی انتخاباتی را بررسی کرده‌اند.

محمدی، کاظمی، و نادری (۱۴۰۱) در مقاله «تحلیل انتقادی گفتمان پوشش رسانه‌ای اعتراضات آبان ۱۳۹۸»، با استفاده از الگوی نظری ون‌دایک، نشان داده‌اند که این شبکه با حذف صدای رسمی، قطب‌بندی ارزشی، و اسطوره‌سازی از معترضان، گفتمانی براندازانه تولید می‌کند.

گنجی، پورجعفری، و یازکه سلخوری (۱۴۰۲) در مقاله «تحلیل گفتمان اخبار ایران‌اینترنشنال درباره اغتشاشات پاییز ۱۴۰۱»، با بررسی اخبار مربوط به مرگ مهسا امینی،

نتیجه گرفته‌اند که این شبکه، با تأکید بر مضامینی چون «حجاب اجباری»، «نبود آزادی»، و «نقض حقوق بشر»، وضعیت جمهوری اسلامی را بحرانی بازنمایی می‌کند.

احمدی و رضایی (۱۴۰۲) در مقاله‌ای با عنوان «بازنمایی زنان ایرانی در شبکه ایران اینترنشنال»، اقدام به تصویرسازی زنان در قالب قربانی، کنشگر، و نماد ستم‌دیدگی کرده‌اند؛ تصویری با بار سیاسی که شکاف سنت و مدرنیته را برجسته می‌کند.

نظری و عطایی (۱۴۰۲) نیز در مقاله «مقایسه گفتمان رسانه‌ای ایران اینترنشنال و BBC فارسی» نشان داده‌اند که ایران اینترنشنال در مقایسه با BBC، گفتمانی تهاجمی‌تر در حوزه سیاست خارجی ایران داشته و دیپلماسی جمهوری اسلامی را ناکارآمد و فاقد مشروعیت معرفی می‌کند.

بیشتر این پژوهش‌ها بر تحلیل محتوای کلی تمرکز داشته‌اند و کمتر به ساختارهای گفتمانی در قالب‌هایی مانند میزگردها و گفت‌وگوهای تعاملی، که محور پژوهش حاضر است، پرداخته‌اند.

۲. چارچوب نظری و مفهومی پژوهش

این پژوهش با هدف تحلیل گفتمان رسانه‌ای شبکه ایران اینترنشنال در بازنمایی ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱، بر مبنای مجموعه‌ای از نظریه‌های بنیادی در حوزه‌های مطالعات رسانه، تحلیل گفتمان، ارتباطات سیاسی، و جامعه‌شناسی انتقادی طراحی شده است. چارچوب نظری حاضر در تلاش است با آمیختن مفاهیم کلیدی و نظریه‌های تبیینی، سازوکارهای معنابخشی، ایدئولوژیک‌سازی، و تأثیرگذاری رسانه‌ای را در شرایط بحران اجتماعی واکاوی کند.

در مرکز این چارچوب، مفهوم «بازنمایی» قرار دارد که بنا بر دیدگاه استوارت هال (۱۹۸۰)، نه بازتاب منفعلی از واقعیت، بلکه فرایندی فعال و معنا‌ساز است. رسانه‌ها با استفاده از زبان، نشانه، و گفتمان، ادراک مخاطبان از رویدادها و کنشگران اجتماعی را شکل می‌دهند. بازنمایی به این معنا، به انتخاب، برجسته‌سازی، و قاب‌بندی عناصر خاصی منتهی می‌شود که روایت مشخصی از واقعیت را می‌سازد؛ روایتی که لزوماً با تجربه زیسته مخاطب یا واقعیت‌های عینی منطبق نیست؛ در نتیجه، بازنمایی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ از سوی ایران اینترنشنال را می‌توان کنش گفتمانی‌ای به‌شمار آورد که معناهای خاصی را درباره ماهیت، عوامل، و پیامدهای این رخدادها تولید و تثبیت می‌کند.

برای تحلیل این فرایند، از رویکرد تحلیل گفتمان انتقادی بهره گرفته شده است؛ به ویژه رویکرد تسون و ن‌دایک^۱ (۲۰۰۸) که بر پیوند زبان، قدرت، و ایدئولوژی تأکید دارد. در این چارچوب، گفتمان، نه تنها ساختار زبانی، بلکه کنشی اجتماعی است که در سطوح متنی، شناختی، و ساختاری بررسی می‌شود. مفهوم مربع ایدئولوژیک (ون‌دایک، ۱۹۹۸) نشان می‌دهد که چگونه رسانه‌ها با اغراق در جنبه‌های منفی «دیگری» و کم‌رنگ‌سازی نقاط ضعف «خودی»، دوگانه‌های ایدئولوژیک را بازتولید می‌کنند. بازنمایی ایران اینترنشنال از حاکمیت به‌عنوان «دیگری سرکوبگر»، و تصویرسازی از معترضان به‌عنوان «خودی قربانی»، در همین چارچوب تحلیل پذیر است.

در سطح کلان‌تر، مفهوم «جنگ نرم» نیز مبنای تحلیل قرار می‌گیرد. جنگ نرم، برخلاف جنگ سخت، از ابزارهای رسانه‌ای و روانی برای اثرگذاری بر ذهن، باور، و ادراک عمومی بهره می‌برد (نای، ۱۳۸۷، ۱۳۹۲). ایران اینترنشنال در مقام کنشگر رسانه‌ای، در بستر جنگ نرم جهانی، روایت‌های خاصی از ناآرامی‌ها تولید می‌کند که با اهداف سیاسی معین پیوند خورده‌اند. این روایت‌ها با هدف تضعیف مشروعیت گفتمان رسمی جمهوری اسلامی و همسوسازی افکار عمومی داخلی و خارجی ارائه می‌شوند.

در این میان، قالب برنامه‌سازی «میزگرد»، نقش مهمی در تثبیت گفتمان ایفا می‌کند. این برنامه‌ها، با وجود ظاهر چندصدایی، با گزینش مهمانان همسو، چینش پرسش‌ها، و برجسته‌سازی دیدگاه‌های خاص، به سوی بازنمایی هدفمند هدایت می‌شوند. تمرکز بر نقد ساختار حاکمیت، بهره‌گیری از واژگان عاطفی، و تحلیل‌های یک‌سویه، میزگردها را به ابزاری برای جهت‌دهی افکار عمومی تبدیل می‌کند.

افزون‌براین، نظریه «وابستگی رسانه‌ای» (بال روکیچ و دفلور^۲، ۱۹۷۶)، تبیین‌گر نقش رسانه‌هایی چون ایران اینترنشنال در شرایط بحرانی است. زمانی که رسانه‌های داخلی، پاسخ‌گویی نیاز اطلاعاتی جامعه نیستند، مخاطبان به منابع جایگزین رجوع می‌کنند. در پاییز ۱۴۰۱، این وابستگی رسانه‌ای، به ویژه با افزایش نیاز به درک واقعیت، جهت‌گیری سیاسی، و کاهش اضطراب، به شکل‌گیری پیوند عاطفی و شناختی با این رسانه‌ها منجر شد و تأثیرگذاری آن‌ها را دوچندان کرد.

همچنین، نظریه‌های کلاسیک ارتباطات سیاسی، چون «دستورکارسازی» (مک‌کامبز و

1. Van Dijk
2. Ball-Rokeach & DeFleur

شاو،^۱ و «کاشت» (گربرنر^۲، ۱۹۸۰) نیز در شکل‌گیری چارچوب نظری پژوهش نقش دارند. «دستورکارسازی»، توضیح می‌دهد که چگونه رسانه‌ها با تعیین اولویت‌های ذهنی، موضوعات خاصی را در کانون توجه قرار می‌دهند، بدون اینکه به‌طور مستقیم به مخاطب بگویند که چگونه بیندیشد. در مقابل، نظریه «کاشت» بر اثرگذاری بلندمدت روایت‌های تکرارشونده رسانه‌ای بر ادراک مخاطب از واقعیت اجتماعی تأکید دارد؛ امری که در رویارویی پیوسته مخاطبان با روایت‌های خاص ایران‌اینترنشنال درباره ناآرامی‌ها، به‌خوبی قابل مشاهده است.

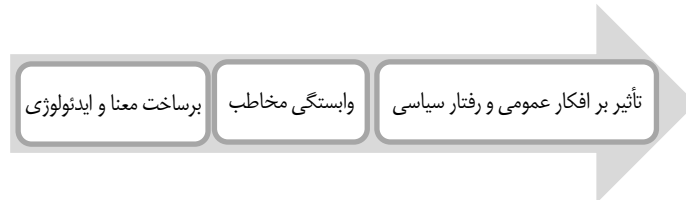
سرانجام، نظریه «اقتناع» (پتی و کاسیوپو^۳، ۱۹۸۶) ابعاد روان‌شناختی تأثیر رسانه‌ای را آشکار می‌کند. عواملی مانند اعتبار منبع، ساختار پیام، و استفاده از زبان احساسی در اقتناع مخاطب نقش بنیادینی دارند. ایران‌اینترنشنال با تکیه بر این شیوه‌ها از چهره‌های معتبر گرفته تا تصاویر تأثیرگذار و تقابل‌های معنایی - می‌کوشد بر نگرش، باور، و رفتار سیاسی مخاطبان تأثیر بگذارد.

در مجموع، این چارچوب نظری با ترکیب مفاهیم بازنمایی، گفتمان، جنگ نرم، وابستگی رسانه‌ای، و نظریه‌های تأثیر رسانه‌ای، امکان تحلیل چندلایه سازوکارهای معنایی، ایدئولوژیک، و روانی را در بازنمایی رسانه‌ای فراهم می‌کند. به این ترتیب، تحلیل گفتمان ایران‌اینترنشنال در ناآرامی‌های ۱۴۰۱، تنها به بررسی ظاهر محتوا محدود نمی‌شود، بلکه مطالعه‌ای ژرف‌نگر درباره قدرت، معنا، و ساخت اجتماعی واقعیت رسانه‌ای است.

در نهایت، الگوی نظری این پژوهش، چارچوبی چندسطحی است که با آمیختن نظریه‌های بازنمایی هال، تحلیل گفتمان انتقادی و ن‌دایک، وابستگی رسانه‌ای، دستورکارسازی، و کاشت و اقتناع، سازوکار تأثیر ایران‌اینترنشنال بر مخاطبان را تبیین می‌کند. این شبکه، پیام‌های ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را با رمزگذاری گفتمانی و برجسته‌سازی دوگانه‌های ایدئولوژیک تولید می‌کند. این الگو نشان می‌دهد که چگونه گفتمان رسانه‌ای، وابستگی، و فرایندهای روان‌شناختی هم‌افزا، واقعیت اجتماعی و سیاسی را می‌سازند.

1. McCombs & Shaw
2. Gerbner
3. Petty & Cacioppo

شکل شماره (۱). الگوی نظری پژوهش



۳. روش پژوهش

پژوهش حاضر با هدف تحلیل جهت‌گیری تلویزیون ایران اینترنشنال در بازنمایی ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱، بر پایه رویکرد کیفی و روش تحلیل گفتمان انتقادی تئون ون‌دایک انجام شده است. رویکرد کیفی با تمرکز بر فرایندهای معناسازی، امکان تحلیل عمیق ساختارهای زبانی، ایدئولوژیک و قدرت‌محور در متون رسانه‌ای را فراهم می‌کند. تحلیل گفتمان انتقادی، به‌ویژه در موقعیت‌های بحرانی، ابزار مؤثری برای کشف معانی پنهان و راهبردهای زبانی رسانه‌هاست (ون‌دایک، ۱۹۹۷). جامعه آماری پژوهش، دربردارنده برنامه‌های گفت‌وگومحور ایران اینترنشنال از مهر تا آذر ۱۴۰۱ است؛ در این راستا، شش برنامه زنده به شیوه هدفمند با معیارهایی مانند ارتباط مستقیم با ناآرامی‌ها، مخاطب گسترده، کارشناسان شناخته‌شده، و تنوع شکلی انتخاب شده‌اند. شیوه نمونه‌گیری، قضاوتی با هدف پژوهش هماهنگ است (نظری و نعمتی انارکی، ۱۳۹۶). ویژگی‌های کامل برنامه‌ها در جدول شماره (۱) ارائه شده است.

جدول شماره (۱). ویژگی‌های برنامه‌های منتخب تلویزیون ایران اینترنشنال (مهر تا دی ۱۴۰۱)

ردیف	عنوان برنامه	نام مجری	کارشناس	تاریخ پخش	مدت پخش	ساعت
۱	گفت‌وگوی ویژه خبری	الناز کیانی	آزاد مهدوی / فیروزه جابانی	۱۴۰۱/۷/۷	۴۱ دقیقه	۲۱:۰۰
۲	چشم انداز	سیما ثابت	شاهد علوی / امهران براتی / آزاد مهدوی	۱۴۰۱/۷/۱۷	۵۰ دقیقه	۲۱:۴۵
۳	صفحه یک	محمدغلام ابوالفضل	فرزانه بذرپور	۱۴۰۱/۸/۱۶	۴۴ دقیقه	۱۰:۳۰
۴	حرف آخر	پوریا زراعتی	عاطفه دانشگر / ژیلا مستعجر / شهیار قنبری	۱۴۰۱/۹/۲۸	۴۸ دقیقه	۲۱:۰۰
۵	تیتراول	نیوشا صارمی	سیامک قادری / آلان توفیقی	۱۴۰۱/۹/۲۳	۵۲ دقیقه	۱۰:۰۰
۶	زیر ذره‌بین	-	لیلا سعادت / محمد علیایی فر / علی حسین قاضی‌زاده	۱۴۰۱/۱۰/۰۶	۴۳ دقیقه	۲۲:۰۰

داده‌های پژوهش به سه روش گردآوری شده‌اند: نخست، مشاهده مستقیم با تحلیل عناصر بصری، شنیداری، و ساختار برنامه؛ دوم، پیاده‌سازی کامل گفت‌وگوهای مجریان و مهمانان همراه با ثبت مکث‌ها، تأکیدها و لحن، که مبنای تحلیل گفتمان بود؛ و سوم، بررسی مستقل عناصر غیرکلامی مانند تصاویر، گرافیک‌ها، و زیرنویس‌ها برای ارزیابی نقش آن‌ها در تقویت یا تغییر معنای گفتار. این روش‌ها امکان تحلیل چندلایه بازنمایی‌ها را فراهم کرد و با چارچوب ون‌دایک هم‌راستا بود (ون‌دایک، ۱۹۹۷).

تحلیل داده‌ها به صورت سه‌سطحی (خرد، میانی، و کلان) و با روش تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک انجام شد. ابتدا مضامینی چون براندازی، تقابل مردم و حاکمیت، و ایران به مثابه تهدید جهانی شناسایی، و سپس، شگردهای زبانی‌ای مانند واژگان خاص، ساختار نحوی، استعاره‌ها، و بلاغت‌ها تحلیل شدند. در سطح کلان، این شگردها در چارچوب مربع ایدئولوژیک بررسی شدند تا بازنمایی «خودی مثبت»، «دیگری منفی»، «خودی منفی»، و تضعیف «دیگری مثبت» آشکار شود.

هم‌زمان، عناصر غیرکلامی‌ای مانند تصاویر خشونت‌آمیز، نمودارها، و زبان بدن نیز برای تبیین تقویت مفاهیم کلامی تحلیل شدند. سرانجام، یافته‌ها در چارچوب نظریه‌های بازنمایی‌های وابستگی رسانه‌ای، افکار عمومی، و رفتار سیاسی تفسیر و دلالت‌های نظری و کاربردی استخراج شد.

جدول شماره (۲). مقوله‌ها و متغیرهای استخراجی در الگوی تحلیل گفتمان انتقادی ون‌دایک

سطح تحلیل	مقوله اصلی	متغیرهای استخراجی
کلان	مربع ایدئولوژیک	بزرگ‌نمایی خودی، بزرگ‌نمایی منفی دیگری منفی، کوچک‌نمایی خودی منفی، کوچک‌نمایی دیگری مثبت
میانی	استراتژی‌های زبانی	سیاه‌نمایی، برجسته‌سازی، تحریف، القای ناامیدی، تعمیم، قطب‌بندی، تأکید ساختاری
خرد	عناصر زبانی و بلاغی	واژگان: بار معنایی مثبت/منفی، لحن: احساسی، تهاجمی، خنثی، جملات امری / تحریک‌آمیز، استعاره‌ها و تشبیهات، نقل قول و استناد، استدلال و دلیل، اغراق، حسن تعبیر، معانی ضمنی و تلویحی، ناگفته‌ها

در پژوهش‌های کیفی به جای مفاهیم سنتی اعتبار و پایایی، از اعتبارپذیری و قابلیت اتکا استفاده می‌شود (لینکلن و گوبا، ۱۹۸۵) برای تحقق این معیارها در پژوهش حاضر، پژوهشگران با

1. Lincoln & Guba

صرف زمان کافی و مشاهده دقیق، درک عمیقی از داده‌ها و زمینه آن‌ها کسب کرده‌اند؛ بخشی از تحلیل‌ها با متخصصان تحلیل گفتمان به اشتراک گذاشته شد؛ مراحل تحقیق مستندسازی و از نقل قول‌های مستقیم برای تقویت یافته‌ها بهره گرفته شد. پژوهش با محدودیت‌هایی همچون دشواری دسترسی کامل به بایگانی برنامه‌ها، تمرکز صرف بر برنامه‌های گفت‌وگومحور، و محدودیت در تعمیم کمی روبه‌رو بود؛ با این حال، انتخاب هدفمند نمونه‌ها و به‌کارگیری تحلیل گفتمان انتقادی، فهم عمیق‌تری از پدیده فراهم آورد.

۴. یافته‌های پژوهش

تحلیل محتوای شش برنامه گفت‌وگومحور تلویزیون ایران اینترنشنال (گفت‌وگوی ویژه خبری، چشم‌انداز، صفحه یک، حرف آخر، تیتراژ، زیر ذره‌بین) در بازه زمانی مهر تا دی ۱۴۰۱ با استفاده از روش تحلیل گفتمان انتقادی تئون ون‌دایک انجام شد.

۴-۱. یافته‌های توصیفی

تلویزیون ایران اینترنشنال در بازه زمانی مورد مطالعه، همه برنامه‌های روزانه خود را قطع کرده و به صورت ۲۴ ساعته به پوشش خبری و تحلیل فضای ناآرامی‌ها در شهرهای مختلف کشور پرداخت. این شبکه تلاش کرد خود را به‌عنوان «صدای معترضان» و «بلندگوی خانواده‌های مظلوم» معرفی کند. مهمانان و کارشناسان نیز بیشتر از میان مخالفان نظام و افراد دارای دیدگاه‌های انتقادی انتخاب می‌شدند که تحلیل‌های یک‌جانبه‌ای ارائه می‌کردند. این رویکرد، در کنار حجم بالای تولید محتوا (۲۵۰ ساعت در ۲۶ روز) و استفاده گسترده از پلتفرم‌های اجتماعی، نشان‌دهنده بسیج تمام‌عیار امکانات این رسانه برای پوشش ناآرامی‌ها بود. ویژگی‌های برنامه‌های منتخب پیشتر در جدول شماره (۱) ارائه شده است.

جدول شماره (۳). خلاصه توصیفی محورهای محتوایی و چارچوب بندی برنامه‌های منتخب ایران اینترنت‌شنال

برنامه	محورهای پوشش/تمرکز موضوعی	نمونه کارشناسان/مهمانان	چارچوب بندی اصلی و پیامد موردانتظار
گفت‌وگوی ویژه خبری	وضعیت اعتراضات خیابانی و دانشگاهی؛ برخورد حکومت با معترضان؛ واکنش‌های بین‌المللی؛ تحریم کلاس‌های درس در دانشگاه‌ها.	تحلیلگران سیاسی (آزاد مهدوی)، گزارشگران میدانی (فیروزه جابانی)	خیزش انقلابی مردم در برابر سرکوب حکومتی؛ تأکید بر ناتوانی نظام در مهار اعتراضات؛ القای گسترش اعتراضات به محیط‌های دانشگاهی؛ ترغیب دانشجویان به تداوم اعتراضات.
چشم‌انداز	ادامه خیزش در بازار، خیابان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس؛ خستگی نیروهای امنیتی؛ گام‌های بعدی معترضان؛ نقش اقوام.	خبرنگاران (شاهد علوی)، تحلیلگران سیاسی (مهران براتی)، مسئولان گروه کومله (آزاد مهدوی).	نبرد تمام‌عیار مردم و حاکمیت؛ تصویرسازی از ضعف نیروهای سرکوب؛ مشروعیت‌بخشی به خشونت معترضان؛ تحریک به ادامه اعتراضات تا براندازی.
صفحه یک	خیزش با محوریت زنان؛ دخالت ایران در بحران‌های منطقه‌ای (جنگ اوکراین)؛ لزوم فشار خارجی بر ایران؛ محدودیت اینترنت.	روزنامه‌نگاران (فرزانه بذرپور)، تحلیلگران سیاسی، وزیر خارجه پیشین سوئد.	ایران به‌عنوان تهدید منطقه‌ای و جهانی؛ لزوم تغییر رژیم از سوی غرب؛ مشروعیت‌بخشی به مداخلات خارجی؛ تأکید بر سلب آزادی‌های مدنی.
حرف آخر	تاکتیک‌های جمهوری اسلامی برای سرکوب (بازداشت)؛ اتاق فکر جنگ روانی حکومت؛ مقاومت مردم؛ لزوم کنار رفتن نظام.	تحلیلگران سیاسی و جامعه‌شناس (عاطفه دانشگر)، متخصصان جنگ نرم (ژیلا مستعجر)، شخصیت‌های فرهنگی (شهیار قنبری).	نظام توتالیتر و سرکوبگر؛ شکست نظام در خاموش کردن مشعل انقلاب؛ القای بن‌بست و ناامیدی در میان مسئولان؛ تحریک به جنگ داخلی.
تیتراژ اول	اخراج ایران از کمیسیون مقام زن سازمان ملل؛ وضعیت حقوق زنان در ایران؛ برخورد با فعالان مدنی؛ «قه‌رمان» نامیدن زنان.	خبرنگاران (سیامک قادری)، تحلیلگران سیاسی (آلان توفیقی)، نماینده پارلمان سوئد.	نقض حقوق بشر در ایران؛ زنان به‌عنوان پیشگامان انقلاب؛ مشروعیت‌بخشی به اقدامات بین‌المللی علیه ایران؛ تشدید دوقطبی جنسیتی؛ ترویج گفتمان زن، زندگی، آزادی.
زیر ذره‌بین	وضعیت صدروزه اعتراضات و اعتصابات؛ شکنندگی جمهوری اسلامی؛ شاخصه‌های ورشکستگی اقتصادی و سیاسی؛ «عمامه پرانی».	روزنامه‌نگار (لیلا سعادت)، تحلیلگر سیاسی (محمد علیایی فر)، استاد روابط بین‌الملل (علی حسین قاضی‌زاده).	فروپاشی قریب‌الوقوع نظام؛ ایران کشوری ورشکسته و ناامن؛ القای ضعف و خستگی در نیروهای حاکمیت.

۲-۴. یافته‌های استنباطی

یافته‌های استنباطی، دستاورد تحلیل عمیق‌تر گفتمان برنامه‌های گزینش شده بر پایه چارچوب تحلیل گفتمان انتقادی و ن‌دایک در سطوح کلان، میانی، و خرد است. این تحلیل‌ها، شگردهای ایدئولوژیک به‌کاررفته در بازنمایی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را آشکار می‌کنند.

۱-۲-۴. سطح کلان

تحلیل در سطح کلان نشان داد که گفتمان غالب برنامه‌های گفت‌وگو محور ایران اینترنشنال حول سه محور اصلی شکل گرفته است که با استفاده از «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک قابل تبیین است. این گفتمان‌ها بر برجسته‌سازی نکات منفی نظام ایران (دیگری) و نکات مثبت نیروهای معترض (خودی) تمرکز دارند:

۱. گفتمان براندازی نظام: این گفتمان با تأکید پیوسته بر ناکارآمدی نظام سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی ایران، براندازی را راه‌حل اصلی بحران‌ها معرفی می‌کند. کارشناسان و مجریان برنامه‌هایی مانند «چشم‌انداز» و «تیترا اول»، به ضرورت تغییر نظام اشاره و اعتراضات ۱۴۰۱ را فرصتی برای فروپاشی سیاسی بازنمایی کردند. عبارت‌هایی چون «جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده و راهی جز تسلیم ندارد» و «شاخصه‌های ورشکستگی جمهوری اسلامی چیست؟» بارها بیان شده‌اند. این گفتمان با چشم‌پوشی از زمینه‌های تاریخی و عوامل خارجی، فروپاشی را امری طبیعی جلوه می‌دهد؛

۲. تقابل مردم و حاکمیت: برنامه‌ها، تصویری دوقطبی ارائه دادند که مردم، به‌ویژه معترضان، در برابر حاکمیت سرکوبگر قرار دارند. در گفت‌وگوی ویژه خبری و «زیر ذره‌بین»، سرکوب معترضان و نقض آزادی‌های مدنی، محور بحث بود تا حاکمیت را غیرمشروع نشان دهند. عبارت‌هایی مانند «حضور جوانان شجاع، سرکوبگران ضحاک صفت را می‌ترساند» و «خیابان‌های ایران، میدان جنگ مردم و نیروهای سرکوب است» این تقابل را برجسته کرد. خشونت نیروهای امنیتی، برجسته و اقدامات مثبت یا زمینه‌های اجتماعی اعتراضات نادیده گرفته شدند.

۳. ایران به‌عنوان تهدید بین‌المللی: ایران اینترنشنال با ناجی شمردن غرب، ایران را تهدیدی منطقه‌ای و جهانی معرفی کرد. در برنامه‌هایی مانند «صفحه یک» و «حرف آخر»، سخنانی درباره برنامه هسته‌ای، حمایت ایران از شبه‌نظامیان، و نقض حقوق بشر مطرح شد که ایران را به خطری جهانی تبدیل می‌کرد. گزاره‌هایی مانند «جمهوری اسلامی، کارورز جنگ اوکراین است» و «جامعه بین‌المللی باید از معترضان ایران حمایت کند»، با هدف توجیه مداخلات خارجی و فشار بین‌المللی علیه ایران بیان شدند. این گفتمان در پی فعال‌سازی جامعه جهانی علیه ایران بود.

۲-۴-۲. سطح میانی

در سطح میانی، تحلیل استراتژی‌های زبانی نشان داد که ایران اینترنشنال از فنون رسانه‌ای خاصی برای تقویت گفتمان‌های ذکر شده استفاده کرده است. جدول شماره (۴) خلاصه‌ای از این استراتژی‌ها و نمونه‌های گفتمانی آن‌ها را ارائه می‌دهد.

جدول شماره (۴). استراتژی‌های زبانی و نمونه‌های گفتمانی در برنامه‌های ایران اینترنشنال

هدف تأثیرگذاری	نمونه‌های گفتمانی (برنامه‌های منتخب)	تعریف	استراتژی زبانی
القای ناامیدی، بی‌اعتمادی به نظام، تضعیف مشروعیت داخلی.	«شاخصه‌های ورشکستگی جمهوری اسلامی چیست؟»، «فضای سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی ایران بحرانی است» (زیر ذره‌بین). «تحریف، سانسور و کتمان واقعیات، تنها راه چاره نظام است» (گفت‌وگوی ویژه خبری).	برجسته کردن جنبه‌های منفی و ناکارآمدی‌ها، بدون اشاره به عوامل زمینه‌ای یا مثبت.	سیاه‌نمایی
افزایش خشم عمومی، جلب همدردی بین‌المللی، نمایش گستردگی اعتراضات.	«حضور لباس شخصی‌ها در دانشگاه‌ها زیاد شده و با همکاری حراست دانشگاه به دانشجویان شلیک می‌کنند» (تیتراژ اول). «صد روز اعتراض تاریخی، طولانی‌ترین اعتراضات تاریخ ایران را رقم زد» (زیر ذره‌بین).	تمرکز پیوسته و بزرگ‌نمایی بر رویدادهای خاص (مانند خشونت یا اعتراضات).	برجسته‌سازی
ایجاد بی‌اعتمادی، تضعیف اطلاع‌رسانی رسمی، القای بحران.	«دانشجویان معترض در ۱۰۰ دانشگاه و دانشکده درس را رها کرده‌اند» (گفت‌وگوی ویژه خبری). «خبر قطعی داریم که اینترنت حتی در حد ارسال یک پیام کوتاه متنی از دسترس خارج شده است» (چشم‌انداز).	ارائه اطلاعات نادرست یا گزینشی برای تقویت روایت ضدحاکمیتی	تحریف
ترغیب به براندازی، سلب امید به اصلاحات داخلی، تشدید نافرمانی مدنی.	«جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده و راهی جز تسلیم شدن در برابر خواسته‌ها ندارد» (زیر ذره‌بین). «حکومت تاکنون تمامی ابزار سرکوب خود را به کار گرفته، اما معترضان بدون هیچ ترس و واهمه‌ای در میدان حضور دارند» (چشم‌انداز).	تکرار عبارتهایی که به مخاطب القا می‌کند، هیچ راه‌حلی جز تغییر ریشه‌ای وجود ندارد.	القای ناامیدی
نمایش گستردگی اعتراضات، افزایش فشار بر نظام، جلب حمایت بین‌المللی.	«همه مردم ایران در برابر ظلم و ستم و استبداد یکپارچه به پا خاستند» (چشم‌انداز). «در اکثر شهرها و روستاهای ایران جشن روسری‌سوزان برپا شده است» (زیر ذره‌بین).	بسط دادن یک رویداد خاص یا رفتار یک گروه کوچک به کل جامعه یا نظام	تعمیم
افزایش تفرقه، تحریک به تقابل، مشروعیت‌زدایی از حاکمیت.	«سیاستمداران یکی پس از دیگری می‌گویند که دنیا باید روابط خود را با ایران تغییر دهد» (صفحه یک). «خیابان‌های ایران به میدان جنگ میان مردم و نیروهای سرکوب تبدیل شده است» (چشم‌انداز).	ایجاد و تأکید بر تقسیم‌بندی‌های دوقطبی میان گروه‌ها، مانند مردم در برابر حاکمیت	قطب‌بندی

۳-۲-۴. سطح خرد

در سطح خرد، تحلیل نشان‌دهنده به کارگیری هدفمند عناصر زبانی و بلاغی برای تقویت استراتژی‌های سطح میانی و گفتمان‌های کلان بود. این عناصر، ابزارهای مستقیم تولید معنا در گفتمان هستند: (۱) واژگان با بار معنایی خاص، منفی‌سازی دیگری، استفاده از واژگانی مانند «سرکوبگران ضحاک‌صفت» (گفت‌وگوی ویژه خبری)، «رژیم توتالیترا» (حرف آخر)، «دستگاه سرکوب» (چشم‌انداز)، و «دیکتاتوری» برای توصیف حاکمیت ایران. این انتخاب واژگان به طور مستقیم به مشروعیت‌زدایی و القای نفرت کمک می‌کرد؛ (۲) مثبت‌سازی خودی: به کارگیری واژگانی مانند «جوانان شجاع»، «مردم آزادی‌خواه»، «خیزش انقلابی» (گفت‌وگوی ویژه خبری، حرف آخر) برای توصیف معترضان و اقدامات آن‌ها، با هدف ایجاد هم‌دلی و مشروعیت‌بخشی به اعتراضات؛ (۳) لحن: لحن گفتار در برنامه‌ها (به ویژه لحن گفتار مجریان و کارشناسان)، اغلب احساسی و تهاجمی بود. لحن دلسوزانه در مورد «قربانیان» و «مظلومان» در مقابل لحن قاطع و گاهی تحقیرآمیز در مورد «مقامات حکومتی» و «نیروهای امنیتی» به کار می‌رفت. این تفاوت در لحن، به برانگیختن عواطف مخاطبان و ایجاد حس فوریت برای کنش کمک می‌کرد؛ (۴) استعاره و تشبیه: استفاده از استعاره‌های قدرتمند برای ساده‌سازی ایده‌های پیچیده و ایجاد تصاویر ذهنی ماندگار؛ به عنوان نمونه، عبارت‌هایی مانند «مشعل خیزش مردم» برای توصیف تداوم اعتراضات (حرف آخر)، «دستگاه سرکوب در حال آپمزش شدن است» برای نشان دادن ضعف حکومت (صفحه یک)، و «ایران را به سوریه و لیبی دیگری تبدیل کنند» برای القای بی‌ثباتی (چشم‌انداز) بود؛ (۵) اغراق: بزرگ‌نمایی ابعاد یک رویداد یا ویژگی‌های آن برای افزایش تأثیرگذاری؛ مانند توصیف اعتراض‌ها با عبارت «طولانی‌ترین اعتراضات تاریخ ایران» (زیر ذره‌بین) یا ادعای «نیروهای نظامی، قدرت مقابله با این حجم اعتراضات را ندارند» (تیترا اول)، که به القای حس بحران عمیق و ضعف نظام کمک می‌کرد؛ (۶) جمله‌های امری و تحریک‌آمیز: استفاده از ساختارهای دستوری که مخاطب را به کنش مستقیم دعوت می‌کند؛ نمونه‌هایی مانند «دانشجویان در اطلاعیه‌هایی از مردم محلات تهران خواستند از شنبه ۹ مهرماه جلوی دانشگاه‌ها تجمع کنند» (گفت‌وگوی ویژه خبری) و «جهان باید به اتفاقی که در ایران افتاده پاسخ دهد» (صفحه یک) آشکارا هدف تحریک و بسیج‌گری را دنبال می‌کردند؛ (۷) نقل قول و استناد گزینشی: ارجاع به منابع خاص و همسو (مانند سناتورهای آمریکایی حامی تغییر رژیم، گزارشگران خود شبکه، یا فعالان

ناشناس) برای اعتباربخشی به روایت خود و نادیده گرفتن منابع مخالف. این شگرد به تقویت مشروعیت گفتمان مطرح شده کمک می‌کرد (گفت‌وگویی ویژه خبری).

جدول شماره (۵). خلاصه عناصر زبانی و بلاغی در برنامه‌های منتخب تلویزیون ایران اینترنشنال (سطح خرد)

عنوان برنامه	واژگان با معانی خاص (منفی/مثبت)	مثبت‌سازی خودی (لغوی)	لحن	استعاره و تشبیه	اغراق	جملات امری و فراخوان/ نقل قول گزینشی
گفت‌وگویی ویژه خبری	«سرکوبگران ضحاک صفت»، «تحریم»، «کتمان واقعیات» (منفی).	«جوانان شجاع»، «دانشجویان معترض».	تهاجمی و هشداردهنده.	تشبیه نیروها به «ضحاک ماردوش».	«۱۰۰ دانشگاه و دانشکده تهران که راه را کرده‌اند».	«دانشجویان در اطلاعات می‌دهند...»؛ «محلتهای تهران خواستند...»؛ «نقل قول دبیرکل سازمان ملل (آنتونیو گوترش)».
چشم‌انداز	«ظلم و ستم و استبداد»، «دستگاه خسته سرکوب» (منفی).	«همه مردم ایران»، «مردم خشمگین و معترض».	احساسی و تحریک‌کننده	«خیابان‌های ایران به میدان جنگ»، «دستگاه سرکوب از نفس می‌افتد».	«همه مردم ایران یکپارچه به پا خاستند»، «بخش بزرگی از بازار تهران تا سنج».	«دامه قدرتمند خیزش مردم... گام بعدی مردم چیست؟»؛ «نقل قول از مسئول کومله».
صفحه یک	«سرکوب مرگبار»، «حملة بی‌امان» (منفی).	«زنان»، «پیشگامان خیزش» [مشاهده شد]، «جوانان و دانشجویان».	قاطع و جهت‌دار	«صدای عمومی را در نطفه خفه کرده» (استعاره).	«سیاستمداران یکی پس از دیگری می‌گویند».	«جهان باید به اتفاقی که در ایران افتاده پاسخ دهد»؛ «نقل قول وزیر خارجه سوئد».
حرف آخر	«گاز اشک‌آور، گلوله، اعدام»، «رژیم توتالیتر» (منفی).	«مقاومت مردم ایران»، «سربازان قدری» (شهیدسازی).	تهاجمی و رادیکال	«مشعل خیزش مردم را خاموش کند»، «تله دیکتاتورها».	«تنها راه نظام، گلوله و خشونت است».	«جمهوری اسلامی باید قدرت را کنار بگذارد»؛ «فراخوان به «جنگ داخلی»».
تیتراژ اول	«نقض حقوق زنان»، «ناقص حقوق بشر» (منفی).	«جنبش زن، زندگی، آزادی»، «قهرمانان سال ۲۰۲۲» (زنان ایران).	احساسی و عاطفی	«ایران را زندان بزرگی برای زنان معرفی کنند».	«جمهوری اسلامی زنان و دختران را از هرگونه آزادی محروم کرده است».	«باید نظام بین‌الملل به این موضوع ورود کند»؛ «نقل قول مجله تایمز».
زیر ذره‌بین	«شکنندگی»، «ورشکستگی»، «بن‌بست» (منفی).	«اعتراضات تاریخی»، «معترضان» (به‌عنوان حاملان تغییر).	تحلیلی با بار منفی.	«صدای خرد شدن استخوان‌های جمهوری اسلامی».	«طولانی‌ترین اعتراضات تاریخ ایران را رقم زد»، «شکاف میان مردم و حاکمیت به اوج خود رسیده است».	«کشورهایی که با ایران روابط دیپلماتیک دارند یا جلو کشتارها را بگیرند یا در روابط خود تجدیدنظر کنند».

● نقش کارشناسان، مجریان، و عناصر غیرکلامی در بازتولید ایدئولوژی: تحلیل نشان داد که انتخاب کارشناسان و مجریان در برنامه‌های گفت‌وگومحور، ابزار قدرتمندی برای بازتولید ایدئولوژی حاکم بر ایران اینترنشنال بود. بیشتر کارشناسان دعوت‌شده، افرادی با دیدگاه‌های مخالف نظام ایران بودند که آشکارا از براندازی حمایت می‌کردند. این افراد، شامل مسئولان گروه‌های

اپوزیسیون (مانند مسئولان گروه کومله در برنامه «چشم انداز»)، فعالان حقوق بشر، و حتی مقامات پیشین کشورهای غربی (مانند وزیر امور خارجه پیشین سوئد در «صفحه یک») بودند. مجریان نیز با طرح پرسش‌های جهت‌دار و هدایت بحث به سوی انتقاد از نظام، نقش فعالی در تقویت گفتمان براندازی و دوقطبی‌سازی داشتند. این هماهنگی بین مجریان و کارشناسان به انتقال اطلاعات یکجانبه و هدایت افکار عمومی منجر شد. عناصر غیرکلامی نیز نقش برجسته‌ای در تقویت پیام‌های گفتمانی و تأثیرگذاری بر ابعاد عاطفی مخاطبان ایفا کردند. استفاده از تصاویر گرافیکی با رنگ‌های تیره و نشانه‌های هشداردهنده، پخش پیاپی کلیپ‌های خشونت‌بار (اغلب تأیید نشده) از اعتراضات، و زبان بدن مجریان و مهمانان که حاکی از نگرانی یا خشم بود، به شدت بر ابعاد عاطفی پیام‌ها می‌افزود. استفاده از محتوای تولیدشده توسط کاربران نیز به این شبکه اجازه می‌داد تا تصویری «واقعی‌تر» و «میدانی‌تر» از اعتراضات ارائه دهد؛ هرچند کنترل بر درستی این محتوا در برخی موارد دشوار بود. این عناصر غیرکلامی، به گونه‌ای ناخودآگاه، به تقویت ایدئولوژی حاکم و اقناع مخاطب کمک می‌کردند.

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف تحلیل جهت‌گیری تلویزیون ایران اینترنشنال در بازنمایی ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱ ایران، گامی در راستای شناخت سازوکارهای پیچیده ارتباطی در فضای نبرد روایتی برداشت. در عصری که رسانه‌ها نقش بنیادینی در برساخت واقعیت دارند، درک چگونگی عملیات رسانه‌ای بازیگران برون‌مرزی از اهمیت حیاتی برخوردار است. برپایه یافته‌های توصیفی، محورهای اصلی پوشش داده‌شده، عبارت بودند از: ناکارآمدی سیاسی، بحران اقتصادی، و مسائل اجتماعی (به‌ویژه حجاب و حقوق زنان) که در جدول شماره (۳) به تفصیل ارائه شد. همچنین، یافته‌های استنباطی در سه سطح گفتمان غالب، استراتژی‌های زبانی، و عناصر زبانی/بلاغی، ابعاد ایدئولوژیک بازنمایی این شبکه را آشکار کرد. در سطح کلان، سه گفتمان محوری شناسایی شد: گفتمان «براندازی نظام»، گفتمان «تقابل مردم و حاکمیت»، و گفتمان «ایران به‌عنوان تهدید بین‌المللی». در سطح میانی، استراتژی‌هایی مانند سیاه‌نمایی، برجسته‌سازی، تحریف، القای ناامیدی، تعمیم، و قطب‌بندی به‌کار گرفته شدند. در سطح خرد، استفاده هدفمند از واژگان با بار معنایی منفی و مثبت، لحن احساسی و تهاجمی، استعاره‌ها و تشبیه‌ها، اغراق و جمله‌های امری، به تقویت این گفتمان‌ها کمک کردند. یافته‌ها

نشان داد که این استراتژی‌ها و عناصر، به‌گونه‌ای نظام‌مند برای تولید یک روایت ایدئولوژیک و جهت‌دار از ناآرامی‌ها عمل کرده‌اند که مصادیق و کارکردهایشان در جدول‌های شماره (۴) و (۵) گزارش شد.

تحلیل‌های انجام‌شده در این پژوهش به‌طور ویژه بر پیوند میان گفتمان، قدرت، و ایدئولوژی و نقش رسانه‌ها در شکل‌دهی به افکار عمومی و رفتار سیاسی تمرکز دارد، که هسته مرکزی الگوی نظری پژوهش را تشکیل می‌دهد. براساس یافته‌های پژوهش، گفتمان‌های «براندازی نظام» و «تقابل مردم و حاکمیت» که در سطح کلان تحلیل شناسایی شدند، هسته مرکزی جهت‌گیری ایران‌اینترنشنال را تشکیل می‌دهند. این گفتمان‌ها به‌طور کامل با نظریه بازنمایی استوارت هال همخوانی دارند. هال تأکید می‌کند که رسانه‌ها، تنها واقعیت‌ها را بازتاب نمی‌دهند، بلکه فعالانه در پی برساخت و معنابخشی به آن هستند. در این پژوهش، مشاهده شد که ایران‌اینترنشنال، رویدادهای ناآرامی‌های ۱۴۰۱ را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از اعتراضات با مطالبات گوناگون، بلکه به‌عنوان یک «خیزش انقلابی» سازمان‌یافته با هدف «براندازی نظام» بازنمایی می‌کرد. این بازنمایی، یک واقعیت رسانه‌ای را خلق می‌کرد که در آن، نظام موجود در آستانه فروپاشی است و تنها راه‌حل، تغییر بنیادین است. این فرایند برساخت معنا، به‌طور ویژه از طریق اعمال «مربع ایدئولوژیک» ون‌دایک (ون‌دایک، ۱۹۹۸، ۴۲) انجام می‌شد. این شبکه با استفاده از واژگانی مانند «جوانان شجاع»، «مردم آزادی‌خواه» و توصیف «زنان ایران به‌عنوان قهرمانان سال ۲۰۲۲» و ویژگی‌های مثبت «خودی» (معترضان/مخالفان) را بزرگ‌نمایی می‌کرد. لحن دلسوزانه و تشویق‌کننده در مورد معترضان نیز این بزرگ‌نمایی را تقویت می‌کرد. افزون‌براین، با سیاه‌نمایی مداوم (مانند «فضای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران بحرانی است»)، استفاده از استعاره‌های منفی (مانند «سرکوبگران ضحاک‌صفت»، «تله دیکتاتورها») و اغراق در توصیف خشونت (مانند «کشتار خونین»، «تیراندازی مستقیم»)، ویژگی‌های منفی «دیگری» (نظام حاکم) را نیز بزرگ‌نمایی می‌کرد.

ایران‌اینترنشنال، با هدف سلب کامل مشروعیت نظام از طریق القای بی‌کفایتی، فساد، و سرکوبگری، ویژگی‌های منفی «خودی» (هرگونه جنبه منفی اعتراضات، مانند خشونت‌های احتمالی معترضان یا آسیب به اموال عمومی، به‌ندرت یا با توجیه «دفاع مشروع» بازنمایی می‌شد) و ویژگی‌های مثبت «دیگری» (هرگونه دستاورد یا جنبه مثبت نظام، مانند زیرساخت‌ها، خدمات عمومی، یا تلاش‌های دیپلماتیک، نادیده گرفته می‌شد یا به‌عنوان

«تحریف و سانسور» رد می‌شد) را کوچک‌نمایی می‌کرد. دو گفتمان براندازی و تقابل در یکدیگر تنیده شده بودند و به‌گونه‌ای هدفمند برای تحریک افکار عمومی و تغییر رفتار سیاسی عمل می‌کردند. همان‌گونه که داده‌های جدول‌های شماره (۴) و (۵) نشان می‌دهد، استراتژی‌های زبانی‌ای مانند تعمیم (مانند «همه مردم ایران... به‌پا خاستند») و قطب‌بندی (مانند «خیابان‌های ایران به میدان جنگ میان مردم و نیروهای سرکوب») به‌طور مستقیم این دو قطبی را تشدید کرده و به مخاطبان القا می‌کردند که هیچ راه میانه‌ای جز رویارویی وجود ندارد. این امر، بیانگر عملیات ایدئولوژیک رسانه برای بازتولید روابط قدرت از طریق همسوسازی ذهنی مخاطبان است.

استراتژی‌های زبانی در سطح میانی (مانند سیاه‌نمایی، برجسته‌سازی، تحریف، القای ناامیدی) به‌عنوان سازوکارهای اقناع در گفتمان ایران‌اینترنت‌نشال عمل می‌کردند. این استراتژی‌ها به‌طور مستقیم با نظریه‌های دستورکارسازی، کاشت، و اقناع ارتباط می‌یابند. در واقع، ایران‌اینترنت‌نشال با تمرکز ۲۴ ساعته بر ناآرامی‌ها و استفاده پیوسته از فن برجسته‌سازی، توانست این موضوع را در دستورکار ذهنی مخاطبان قرار دهد. عبارت‌هایی مانند «صد روز اعتراض تاریخی، طولانی‌ترین اعتراضات تاریخ ایران را رقم زد یا «نیروهای نظامی و امنیتی، قدرت مقابله با این حجم اعتراضات را ندارند» پیوسته تکرار می‌شدند تا اهمیت و گستردگی اعتراضات را به مخاطب القا کنند. این تمرکز، افکار عمومی را به‌سوی نگرانی از وضعیت کشور و ضرورت تغییر سوق می‌داد.

رویارویی طولانی‌مدت با محتوای ایران‌اینترنت‌نشال (که از طریق افزایش ساعت‌های بازدید و رشد کانال تلگرامی قابل مشاهده بود) به تدریج باورها و نگرش‌های مخاطبان را تغییر می‌داد. راهبرد القای ناامیدی (مانند «جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده و راهی جز تسلیم شدن در برابر خواسته‌ها ندارد») همواره تکرار می‌شد تا هرگونه امید به اصلاحات داخلی از بین برود. تحریف اطلاعات (مانند «دانشجویان در ۱۰۰ دانشگاه، درس را رها کرده‌اند») نیز به ساخت یک «واقعیت» مطلوب برای شبکه کمک می‌کرد که به‌گونه‌ای نظام‌مند در ذهن مخاطب کاشته می‌شد.

همچنین، استفاده هدفمند از واژگان با بار عاطفی و ایدئولوژیک (مانند «جنایت علیه حقوق بشر»، «سرکوب مرگبار») در کنار لحن تحریک‌آمیز مجریان و کارشناسان، فرایند اقناع را تسهیل می‌کرد. جمله‌های امری و فراخوان‌های مستقیم (مانند «دانشجویان در اطلاعیه‌هایی

از مردم محلات تهران خواستند... تجمع کنند» به طور مستقیم به تحریک مخاطبان برای مشارکت در کنش‌های جمعی منجر می‌شد.

یافته‌ها به طور قوی با الگوی نظری پژوهش و نظریه وابستگی رسانه‌ای همسو هستند. در شرایط «ابربحران» پاییز ۱۴۰۱، وجود خلأهای ارتباطی و عدم شفافیت در رسانه‌های داخلی، نیاز مخاطبان به اطلاعات درست و به موقع برای درک وضعیت، افزایش یافت. این نیاز، سبب افزایش چشمگیر وابستگی به رسانه‌های خارجی مانند ایران اینترنشنال شد؛ زیرا، این شبکه خود را به عنوان تنها منبع «واقعی» اطلاعات معرفی می‌کرد. این افزایش وابستگی، قدرت تأثیرگذاری ایران اینترنشنال را بر افکار عمومی و در پی آن، بر رفتار سیاسی شهروندان تقویت کرد. با افزایش وابستگی، مخاطبان، بیشتر به روایت‌های ایران اینترنشنال از واقعیت اعتماد می‌کردند؛ حتی اگر این روایت‌ها، در بردارنده تحریف یا اغراق باشند. این امر، بر ادراک آن‌ها از مشروعیت نظام و حقانیت معترضان تأثیر مستقیمی داشت. سرانجام، تحلیل جامع یافته‌ها نشان می‌دهد که جهت‌گیری کلی تلویزیون ایران اینترنشنال در پاییز ۱۴۰۱ را می‌توان به مثابه یک عملیات پیچیده جنگ نرم و بخشی از دیپلماسی رسانه‌ای متخاصم علیه جمهوری اسلامی ایران تبیین کرد. این شبکه، فراتر از نقش یک رسانه خبری، به عنوان ابزاری راهبردی برای مشروعیت‌زدایی داخلی، با برجسته‌سازی ناکارآمدی‌ها و فساد، و القای بن‌بست، مشروعیت داخلی نظام را هدف قرار می‌داد.

با توجه به بحث و تحلیل یافته‌ها، می‌توان به این پرسش اصلی که «شبکه تلویزیونی ایران اینترنشنال با چه شگردهایی ناآرامی‌های ایران از مهر تا دی ۱۴۰۱ را بازنمایی کرده است»، این گونه پاسخ داد که «تلویزیون ایران اینترنشنال، ناآرامی‌های پاییز ۱۴۰۱ را با شگردهای گفتمانی و زبانی پرشماری بازنمایی کرد. در سطح کلان، گفتمان‌های «براندازی نظام»، «تقابل مردم و حاکمیت»، و «ایران به عنوان تهدید بین‌المللی» را ترویج کرد؛ در سطح میانی، استراتژی‌هایی مانند سیاه‌نمایی، برجسته‌سازی، تحریف، القای ناامیدی، تعمیم، و قطب‌بندی به کار گرفته شد؛ و در سطح خرد، استفاده هدفمند از واژگان با بار معنایی منفی و مثبت، لحن احساسی، استعاره‌ها، اغراق، و جمله‌های امری/تحریک‌آمیز، این گفتمان‌ها را تقویت کرد؛ انتخاب کارشناسان همسو و بهره‌گیری از عناصر غیرکلامی نیز به شکل‌دهی این بازنمایی کمک فراوانی کرد».

در پاسخ به پرسش فرعی نخست، یعنی اینکه «رسانه ایران اینترنشنال از چه استراتژی‌های زبانی‌ای برای بازنمایی ناآرامی‌ها استفاده کرده است» نیز باید گفت: «رسانه ایران اینترنشنال از استراتژی‌های زبانی سیاه‌نمایی (مانند توصیف ایران به‌عنوان «کشوری ورشکسته»)، برجسته‌سازی (مانند بزرگ‌نمایی «صد روز اعتراض تاریخی»)، تحریف (مانند ادعای حضور «۱۰۰ دانشگاه» در اعتراض)، القای ناامیدی (مانند تکرار جمله «جمهوری اسلامی به بن‌بست رسیده»)، تعمیم (مانند «همه مردم ایران... به‌پا خاستند») و قطب‌بندی (مانند «مردم در برابر حاکمیت») بهره‌گرفت. در پاسخ به پرسش فرعی دوم، یعنی «نظام معنایی گفتمان بازنمایی ناآرامی‌های اخیر ایران (۱۴۰۱) در تلویزیون ایران اینترنشنال چیست؟» به این نتیجه رسیدیم که «نظام معنایی گفتمان بازنمایی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ در تلویزیون ایران اینترنشنال بر سه محور اصلی استوار بود: الف) براندازی نظام به‌عنوان تنها راه‌حل و خروجی گریزناپذیر بحران؛ ب) تقابل آشتی‌ناپذیر مردم و حاکمیت که نیازمند کنش فعالانه است؛ ج) معرفی ایران به‌عنوان تهدیدی جهانی و ناقض حقوق بشر که نیازمند مداخله و فشار بین‌المللی است. این نظام معنایی، با استفاده از مربع ایدئولوژیک ون‌دایک شکل گرفته و با چارچوب‌سازی گزینشی و هدفمند، تصویری بحرانی و نیازمند تغییر فوری از ایران ارائه می‌داد.

- راهکارهای پیشنهادی: برپایه یافته‌های این پژوهش و با هدف تقویت دیپلماسی رسانه‌ای ایران و مقابله با بازنمایی‌های منفی، راهکارهای زیر پیشنهاد می‌شود:
 ۱. تقویت سواد رسانه‌ای: با طراحی و اجرای برنامه‌های جامع آموزش سواد رسانه‌ای برای همه گروه‌های جامعه، به‌ویژه جوانان و نوجوانان، همچنین، تمرکز بر آموزش تشخیص اخبار جعلی، سوگیری‌های رسانه‌ای، و فنون تبلیغاتی و البته ادغام مفاهیم سواد رسانه‌ای در برنامه‌های درسی مدارس و دانشگاه‌ها، می‌توان به این هدف دست یافت؛
 ۲. روایتگری به‌موقع، شفاف و صادقانه: با ایجاد سازوکارهای پاسخ‌گویی سریع و شفاف به رویدادها و بحران‌های داخلی و گریز از امنیتی‌سازی اطلاعات و فراهم آوردن امکان دسترسی به‌موقع و دقیق رسانه‌ها به حقایق. همچنین، با ارائه روایت‌های متکثر و جامع از رویدادها، به‌جای روایت‌های یکجانبه یا پنهان‌کاری و البته بازسازی اعتماد عمومی به رسانه‌های داخلی از طریق صداقت، شفافیت و پاسخ‌گویی پیوسته؛
 ۳. دیپلماسی رسانه‌ای فعال و هوشمندانه: با تدوین یک راهبرد بلندمدت و منسجم برای

دیپلماسی رسانه‌ای ایران در سطح منطقه‌ای و جهانی و همچنین، استفاده فعالانه از همه پلتفرم‌های ارتباطی نوین (شبکه‌های اجتماعی، پادکست‌ها، و رسانه‌های تعاملی) برای ترویج روایت‌های مثبت از ایران و مقابله با «ایران‌هراسی»، و همکاری فعالانه با رسانه‌های بین‌المللی، اندیشکده‌ها، و نخبگان فکری جهان برای ارائه تصویر واقع‌بینانه‌ای از ایران با توجه به ابعاد فرهنگی و هنری در دیپلماسی رسانه‌ای برای نفوذ نرم و ایجاد جذابیت، می‌توان به نتیجه مطلوب رسید.

برای پژوهش‌های آینده، پیشنهاد می‌شود:

۱. تحلیل قالب‌های دیگر برنامه‌سازی ایران اینترنشنال (مانند اخبار، گزارش‌های مستند، برنامه‌های شبکه‌های اجتماعی) برای ارائه تصویر جامع‌تری از راهبردهای رسانه‌ای این شبکه؛
۲. بررسی تأثیر این شبکه بر مخاطبان با استفاده از روش‌های کمی مانند نظرسنجی و گروه‌های متمرکز به منظور سنجش میزان اقتناع و تغییر نگرش در اقشار مختلف؛
۳. انجام پژوهش‌های تطبیقی میان بازنمایی ناآرامی‌های ۱۴۰۱ در ایران اینترنشنال با رسانه‌های فارسی‌زبان دیگری مانند «بی‌بی‌سی فارسی» و رسانه‌های داخلی، به منظور شناسایی تفاوت‌ها و شباهت‌ها در چارچوب‌بندی رویدادها؛
۴. بررسی بلندمدت پیامدهای این نوع بازنمایی‌ها بر هویت ملی، انسجام اجتماعی، و رفتار سیاسی جامعه ایران.*

منابع

- احمدی، نرگس؛ رضایی، سمیه (۱۴۰۲). بازنمایی زنان ایرانی در شبکه ایران اینترنشنال: رویکرد تحلیل گفتمان. پژوهش‌های فرهنگی رسانه، ۱۵(۲)، ۱۳۶-۱۱۵.
- علی‌پور، مرتضی؛ سلیمانی، فاطمه (۱۴۰۰). تحلیل گفتمان بازنمایی اعتراضات مردمی در شبکه ایران اینترنشنال. فصلنامه رسانه و جامعه، ۹(۳)، ۹۵-۷۳.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۹). نشانه‌شناسی؛ نظریه و روش. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۵(۴)، ۳۹-۷.
- فناپی، امیر (۱۳۹۷). سواد رسانه‌ای در ایران: چالش‌ها و راهکارها. مطالعات فرهنگ و ارتباطات، ۱۰(۱)، ۹۴-۷۵.
- غلامی، محسن؛ فتحی، رضا (۱۴۰۱). بازنمایی نظام انتخاباتی ایران در رسانه‌های برون‌مرزی. پژوهش‌های ارتباطی، ۲۸(۴)، ۱۳۰-۱۱۰.
- گنجی، بهرخ؛ پورجعفری، علیرضا؛ یارکه سلخوری، آرزو (۱۴۰۲). تحلیل گفتمان اخبار ایران اینترنشنال درباره اغتشاشات پاییز سال ۱۴۰۱. مطالعات رسانه‌ای انقلاب اسلامی، ۲۰(۲)، ۱۴۵-۱۲۳.
- محمدی، رضا؛ کاظمی، پروانه؛ نادری، محمود (۱۴۰۱). تحلیل انتقادی گفتمان پوشش رسانه‌ای اعتراضات آبان ۹۸ در ایران اینترنشنال. مطالعات ارتباطی خاورمیانه، ۶(۱)، ۷۰-۴۹.
- نظری، کامران؛ عطایی، بهرام (۱۴۰۲). مقایسه گفتمان رسانه‌ای ایران اینترنشنال و BBC فارسی در پوشش مذاکرات هسته‌ای. مطالعات بین‌المللی و رسانه، ۵(۲)، ۱۰۶-۸۹.
- نظری، هادی؛ نعمتی انارکی، داود (۱۳۹۶). «شرق‌شناسی وارونه» در بازنمایی خبری سیمای جمهوری اسلامی ایران از غرب. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۲(۲)، ۱۸۸-۱۵۱.
- نای، جوزف (۱۳۸۷). قدرت در عصر اطلاعات: از واقع‌گرایی تا جهانی شدن. ترجمه سعید میرترابی. تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- نای، جوزف اس (۱۳۹۲). آینده قدرت. ترجمه عسکر قهرمان‌پور، تهران: مطالعات راهبردی.
- وندایک، تون‌ای (۱۳۷۸). تحلیل متن و گفتمان. ترجمه پیمان کی‌فرخی. تهران: پرسش.
- وندایک، تون‌ای (۱۳۷۶). مطالعاتی در تحلیل گفتمان: از دستور متن تا گفتمان‌کاوی انتقادی. ترجمه شعبانعلی بهرام‌پور. تهران: مطالعات و توسعه رسانه‌ها.
- یورگنسن، ماریانه؛ فیلیپس، لوئیز (۱۳۸۹). نظریه و روش در تحلیل گفتمان. ترجمه هادی جلیلی. تهران: نی.

Ball-Rokeach, S. J., & DeFleur, M. L. (1976). A Dependency Model of Mass-Media Effects. *Communication Research*, 3(1), 3-21.

Baudrillard, J. (1983). *Simulations* (P. Foss, P. Patton, & P. Beitchman, Trans.). New York, NY: Semiotext(e).

Gerbner, G., Gross, L., Morgan, M., & Signorielli, N. (1980). The

- "Mainstreaming" of America: Violence Profile No.11. *Journal of Communication*, 30(3), 10-29.
- Hall, S. (1980). Encoding/Decoding. In S. Hall et al. (Eds.), *Culture, Media, Language*. Hutchinson.
- Lincoln, Y. S., & Guba, E. G. (1985). *Naturalistic Inquiry*. Sage.
- Livingstone, S., & Helsper, E. J. (2008). Parental Mediation of Children's Internet Use. *Journal of Broadcasting & Electronic Media*, 52(4), 581-599.
- McCombs, M. E., & Shaw, D. L. (1972). The Agenda-Setting Function of Mass Media. *Public Opinion Quarterly*, 36(2), 176-187.
- Petty, R. E., & Cacioppo, J. T. (1986). *Communication and Persuasion: Central and Peripheral Routes to Attitude Change*. Springer-Verlag.
- Van Dijk, T.A. (1993). *Elite Discourse and Racism*. Sage Publications.
- Van Dijk, T. A. (1998). *Ideology: A Multidisciplinary Approach*. Sage Publications.
- Van Dijk, T. A. (2006). Discourse and Manipulation. *Discourse & Society*, 17(2), 359-383.



government, in such a way that it harms or undermines the physical or psychological security, self-esteem, or human dignity of another person.”

2. Indicators of Violence

Violence is identified by two main indicators. In the absence of both, an act cannot be classified as violence:

1. The act, threat, or neglect that causes harm must be predictable and preventable, in other words, avoidable.
2. There must be at least one party that suffers harm or damage, ranging from minor to severe. The greater the harm, the greater the violence, and correspondingly, the greater the responsibility and penalty for its perpetrators.

3. Agents of Violence

Perpetrators of violence may be physical or nonphysical, intentional or unintentional, structural or non-structural, essentially any factor in which human agency plays a role in producing violence. Based on agency, violence may be categorized into five main types:

1. **Individual violence:** Violence caused by one or several individuals acting independently with personal motives.
2. **Collective violence:** Violence perpetrated by a group of individuals connected by relations or shared motivations, or encouraging one individual to commit violence.
3. **Organizational violence:** Violence committed by non-state groups, movements, parties, unions, and similar entities with organizational structures.
4. **Arbitrary–rentier violence:** A compound notion (from “arbitrary” and “rentier”), referring to acts of violence by officials, managers, or factions within government and affiliated institutions, or members of security and military organizations, who act arbitrarily and exploit their positions and access to public or state resources.
5. **Structural violence:** Violence rooted in the political and administrative system, governmental or quasi-governmental organizations, and civic institutions through policies, legislation, and decision-making that lead to varying levels of harm.

General Types of Violence

1. Overt Violence

Overt violence refers to direct and observable harm inflicted on the human body. It has three indicators: 1. it is intentional, with the perpetrator’s goal being violence from the outset; 2. it is physical and direct, targeting the human body; 3. it or its effects are immediate and observable.

Definition:

“Overt violence is any form of action, threat, or neglect—real, formal, or symbolic—intentionally undertaken, that results in immediate and observable physical harm to the human body, regardless of its form or degree.”

2. Silent Violence

Silent violence has one central indicator: its perpetrators do not primarily or intentionally aim to harm others. Rather, harm arises as a by-product of actions, policies, decisions, incompetence, ambitions, negligence, or irresponsibility.

Definition:

“Silent violence consists of forms of physical or psychological harm where the intention of the actors is not primarily to injure, but the outcomes of their actions, policies, legislation, or decisions nonetheless result in violence.”

Silent Physical Violence: Definitions and Examples

Definition:

“Silent physical violence refers to any direct or indirect, immediate or gradual, demonstrable harm to the human body resulting from the positive or negative actions,

policies, legislation, or decisions of individuals, organizations, or governments, even though there was no explicit intention to inflict such harm.”

The types of physical silent violence include:

- 1. Nutritional violence** – Harm caused by actions, policies, or decisions related to food and nutrition that directly or indirectly compromise public health.
- 2. Medical violence** – Failures in health and medical policies or decisions that prevent citizens from receiving optimal healthcare services.
- 3. Traffic-related violence** – Harm caused by transportation policies or regulations that jeopardize citizens’ health.
- 4. Industrial violence** – Production or importation of industrial goods harmful to health, when safer alternatives are available.
- 5. Occupational violence** – Workplace accidents resulting from lack of safety standards, training, or oversight.
- 6. Wave-related violence** – Harm caused by communication waves or satellite jamming signals at harmful levels.
- 7. Natural violence** – Bodily harm from natural disasters, provided they were predictable and preventable.
- 8. Masochistic violence** – Self-inflicted physical harm, the most prominent example being suicide.

Silent Non-Physical Violence: Definitions and Examples

Definition:

“Silent non-physical violence refers to the undermining of individuals’ psychological security, mental well-being, self-respect, and human dignity caused by the actions, policies, legislation, or decisions of individuals, groups, organizations, or governments—whether real, formal, or symbolic—provided that the harm was avoidable.”

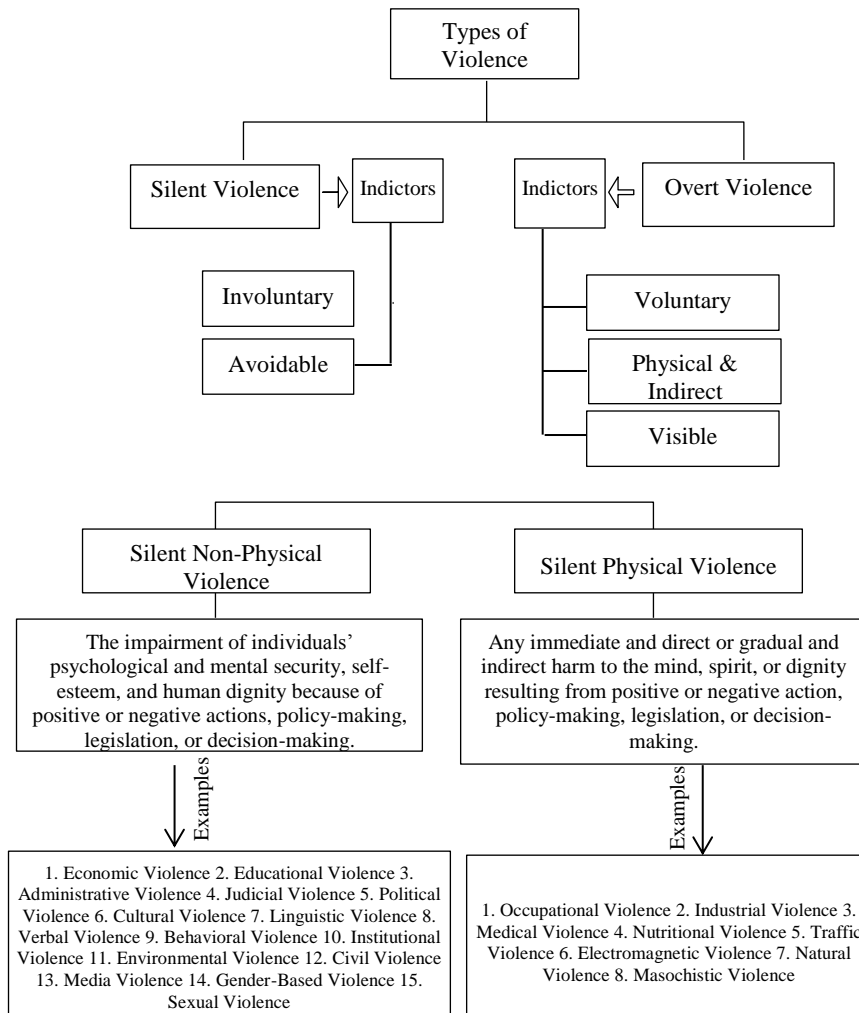
The types of nonphysical silent violence include:

- 1. Economic violence** – Policies or decisions that compromise human dignity and mental security in economic life.
- 2. Educational violence** – Failures in educational policies at all levels that undermine dignity and self-respect.
- 3. Administrative violence** – Policies and procedures in political or administrative systems that harm citizens’ dignity or lead to other forms of violence.
- 4. Judicial violence** – Failures or inefficiencies in judicial processes that harm the dignity of litigants.
- 5. Political violence** – Failures in political systems that deprive citizens of fundamental rights and compromise their dignity.
- 6. Cultural violence** – Practices, customs, or decisions that insult or degrade individuals’ identity, ethnicity, language, or heritage (except where neutral scholarly critique is involved without leading to overt violence).
- 7. Linguistic violence** – Use of words, metaphors, or rhetorical devices that insult or demean others.
- 8. Verbal violence** – Harsh tones, offensive speech, or neglectful silence that humiliates or mocks others.
- 9. Behavioral Violence:** “Behavioral violence refers to any kind of action—whether positive, negative, or through neglect—that, in any context or form, leads to the humiliation, mockery, or harm of others, or undermines their psychological security, self-esteem, and human dignity.”
- 10. Symbolic violence** – Use of visual, artistic, or literary symbols to insult, degrade, or ridicule others.



- 11. Environmental violence** – Policies or actions that damage ecosystems, pollute, waste resources, or harm biodiversity.
- 12. Civic violence** – Urban policies or decisions that damage public or historical spaces, causing distress to citizens.
- 13. Media violence** – Production or dissemination of media content that normalizes or promotes violence or causes mental distress.
- 14. Gender-based violence** – Policies or actions that result in gender-based injustice, discrimination, or the suppression of talent and creativity based on sex
- 15. Sexual Violence:**“Sexual violence refers to any attitudes, beliefs, customs, laws, socio-cultural pressures, behaviors of others, or similar factors that, whether directly or indirectly, openly or covertly, hinder the fulfillment of sexual needs or result in the suppression of sexual instincts by oneself or others.”

Chart 1. Types and examples of violence and silent violence



Conclusion

A significant share of both overt and silent violence is produced by those who claim to oppose violence. Many rulers and decision-makers perpetuate violence under the banner of peace and friendship. As a result, social problems become so entangled and complex that they are difficult to understand, let alone resolve.

Understanding such complexities requires turning first to political philosophy—to grasp the essence of human beings, society, power, politics, and governance. From there, one must consult political and social thought to identify long-term solutions, and then employ disciplines such as political science, sociology, psychology, and other interdisciplinary fields to design actionable programs. These programs must be entrusted to competent managers, chosen through transparent and competitive processes based on meritocracy, and implemented under systems of accountability and oversight.

Today, indicators of good governance include rule of law, participation, monitoring, accountability, transparency, efficiency, responsibility, consensus-building, equality of rights, and effectiveness. One of the most crucial indicators of an ideal government is its uncompromising effort to minimize -if not eliminate- overt violence, particularly bloodshed; to eradicate silent physical violence; and to reduce silent non-physical violence to the greatest extent possible. While good governance indicators contribute significantly to reducing violence, the reduction of violence should be considered an independent criterion in the evaluation and ranking of governments.

Keywords: Violence, Silent forms of Violence, Nonphysical Violence, Peace, Political System.

References

Holy Quran

Nahj al-balāgha (1993). (S.J. Shahidi, Trans.). Tehran, Iran: Elmi va Farhangi Publishing Company. [In Arabic]

Abd al-Hamid ibn Abi al-Hadid al-Mutazili (2025). *Sharh-e Nahj al-balāgha [Commentary on Nahj al-Balāgha]* (Vol. 17). Qom, Iran: Ayatollāh Mar'ashi Library. [In Arabic]

Abdur-Rahman Mubarakpuri (Commentator). (n.d.). *Tuhfat al-ahwadhī bi-sharh Jāmi' al-Tirmidhi* (Vol. 4) [Gift of al-Ahwadhī: Commentary on al-Tirmidhi's Jāmi']. Beirut, Lebanon: Dār al-Fikr. [In Arabic]

Abu Bakr Ahmad Ibn Husayn ibn Ali al-Bayhaqi (1925). *Al-sunan al-kubrā* (Vol. 9). Hyderabad, India: Majlis Dā'irat al-Ma'ārif al-Nizāmiyya al-Kafā'iyya. [In Arabic]

Abu Yusuf al-Qadi. (1979). *Kitāb al-xarāj [The book of taxation]*. Beirut, Lebanon: Dār al-Ma'rifa. [In Arabic]

Agnew, R. (2006). *Pressured into Crime: An Overview of General Strain Theory*. New York: Roxbury Pub.

Aḥmad Ibn Alī Khaṭīb Al-Baghdādī. (n.d.). *Tāriḫ Baghdād* (Vol. 9) [History of



- Baghdad]. Beirut, Lebanon: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya. [In Arabic]
- Aḥmad Ibn Yaḥyā ibn al-Balādhurī. (2019). *Fatḥ al-buldan [Conquests of the lands]*. Beirut, Lebanon: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyya. [In Arabic]
- Albrecht, G. (2005). *Sociological Approaches to Individual Violence and Their Empirical Evaluation* in W. Heitmeyer & J. Hagan (Eds.), *International handbook of violence research*. (pp. 611–656). Netherlands: Springer Netherlands.
- Ali ibn Ahmad ibn Hazm. (2009). *Al-ahkām fi uṣul al-ahkām [Rulings in the principles of jurisprudence]* (Vol. 2). Beirut, Lebanon: Al-Maktabah al-Asriyya. [In Arabic]
- Ali ibn Musā Sayyid ibn Ṭāwus (1996). *Kashf al-mahajja li-thamrat al-mahajja [Unveiling the path to the fruit of the path]*. Qom, Iran: Bustān-e Ketāb. [In Arabic]
- Alikhani, A. (2022). *Raveš-e lāye'i dar andiše-pežuhi [Layered method in thought research]*. Tehran, Iran: Negāh-e Mo'āser. [In Persian]
- Arasta, M. (2000). *Ehtemām be ārā-ye 'omūmī va did-e mardom dar negāh-e 'Alī [Attention to public opinion and people's views in Imam Ali's perspective]*. *Islamic Government Quarterly*, (17), 5–24. [In Persian]
- Bandura, A. (1978). Social learning theory of aggression. *Journal of Communication*, 28(3).
- Bandura, A. (1973). *Aggression: A Social Learning Analysis*. New Jersey: Prentice-Hall.
- Bourdieu, P., & Passeron, J.-C. (1990). *Reproduction in Education, Society and Culture* (R. Nice, Trans.). London: Sage Publications.
- Bourdieu, P., & Passeron, J.-C. (1990). *Reproduction in Education, Society and Culture* (R. Nice, Trans.). London: Sage Publications.
- Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992). *An Invitation to Reflexive Sociology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992). *An Invitation to Reflexive Sociology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Cornish, D. B., & Clarke, R. V. (2014). *The reasoning criminal: Rational choice perspectives on offending*. New Jersey: Transaction Publishers.
- Coser, A. L. (1964). *The Function of Social Conflict*. New York: Simon & Schuster.
- Dollard, J. (2001). *Frustration and Aggression*. Oxford Shire: Routledge.
- A. J. (1972). *Aggression: A view of theory building in psychoanalysis*. *Journal of*

- the American Psychoanalytic Association*, 20(3).
- Featherstone, R., & Deflem, M. (2003). Anomie and strain: Context and consequences of Merton's two theories. *Sociological Inquiry*, 73(4).
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (2010). *The subculture of violence: Towards an integrated theory in criminology*. Oxford Shire: Routledge.
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (Eds.). (2010). *The subculture of violence: Towards an integrated theory in criminology*. Oxford Shire: Routledge.
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (Eds.). (2013). *The subculture of violence: Towards an integrated theory in criminology* (Reprint ed.). Oxford Shire: Routledge.
- Freud, S. (1961). *Beyond the Pleasure*. New York. London: WW. Norton & Company, Frustration–Aggression Theory
- Galtung, J. (1969). Violence, Peace, and Peace Research. *Journal of Peace Research*, 6(3).
- Galtung, J. (1990). Cultural Violence. *Journal of Peace Research*, 27(3).
- Galtung, J. (1996). *Peace by Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization*. New York: Sage Publication Ltd.
- Galtung, J. (2014). *A Theory of Civilization: Overcoming Cultural Violence*. Kolofon Press.
- Ghasemi, H. (2021). *Marja'-e pežuheš [Research reference]*. Tehran, Iran: Andīše-ārā. [In Persian]
- Greenland, I., & Göçek, F. M. (2022). *Cultural violence and the destruction of human communities*. Oxford Shire: Routledge.
- <https://www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights>
- Ibn Shoba Harani, H. (2008). *Toḥaf al-'oqul 'an āl al-rasul* (Vol. 1) [Gifts of the Intellect from the Family of the Prophet (peace be upon him)]. Tehran, Iran: Islamic Propagation Organization and International Printing and Publishing Company. [In Arabic]
- Iman, M. (2018). *Raveš-šenāsi-ye taḥqiqāt-e keyfi [Methodology of qualitative research]*. Qom, Iran: Ḥawzah va Dānešgāh Research Institute. [In Persian]
- Jalal al-Din Abd al-Rahman al-Suyuti. (1994). *Mukhtasar sharh al-jāmi' al-saghir lil-Manāwi* (Vol. 2) [A concise commentary on al-Manāwī's al-Jāmi' al-Saghir]. N.p.: Dār Iḥyā' al-Kutub al-'Arabiyya. [In Arabic]
- Khanifar, H., & Moslemi, N. (2023). *Mabānī va fosūl-e ravešhā-ye pežuheš-e keyfi [Foundations and chapters of qualitative research methods]* (Vol. 2).



- Tehran, Iran: Negāh-e Dāneš. [In Persian]
- Lorenz, K. (2002), *On Aggression*. Oxford Shire: Routledge.
- McDougall, W., *An Introduction to Social Psychology*. New York: Dover Publications, 2003.
- Merton, R.K. (1949). Social structure and anomie: revisions and extensions. In R.N. Anshen (Ed.), *The Family: Its Functions and Destiny* (pp. 226–257). Harper.
- Merton, R.K. (1957). Social Structure and anomie. In R.K. Merton (Ed.), *Social Theory and Social Structure* (pp.185-214). New York, The Free Press.
- Merton, Robert (1938). "Social Structure and Anomie". *American Sociological Review*. 3 (5).
- Messner, S.F., & Rosenfeld, R. (2012). *Crime and the American Dream*. Cengage Learning.
- Muhaddith Nuri. (2029). *Mustadrak al-wasā'il* (Vol. 11) [Supplement to al-Wasā'il]. Qom, Iran: Āl al-Bayt Institute. [In Arabic]
- Muhammad ibn Hasan al-Harāni. (2025). *Tuhaf al-'oqul* (A. Akbar Ghaffari, Ed.) [Gifts of the intellect]. Qom, Iran: Jāme'e-ye Modarresin. [In Arabic]
- Muhammad ibn Hasan Hurr 'Amili. (1995). *Wasā'il al-Shī'a* [Means of the Shī'a]. Qom, Iran: Āl al-Bayt li-ehya' al-Torath. [In Arabic]
- Muhammad ibn Muhammad Shu'ayri. (n.d.). *Jāmi' al-akhbār* [Collection of reports]. Najaf, Iraq: Al-Maktabah al-Haydariyyah. [In Arabic]
- Newman, G.R, Clarke R.V. G., Shoham, S.G. *Rational Choice and Situational Crime Prevention: Theoretical Foundations*. (1997). United Kingdom: Dartmouth.
- Pawlett, W. (2016). *Violence, society and radical theory: Bataille, Baudrillard and contemporary society*. Oxford Shire: Routledge.
- Rickwood, D. (2011). Crime culture and violence. *Australian Journal of Forensic Sciences*, 43(4).
- Schinkel, W. (2010). *Aspect of Violence: A Critical Theory (Cultural Criminology)*. London: Palgrave Macmillan.
- Ṭabarani (1995). *Al Mujam Al Awsat* [The Middle Dictionary] (T. Awaḍallāh, Ed.; Vol. 6). Cairo, Egypt: Dār al-Ḥaramayn. [In Arabic]
- United Nations General Assembly. (1993). Declaration on the Elimination of Violence against Women (A/RES/48/104). Retrieved from [https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/ declaration-](https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/declaration-)



elimination-violence-against-women.

United Nations. (1948). Universal Declaration of Human Rights. Retrieved from
World Health Organization. (2002). World report on violence and health.
Geneva: WHO. Retrieved from: <https://www.who.int/publications/i/item/9241545615>

Wright, J. P. (2010). *Rational choice theories*. Oxford bibliographies online
research guide. Oxford: Oxford University Press.

خشونت‌های بی صدا

*علی اکبر علیخانی^۱

۱. استاد گروه مطالعات غرب آسیا، دانشکده مطالعات جهان، دانشگاه تهران، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=1031854/3%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.5.0>

چکیده

بسیاری از مشکلات و مسئله‌های امروز ایران در قالب خشونت‌های بی صدا قابل فهم و تحلیل هستند. نگارنده، خشونت را به دو نوع کلی «خشونت آشکار» و «خشونت بی صدا» تقسیم کرده است. مسئله مقاله حاضر، شناخت خشونت‌های بی صدا و پرسش اصلی، این است که «تعریف و انواع خشونت‌های بی صدا چیست؟» و «عاملان آن‌ها چه مسئولیت‌های دنیوی و اخروی‌ای دارند؟» بخش نخست و دوم مقاله، با تعیین چارچوب کلی بحث به تعریف، شاخص‌ها، و انواع خشونت به لحاظ عاملیت می‌پردازد یا به بیان روشن‌تر، عاملان و خالقان خشونت را بررسی می‌کند. بخش دوم، انواع کلی خشونت را در قالب دو دسته خشونت‌های آشکار و خشونت‌های بی صدا به بحث می‌گذارد و هرکدام را تعریف می‌کند. خشونت‌های بی صدا، انواع آسیب‌های روحی و جسمی هستند که اراده و هدف عاملان آن‌ها در درجه نخست، آسیب زدن به دیگران نیست؛ ولی پیامد «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری»‌های مثبت یا منفی آن‌ها، همچنین، بی‌لیاقتی و بی‌توجهی مدیران و تصمیم‌گیران، موجب بروز چنین خشونت‌هایی می‌شود. خشونت‌های بی صدا به دو دسته خشونت‌های بی صدای فیزیکی و غیرفیزیکی تقسیم شده‌اند. در این قسمت، هشت نوع خشونت بی صدای فیزیکی و پانزده نوع خشونت بی صدای غیرفیزیکی دسته‌بندی و تعریف شده‌اند. آخرین قسمت مقاله، مسئولیت خشونت‌های بی صدا را در سه بحث، تبیین می‌کند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۲۹

تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۵/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۲۷

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

خشونت، خشونت‌های بی صدا، خشونت غیرفیزیکی، صلح، نظام سیاسی

* نویسنده مسئول:

علی اکبر علیخانی

پست الکترونیک: a.alikhani@ut.ac.ir

مقدمه

ایران امروز با مشکلات سیاسی، فرهنگی، و اجتماعی بسیاری روبه‌رو است که بیشتر آن‌ها به تعاملات نادرست انسانی در بخش‌های گوناگون جامعه از نظام سیاسی و نظام اداری گرفته، تا نهادهای مدنی، نهادهای مذهبی و فرهنگی، و مردم—مربوط می‌شود. این مشکلات و مسائل، جسم و روح افراد را می‌آزارد و حل آن به‌عهده همگان، از جمله متخصصان، پژوهشگران، و دانشگاه‌های کشور است. تا ابعاد گوناگون این مشکلات به‌لحاظ علمی گشوده و تحلیل نشود، کاهش یا حل آن‌ها ممکن نخواهد بود. نگارنده، برخی از این مشکلات را در رده‌ی خشونت دسته‌بندی می‌کند و آن‌ها را با تقسیم خشونت به دو نوع کلی «خشونت آشکار» و «خشونت بی‌صدا» توضیح می‌دهد. مسئله این مقاله، شناخت چیستی، ابعاد، انواع، و مصادیق اصلی خشونت‌های بی‌صدا و مسئولیت‌دنیوی و اخروی آن‌هاست. پرسش اصلی این است که «تعریف، شاخص‌ها، و انواع خشونت‌های بی‌صدا چیست؟» و «عوامل آن‌ها چه مسئولیت‌های دنیوی و اخروی‌ای دارند؟»

مقاله، در راستای پاسخ به پرسش اصلی، در پنج بخش اصلی سامان یافته است. بخش نخست و دوم، جنبه پایه‌ای دارند و چارچوب کلی بحث را تعیین می‌کنند. بخش نخست به تعریف، شاخص‌ها، و انواع خشونت به‌لحاظ عاملیت می‌پردازد، به بیان روشن‌تر، عواملان و خالقان خشونت را بحث می‌کند. بخش دوم، انواع کلی خشونت را در دو دسته خشونت‌های آشکار و خشونت‌های بی‌صدا به بحث می‌گذارد و خشونت‌های بی‌صدا را به دو دسته تقسیم می‌کند. مباحث اصلی مربوط به موضوع مقاله در بخش سوم و چهارم ارائه شده است. بخش سوم، به تعریف و تبیین انواع و مصادیق خشونت‌های بی‌صدای فیزیکی اختصاص دارد، و بخش چهارم، خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی را تعریف و انواع و مصادیق آن را روشن می‌کند. آخرین قسمت مقاله، به مسئولیت خشونت‌های بی‌صدا می‌پردازد و آن را در سه بحث مسئولیت حقوقی و قضایی، مسئولیت اخلاقی و انسانی، و مسئولیت دینی و اخروی تبیین می‌کند. دغدغه بحث اخیر، کاربردی کردن مباحث پیشین و به‌نوعی کمک به حل مسئله خشونت‌های بی‌صداست.

۱. روش پژوهش

در این پژوهش، هم‌زمان از دو روش استفاده شده است. روش نخست، پدیدارشناسی است. در این روش، پژوهشگر به شناخت مستقیم ویژگی‌های یک پدیده براساس تجربه انسانی

می پردازد، پدیده را با توجه به تجربه‌ها توصیف می‌کند، و سپس، به «نحوه بروز» و «معناسازی حاصل از تجربه» با یک «رویکرد نظام‌مند» اقدام می‌کند. تجربه‌ها می‌توانند هم از نوع «عینی یا تجربه مادی و ملموس» باشند و هم در امور و پدیده‌های «ذهنی و انتزاعی»، فهم و صورت‌بندی شوند (رک: قاسمی، ۱۴۰۰، ۳۸۸). در این روش، پژوهشگر، کنش‌های انسانی را به‌عنوان یک واقعیت، ساخت علمی می‌دهد. به‌نظر آلفرد شوتر، ساخت واقعیت در دو سطح رخ می‌دهد؛ در سطح نخست، کنشگران اجتماعی، رفتارهای روزمره خود را در بستر و زمینه معینی، بر مبنای مقتضیات و شرایط زندگی خود، تفسیر می‌کنند. در سطح دوم، اندیشمندان تلاش می‌کنند دریابند که کنشگران، چگونه این کار را انجام می‌دهند. در چنین حالتی، پژوهشگر در فرایند تفسیر و تشخیص معانی موردنظر خود از مشاهدات انجام‌شده قرار می‌گیرد. معنایی که از سوی پژوهشگر به تجربه الصاق می‌شود، بسیار مهم است و این بدان معناست که از تجربه، چیزی می‌سازد. آنچه در این فرایند ساخته می‌شود، یک پدیدار یا واقعیت است. پدیدارشناسی تفسیری در یک فرایند چهار مرحله‌ای صورت می‌گیرد. در این فرایند، تجربه زیسته انسان، محور تفسیر قرار می‌گیرد (ر.ک. ایمان، ۱۳۹۷، ۲۴-۱۹)..

دوم، روش «توصیف پرمایه^۱» که برای توصیف و تحلیل پدیده‌های فرهنگی-اجتماعی کاربرد دارد و از اصول پارادایم «تفسیری-برساختی» و «انتقادی-تحلیلی» پیروی می‌کند. این روش، فراتر از ظاهرکاوی است و نوعی تعمق، تأمل، و تدبر برای شناخت لایه‌های متواتر، متعدد، پیچیده، و پنهان در پدیده است. توصیف پرمایه، به‌معنای گذار از سطح ظاهری رفتارها، رویدادها، و مستندات است تا به توصیف دقیق‌تر زمینه‌ها، جزئیات، احساسات، فضاها، روابط اجتماعی، اتفاقات پیرامون، و مهم‌تر از همه، به امور پنهان در لایه‌های مختلف پدیده دست یابد. طبقه‌بندی انجام‌شده در «حیطه شناختی» در این روش نیز کاربرد دارد و دارای شش سطح به‌شرح زیر است: سطح نخست، دانش؛ سطح دوم، درک مطلب و فهمیدن؛ سطح سوم، کاربرد یا به‌کار بستن؛ سطح چهارم، تجزیه و تحلیل؛ سطح پنجم، ترکیب؛ و سطح ششم، ارزشیابی (خنیفر و مسلمی، ۱۴۰۲، ج ۱، ۳۵۷-۳۴۸). در این مقاله، هر شش سطح به‌گونه‌ای درهم‌تنیده به‌پیش رفته است.

1. Thick Description Method

۲. پیشینه و چارچوب نظری پژوهش

در باره انواع خشونت، عمدتاً سه رویکرد کلان وجود دارد که نظریه‌های پرشماری را درون خود جای داده است. این نظریه‌ها را می‌توان در سه حوزه روان‌شناختی، جامعه‌شناختی، و ساختاری-سیستمی دسته‌بندی کرد. نظریه‌های با رویکرد روان‌شناختی، بر ویژگی‌های فردی‌ای مانند غریزه، ناکامی، یادگیری، و... تمرکز دارند. نظریه‌های با رویکرد جامعه‌شناختی، بر گروه و فرهنگ، مانند تضاد، فشار اجتماعی، فرهنگ خشونت، و... متمرکز هستند. نظریه‌های با رویکرد ساختاری-سیستمی بر نهادها و ساختارها تأکید دارند و مباحثی مانند خشونت ساختاری، خشونت نمادین، انتخاب عقلانی خشونت را مطرح می‌کنند. در ادامه هر یک از این موارد، توضیح داده شده است.

۱-۲. نظریه‌های روان‌شناختی خشونت

این دسته از نظریه‌ها، خشونت را ناشی از ویژگی‌های درونی فرد، غریزه‌ها، یا فرایندهای یادگیری فردی می‌دانند. در «نظریهٔ پرخاشگری غریزی»^۱ که فروید و کنراد لورتس از نمایندگان آن هستند، خشونت را بخشی از سرشت انسان می‌دانند (مک‌دوگال^۲، ۲۰۰۳؛ لورنز^۳، ۲۰۰۲؛ فروید^۴، ۱۹۶۱؛ دالرد^۵، ۲۰۰۱؛ سالنیت^۶، ۱۹۷۲). «نظریهٔ ناکامی-پرخاشگری»^۷ بر این نکته تأکید دارد که ناکامی در رسیدن به هدف، موجب ایجاد تنش می‌شود که می‌تواند به خشونت منجر شود؛ برای مثال، فقر، تبعیض، یا تحقیر اجتماعی می‌تواند ناکامی ایجاد کند و به رفتار خشونت‌آمیز بینجامد. آلبرت بندورا در «نظریهٔ یادگیری اجتماعی»^۸ این موضوع را بررسی می‌کند که خشونت از طریق «مشاهده»، مانند دیدن خشونت در خانواده، رسانه، یا جامعه و «تقویت»، مانند پاداش گرفتن برای رفتار خشن،

1. Instinct Theory
2. McDougall
3. Lorenz
4. Freud
5. Dollard
6. Solnit
7. Frustration-Aggression Theory
8. Social Learning Theory

آموخته می‌شود. این نظریه بر نقش محیط اجتماعی در یادگیری فرد تأکید دارد (باندورا^۱، ۱۹۷۸، ۲۹-۱۲؛ باندورا، ۱۹۷۳).

۲-۲. نظریه‌های جامعه‌شناختی خشونت

این دسته از نظریه‌ها، خشونت را نه تنها ویژگی فردی، بلکه محصول روابط اجتماعی، فرهنگ، و ساختارهای گروهی می‌دانند. از جمله نظریه‌هایی که در این دسته قرار می‌گیرند، «نظریه تضاد^۲» مارکس و پیروان اوست که خشونت را نتیجه نابرابری‌های طبقاتی و اقتصادی می‌دانند و معتقدند، طبقات حاکم برای حفظ سلطه و طبقات فرودست برای اعتراض و شورش، از خشونت استفاده می‌کنند (کوزر^۳، ۱۹۶۴؛ آلبرشت^۴، ۲۰۰۵، ۶۵۶-۶۱۱). «نظریه فشار اجتماعی» یا کژروی^۵ رابرت مرتن، یکی دیگر از نظریه‌های جامعه‌شناختی خشونت است که براساس آن، هنگامی که افراد نتوانند از راه‌های مشروعی مانند تحصیل و کار به اهداف مشروع خود، مانند ثروت و موفقیت برسند، به خشونت یا بزهکاری روی می‌آورند (مرتون^۶، ۱۹۳۸-۶۸۲-۶۷۲؛ مرتون، ۱۹۴۹، ۲۵۷-۲۲۶؛ اگنیو^۷، ۲۰۰۶؛ منسر و روزنفیلد^۸، ۲۰۱۲؛ فدرستون و دیفلم^۹، ۲۰۰۳، ۴۸۹-۴۷۱). نظریه دیگر در این دسته، «نظریه فرهنگ خشونت^{۱۰}»، است که معتقد است، برخی خرده‌فرهنگ‌ها، مانند گروه‌ها یا جوامع جنگ‌زده، خشونت را ارزش مثبت می‌دانند و نسل‌های بعدی هم آن را بازتولید می‌کنند (گالتونگ^{۱۱}، ۱۹۹۰، ۳۰۵-۲۹۱؛ گالتونگ، ۲۰۱۴؛ گالتونگ، ۱۹۹۶؛ فراکوتی و ولفگانگ^{۱۲}، ۲۰۱۳، ۳۲۴-۳۲۳؛ شینکل^{۱۳}، ۲۰۱۰؛ ریکوود^۱، ۲۰۱۱).

1. Bandura
2. Conflict Theory
3. Coser
4. Albrecht
5. Strain Theory
6. Merton
7. Agnew
8. Menser & Rosenfield
9. Featherstone & Deflem
10. Culture of Violence Theory
11. Galtung
12. Ferracuti & Wolfgang
13. Schinkel

یکی دیگر از نظریه‌های جامعه‌شناختی، «نظریه چرخه خشونت^۲» است که به تکرارشدگی خشونت باور دارد و معتقد است، فردی که در کودکی، قربانی خشونت خانوادگی بوده، در بزرگسالی احتمالاً خود، عامل خشونت می‌شود (گالتونگ، ۱۹۹۶، ۱۹۱-۱۶۷؛ فراکوتی و ولفگانگ، ۲۰۱۶).

۲-۳. نظریه‌های ساختاری و سیستمی خشونت

این دسته از نظریه‌ها، با در نظر گرفتن ابعاد کلان‌تر خشونت، ریشه‌های خشونت را در نهادها، نظام‌ها، و ساختارها جست‌وجو می‌کنند. نظریه «خشونت ساختاری^۳» یوهان گالتونگ در این دسته می‌گنجد که بر این نظر است که نابرابری‌ها و تبعیض‌های نهادینه‌شده در سیاست، اقتصاد، بهداشت، آموزش، و... خود، شکلی از خشونت هستند؛ حتی اگر فیزیکی نباشند (فراکوتی و ولفگانگ، ۲۰۱۶؛ گرینلند و گوچک^۴، ۲۰۲۲). نظریه «خشونت نمادین^۵» پیر بوردیو از جمله نظریه‌های ساختاری دیگری است که براساس آن، سلطه و نابرابری از طریق زبان، فرهنگ، و ارزش‌ها بازتولید می‌شود؛ مانند به حاشیه راندن یک لهجه یا فرهنگ به‌عنوان «پست‌تر» که نوعی خشونت نمادین به‌شمار می‌آید. خشونت نمادین بوردیو با سه سازوکار «عادات درونی‌شده^۶»، «سرمایه فرهنگی^۷» و «قدرت نمادین^۸» تحقق پیدا می‌کند (بوردیو و واکان^۹؛ بوردیو و پسرسون^{۱۰}، ۱۹۹۰). نظریه «انتخاب عقلانی^{۱۱}» از نظریات دیگری است که در این دسته جای می‌گیرد و خشونت را یک ابزار حساب‌شده برای رسیدن به اهداف می‌داند؛ چون، هنگامی که گروه‌ها یا افراد، سود خشونت را بیشتر از هزینه‌اش ببینند، آن را انتخاب

1. Rickwood
2. Cycle of Violence
3. Structural Violence
4. Greenland & Göçek
5. Symbolic Violence
6. Habitus
7. Cultural Capital
8. Symbolic Power
9. Bourdieu & Wacquant
10. Bourdieu & Passerson
11. Rational Choice Theory of Violence

می‌کنند (کورنیش و کلارک^۱، ۲۰۱۴؛ نیومن، کلارک و شوهام^۲، ۱۹۹۷؛ رایت^۳، ۲۰۱۰). هر سه دسته از نظریه‌های یادشده، بیشتر به علل و ریشه‌های خشونت توجه داشته‌اند. بورديو به سازوکارهایی که از طریق آن‌ها خشونت اعمال می‌شود نیز توجه دارد، ولی براساس نظریه وی، افراد مورد خشونت، خود نیز با خشونت‌گران همراهی می‌کنند و به‌هرحال، از خشونت علیه خود، چندان آگاه نیستند. مقاله حاضر، تفاوت‌های بنیادینی با نظریه مطرح‌شده دارد و بر دسته‌بندی انواع خشونت و تعریف هرکدام از آن‌ها متمرکز است؛ درحالی‌که قربانیان خشونت از رنجی که می‌برند، آگاهند. بحث خشونت نمادین مطرح‌شده در این مقاله با خشونت نمادین بورديو تفاوت دارد.

۳. تعریف، شاخص و عواملان خشونت

در ادامه پس از تعریف خشونت، به تبیین مفاهیم موجود در تعریف و شاخص‌های خشونت می‌پردازیم و سپس عواملان خشونت را در پنج دسته معرفی می‌کنیم.

۱-۳. تعریف خشونت

«خشونت» را می‌توان از منظرهای گوناگون سیاسی، حقوقی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی و... تعریف کرد که موضوع بحث ما نیست. اسناد بخش‌های مختلف سازمان ملل متحد نیز تعریف‌های گوناگونی از خشونت ارائه داده‌اند (مجمع عمومی سازمان ملل^۴، ۱۹۹۳؛ سازمان بهداشت جهانی^۵، ۲۰۰۲؛ سازمان ملل^۶، ۱۹۴۸) که به آن‌ها نمی‌پردازیم. در تعریف‌هایی که در ادامه، نگارنده از منظر خودش، از خشونت ارائه می‌دهد، عاملیت و فاعلیت در خشونت نقش اصلی را دارد. ابتدا به تعریف کلی خشونت، و سپس به انواع آن می‌پردازیم. در تعریف کلی از خشونت:

«خشونت عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی قابل اجتناب، اعم از واقعی، صوری، یا نمادین، که به‌هرصورت،

1. Cornish & Clarke
2. Newman & Clarke & Shoham
3. Wright
4. UNGA
5. WHO
6. UN

خواسته یا ناخواسته، توسط فرد، گروه، سازمان، و حکومتی انجام شود؛ به گونه‌ای که امنیت جسمی، روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی دیگری را خدشه‌دار کند».

این یک تعریف عام و جامع از خشونت است که انواع تعریف‌های جزئی‌تر، از جمله «خشونت‌های آشکار و بی‌صدا» ذیل آن قرار می‌گیرند. در مورد تعریف یادشده و مفاهیم به کار رفته در آن، چند نکته به شرح زیر گفتنی است که باید در تعریف بعدی نیز در نظر گرفته شود:

۱. مقصود از «کنش»، هرگونه رفتار، اعم از توجه یا بی‌توجهی، اعتنا یا بی‌اعتنایی و چشم‌پوشی، تهدید صریح یا ضمنی یا نمادین، یا اشاره با زبان بدن و هرگونه اقدام دیگری است که پیامدهای منفی داشته باشد؛ فارغ از اینکه عمدی یا سهوی باشد؛

۲. مقصود از «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» «مثبت»، انجام عمل و مقصود از «منفی»، عدم انجام آن است؛ درحالی‌که می‌توانست انجام شود تا از خشونت جلوگیری کند؛ بنابراین، بسته به شرایط و موضوع، گاهی هیچ‌گونه اقدامی انجام ندادن، تهدید نکردن، و بی‌اعتنا بودن، یا نبودن، موجب خشونت می‌شود؛

۳. مقصود از «صوری»، احساس کنش یا تهدید یا بی‌اعتنایی منجر به بروز خشونت است؛ درحالی‌که ممکن است درواقع، وجود نداشته باشد یا قربانی خشونت به خطا چنین برداشتی کرده باشد یا نمایشی بوده باشد. عواملان باید تا حد امکان، از بروز چنین برداشتهای نادرستی جلوگیری کنند؛ چون، تصورات نادرست و توهنات نیز باعث خشونت می‌شوند؛

۴. مقصود از نمادین، استفاده از هنر، ادبیات، زبان، فیلم، موسیقی، هنرهای تجسمی، کاریکاتور، انواع رسانه‌های جمعی، فضای مجازی، و هر نمادی است که پیام‌ها و تأثیرات غیرمستقیم دارد. توریه^(۱) در این باره، قابل توجهیه و مجاز نیست؛

۵. چنانچه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری» و «تصمیم‌گیری» «مثبت» یا «منفی»، گریزناپذیر باشد، مشمول خشونت نیست. قابلیت پیش‌بینی و پیشگیری، یکی از شرط‌های خشونت است؛

۶. مجازات‌هایی که براساس یک نظام حقوقی، قانونی، و شرعی از پیش‌اعلان و توافق‌شده توسط نهادهای رسمی، نهادهای مدنی، و مردم - انجام می‌شود، مشمول خشونت نیست^(۲). البته مجازات یا قانون ممکن است ناعادلانه یا بیش‌ازحد آسیب‌زننده باشد؛ در این صورت، باید قانون خشن و ناعادلانه را اصلاح کرد، ولی چون در یک نظام حقوقی اعمال می‌شود، مشمول خشونت در بحث ما نمی‌شود. خشونت، ذاتاً غیرمجاز و

غیرقانونی است.

۲-۳. شاخص‌های خشونت

خشونت، دو شاخص مهم دارد که با آن‌ها شناخته می‌شود. در صورت نبود هر دو شاخص، عمل اتفاق افتاده، خشونت نخواهد بود. این دو شاخص عبارتند از:

۱. خشونت یا همان «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» «مثبت» یا «منفی» منجر به آسیب، «قابل پیش‌بینی و پیشگیری» یا به بیان روشن‌تر، «قابل اجتناب» باشد؛ برای مثال، اگر اقدامی انجام شده یا تصمیمی در نظام سیاسی و سازمان گرفته شود که پیامدهای خشونت‌بار آن از هیچ راهی به هیچ‌وجه «قابل پیش‌بینی و پیشگیری» نبوده، خشونت به‌شمار نمی‌آید. همچنین، اگر یک بیماری عمومی، حادثه طبیعی مانند سیل و زلزله، انفجار مواد انباشته‌شده در انبار و بندر، آتش‌سوزی، تصادفات رانندگی، سوانح هوایی و دریایی، و... رخ دهد که از هیچ راهی در دنیا قابل پیش‌بینی و قابل پیشگیری نبوده باشد، خشونت به‌شمار نمی‌آید. در چنین مواردی، پیامدهای حقوقی، اخلاقی، و مذهبی خشونت بر آن‌ها بار نمی‌شود و خسارت‌های آن باید از بودجه عمومی پرداخت شود؛ اما اگر از راه‌های گوناگونی مانند مشورت با متخصصان، انجام پژوهش‌های علمی، استفاده از تجربه‌های بشری در هر کجای دنیا، مدیریت دادن به شایستگان، خرید تجهیزات و امکانات، تغییر سیاست‌ها و قوانین، یا از هر راه دیگری امکان پیش‌بینی و پیشگیری از آن رویداد وجود داشته باشد، خشونت به‌شمار می‌آید و عاملان آن خشونت در زنجیره سلسله‌مراتب یا چرخه مربوطه، هرکدام به هر اندازه‌ای که دخیل بوده‌اند، مقصر هستند و باید در دنیا و آخرت پاسخ‌گو باشند و مجازات شوند. جریمه و مجازات آن‌ها در دنیا از طریق مراجع قضایی و قواعد حقوقی، قوانین اداری‌ای مانند محرومیت از امتیازات و ترفیعات اداری یا شغل مربوطه، یا رسوایی در فرهنگ عمومی انجام می‌شود. در آخرت نیز به سبب تضییع حق الناس^(۳) مدیون هستند و مجازات آن‌ها به تشخیص باری تعالی خواهد بود. اینکه در آخرت، مشمول چه مجازاتی می‌شوند، ربطی به مجازات دنیوی آن‌ها ندارد و آن را کم نمی‌کند (نهج البلاغه، نامه ۴۰)^(۴).

۲. دومین شاخص خشونت این است که از کم تا زیاد، یک طرف آسیب‌دیده وجود داشته باشد. هرچه آسیب و ضرر بیشتر باشد، خشونت بیشتر است و عاملان آن مشمول مجازات و جریمه افزون‌تری می‌شوند. هر خشونتی، قربانیان خاص خودش را دارد و تنها به بخش‌هایی از

جامعه‌ی مربوطه آسیب می‌زند؛ برای مثال، ممکن است در یک جنگ، تنها عده‌ی خاصی از مردم جامعه کشته و مجروح شوند یا آسیب روحی ببینند؛ یا تورم، به‌عنوان یک خشونت بی‌صدا، تنها به ا فشار کم‌درآمد آسیب بزند و متمدولان، آن را احساس نکنند. در این صورت، دامنه‌ی خشونت به اندازه‌ای است که آسیب زده، و عاملان و مقصران نیز در همین حد پاسخ‌گو خواهند بود. اگر اقدام خشونت‌آمیزی انجام شده باشد، ولی هیچ طرف آسیب‌دیده‌ای وجود نداشته باشد، خشونت به‌شمار نمی‌آید؛ برای مثال، بمب و موشک در یک کویر انداخته شود، با فرض اینکه حتی حیوانات و گیاهان نیز آسیب نبینند، یا مثلاً ممکن است اقدامی برای خشونت بی‌صدا نسبت به محیط زیست در یک جنگل انجام شده، ولی هیچ بخشی آسیب ندیده باشد، که در این صورت، خشونت به‌شمار نمی‌آید.

۳-۳. عاملان خشونت

عاملان خشونت، همان مسببان مادی و غیرمادی، ارادی و غیرارادی، ساختاری و غیرساختاری، و هر عاملی است که به‌هرصورت با بازیگری انسان، موجب خشونت شده است. براین‌اساس، خشونت در عالم حیوانات یا طبیعت نسبت به یکدیگر، از شمول بحث ما خارج است، اما خشونت حیوانات یا طبیعت نسبت به انسان و برعکس، چنانچه قابل پیش‌بینی و پیشگیری باشد، مشمول خشونت می‌شود. خشونت را به‌لحاظ عاملیت می‌توان به پنج دسته کلی به‌شرح زیر تقسیم کرد:

۱. خشونت فردی: در خشونت فردی، یک نفر یا تعدادی از افراد به‌صورت انفرادی و با انگیزه‌های شخصی در بروز خشونت مؤثرند یا مرتکب خشونت می‌شوند. آسیب‌های افراد به یکدیگر یا تصمیمات فردی برای ارتکاب خشونت در این دسته قرار می‌گیرند؛

۲. خشونت جمعی: در خشونت جمعی، گروهی از افراد که به‌نحوی با یکدیگر ارتباط یا انگیزه‌های مشترک دارند، مرتکب خشونت می‌شوند یا موجب می‌شوند یک نفر آن را انجام دهد. خشونت‌های فامیلی، قومی، قبیله‌ای، صنفی، و... که دارای سازمان و تشکیلات نیستند، در این دسته جای می‌گیرند؛

۳. خشونت سازمانی: خشونت سازمانی را گروه‌ها، جنبش‌ها، احزاب، سندیکاها، و موارد مشابه که ساختار تشکیلاتی دارند، ولی دولتی نیستند، مرتکب می‌شوند. انواع گروه‌ها و جنبش‌های سیاسی-اجتماعی و گروه‌های تروریستی در این دسته قرار دارند؛

۴. خشونت خودسرانته: این مفهوم از ترکیب دو واژه «خودسر» و «رانتی» درست شده و به این معنا است که برخی افراد، مدیران و جریان‌های داخل حاکمیت و نهادهای وابسته به حکومت، یا مدیران و اعضای سازمان‌های نظامی و امنیتی به گونه‌ای خودسرانه و بدون گذراندن روال‌های درست قانونی، و با استفاده از جایگاه و موقعیت خود و امکانات و رانت‌های دولتی و عمومی، بانی و عامل خشونت شوند. این خشونت ممکن است به صورت فیزیکی و آشکار علیه دیگران باشد یا خشونت بی صدا، برای مثال نسبت به محیط زیست باشد که با گرفتن بخشی از منابع طبیعی و جنگل و فضای سبز، به ساخت‌وساز مبادرت ورزند، یا از رانت‌های اقتصادی استفاده کنند؛ به گونه‌ای که موجب تورم شود؛

۵. خشونت ساختاری: در خشونت ساختاری، نظام سیاسی، نظام اداری، سازمان‌های دولتی، و سازمان‌های عمومی غیردولتی^(۵) و مدنی به صورت ساختاری و به شیوه‌های گوناگونی از جمله سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، و تصمیم‌گیری، در بروز انواع خشونت، از کم تا زیاد، نقش دارند (گالتونگ، ۱۹۶۹، ۱۹۱-۱۶۷).

۴. انواع کلی خشونت

دسته‌بندی‌های گوناگونی از خشونت ارائه شده است^(۶). نگارنده، تقسیم‌بندی خشونت به فیزیکی و غیرفیزیکی را دقیق نمی‌داند؛ زیرا، بسیاری از خشونت‌های غیرفیزیکی، به بیماری‌های روان‌تنی و آسیب جسمی و فیزیکی منجر می‌شوند. نویسنده، در دسته‌بندی دقیق‌تر و برای روشن شدن جغرافیای معرفتی خشونت‌های بی صدا، خشونت را به دو نوع کلی به شرح زیر دسته‌بندی، تعریف، و شاخص‌سازی کرده است.

۱-۴. خشونت‌های آشکار

خشونت آشکار، آسیب زدن مستقیم و قابل مشاهده به جسم دیگران است که در زدوخورد، شکنجه، ترور، و جنگ دیده می‌شود. این نوع خشونت، سه شاخص دارد:

- نخست اینکه ارادی است و هدف عامل خشونت از ابتدا ارتکاب آن است؛
- دوم اینکه فیزیکی و مستقیم است و جسم انسان را هدف قرار می‌دهد؛
- سوم اینکه خودش^(۷) یا آثارش^(۸)، فوری و در همان لحظه قابل مشاهده است.

طبیعی است که خشونت‌های آشکار، آثار ویرانگر روحی و روانی نیز در پی دارند؛ بنابراین، خشونت‌های آشکار، همان خشونت‌هایی هستند که از گذشته به عنوان خشونت‌های فیزیکی

شناخته می‌شدند. چنان‌که گفتیم، به‌کارگیری تعبیر خشونت‌های فیزیکی در مورد این‌ها درست نیست؛ چون، بسیاری از خشونت‌های بی‌صدا یا غیرارادی نیز به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم و در کوتاه‌مدت، میان‌مدت، یا درازمدت به جسم انسان آسیب می‌زنند یا موجب بروز اختلاف و زدوخورد می‌شوند. در تعریف خشونت‌های آشکار:

«خشونت آشکار عبارت است از هرگونه کنش مثبت یا منفی، اعم از واقعی، صوری، یا نمادین که با اراده و اختیار عامل آن، به آسیب فوری و قابل مشاهده به جسم انسان، به هر صورت و هر اندازه منجر شود».

۲-۴. خشونت‌های بی‌صدا

خشونت‌های بی‌صدا، یک شاخص مهم و اصلی دارند و آن اینکه اراده و هدف عاملان آن‌ها، نخست و به‌طور ذاتی، آسیب زدن یا اقدام به خشونت نیست، بلکه نتیجه اقدامات، تصمیم‌ها، سیاست‌ها، ناکارآمدی‌ها، جاه‌طلبی‌ها، بی‌توجهی‌ها، و بی‌لیاقتی‌های افراد، این آسیب‌ها را در پی دارد. «خشونت‌های بی‌صدا»، انواع و ابعاد پرشمار و پیچیده‌ای دارند که از حکمرانی، سیاست‌گذاری، و قانون‌گذاری گرفته، تا هرگونه مدیریت، تصمیم‌گیری، و اقدام فردی و جمعی آن‌ها را ایجاد می‌کند و در دانشگاه، مدرسه، اداره، بیمارستان، خیابان، رسانه‌ها، و صدها جای دیگر به صدها صورت در سطوح و اندازه‌های گوناگون، بروز و ظهور می‌یابند. خشونت‌های بی‌صدا، هم به جسم و هم به روح و روان انسان آسیب می‌زنند و هم احساسات، امیدها، آرزوها، سرنوشت، و آینده انسان‌ها را تهدید و نابود می‌کنند و در نتیجه آن‌ها، انسان‌ها دچار انواع بیماری‌های روحی و جسمی می‌شوند که خطرات و آثار زیانبار آن‌ها، کمتر از خشونت‌های آشکار نیست و حتی گاهی عمیق‌تر و ویرانگرتر است. در تعریف این مفهوم می‌توان گفت:

«خشونت‌های بی‌صدا، انواع آسیب‌های جسمی و روحی هستند که اراده و هدف عاملان آن‌ها در درجه نخست، آسیب زدن به دیگران نیست، ولی پیامد «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری»‌های مثبت یا منفی آن‌ها، موجب بروز چنین خشونت‌هایی می‌شود».

چنان‌که گفتیم، در تعریف یادشده، مقصود از «مثبت»، انجام عمل، و مقصود از «منفی»، عدم انجام عمل، یا ترک آن، یا بی‌اعتنایی و بی‌توجهی عمدی یا سهوی است.

خشونت‌های بی صدا، معمولاً به طور مستقیم خشونت شناخته نمی شوند و حساسیت زیادی در مورد آن‌ها وجود ندارد و به رغم اینکه هزینه‌زا هستند، ولی عاملان آن‌ها، بازخواست نمی شوند و پاسخ‌گو نیستند. برای رسیدن به صلح و کاهش سرخوردگی‌ها و دردهای انسانی باید همه شکل‌ها و انواع پنهان و آشکار «خشونت‌های بی صدا» را شناخت و به صورت نهادی و ساختاری در پی اصلاح آن‌ها بود. گاهی خود قربانیان خشونت، موجب بروز خشونت می شوند یا به خود آسیب می زنند که در این صورت، باید ریشه‌های فرهنگی، تربیتی، و جامعه‌پذیری آن را بررسی کرد. خشونت‌های بی صدا به دو دسته تقسیم می شوند که در ادامه، درباره تعریف‌ها و مصادیق آن‌ها بحث شده است.

۱-۲-۴. خشونت‌های بی صدای فیزیکی؛ مصادیق و تعاریف

مسئول بروز خشونت‌های بی صدای فیزیکی، عمدتاً حکومت‌ها، حاکمان، مدیران، و تصمیم‌گیران در سطوح گوناگون نظام سیاسی، نظام اداری، و سازمان‌های غیردولتی هستند. مقامات بالاتر که قدرت و اختیارات بیشتری دارند، می‌توانند نقش افزون‌تری در ایجاد خشونت‌های بی صدا داشته باشند و طبعاً مسئولیت بیشتری نیز دارند و باید پاسخ‌گوتر باشند؛ چون، وظیفه اصلی حکومت، نظارت بر اموری است که به زندگی و سلامت مردم ارتباط دارد تا کیفیت بالا و درستی خدمات و رفتارهای هر بخش تضمین شود و هر فرد و سازمانی که با مردم در ارتباط است، به هیچ‌روی و به هیچ‌دلیل، تخلف نداشته باشد تا موجب ایجاد خشونت‌های بی صدا نشود. گاهی فرهنگ عمومی جامعه و شرایط سیاسی-اجتماعی نیز موجب بروز خشونت‌های بی صدا می‌شوند. بخش عمده خشونت‌های بی صدای فیزیکی، به دلیل اقدام نکردن یا همان «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» منفی نظام سیاسی و حاکمان رخ می‌دهد. این مفهوم را می‌توان این‌گونه تعریف کرد:

«خشونت بی صدای فیزیکی عبارت است از هرگونه آسیب فوری و مستقیم یا تدریجی و غیرمستقیم و قابل اثبات به جسم انسان که در نتیجه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی افراد، سازمان‌ها، و حکومت به دیگران وارد می‌شود؛ در حالی که اراده و هدفی برای وارد کردن آن آسیب وجود نداشته است».

خشونت‌های بی صدای فیزیکی دارای انواع و مصادیقی هستند که مهم‌ترین آن‌ها در پی می‌آید.

۱. خشونت کاری: «خشونت کاری، عبارت است از هرگونه حادثه ناگوار که به علت عدم رعایت استانداردهای ایمنی، نبود آموزش‌های لازم، کنترل و نظارت ضعیف، و هر علت دیگری، در حین کار اتفاق می‌افتد».

از جمله مصادیق خشونت کاری می‌توان به حوادثی اشاره کرد که در کارخانه‌ها، کارگاه‌های گوناگون، ساخت و ساز ساختمان، سد، جاده، آتش‌سوزی، و... برای کارگران و کارکنان رخ می‌دهد.

۲. خشونت صنعتی: «خشونت صنعتی عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی که به نحوی (اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان)، منجر به تولیدات صنعتی‌ای شود که به سلامتی شهروندان آسیب برساند؛ درحالی‌که تولید یا واردات بهتر، امکان‌پذیر باشد».

از جمله مصادیق خشونت صنعتی عبارتند از: تولید محصولات صنعتی کم‌کیفیت یا غیراستاندارد، از جمله خودروهایی کم‌ایمن و آلاینده، وجود کارخانه‌های آلاینده یا دارای خطر، استفاده از مواد اولیه نامرغوب در محصولات صنعتی، ورود یا ایجاد فناوری‌های خطرناک به جامعه، و... .

۳. خشونت درمانی: «خشونت بهداشتی - درمانی عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی در موضوعات و حوزه‌های بهداشتی و درمانی؛ به گونه‌ای که خدمات بهداشتی و درمانی در بهترین سطح و کیفیت ممکن ارائه نشود».

از جمله مصادیق خشونت‌های بهداشتی - درمانی می‌توان به کمبود دارو و تجهیزات پزشکی طبق آخرین پیشرفت‌های بشری، عدم دسترسی مطلوب به بهداشت و درمان موجود، نارضایتی کادر آموزش پزشکی و درمان به هر دلیل، خطاهای پزشکی، کم‌توجهی در ارائه خدمات سلامت، عدم دسترسی به درمان مناسب، تبعیض و بی‌عدالتی در ارائه خدمات بهداشتی-درمانی به ویژه در مناطق فقیرنشین، هزینه بالای درمان برای طبقات کم‌درآمد، عرضه داروهای غیراستاندارد یا کم‌تأثیر، محرومیت از خدمات سلامت آنلاین و مواردی از این قبیل اشاره کرد.

۴. خشونت غذایی: «خشونت غذایی عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری» و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی مربوط به تغذیه، که به نحوی (اعم از مستقیم و

غیرمستقیم یا آشکار و پنهان)، به سلامتی شهروندان آسیب می‌رساند».

از جمله مصادیق خشونت غذایی می‌توان به استفاده بیش از حد استاندارد از سموم در محصولات کشاورزی، افزودنی‌های شیمیایی در محصولات غذایی، پرورش دام و طیور با خوراک‌های غیرطبیعی، تولید و پخش انواع غذاهای فرآوری شده، دستکاری‌های ژنتیکی در محصولات کشاورزی و غذایی، سوءتغذیه بخش‌های کم‌برخوردار جامعه، و موارد مشابه اشاره کرد.

۵. خشونت ترافیکی: «خشونت ترافیکی^(۹) عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی مربوط به عبور و مرور با وسایل نقلیه، که به‌هرصورت و به‌هردلیل به سلامتی شهروندان آسیب برساند».

از جمله مصادیق خشونت ترافیکی می‌توان به تصادفات رانندگی، تولید وسایل نقلیه کم‌کیفیت با استاندارد پایین، ضعف سازوکارهای ایمنی در وسایل نقلیه، جاده‌های کم‌کیفیت و غیراستاندارد، عدم آموزش لازم به شهروندان، ناتوانی حکومت در الزام مردم به رعایت همه مقررات راهنمایی و رانندگی، ضعف پلیس راهنمایی در جلوگیری از تخلفات رانندگی کوچک، و مواردی از این دست اشاره کرد.

۶. خشونت امواجی: «خشونت امواجی، عبارت است از وجود انواع موج‌های ارتباطی و پارازیت‌های ماهواره‌ای، در حدی که برای سلامتی انسان‌ها و حیوانات مضر باشد». از جمله مصادیق خشونت موجی می‌توان به فرستادن پارازیت برای اختلال در شبکه‌های ماهواره‌ای یا وجود انواع امواج شدید ارتباطی اشاره کرد که برای سلامتی موجودات زنده مضر هستند.

۷. خشونت طبیعی: «خشونت طبیعی عبارت است از هرگونه آسیب جسمی ناشی از حوادث طبیعی، مشروط به اینکه قابل پیش‌بینی و پیشگیری بوده باشد».

از جمله مصادیق خشونت طبیعی می‌توان به سیل، زلزله، طوفان، رانش زمین، انواع بیماری‌های عمومی واگیردار و موارد مشابه اشاره کرد؛ مسئولیت خشونت‌های طبیعی نیز، مانند خشونت‌های بی‌صدای دیگر، به‌عهده نظام سیاسی، حاکمان، مدیران، و تصمیم‌گیرانی است که اقدامات ایمنی لازم را انجام نداده‌اند و باید در دنیا و آخرت پاسخ‌گو باشند.

۸. خشونت مازوخیستی: «خشونت مازوخیستی عبارت است از هرگونه آسیب جسمی به خود که مهم‌ترین نوع آن، خودکشی است».

خشونت‌های مازوخیستی، به‌ویژه خودکشی، که مهم‌ترین مصداق آن است، علل، عوامل، و ریشه‌های گوناگونی دارند. آنچه مسلم است، علت بخش عمده این نوع خشونت‌ها، دیگران هستند. این دیگران، از پدر و مادر و اطرافیان و معلمان آغاز می‌شود و تا علل و عوامل و شرایط فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، و... را دربر می‌گیرد و در رأس آن‌ها، نظام سیاسی است که در استقرار یک نظام تربیتی و آموزشی پویا و موفق کوتاهی کرده است. بحث ما روانشناسی یا روانپزشکی نیست که چنین پدیده‌ای را مطالعه و درمان می‌کند، بلکه در اینجا، بحث از زمینه‌ها، ریشه‌ها، علل، و عواملی است که در درازمدت، موجب بروز چنین خشونت‌هایی می‌شود. همه کسانی که به‌ر صورت (مستقیم و غیرمستقیم و آشکار و پنهان) به‌گونه‌ای مثبت (اقدام و عمل) یا منفی (عدم اقدام و عمل لازم) در بروز این پدیده مؤثر بوده یا کوتاهی کرده‌اند، مقصرند و به‌عنوان عامل این نوع خشونت، قابل بازخواست و جریمه هستند.

۲-۴. خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی؛ مصادیق و تعاریف

گفتیم که مهم‌ترین شاخص خشونت‌های بی‌صدا - اعم از فیزیکی و غیرفیزیکی - این است که اراده و هدف عاملان آن در درجه نخست، آسیب زدن به دیگری و ارتکاب خشونت نیست. افزون‌براین، خشونت‌های بی‌صدای «غیرفیزیکی»، دارای چند شاخص مهم به‌شرح زیر هستند:

- نخست اینکه ذهن، روح، عزت نفس، حیثیت، کرامت انسانی، و مواردی از این دست را هدف قرار می‌دهند؛
- دوم اینکه آثار آن‌ها به‌فوریت یا عینیت قابل مشاهده نیست، بلکه با مطالعه، گفت‌وگو، استدلال، و تعیین شاخص‌هایی قابل اثبات است؛
- سوم اینکه بخش عمده نتایج یا پیامدهای آن‌ها، بعداً یا به‌تدریج خود را نشان می‌دهد و در لحظه مشاهده نمی‌شود. این اثرات در قالب انواع ناراحتی، سرخوردگی، بیماری‌های روحی، افسردگی، و بیماری‌های جسمی و روان‌تنی آشکار می‌شود؛
- چهارم اینکه از راه‌هایی که ضرر آن‌ها کمتر است، قابل اجتناب باشند؛ یعنی اگر از هیچ راهی قابل پیش‌بینی و پیشگیری نباشند، یا پیشگیری آن‌ها ضرر بیشتری وارد کند، خشونت به‌شمار نمی‌آیند.

در تعریف این مفهوم می‌توان گفت:

«خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی عبارتند از: خدشه‌دار شدن امنیت روحی، ذهنی، عزت نفس، و کرامت انسانی افراد، که نتیجه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی دیگران، اعم از افراد، گروه‌ها، سازمان‌ها، و حکومت است؛ فارغ از اینکه واقعی، صوری، یا نمادین باشد، مشروط به اینکه قابل اجتناب بوده باشد».

به‌دلایل پرشماری، مسئول بروز خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی نیز، حکومت‌ها، حاکمان، مدیران، و تصمیم‌گیران در سطوح مختلف نظام سیاسی، نظام اداری، و سازمان‌های غیردولتی هستند و مقامات بالاتر، که از قدرت و اختیارات بیشتری برخوردارند، مسئولیت بیشتری نیز دارند و باید در قبال آسیب‌های ناشی از این‌گونه خشونت‌ها پاسخ‌گو باشند؛ چون، وظیفه اصلی حکومت، سیاست‌گذاری، قانون‌گذاری، تصمیم‌گیری، مدیریت، و نظارت بر اموری است که به زندگی و سلامت روحی و روانی مردم مربوط می‌شود. گاهی نیز این‌گونه خشونت‌ها، به‌دلیل بی‌عملی و بی‌تفاوتی یا همان «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» منفی نظام سیاسی و حاکمان رخ می‌دهد. مهم‌ترین انواع و مصادیق خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی در پی می‌آید.

۱. خشونت اقتصادی: «خشونت اقتصادی، عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی، اعم از واقعی، صوری، یا نمادین در موضوعات و حوزه‌های اقتصادی؛ به‌گونه‌ای که امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی دیگران را خدشه‌دار کند».

ازجمله مصادیق خشونت اقتصادی می‌توان به تورم، فقر، محرومیت، بیکاری، توزیع ناعادلانه ثروت، تخصیص ناعادلانه بودجه‌های دولتی، شکاف طبقاتی، تولید کالاهای کم‌کیفیت، دستمزد ناعادلانه، استثمار کارکنان، عدم دسترسی آسان به مسکن و امکانات زندگی، و مواردی از این دست اشاره کرد.

۲. خشونت آموزشی: «خشونت آموزشی، عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی، اعم از واقعی، صوری، یا نمادین در موضوعات، حوزه‌های گوناگون آموزشی (از پایین‌ترین تا بالاترین سطح)؛ به‌گونه‌ای که آن آموزش‌ها، موجب خدشه‌دار شدن امنیت روحی، کرامت انسانی، و عزت نفس آموزش‌بینندگان یا انسان‌های دیگر شود».

ازجمله مصادیق خشونت‌های آموزشی می‌توان به نظام آموزشی ضعیف و ناکارآمد،

محدود کردن فرصت‌های آموزشی، تبعیض در نظام آموزش در همه سطوح، دسترسی نابرابر به آموزش، تبعیض زبانی یا قومی در مدارس، تبعیض در دسترسی به آموزش برای دختران یا اقلیت‌ها، محتوای درسی ضعیف، تحقیرآمیز یا سانسور شده، نداشتن امکانات آموزشی در مناطق محروم، تحقیر دانش‌آموزان و دانشجویان به هر صورت، عدم استفاده از مناسب‌ترین و شایسته‌ترین مربیان، معلمان، و استادان به هر دلیل، محروم بودن از مجهزترین و پیشرفته‌ترین تجهیزات و امکانات آموزشی، فقر دانش‌آموزان و دانشجویان نخبه هنگام تحصیل، دادن آموزش‌هایی که به تبعیض، خشونت، تحقیر، بی‌اخلاقی، و... در برابر دیگران دامن می‌زند، اشاره کرد.

۳. **خشونت اداری:** «خشونت اداری عبارت است از قوانین، فرایندها، رفتارهای مثبت یا منفی در نظام اداری، سیاسی، و قضایی کشور با ماهیت اداری؛ به گونه‌ای که به طور مستقیم یا غیرمستقیم، امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی افراد - اعم از کارکنان و ارباب رجوع - را خدشه‌دار کند یا موجب خشونت‌های آشکار و بی‌صدای دیگر شود».

منظور از قوانین، فرایندها و رفتارهای مثبت، وجود چنین قوانین، فرایندها و رفتارها، و مقصود از منفی، نبود قوانین، فرایندها، و رفتارهایی است که بتواند امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی افراد را تأمین و تضمین، و از خشونت‌های آشکار و بی‌صدای دیگر جلوگیری کند. از جمله مصادیق خشونت اداری می‌توان به وجود قوانین ضعیف و ناکارآمد، جامع و مانع نبودن قوانین، فقدان قوانین لازم برای جلوگیری از هرگونه خشونت آشکار و بی‌صدای، وجود قوانین ناعادلانه، وجود قوانین تبعیض‌آمیز، وجود مدیران، کارشناسان و کارکنان کم‌تعهد، کم‌تخصص، نالایق، کم‌هوش، غیرپایبند به اصول اخلاق عمومی و اخلاق حرفه‌ای و مواردی از این دست اشاره کرد.

۴. **خشونت قضایی:** «خشونت قضایی عبارت است از عملکرد ناکارآمد یا نادرست نظام قضایی کشور در فرایندهای قضایی به هر دلیل؛ به گونه‌ای که امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی ارباب رجوع را خدشه‌دار کند».

از جمله مصادیق خشونت قضایی می‌توان به رفتار نامناسب کارمندان و کارگزاران با مراجعان، وجود قوانین ناعادلانه و تبعیض‌آمیز قضایی، دادگاه‌های تبعیض‌آمیز، شرایط و فضای نامناسب زندان‌ها، قوانین نابرابر برای زنان یا اقلیت‌ها، بازداشت‌های غیرقانونی، محاکمه ناعادلانه، بی‌عدالتی در روندهای دادرسی، رفتارهای نامناسب و تحقیرآمیز با متهمان و

مجرمان، وجود رشوه و پارتی‌بازی، عدم دسترسی زندانیان به امکانات بهداشتی، درمانی، رفاهی، و ورزشی مناسب، عدم دسترسی زندانیان به کتاب، رسانه‌های جمعی و فضای مجازی، فراهم نکردن امکانات و شرایط مناسب برای خانواده‌های زندانیان در راستای داشتن یک زندگی خوب، و مواردی از این دست اشاره کرد.

۵. خشونت سیاسی: «خشونت سیاسی عبارت است از ناکارآمدی یا عملکرد نادرست نظام سیاسی کشور به‌دلیل و در هر سطح و به‌هرصورت؛ به‌گونه‌ای که شهروندان از حقوق اولیه، حقوق مدنی، و حقوق سیاسی محروم شوند یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی آن‌ها خدشه‌دار شود».

ازجمله مصادیق خشونت سیاسی می‌توان به سرکوب آزادی‌های سیاسی، حذف مخالفان به‌هرصورت و در هر سطح، کسب و اعمال قدرت از راه‌های غیرمشروع، پاسخ ندادن به پرسش‌ها، انتقادات و مطالبات مردم، نارضایتی عمومی به‌دلیل —حتی ناموجه— (دیدگاه اسلام: طبرانی، ۱۹۹۵، ج ۶، ۱۳۹؛ ابن‌شعبه حرانی، ۱۳۸۷، ۲۵۶؛ ابن‌طاووس، ۱۳۷۵، ۲۴۶؛ محمدجواد ارسطو، ۱۳۷۹، ۱۲۸-۱۱۰^(۱۰))، استبداد و دیکتاتوری، محروم‌سازی از حق رأی، ضعف آزادی بیان یا اجتماعات، ممنوعیت احزاب مخالف، مجوز ندادن به تظاهرات اعتراضی مسالمت‌آمیز، سانسور رسانه‌ها، تقلب در انتخابات، تهدید رأی‌دهندگان، بازداشت افراد به‌دلایل سیاسی، جرم‌انگاری سیاسی و فکری، مانع‌تراشی برای نقد و انتقاد و مواردی از این دست اشاره کرد.

۶. خشونت فرهنگی: «خشونت فرهنگی، عبارت است از هرگونه «کنش»، «باور»، «آداب‌ورسوم»، «مراسم»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی، اعم از واقعی، صوری، یا نمادین در موضوعات و حوزه‌های مربوط به هویت، قومیت، نژاد، تاریخ، آداب‌ورسوم، زبان، پوشش، آثار باستانی، و موارد مشابه؛ به‌گونه‌ای که توهین، تحقیر، و تخریب به‌شمار آید یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی افرادی را خدشه‌دار کند؛ مگر اینکه به تشخیص متخصصان بی‌طرف، بحث و نقد علمی باشد و به خشونت آشکار منجر نشود».

در تعریف بالا، بحث و نقد علمی و پژوهشی (شروط نقد: علیخانی، ۱۴۰۱، ۱۳۱-۱۲۹) مشروط به اینکه به خشونت آشکار یا فیزیکی منجر نشود، استثنا شده است. با این استثنا، آداب‌ورسوم غلط، ضعف‌های فرهنگی، و خرافات، امکان نقد و اصلاح می‌یابند.

از جمله مصادیق خشونت فرهنگی می‌توان به تحقیر، بی‌توجهی یا نادیده گرفتن میراث و هویت فرهنگی افراد، اقوام، و گروه‌ها در سطح ملی و محلی، نادیده گرفتن زبان‌ها یا فرهنگ‌های محلی، بی‌توجهی به آثار باستانی، نمادهای تاریخی یا قومی، محدودیت زبان‌های ملی و محلی، تحقیر لباس یا آداب محلی، عدم نمایش فرهنگ اقلیت‌ها در رسانه‌های ملی، تبعیض نسبت به اقوام، اقلیت‌ها، و خرده‌فرهنگ‌ها، ارائه تصویر غیرواقعی از اقوام و اقلیت‌ها در رسانه‌ها، و مواردی از این دست اشاره کرد.

۷. خشونت زبانی: «خشونت زبانی، عبارت است از استفاده از واژگان، استعاره‌ها، آرایه‌ها، و فنون و صنایع زبانی و ادبی؛ به گونه‌ای که در هر زمینه‌ای، به هر صورتی، موجب توهین به یا تحقیر دیگران شود یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی آن‌ها را خدشه‌دار کند».

در خشونت زبانی، جوهره و محتوای پیام، معیار است و بیان آن با تعابیر ادبی یا زیبا یا استفاده از ضرب‌المثل و استعاره، تأثیری در خشونت‌آمیز بودن آن ندارد.

۸. خشونت گفتاری: «خشونت گفتاری، عبارت است از استفاده از لحن تند و عتاب‌آلود یا الفاظ و حرکت‌های توهین‌آمیز یا سکوت و بی‌اعتنایی؛ به گونه‌ای که در هر زمینه‌ای، به هر صورتی، موجب تحقیر یا تمسخر دیگران شود یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی آن‌ها را خدشه‌دار کند».

از جمله مصادیق خشونت گفتاری می‌توان به داد و فریاد، دشنام و توهین، استفاده از واژگان و جمله‌های زشت و تحقیرآمیز، کم‌محلی و بی‌محلی، انجام حرکت‌های موهن با زبان بدن، و مواردی از این دست اشاره کرد.

۹. خشونت رفتاری: «خشونت رفتاری، عبارت است از هرگونه رفتار مثبت یا منفی یا بی‌اعتنایی؛ به گونه‌ای که در هر زمینه‌ای، به هر صورتی موجب تحقیر، تمسخر، یا آزار دیگران شود یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی آن‌ها را خدشه‌دار کند».

عواملان خشونت رفتاری، به لحاظ فیزیکی، تعرضی به طرف‌های مقابل نمی‌کنند و کاری به آن‌ها ندارند، ولی در بین خود و برای خود، اقداماتی انجام می‌دهند یا رفتارهایی می‌کنند که افراد یا گروه‌هایی آزرده می‌شوند؛ به عنوان مثال، در برخی مناطق هند، گاو را مقدس می‌دانند؛ اگر افرادی در همان مناطق به طور علنی گاو را ذبح کنند، موجب ناراحتی آن‌ها می‌شوند. همچنین، برگزاری برخی مراسم یا آداب و رسوم (رفتار مثبت)، یا انجام ندادن برخی آداب و رسوم

در مناطق یا مکان‌های مربوطه (رفتار منفی)، اگر موجب آزردن شدن افرادی شود، از مصادیق خشونت رفتاری خواهد بود.

۱۰. خشونت نمادی: «خشونت نمادی، عبارت است از استفاده از انواع نمادهای تجسمی، تصویری، هنری، ادبی، نشانه‌ها، اشکال، و موارد مشابه؛ به گونه‌ای که در هر زمینه‌ای، به هر صورتی موجب توهین به یا تحقیر و تمسخر دیگران شود یا امنیت روحی، عزت نفس، و کرامت انسانی آن‌ها را خدشه‌دار کند».

از جمله مصادیق خشونت نمادی می‌توان به کشیدن کاریکاتور، بزرگ‌نمایی یک ویژگی ظاهری برای تمسخر، استفاده از شکل دست یا بدن با معانی زشت یا تحقیرآمیز، طراحی پوسترهایی با نشانه‌های توهین‌آمیز، نمایش تحقیرآمیز یک قوم یا ملت در فیلم‌ها و سریال‌ها، استفاده از حیوان برای نمادسازی یک ملت یا گروه، سوزاندن پرچم یک کشور یا لگدمال کردن آن، بی‌احترامی به نمادهای دینی یا مقدسات دیگران یا تمسخر آن، استفاده از القاب یا عناوین تحقیرکننده در شعر، ادبیات یا شعارهای سیاسی، نسبت دادن نمادهای پست یا منفی (مثل کلاغ، موش، روباه، یا علف هرز) به یک گروه اجتماعی یا اقلیت، دست‌کاری تصاویر افراد برای القای بی‌ارزشی یا مضحکه بودن آنان و مواردی از این دست اشاره کرد. بحث و نقد علمی و مستدل و نقدهای سیاسی-اجتماعی در قالب طنزها و کاریکاتورهای غیر موهن از این قاعده مستثناست.

۱۱. خشونت زیست‌محیطی: «خشونت زیست‌محیطی عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان؛ به گونه‌ای که به تخریب یا آلودگی هر جزئی از محیط زیست، هدررفت آب، آسیب به حیات وحش، اختلال در اکوسیستم‌ها، و موارد مشابه منجر شود».

آلودگی‌های ناشی از وسایل نقلیه و کارخانه‌ها، استفاده از شوینده‌های شیمیایی، ریختن زباله در شهر و محیط زیست، قطع درختان به‌دلیل، شکار یا آزار حیوانات، و صدها اقدام مشابه دیگر را می‌توان از مصادیق خشونت زیست‌محیطی دانست.

۱۲. خشونت مدنی: «خشونت مدنی، عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی مربوط به شهر، که به نحوی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان، به گونه‌ای بر فضاهای عمومی، هویتی، و تاریخی شهر تأثیر بگذارد که موجب زحمت، آزار، آسیب ذهنی و روحی، و

نارضایتی بحق شهروندان شود».

امور مدنی، مربوط به مدینه است که در اینجا آن را معادل شهر گرفته‌ایم. سه گروه در مورد تمام اجزا و فضاهای شهر دارای حقوق هستند: نخست، گذشتگان که شهر را آباد کرده‌اند و در آن، آثار، نمادها، آبادانی، و فضای سبز ایجاد کرده و سنت و رسوم، هویت، خاطرات، و آثار تاریخی خلق کرده‌اند؛ دوم، کسانی که در آن زندگی می‌کنند و باید با رضایت از شرایط و امکانات و بهره‌گیری از هوا و فضا، لذت زندگی را بچشند و به لحاظ هویتی و تاریخی به زندگی در آن شهر افتخار کنند؛ و سوم، فرزندان و آیندگان که حق زندگی و حق برخورداری از مواهب مادی و معنوی و هویتی و تاریخی شهر دارند. شهرداری‌ها، مالک و صاحب شهر نیستند، بلکه تنها، کارگزارانی برای اداره شهر هستند؛ به همین دلیل حق ندارند در مورد شهر، هرگونه که دوست دارند یا منافع مقطعی‌شان ایجاب می‌کند یا خودشان صلاح می‌دانند تصمیم بگیرند و عمل کنند. هرگونه سیاست‌گذاری، تصمیم‌گیری، و عمل باید اولاً با تأمین آرامش روانی شهروندان، ثانیاً هماهنگ با اصول و قواعد هویتی، تاریخی، و زیست‌محیطی، و ثالثاً با رضایت مردم، متخصصان، و نهادهای مدنی انجام شود^(۱۱).

مهم‌ترین مصادیق خشونت مدنی عبارتند از: ترافیک^(۱۲)، آلودگی هوا، تراکم‌فروشی، برج‌سازی، نبود تمهیدات و استانداردهای لازم برای حوادثی مانند آتش‌سوزی و زلزله در همه ساختمان‌ها و محله‌ها^(۱۳)، رانندگی ناپایمن و اضطراب‌زا، تخلفات رانندگی، تبعیض در توزیع منابع شهری، نابرابری در خدمات شهری، حاشیه‌نشینی، ناامنی اجتماعی و فیزیکی^(۱۴)، ناامنی ساختمان‌ها، تأسیسات و امکانات اعم از ضروری و تفریحی، تبدیل فضای‌های سبز یا ورزشی به ساختمان، به هم زدن بافت محله‌ها، ساختمان‌سازی به گونه‌ای که منظره‌های طبیعی، مانند کوه‌ها و پارک‌ها، قابل دید نباشد، تراکم جمعیت منجر به ایجاد صف برای تأمین نیازها^(۱۵)، ضعف امکانات و خدمات در محله‌های فقیرنشین، و....

خشونت‌های مدنی را می‌توان جنایت مدنی نیز نامید؛ چون، برخی مصادیق آن، مانند تنش‌های ناشی از حجم ترافیک، پیامدهای تراکم جمعیت، برج‌سازی، و... معنا و سعادت را از زندگی انسان‌ها حذف می‌کند و مواردی مانند آلودگی هوا، به تدریج انسان‌ها را می‌کشد. برخی دیگر، مانند آتش‌سوزی، تخریب، یا زلزله، امکان کمک‌رسانی را به دلیل تراکم خودرو و جمعیت سخت می‌کند.

۱۳. خشونت رسانه‌ای: «خشونت رسانه‌ای، عبارت است از تولید و انتشار هرگونه محتوای

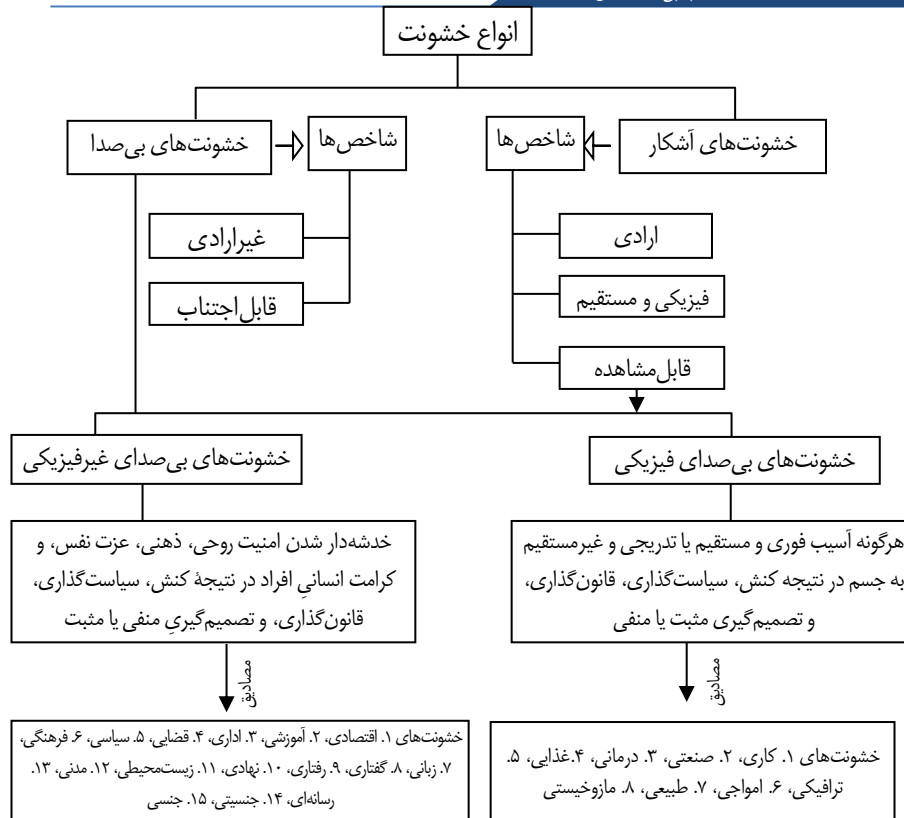
رسانه‌ای و فضای مجازی که به‌نحوی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان، موجب نگرانی یا آزار ذهنی و روحی دیگران شود یا هرگونه خشونت را عادی‌سازی یا ترویج کند». از جمله مصادیق خشونت رسانه‌ای می‌توان به تولید و پخش اخبار غیرواقع یا شایعه، مطالب توهین‌آمیز و تحقیرآمیز، تلفیق راست و دروغ، انواع فیلم‌ها و انیمیشن‌های خشن یا موهن، انواع بازی‌های خشن یا جهت‌دار برای توهین و تهمت به‌هرشکل، تمسخر یا تحقیر افراد دیگر یا باورها یا فرهنگ‌ها، انتشار اطلاعات خصوصی افراد بدون اجازه آن‌ها و مواردی از این دست اشاره کرد.

۱۴. خشونت جنسیتی: «خشونت جنسیتی، عبارت است از هرگونه «کنش»، «سیاست‌گذاری»، «قانون‌گذاری»، و «تصمیم‌گیری» مثبت یا منفی که به‌نحوی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان، منجر به تحقیر یا بی‌عدالتی جنسیتی شود یا به‌نحوی مانع شکوفایی استعدادها و خلاقیت‌های یکی از دو جنس زن یا مرد به‌سبب جنسیت شود یا به‌نوعی حقوق آن‌ها را نادیده بگیرد».

از جمله مصادیق خشونت جنسیتی می‌توان به تبعیض علیه زنان یا مردان، محرومیت زنان یا مردان از فرصت‌ها، امکان‌ها، و امکاناتی که شایستگی آن را دارند، و هر اقدام دیگری اشاره کرد که زن یا مرد بودن را در اموری دخالت می‌دهد که از نظر نظام آفرینش، جنسیت در آن‌ها موضوعیت ندارد.

۱۵. خشونت جنسی: «خشونت جنسی، عبارت است از هرگونه نگرش، باور، آداب‌ورسوم، قانون، فشارهای فرهنگی-اجتماعی، رفتارهای دیگران و موارد مشابه که به‌نحوی، اعم از مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان، مانع برآوردن نیازهای جنسی، یا سبب سرکوب گزینه‌های جنسی توسط خود فرد یا دیگران شود».

از جمله مصادیق خشونت جنسی می‌توان به بالا رفتن سن ازدواج به‌هردلیل، نبود فرصت ازدواج دوباره برای همسران جداشده یا فوت‌شده، نبود فرصت و امکان ازدواج برای معلولان و توان‌جویان در هر سطحی، عدم امکان پاسخ به نیاز جنسی به‌دلیل مسافرت، مأموریت، و اقتضانات شغلی، و موارد پرشمار دیگری اشاره کرد که افراد را در برآوردن گزینه جنسی، دچار محدودیت می‌کند.



۵. مسئولیت خشونت‌های بی‌صدا

اینکه در مباحث پیشین، برخی از آسیب‌های گریزناپذیر را از مصادیق خشونت خارج کردیم، به این دلیل است که عواملان خشونت به اندازه‌ای که در بروز خشونت قصور و تقصیر داشته‌اند، مسئول هستند و باید پاسخگو باشند. هر کسی در هر مقام و جایگاهی، به هر میزانی در وقوع خشونت‌های بی‌صدای فیزیکی مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان داشته باشد، به همان میزان مسئولیت دارد و مقصر است و باید بازخواست شود. در ادامه به سه دسته مسئولیت در این مورد اشاره می‌کنیم.

۵-۱. مسئولیت حقوقی و قضایی

طبق مبانی حقوقی و فلسفه مسئولیت، به طور کلی هر تصمیم یا اقدامی که آسیب قابل پیش‌بینی و قابل پیشگیری‌ای به دیگری وارد کند، می‌تواند موجب مسئولیت شود. جرم‌انگاری انواع

خشونت‌های بی‌صدا، از ضرورت‌های جهان امروز و از اقتضانات یک نظام قضایی پویا و کارآمد است. افراد به همان اندازه‌ای که در رخداد خشونت‌های بی‌صدا نقش مستقیم و غیرمستقیم یا آشکار و پنهان دارند، مسئولیت حقوقی و قضایی نیز دارند و باید به تناسب جرم، مجازات شوند. یکی از مهم‌ترین راه‌های کاهش خشونت‌های بی‌صدا و حرکت به سوی جامعه‌ای سالم‌تر و خوشبخت‌تر، تعقیب حقوقی و قضایی عاملان خشونت‌های بی‌صدا است. هم‌اکنون، تنها در برخی موارد برای خشونت‌های بی‌صدا جریمه‌ها و مجازات‌هایی در قوانین حقوقی و مدنی وجود دارد که آن هم بسیار اندک و ضعیف است و قدرت بازدارندگی یا جبران خسارت ندارد؛ چون، جنبه‌های گوناگون این خشونت‌ها و عمق فاجعه آن را بررسی نکرده و ندیده است. در حقوق، این مسئولیت‌ها در سه دسته اصلی بررسی می‌شود:

۱. مسئولیت مدنی (حقوق خصوصی): اگر کسی با رفتار یا کوتاهی خود، زانی به دیگری وارد کند، موظف به جبران خسارت است. مبنای این مسئولیت در حقوق بیشتر کشورها، قاعده لاضرر یا «جبران خسارت» است؛

۲. مسئولیت کیفری (جزایی): اگر رفتار فرد یا گروهی، برخلاف قوانین جزایی باشد و امنیت عمومی یا حیثیت افراد را خدشه‌دار کند، جرم به‌شمار می‌آید^(۱۶). در اینجا، هدف نه‌تنها جبران خسارت، بلکه تنبیه و بازدارندگی است؛

۳. مسئولیت اداری و سیاسی: مقامات حکومتی یا مسئولان اگر با تصمیم‌ها و مدیریت نادرست یا ترک فعل، به جامعه زیان برسانند، باید در برابر نهادهای نظارتی یا دادگاه‌های اداری و حتی کیفری پاسخگو باشند.

۲-۵. مسئولیت انسانی و اخلاقی

خشونت‌های بی‌صدا، کنش‌های مثبت یا منفی غیراخلاقی و ضداخلاقی هستند. این دسته از خشونت‌ها، در رذایل اخلاقی ریشه دارند و عاملان خشونت‌های بی‌صدا، به همان اندازه‌ای که در رخداد آن‌ها نقش دارند، از فضایل اخلاقی دور می‌شوند و کار ضداخلاقی انجام داده‌اند. ابتدا باید ماهیت مسئولیت اخلاقی در حوزه‌های گوناگون روشن، و سپس، اقدامات بسنده در راستای تبدیل اصول اخلاقی به قانون الزام‌آور انجام شود. تبدیل نشدن اصول اخلاقی به قوانین الزام‌آور، رافع مسئولیت اخلاقی افراد نیست. درباره مسئولیت اخلاقی انسان در برابر خشونت‌های بی‌صدا، چند نکته زیر قابل ذکر است.

۱. مسئولیت اخلاقی: مسئولیت اخلاقی، به این معناست که انسان به دلیل نقض یک اصل اخلاقی - حتی اگر قانون رسمی، آن را جرم نداند - در برابر وجدان خود، جامعه، و افکار عمومی پاسخگو باشد. از جمله ویژگی‌های مسئولیت اخلاقی این است که برخلاف حقوق - ضمانت اجرای بیرونی ندارد، بلکه بیشتر با وجدان فردی یا قضاوت جامعه اعمال می‌شود؛

۲. گذار از اخلاق به حقوق الزام‌آور: در بسیاری از کشورها، برخی هنجارهای اخلاقی آن قدر مهم و حیاتی دانسته شده‌اند که به قانون الزام‌آور تبدیل شده‌اند^(۱۷). اینکه تا چه حد توانسته‌اند خشونت‌های بی‌صدا را پوشش دهند و مانع بروز و ظهور آن‌ها شوند، به بررسی نیاز دارد. در حوزه اقتصاد و عدالت اجتماعی نیز مثلاً در کشورهای اسکاندیناوی از جمله سوئد و نروژ، دولت موظف است از طریق سیاست‌های رفاهی، نابرابری شدید را کاهش دهد. این کار، ریشه در اصل اخلاقی عدالت اجتماعی دارد که در این کشورها به یک اصل قانونی و الزام‌آور تبدیل شده است. حقوق بشر بین‌المللی نیز بر برخی اصول اخلاقی، مانند منع شکنجه، ممنوعیت تبعیض نژادی، یا حق آموزش و سلامت تأکید دارد. این‌ها ابتدا تنها توصیه‌های اخلاقی بودند، ولی بعداً از طریق اسناد الزام‌آور حقوق بشری، مانند میثاق‌ها و کنوانسیون‌ها، وارد نظام حقوقی بین‌المللی شدند. تبدیل اصول و مسئولیت‌های اخلاقی به قانون، از دو راه انجام می‌شود: نخست، روش مستقیم یا قانون‌گذاری صریح، که در این صورت، اصول و ارزش‌های اخلاقی به‌طور مستقیم وارد متن قانون اساسی یا قوانین عادی شده‌اند^(۱۸)؛ دوم، روش غیرمستقیم یا تفسیر قضایی، که در این صورت، دادگاه‌ها، اصول اخلاقی را در قالب تفسیر حقوقی وارد قوانین می‌کنند^(۱۹).

نتیجه اینکه هر تصمیم یا رفتار آسیب‌زننده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، کلامی، و... بار مسئولیت اخلاقی دارد؛ حتی اگر قانون، آن را جرم نداند. در بسیاری از کشورها، برای جلوگیری از آثار زیان‌بار این رفتارها، برخی اصول اخلاقی مهم، مانند کرامت انسانی، عدم تبعیض، عدالت اجتماعی، احترام به حقوق دیگران، حفظ ایمنی، و... به قوانین الزام‌آور تبدیل شده‌اند. این قوانین در عمل، می‌توانند به مسئولیت مدنی، کیفری، یا سیاسی منجر شوند. در برخی کشورها، از جمله ایران، مسئولیت‌های اخلاقی، تاحدی وارد قوانین اساسی و عادی شده‌اند، ولی تحت تأثیر فضاها یا فشارهای سیاسی یا فرهنگی، چندان رعایت نمی‌شوند.

۳-۵. مسئولیت دینی و اخروی

از نظر آموزه‌های اسلامی، خشونت‌های بی‌صدا در زمرة «حق الناس» قرار می‌گیرند. حق الناس، از جمله مهم‌ترین و خطرناک‌ترین بخش‌های آموزه‌ها و اعتقادات دینی است که اگر مجازات دنیوی نداشته باشد، مجازات‌های سخت اخروی در پی دارد. در دین اسلام، همه رفتارهای فردی و اجتماعی در جهان پس از مرگ، پیامدهای اخروی دارند. در متون اسلامی، از جمله قرآن^(۲۰) و حدیث، بر این نکته تأکید شده است که بسیاری از رفتارهای اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی که ممکن است در دنیا کمتر دیده شوند یا قانون به‌طور کامل پیگیر آن‌ها نباشد در قیامت مورد محاسبه دقیق قرار می‌گیرند؛ چون حق الناس به‌شمار می‌آیند (شعیری، بی‌تا، ۱۴۷؛ معتزلی، ۱۴۰۴، ج ۱۷، ۱۴۷؛ قاضی، ۱۹۷۹، ۱۲۵؛ ابی‌داوود، بی‌تا، ۳۳۱-۳۳۱ و ۱۷۱؛ بیهقی، ۱۳۴۴، ج ۹، ۲۰۵؛ نوری، ۱۴۰۸، ج ۱۱، ۱۶۸؛ الحرانى، ۱۴۰۴، ق، ۲۷۱؛ سیوطی، ۱۹۵۴، ج ۲، ۲۶۹؛ بغدادی، بی‌تا، ج ۹، ۳۴۳؛ البلاذری، ۱۳۹۸، ق، ۱۶۲^(۲۱))؛ بنابراین، تصمیم‌ها و سیاست‌های اقتصادی نادرست که برای مثال، به ایجاد تورم یا هدر دادن وقت مردم یا فقر یا آزار و ناراحتی آن‌ها منجر شده است، در قیامت به‌عنوان «تضییع حق الناس» و «ظلم جمعی» بازخواست می‌شود. همچنین، تمسخر^(۲۲)، توهین، و تهمت به دیگران یا غیبت (حرعاملی، ۱۳۱۶، ج ۱۲، ۲۸۴؛ شعیری، بی‌تا، ۱۴۷)^(۲۳)، و رفتارهای خطرناک در رانندگی، اگر موجب آسیب یا مرگ دیگران شود، افزون‌بر ضمانت دنیوی، در آخرت به‌عنوان قتل یا آزار مورد محاسبه و بازخواست قرار می‌گیرد.

در منطق اسلام، قاعده کلی این است که حق الله، مثل ترک نماز یا روزه یا ارتکاب گناهان فردی بدون ضرر به دیگری، با توبه بخشوده می‌شود، اما حق الناس به هر میزان و به هر صورت که باشد، بدون جلب رضایت صاحبان حق آمرزیده نمی‌شود؛ حتی اگر فرد، دارای بالاترین درجات قرب الهی باشد و با نیت پاک، جانش را در راه خدا فدا کرده باشد (عبدالرحیم، بی‌تا، ج ۴، ۱۷۳؛ احمدبن حزم، ۲۰۰۹، ج ۲، ۳۴۶)^(۲۴). نتیجه اینکه هرگونه رفتار، تصمیم، یا بی‌احتیاطی و بی‌توجهی که موجب آزار یا زیان به دیگری شود، بار اخروی سنگینی دارد. در مورد حق الناس، در قیامت خداوند نه‌تنها به نیت، بلکه به آثار عملی رفتارها با دیگران رسیدگی می‌کند. حق الناس، به‌عنوان یک اصل محوری در اسلام، به این معنا است هیچ ظلم یا آزار اجتماعی کوچک و بزرگی بی‌پاسخ نمی‌ماند.

نتیجه‌گیری

«زندگی کن و بگذار زندگی کنند. در زمین به اندازه کافی غذا برای همه هست. روی زمین به اندازه کافی جا برای همه هست. در زمین به اندازه کافی شغل برای همه هست. از آزار و اذیت دیگران دست بردارید. هرکس تنها مسئول اعمال و رفتار خودش است. از کنترل دیگران دست بردارید. به شما وظیفه پیامبری محول نشده و شما پیغمبر نیستید. نمی‌توان هیچ انسانی را به زور سعادتمند کرد یا به بهشت برد». این‌ها و صدها جمله مانند این‌ها، کوچک‌ترین مشکلی از جوامع دچار خشونت‌های بی‌صدا حل نمی‌کند. بخش عمده مشکلات و مسئله‌های خشونت‌زا را کسانی درست می‌کنند که قرار بود حل‌کننده مسئله باشند. بسیاری از خشونت‌های آشکار و بی‌صدا را کسانی ایجاد می‌کنند که برای نفی خشونت آمده بودند و بسیاری از حاکمان و تصمیم‌گیران با شعار و ادعای صلح و دوستی خشونت می‌ورزند. از اینجاست که مسائل جوامع انسانی، مانند یک کلاف سردرگم، به‌حدی پیچیده و درهم‌تنیده می‌شود که فهم آن‌ها نیز دشوار است؛ چه برسد به حل آن‌ها. اگرچه فهم و حل آن‌ها دست‌کم، محال ذاتی نیست، ولی فعلاً در کشورهای جهان سوم به محال عادی تبدیل شده است. برای فهم این پیچیدگی‌ها باید به فلسفه سیاسی رجوع کرد و ابتدا ماهیت انسان، جامعه، قدرت، سیاست، و حکومت را شناخت؛ سپس، به اندیشه‌های سیاسی و اندیشه‌های اجتماعی رجوع کرد تا راه‌حل‌های میان‌مدت و بلندمدت را نشان دهند. پس از آن، به دانش‌های سیاست، جامعه‌شناسی، روانشناسی، و دانش‌های میان‌رشته‌ای مرتبط دیگر رجوع کرد تا برنامه اجرایی را برای تحقق راهکارهای ارائه‌شده طراحی کنند. در مرحله بعد باید آن برنامه‌ها را به‌دست مدیران برگزیده‌شده در یک فضای رقابتی شفاف برپایه شاخص‌های شایسته‌سالاری داد تا در فرایندهای شفاف مبتنی بر نظارت و پاسخ‌گویی، اهداف تعیین‌شده در برنامه‌ها را پیگیری کنند. در این صورت می‌توان امید به کاهش نهادینه انواع خشونت‌های بی‌صدا و آشکار در جامعه داشت.

هر انسانی، تنها یک بار در این دنیا فرصت زندگی پیدا کرده است. شایسته است در این فرصت بی‌نظیر، استعدادها و خلاقیت‌هایش را شکوفا کند، به رشد و تعالی خود و توسعه و پیشرفت جامعه‌اش بپردازد، و با تمام وجود از همه مواهب زندگی، آن‌گونه که خود می‌خواهد، لذت ببرد. انسان‌های دیگر، به‌ویژه حاکمان، مدیران، و تصمیم‌گیران حق ندارند به دلایل مختلف این فرایند را دچار اختلال کنند. امروزه برای حکمرانی خوب، شاخص‌هایی مانند

حاکمیت قانون، مشارکت، نظارت، پاسخ‌گویی، شفافیت، کارایی و کارآمدی، مسئولیت‌پذیری، وفاق عمومی، برابری حقوق، اثربخشی، و... را برمی‌شمارند. یکی از مهم‌ترین شاخص‌هایی که برای سنجش یک حکومت مطلوب باید به آن توجه داشت، میزان خشونت‌های آشکار و پنهان در جامعه است. اینکه علل، عوامل، و دلایل این خشونت‌ها چه هستند و مقصران و بانیان و آغازکنندگان، چه کسانی بوده‌اند، بحث مرحله بعدی است. یک حکومت مطلوب و حکمرانی خوب، به‌عنوان مهم‌ترین اولویت و به هر قیمتی، تلاش می‌کند خشونت‌های آشکار، به‌ویژه خونریزی، را به حداقل ممکن و حتی صفر برساند، سپس، خشونت‌های بی‌صدای فیزیکی را ریشه‌کن کند، و در ادامه خشونت‌های بی‌صدای غیرفیزیکی را تا حد امکان کاهش دهد. اگرچه شاخص‌های حکمرانی خوب تا حد زیادی به کاهش خشونت‌ها منجر می‌شوند، اما کاهش خشونت‌های بی‌صدا باید به‌عنوان یک شاخص مستقل در ارزیابی‌ها و رتبه‌بندی حکومت‌ها مورد توجه قرار گیرد. تک‌تک مردم یک کشور، فارغ از دین، مذهب، نژاد، و هر نگرش و باور سیاسی - اجتماعی، می‌توانند و حق دارند و باید از حاکمان، مدیران، و تصمیم‌گیران جامعه خود بخواهند که زمینه‌های زندگی سعادتمندانه را برای آن‌ها فراهم کنند و به‌گونه‌ای عمل کنند که خشونت‌های بی‌صدا از جامعه ریشه‌کن شود. اگر نمی‌توانند، حاکمیت و اداره جامعه را در قالب سازوکارهای علمی به دیگران بسپارند.*

یادداشت‌ها

۱. توریه به این معناست که انسان، در مقام پنهان کردن واقعیت از شنونده، کلامی بگوید که مراد وی از آن، معنایی غیر از دلالت اولیه و ظاهری آن کلام باشد. به بیان روشن‌تر، توریه، سخنی است که معنای آن به ظاهر درست است؛ اما آنچه مخاطب از آن درک می‌کند، نادرست و دروغ است؛ یعنی جمله صادق بیان می‌شود، اما موجب می‌شود مخاطب به اشتباه بیفتد و فریب بخورد؛ برای مثال، کسی به خانه شما زنگ می‌زند و می‌پرسد، برادرت منزل است؟ شما می‌گویید اینجا نیست. منظورت این است که اینجا که من ایستاده‌ام نیست، در حالی که او در اتاق دیگری است.
۲. نگارنده بین خشونت و مجازات تفاوت قائل می‌شود. خشونت، ذاتاً نامشروع و یک عمل غیراخلاقی است. مجازات براساس مجموعه‌ای از مبانی فکری و یک نظام حقوقی انجام می‌شود. در بیشتر موارد، مجازات، خشن است، یا ممکن است قانون، خشن و ناعادلانه باشد، یا برخی از وجوه را نادیده گرفته باشد، یا فرایند درستی را برای تأیید و توافق مردمان جامعه نیمه‌ماده باشد. در چنین مواردی باید قانون ظالمانه و ناکارآمد و فرایندهای مربوطه را اصلاح کرد، ولی تازمانی که آن قانون وجود دارد، نمی‌توان عمل به آن را مصداق خشونت دانست.
۳. در قسمت پایانی مقاله به تفصیل شرح داده شده است.
۴. امام علی(ع) به بازخواست دنیوی متخلفان و مقصران در نظام سیاسی و اداری معتقد بود و حساب خدا در آخرت را جدا می‌دانست. در نامه‌ای به یکی از والیانش نوشت: ... به من خیر داده‌اند تو کشت زمین را برداشته و آنچه پایت بدان رسیده برای خود نگاه داشته‌ای، و آنچه در دست بوده، خورده‌ای. حساب خود را به من بازپس بده و بدان که حساب خدا، بزرگ‌تر از حساب مردمان است (نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (علمی فرهنگی)، ۱۳۷۲، نامه ۴۰، ص ۳۱۳).
۵. سازمان‌هایی که رسماً به دولت وابسته نیستند، ولی از بودجه‌های دولتی استفاده می‌کنند، مثل جهاد دانشگاهی، مؤسسه پژوهشی و آموزشی امام خمینی، برخی نهادهای حوزوی، و... .
۶. در پیشینه پژوهش به این دسته‌بندی‌ها اشاره کردیم.
۷. مانند کبودی بدن، جراحت، بی‌هوشی و... .
۸. مانند دادو فریاد از درد و ناراحتی؛
۹. مقصود از ترافیک، عبور و مرور با انواع وسایل نقلیه است.
۱۰. اگر به دلایل نادرست و ناموجه، نارضایتی عمومی وجود دارد، نظام حکمرانی یا باید مردم را قانع کند که خطا می‌کنند و رضایت آن‌ها را به دست آورد، یا به خواسته‌های آن‌ها تن دهد، یا حکومت را به کسانی تحویل دهد که مردم رضایت دارند؛ حتی اگر ناحق و بر باطل باشند. «رضی‌العامة» یا رضایت عمومی، یکی از مفاهیم مهم سیاسی در فرهنگ و اندیشه سیاسی اسلامی است. برخی از احادیث، به گونه‌ای کلی به اهمیت رضایت مردم اشاره کرده‌اند و بعضی دیگر، به طور مشخص به رضایت مردم در حوزه سیاست و حکومت دلالت می‌کنند. حتی آن‌هایی که به طور کلی بر رضایت مردم تأکید دارند، به طریق اولی در حوزه سیاست و حکومت نیز صدق می‌کنند. تعدادی از احادیث در این مورد به شرح

زیر است: قال رسول الله عليه وسلم: «أحبّ الناس الى الله انفعهم للناس»؛ محبوب‌ترین مردم نزد خدا، کسی است که بیش از همه به مردم سود رساند (طبرانی، المعجم الأوسط، تحقیق: «طارق عوض الله، قاهره: دارالحرمین، ۱۹۹۵م، ج ۶، ص ۱۳۹، ح ۶۰۲۶)؛ امیرالمؤمنین علی (ع): «ولیکن أحبّ الامور إليك أوسطها في الحقّ وأعمّها في العدل و أجمعها للرعيّة فإنّ سخط العائمة يجحف برضى الخاصّة و إنّ سخط الخاصّة يغتفر مع رضى العائمة» (نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی (علمی فرهنگی)، ۱۳۷۲، نامه ۵۳، ص ۳۲۷؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول عن آل الرسول (ع)، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی و شرکت چاپ و نشر بین‌الملل، ۱۳۸۷، ج ۱، ص ۲۵۶).

۱۱. شهرداری تهران در طول چند دهه نشان داده است که صلاحیت تصمیم‌گیری در مورد ساخت‌وسازهای این شهر را ندارد. تراکم‌فروشی، برج‌سازی، تبدیل فضای ورزشی و فضاهای سبز به ساختمان، به هم زدن بافت سنتی و تاریخی محله‌ها، و... از جمله خشونت‌ها یا جنایت‌های مدنی بوده‌اند که در این شهر رخ داده و صدها مشکل و مسئله، از جمله افزایش جمعیت مهاجر، افزایش خودرو و ترافیک‌های سنگین، آلودگی هوا، و... را در پی داشته است. گذشته از اینکه گفته می‌شود در پشت صحنه این مجوزها و ساخت‌وسازها، هزاران میلیارد رانت، رشوه، و سوءاستفاده نیز وجود دارد. شهرداری تهران در چند دهه گذشته، تهران را به یک شهر بی‌هویت، بی‌تاریخ، و به‌ظاهر مدرن با انبوهی از مشکلات روی گسل‌های خطرناک زلزله تبدیل کرده است.

۱۲. مقصود، حجم زیاد خودروها و کندی عبور و مرور است.

۱۳. روز پنجشنبه، ۳۰ دی ماه ۱۳۹۵، ساختمان پلاسکو واقع در چهارراه استانبول تهران آتش گرفت. این ساختمان، پس از سه‌ونیم ساعت فروریخت و طی آن، ۱۶ آتش‌نشان و ۶ شهروند کشته و ۴ نفر مفقود شدند. پس از آن با تجمیع همه امکانات و توان، بیش از سه ماه طول کشید تا این ساختمان، آواربرداری شود. موارد مشابه نیز به‌گونه‌ای متناوب در تهران رخ داده است.

۱۴. به‌عنوان مهم‌ترین مصادیق خشونت مدنی در این مورد می‌توان به کیف‌قاپی، موبایل‌قاپی، جیب‌بری، و انواع دیگر سرقت‌ها اشاره کرد.

۱۵. یکی از علل آسیب روحی و جسمی شهروندان، هدررفت وقت در صف‌های نانوائی، پمپ بنزین، و اداره‌های مختلف برای انجام کارهای اداری است.

۱۶. توهین به ادیان یا اقوام در بسیاری از کشورها جرم است (مانند قوانین ضدنفرت‌پراکنی در آلمان یا فرانسه).

۱۷. برای مثال، در حوزه احترام به کرامت انسانی، در آلمان و فرانسه، توهین نژادی، قومی، و دینی نه تنها غیراخلاقی، بلکه جرم است. مبنای آن، اصل اخلاقی «کرامت انسانی» است که در ماده ۱ قانون اساسی آلمان آمده است. این اصل می‌گوید: «۱. حیثیت انسان، مصون از تعرض، و رعایت و حمایت از آن، به‌عهده هیئت حاکمه است؛ ۲. بنابراین، ملت آلمان مصونیت از تجاوز و غیرقاب واگذار بودن حقوق انسانی را بنیاد هر جامعه بشری و صلح و عدالت در جهان می‌شناسد؛ ۳. حقوق اساسی نام‌برده ذیل قوای مقننه، مجریه، و قضائیه را به‌منزله قانون نافذی مقید می‌سازد». همچنین، در حوزه ایمنی و سلامت، رانندگی بی‌مبالا در همه کشورها جرم است؛ چون، اخلاقاً «بی‌توجهی به جان دیگران» پذیرفته نیست و اصل اخلاقی «ضرر نرساندن به دیگری» به قانون الزام‌آور تبدیل شده است. اینکه در عمل تاچه‌حد دولت‌ها توان و اقتدار تا این قوانین را اجرا کنند، بحث دیگری است.

۱۸. مانند اصل کرامت انسانی در ماده ۱ قانون اساسی آلمان.
۱۹. مانند «ممنوعیت تبعیض» در آمریکا که با استناد به متمم چهاردهم قانون اساسی و تفسیر دادگاه عالی، از یک اصل اخلاقی به اصل الزام آور حقوقی تبدیل شد.
۲۰. گاهی حق الناس در قرآن ذیل مفهوم «ظلم» توصیف شده است. قرآن، بارها هشدار داده است که ظلم به دیگران، تبعیض، آزار، و تضییع حقوق مردم، از بزرگترین گناهان است و در قیامت بی حساب نمی ماند؛ برای نمونه: «وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ» / گمان مبر که خدا از کار ستمگران غافل است (ابراهیم، ۱۴)؛ «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ، الَّذِينَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ» / وای بر کم فروشان که در معاملات به مردم زیان می رسانند (مطففین ۸۳)؛ و در مورد آزار دیگران می فرماید: «وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغْيِرٍ مَّا كَتَبْنَا لَهُمْ فَعَدَا حَتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا» / و کسانی که مردان و زنان مؤمن را [با متهم کردن] به اعمالی که انجام نداده اند، می آزارند، بی تردید بهتان و گناه بزرگی به عهده گرفته اند (احزاب، ۳۳).
۲۱. «مَنْ أَدَىٰ مُؤْمِنًا فَقَدْ أَذَانِي، وَ مَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَدَىٰ اللَّهَ» / هرکس مؤمنی را بیازارد، مرا آزرده و هرکه مرا بیازارد، خدا را آزرده است (محمد بن محمد شعیری، جامع الاخبار، نجف: المكتبة الحیدریه، بی تا، ص ۱۴۷)؛ «مَنْ أَدَىٰ ذَمِيًّا فَقَدْ أَذَانِي وَ مَنْ أَذَانِي فَقَدْ أَدَىٰ اللَّهَ» / هرکس یک ذمی (اقلیت دینی غیرمسلمان که در جامعه اسلامی زندگی می کند) را بیازارد، مرا آزرده است و هرکس مرا بیازارد، خدا را آزرده است (عبدالحمید بن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۴۰۴ ه. ق، ج ۱۷، ص ۱۴۷)؛ پیامبر اکرم (ص) فرمود: «إِلَّا مِنْ ظَلَمَ مَعَاهِدًا أَوْ كَلَفَهُ فَوْقَ طَاعَتِهِ أَوْ انْتَقَصَهُ أَوْ أَخَذَ مِنْهُ شَيْئًا بِغَيْرِ طَيْبٍ نَفْسُهُ فَأَنَا حَجِيحُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» / آگاه باشید کسی که بر معاهدی ستم کند، یا پیمانش را بشکند یا او را به کاری بیش از قدرت و امکانش وادارد یا از او چیزی بدون رضایتش بگیرد، من او را در روز قیامت محاکمه و بازخواست می کنم (ابویوسف قاضی، کتاب الخراج، بیروت: دارالمعرفة، ۱۳۰۲ ه. ق، ۱۹۷۹ م. ص ۱۲۵)؛ امام ابی داوود سلیمان، سنن ابی داود، بیروت: دار احیاء السنة النبویة، بی تا، ج ۳، صص ۳۳۱-۳۳۱ و ۱۷۱؛ ابوبکر احمد بن حسین بن علی البیهقی، السنن الکبری، حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف النظامیه الکفائیة فی الہند، ۱۳۴۴ ه. ق، ج ۹، ص ۲۰۵)؛ من ظلم معاهدًا و کلفه فوق طاقته فأنا خصمه يوم القيامة (محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ ه. ق، ج ۱۱، ص ۱۶۸؛ محمد بن حسن الحرانی، تحف العقول، تصحیح علی اکبر غفاری، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ ه. ق، ص ۲۷۱)؛ من آذی ذمیًّا فأنا خصمه و من کنت خصمه و من کنت خصمه خصمته يوم القيامة (جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، مختصر شرح الجامع الصغیر للمناوی، بی جا، دار احیاء الکتب العربیة، ۱۳۷۳ ق، ۱۹۵۴ م، ج ۲، ص ۲۶۹؛ احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیہ، بی تا، ج ۹، ص ۳۴۳؛ احمد بن یحیی بن البلاذری، فتوح البلدان، بیروت: دارالکتب العلمیہ، ۱۳۹۸ ه. ق، ص ۱۶۲).
۲۲. «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْأَسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (حجرات، ۴۹)؛ «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ» (همزه، ۱۰۴).
۲۳. «وَلَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَجِيمٌ» (حجرات، ۴۹).
- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): الْغِيْبَةُ أَشَدُّ مِنَ الزَّنَا فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ صَاحِبُ الزَّنَا يَتُوبُ فَيَتُوبُ

اللَّهُ عَلَيْهِ وَصَاحِبُ الْغَيْبَةِ يَتُوبُ فَلَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِ حَتَّى يَكُونَ صَاحِبُهُ الَّذِي اغْتَابَهُ يُحِلُّهُ» / پیامبر اکرم (ص) فرمود: غیبت کردن از زنا بدتر است، پرسیدند چرا؟ فرمود چون اگر زناکار توبه کند پذیرفته می شود، اما غیبت کننده بخشوده نخواهد شد تا غیبت شونده او را عفو کند (محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ۱۳۷۴ ش، ۱۳۱۶ هـ.ق، ج ۱۲، ص ۲۸۴؛ محمدبن محمد شعیری، جامع الاخبار، نجف: المكتبة الحیدریه، بی تا، ص ۱۴۷).

۲۴. پیامبر (ص) فرمود: «إِنَّ الشَّهيدَ يُعْفَرُ لَهُ كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الدِّينَ [أى الا الحقوق الآدميين]» / شهید همه گناهانش بخشیده می شود، جز بدهی یا حقى که مردم به گردن او دارند (مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحيم (شارح)، تحفه الاحوذى بشرح جامع الترمذى، بيروت: دارالفکر، بی تا، ج ۴، ص ۱۷۳؛ علی بن احمد بن حزم، الاحکام فى اصول الاحکام، بيروت: المكتبة العصرية، ۱۴۳۰ هـ.ق، ۲۰۰۹ م، ج ۲، ص ۳۴۶).

منابع

قرآن کریم

نهج البلاغه (۱۳۷۲). (ترجمه سیدجعفر شهیدی). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

ابن شعبه حرانی، ح. (۱۳۸۷). تحف العقول عن آل الرسول (ع) (جلد ۱). تهران: سازمان تبلیغات اسلامی و شرکت چاپ و نشر بین الملل.

ابوبکر احمد بن حسین بن علی البیهقی (۱۳۴۴). السنن الکبری (ج ۹). حیدرآباد: مجلس دائرة المعارف النظامیه الکفائیة فی الهند.

ابویوسف قاضی (۱۳۰۲). کتاب الخراج. بیروت: دارالمعرفة.

احمد بن علی خطیب بغدادی (بی تا). تاریخ بغداد (ج ۹). بیروت، دارالکتب العلمیه.

احمد بن یحیی بن البلاذری (۱۳۹۸). فتوح البلدان. بیروت: دارالکتب العلمیه.

ارسطا، محمدجواد (۱۳۷۹). اهتمام به آرای عمومی و دید مردم در نگاه علی (ع). فصلنامه حکومت اسلامی، ۱۷، ۲۴-۵.

ایمان، محمدتقی (۱۳۹۷). روش شناسی تحقیقات کیفی. قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.

جلال الدین عبدالرحمن سیوطی (۱۳۷۳). مختصر شرح الجامع الصغیر للمناوی (ج ۲). بی جا: دار احیاء الکتب العربیه.

خنیفیر، حسین؛ مسلمی، ناهید (۱۴۰۲). مبانی و فصول روش های پژوهش کیفی (جلد ۲). تهران: نگاه دانش.

طبرانی (۱۹۹۵). المعجم الأوسط (تحقیق: طارق عوض الله؛ ج ۶). قاهره: دارالحرمین.

عبد الحمید بن ابی الحدید معتزلی (۱۴۰۴). شرح نهج البلاغه (ج ۱۷). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی.

علی بن احمد بن حزم (۱۴۳۰). الاحکام فی اصول الاحکام (ج ۲). بیروت: المكتبة العصرية.

علی بن موسی، سید ابن طاووس (۱۳۷۵). کشف المحجّة لثمرّة المهجّة. قم: بوستان کتاب.

علیخانی، علی اکبر (۱۴۰۱). روش لایه ای در اندیشه پژوهی. تهران: نشر نگاه معاصر.

قاسمی، حمید (۱۴۰۰). مرجع پژوهش. تهران: نشر اندیشه آرا.

مبارکفوری، محمد عبدالرحمن بن عبدالرحیم (شارح) (بی تا). تحفة الاحوذی بشرح جامع الترمذی (ج ۴). بیروت: دارالفکر.

محدث نوری (۱۴۰۸). مستدرک الوسائل (ج ۱۱). قم: مؤسسه آل البيت.

محمد بن حسن حر عاملی (۱۳۷۴). وسائل الشیعه. قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.

محمد بن حسن الحرانی (۱۴۰۴). تحف العقول (تصحیح علی اکبر غفاری). قم: انتشارات جامعه مدرسین.

محمد بن محمد شعیری (بی تا). جامع الاخبار. نجف: المكتبة الحیدریه.

Agnew, R. (2006). *Pressured into Crime: An Overview of General Strain Theory*. New York: Roxbury Pub.

- Albrecht, G. (2005). Sociological Approaches to Individual Violence and Their Empirical Evaluation in W. Heitmeyer & J. Hagan (Eds.). *International Handbook of Violence Research*. (pp. 611-656). Netherlands: Springer Netherlands.
- Bandura, A. (1978). Social Learning Theory of Aggression. *Journal of Communication*, 28(3).
- Bandura, A. (1973). *Aggression: A Social Learning Analysis*. New Jersey: Prentice-Hall.
- Bourdieu, P., & Passeron, J.-C. (1990). *Reproduction in Education, Society and Culture* (R. Nice, Trans.). London: Sage Publications.
- Bourdieu, P., & Passeron, J.-C. (1990). *Reproduction in Education, Society and Culture* (R. Nice, Trans.). London: Sage Publications.
- Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992). *An Invitation to Reflexive Sociology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Bourdieu, P., & Wacquant, L. J. D. (1992). *An Invitation to Reflexive Sociology*. Chicago: University of Chicago Press.
- Cornish, D. B., & Clarke, R. V. (2014). *The Reasoning Criminal: Rational Choice Perspectives on Offending*. New Jersey: Transaction Publishers.
- Coser, A. L. (1964). *The Function of Social Conflict*. New York: Simon & Schuster.
- Dollard, J. (2001). *Frustration and Aggression*. Oxford Shire: Routledge.
- Solnit, A. J. (1972). Aggression: A View of Theory Building in Psychoanalysis. *Journal of the American Psychoanalytic Association*, 20(3).
- Featherstone, R., & Deflem, M. (2003). Anomie and strain: Context and Consequences of Merton's Two Theories. *Sociological Inquiry*, 73(4).
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (2010). *The Subculture of Violence: Towards an Integrated Theory in Criminology*. Oxford Shire: Routledge.
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (Eds.). (2010). *The Subculture of Violence: Towards an Integrated Theory in Criminology*. Oxford Shire: Routledge.
- Ferracuti, F., & Wolfgang, M. E. (Eds.). (2013). *The Subculture of Violence: Towards an Integrated Theory in Criminology* (Reprint ed.). Oxford Shire: Routledge.
- Freud, S. (1961). *Beyond the Pleasure*. New York. London: WW. Norton & Company, Frustration-Aggression Theory
- Galtung, J. (1969). Violence, Peace, and Peace Research. *Journal of Peace Research*, 6(3).
- Galtung, J. (1990). Cultural Violence. *Journal of Peace Research*, 27(3).
- Galtung, J. (1996). *Peace by Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization*. New York: Sage Publication Ltd.

- Galtung, J. (2014). *A Theory of Civilization: Overcoming Cultural Violence*. Kolofon Press.
- Greenland, I., & Göçek, F. M. (2022). *Cultural Violence and the Destruction of Human Communities*. Oxford Shire: Routledge.
- <https://www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights>.
- Lorenz, K. (2002). *On Aggression*. Oxford Shire: Routledge.
- McDougall, W. (2003). *An Introduction to Social Psychology*. New York: Dover Publications.
- Merton, R.K. (1949). Social Structure and Anomie: Revisions and Extensions. In R.N. Anshen (Ed.), *The Family: Its Functions and Destiny* (pp. 226-257). Harper.
- Merton, R.K. (1957). Social Structure and Anomie. In R.K. Merton (Ed.). *Social Theory and Social Structure* (pp.185-214). New York, The Free Press.
- Merton, Robert (1938). Social Structure and Anomie. *American Sociological Review*, 3(5).
- Messner, S.F., & Rosenfeld, R. (2012). *Crime and the American Dream*. Cengage Learning.
- Newman, G.R, Clarke R.V. G., Shoham, S.G. (1997). *Rational Choice and Situational Crime Prevention: Theoretical Foundations*. United Kingdom: Dartmouth.
- Pawlett, W. (2016). *Violence, Society and Radical Theory: Bataille, Baudrillard and Contemporary Society*. Oxford Shire: Routledge.
- Rickwood, D. (2011). Crime Culture and Violence. *Australian Journal of Forensic Sciences*, 43(4).
- Schinkel, W. (2010). *Aspect of Violence: A Critical Theory (Cultural Criminology)*. London: Palgrave Macmillan.
- United Nations General Assembly. (1993). *Declaration on the Elimination of Violence against Women (A/RES/48/104)*. Available at: <https://www.ohchr.org/en/instruments-mechanisms/instruments/declaration-elimination-violence-against-women>.
- United Nations. (1948). *Universal Declaration of Human Rights*. Available at: <https://www.un.org/en/about-us/universal-declaration-of-human-rights>.
- World Health Organization. (2002). *World Report on Violence and Health*. Geneva: WHO. Available at: <https://www.who.int/publications/i/item/9241545615>
- Wright, J. P. (2010). *Rational Choice Theories: Oxford Bibliographies Online Research Guide*. Oxford: Oxford University Press.



evolve and develop through close dialogue with other disciplines and philosophical orientations. The present study utilizes descriptive phenomenology as its methodological framework to explore the essence of artificial intelligence. This methodological approach enables a nuanced investigation of AI that avoids both technological determinism and anthropomorphic projections, while maintaining rigorous philosophical standards.

The main questions of the current paper are: How will artificial intelligence affect governance, voting and political participation? The hypothesis is that algorithmic governance shows that artificial intelligence is currently being used in many aspects of government, leading to the formation of virtual governance and e-government.

Results and Discussion

the emergence of technical nationalism, artificial intelligence technocracy, the spread of innovation and strengthening National competitiveness, block chain-supported voting systems, the emergence of powerful private or transnational actors, political cyber insecurity, and the formation of artificial neural networks have become politicized. Therefore, the innovation of the present paper lies in the fact that there is no independent and comprehensive source addressing the relationship between artificial intelligence and transformations in the realm of the political. Thus, it is necessary to adopt a precise and targeted approach to present a synthesized and systematic perspective on this subject—one that is grounded in both scientific and prescriptive-strategic frameworks.

Interrogating AI-driven political transformations is essential to theorizing modern governance. Such inquiry empowers not only academia but also practitioners to navigate nascent political realities and optimize collective decision-making.

Many analysts and pundits believe that AI is becoming a disruptive force in the existing global order and equations, and creating new international political structures and orders. Research to date has focused mainly on the potential impacts of AI on the balance of power, particularly the struggle for digital leadership between the United States and China, and to a lesser extent India, Russia and the European Union. In short, neorealist readings assume that understanding the impact of AI on the global order is only about the great powers and their militaries. The remaining countries will become data colonies, mere norm-takers or passive adopters of technologies developed elsewhere, which aim to secure their leadership in this field. This aim must be understood in the context of the broader technological competition with its main strategic rival, China. To address this challenge, the US government is strengthening public-private partnerships; for example, executives from major technology companies such as Alphabet, Facebook, and Microsoft are part of the government’s Defense Innovation Board and are contributing to its militarization. Despite such strategic interest in AI, its deployment and expansion remain controversial. For example, several human rights organizations have seriously questioned the implementation of AI systems that may jeopardize civil and political rights, such as facial recognition. Similarly, even leading technology companies have faced strong internal opposition from employees who oppose the development of AI systems for dubious military and surveillance projects.

Table 1: Principles of Responsible Artificial Intelligence

Dimension	Description
Accountability	AI systems should provide appropriate opportunities for feedback, explanation, and appeal.
Transparency	AI systems should commit to transparency and responsible disclosure.
Fairness	AI systems and their underlying algorithms/data must be non-discriminatory.
Human Agency	AI systems should support human autonomy and decision-making authority.





Technical Safety	AI systems must prevent hazards and minimize unintended harm.
Privacy	AI systems should enable notice and consent mechanisms.
Societal Well-being	AI systems should prevent harm to society and the environment.

Source: Adapted from international AI ethics frameworks including EU AI Act (2024), OECD AI Principles (2019), and IEEE Ethically Aligned Design (2019).

Conclusion

Recent advances in AI have created strong arguments for governments to develop governance strategies to maximize the future benefits of AI technologies while minimizing their risks, thus increasing the demand for appropriate social and regulatory responses. As a result, AI is drastically transforming the existing political paradigm, allowing for more diffuse forms of political participation beyond elections, such as the unrestricted disclosure of government data online.

The transformation of the “human-technology” relationship brings with it a new variety of issues related to the digitalization of politics and the specifics of the application of political AI in the digital age. Artificial neural networks mimic biological information processing systems and are composed of artificial neurons that transmit signals to each other in reinforcing systems. Algorithmic governance uses algorithms both to regulate human actions in general and in traditional political structures. The characteristic feature of politics in its new form is that the significant volume of data analyzed by algorithms allows institutions to either provide completely new goods and services or to provide existing goods more accurately and cost-effectively. Technology has always been a constant source of uncertainties, risks, changes and, in many cases, disruption. In addition, technology requires regulators to make complex decisions: whether and when to intervene? What kind of legal intervention should be used? Next, the functions of artificial intelligence in the political sphere are considered with a view to the future of politics in Iran. As you know, since artificial intelligence technology and its capabilities have not yet been used seriously and widely in Iran, the topics that will be considered below are written mainly with the aim of understanding future developments in the field of politics in Iran.

The potential implications of AI deployment in politics remain intensely contested and exhibit a Janus-faced nature—varying significantly based on the character of political systems and the manner of AI utilization.

Keywords: Artificial Intelligence, Politics, Technical Nationalism, Algorithmic Governance, Public Trust.

References

- Abouzari, M. (2023). Artificial intelligence as a soft power tool in public policy. **Scientific Quarterly of Soft Power Studies**, 13 (4), 81-100. (In Persian).
- Akhavan Kazemi, B., Salehi, S. J., & Mohseni, H. (2024). The challenge of the COVID-19 pandemic in confronting some components of new political philosophy. **Political and International Approaches**, 16 (1), 107-127. (In Persian).
- Babaeian, F., Safdari Ranjbar, M., & Hakim, A. (2023). Analyzing the role of artificial intelligence in the public policy cycle: A meta-synthesis approach. **Management Improvement**, 17 (2), 115-150. (In Persian).



Cappelen, Herman; Gendler, Tamar Szabo and Hawthorne, John (Edited by) (2016). **The Oxford Handbook of Philosophical Methodology**. Oxford, United Kingdom Oxford University Press.

Clough, Paul D. and Otterbacher Jahna (2023). Democratizing AI: from theory to practice, in: Carayannis, Elias G. & Grigoroudism Evangelos (Edited by). **Handbook of Research on Artificial Intelligence, Innovation and Entrepreneurship**. Cheltenham: Edward Elgar Publishing Limited.

Cover, Rob (2023). **Identity and Digital Communication: Concepts, Theories, Practices**. London: Routledge.

Dehghani Firoozabadi, S. J., & Chehraazad, S. (2022). Artificial intelligence and the continuum of power in Iran's foreign policy (physical coercion, stick/fear, and deterrent strategy). **Scientific Quarterly of Islamic Revolution Research**, 11 (4), 7-45. (In Persian).

Gillespie, Michael Allen (2006). The Search for Immediacy and the Problem of Political Life in Existentialism and Phenomenology. In: **A Companion to Phenomenology and Existentialism**. Edited by Hubert L. Dreyfus and Mark A. Wrathall. Blackwell Publishing Ltd.

Groenewald, Thomas (2004). A Phenomenological Research Design Illustrated. **International Journal of Qualitative Methods** 3 (1) April: 1-26

Gruber, Mirjam and Benedikter, Roland (2021). The Role of Women in Contemporary Technology and the Feminization of Artificial Intelligence and Its Devices. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.

Jacobs Julian (2024). "The artificial intelligence shock and socio-political polarization". **Technological Forecasting & Social Change**. Volume 199, February: 1-15. <https://doi.org/10.1016/j.techfore.2023.123006>.

Jarvenpaa, Sirkka L (2024). Sourcing data for data-driven applications: foundational questions. In: **Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations**. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.

Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.





- Khalesi, P., Babaei Talatpeh, M. B., & Mazaheri, M. M. (2019). Challenges, opportunities, and political effects of cyberspace in **The Islamic Republic of Iran. Political Research in the Islamic World**, 9 (4), 165-188. (In Persian).
- Kostis, Angelos & Sundberg, Leif and Jonny Holmström (2024). Data work as an organizing principle in developing AI, in: **Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations**. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.
- Mikalef, Patrick (2024). Responsible AI governance: from ideation to implementation. In: **Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations**. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.
- Nazari, A. (2023). **Analyzing of the political** (3rd ed.). Tehran: University of Tehran Press. (In Persian).
- Paul Thiele, Leslie (2021), Rise of the Centaurs: The Internet of Things Intelligence Augmentation, in: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Rehorick, David Allan and Bentz, Valerie Malhotra (Edited by) (2008). **Transformative Phenomenology: Changing Ourselves, Lifeworld's, and Professional Practice**. Lanham: Lexington Books.
- Rezaul Islam, M.; Ahmed Khan, Niaz; Baikady, Rajendra (Editors), (2022). **Principles of Social Research Methodology**. Singapore: Springer.
- Rogerson, Kenneth and Sherman, Justin (2021). AI in Public Education: Humble Beginnings and Revolutionary Potential. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Rosiers, David Perez-Des (2021). AI Application in Surveillance for Public Safety: Adverse Risks for Contemporary Societies. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Salas-Pilco, Sdenka Zobeida (2021). Comparison of National Artificial Intelligence (AI): Strategic Policies and Priorities, in: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.



Simončič, Katja and Jerele, Tonja, Democratizing the Governance of AI: From Big Tech Monopoliesto Cooperatives in: Završnik, Ales and Katja Simoncic (Editors) (2022). **Artificial Intelligence, Social Harms and Human Rights**. Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.

Smaranda Aldea, Andreea; Carr, David and Sara Heinämaa (Edited by) (2022). **Phenomenology as Critique Why Method Matters**. London: Routledge.

The Global Index on Responsible AI: Promoting responsible AI practices worldwide. Posted on June 19, 2024 at: <https://lirneasia.net/2024/06/the-global-index-on-responsible-ai-promoting-responsible-ai-practices-worldwide/>.

Last visited: May, 7, 2025.

Willig, Carla (2008). **Introducing Qualitative Research in Psychology: Adventures in Theory and Method**. Second edition. Berkshire: Open University Press.

Yankoski, Michael; William Theisen, Ernesto Verdeja, and Walter J. Scheirer (2021). Artificial Intelligence for Peace: An Early Warning System for Mass Violence, In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). **Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence**. Switzerland: Palgrave Macmillan.

Zekos, Georgios I. (2022). **Political, Economic and Legal Effects of Artificial Intelligence: Governance, Digital Economy and Society**. Switzerland: Springer.

هوش مصنوعی و تغییرات بنیادین در حوزه امر سیاسی: تحلیل چشم‌اندازهای جدید سیاسی برای ایران

* علی‌اشرف نظری^۱

۱. عضو هیئت‌علمی گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه تهران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult?ItemID=1497543388/2%>

<https://dor.isc.ac/dor/20.1001.1.1735790.1404.20.3.6.1>

چکیده

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۱/۱۷
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۴/۰۳/۰۶
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۱

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی: هوش مصنوعی، امر سیاسی، ناسیونالیسم فنی، حکمرانی الگوریتمی، اعتماد عمومی

هوش مصنوعی یکی از محورهای اصلی بحث و مناظره فکری در سال‌های ۲۰۲۰ تا ۲۰۲۴ بوده است. این فناوری، امکان درک شرایط پیچیده، شبیه‌سازی فرایندهای تفکری و شیوه‌های استدلالی انسانی، توانایی یادگیری و کسب دانش و استدلال برای حل مسائل و در چشم‌اندازی کلان، توانایی یک سیستم برای انجام وظایفی مانند یادگیری، برنامه‌ریزی، و توانایی تعمیم دادن را فراهم کرده است. روش پدیدارشناسی توصیفی (هوسرلی) روش اصلی انجام مقاله حاضر است. امروزه فلسفه پدیدارشناسی برای بررسی انواع مختلف مسائل حاد و مجموعه‌مسائل فلسفی و فرافلسفی به‌کار می‌رود و نتایج پدیدارشناختی در قالب نقد اجتماعی و سیاسی و در بسیاری از بحث‌های اجتماع‌گرایی، نئوپراگماتیک، و نظری-انتقادی استفاده می‌شوند. در فلسفه پدیدارشناسی، نقد، عمدتاً موضوعی روش‌شناختی است. پرسش اصلی مقاله حاضر، این است که «هوش مصنوعی چگونه در حوزه امر سیاسی بر نحوه حکومت و شیوه حکمرانی، الگوی رأی‌دهی، و مشارکت سیاسی تأثیر می‌گذارد؟» فرضیه اصلی این است که هوش مصنوعی در حال حاضر در بسیاری از جنبه‌های دولت به‌کار گرفته شده و منجر به شکل‌گیری حکمرانی مجازی و دولت الکترونیک، ظهور ناسیونالیسم فنی، تکنوکراسی هوش مصنوعی، گسترش نوآوری و تقویت رقابت‌پذیری ملی، سیستم رأی‌گیری با پشتیبانی بلاک‌چین، ظهور بازیگران قدرتمند خصوصی یا فراملی، ناامنی سیاسی سایبری، و شکل‌گیری شبکه‌های عصبی مصنوعی سیاسی شده است. هدف پژوهش نیز درک نظری تحولات هوش مصنوعی با هدف تحلیل آینده سیاست در ایران است.

* نویسنده مسئول:

علی‌اشرف نظری

پست الکترونیک: aashraf@ut.ac.ir

مقدمه

هوش مصنوعی^۱، نوعی فناوری و شاخه‌ای از علوم رایانه است که در سال‌های اخیر، بحث و گفت‌وگو درباره آن بسیار جدی شده است. درک شرایط پیچیده، شبیه‌سازی فرایندهای تفکر و استدلال انسان، توانایی یادگیری و کسب دانش، و استدلال برای حل مسائل، و در چشم‌اندازی کلان، توانایی یک سامانه برای انجام وظایفی مانند یادگیری، برنامه‌ریزی، و تصمیم‌دادن، از دلایل اهمیت یافتن جایگاه هوش مصنوعی است.

درواقع، هوش مصنوعی، عامل محوری‌ای در توسعه نظامی، اقتصادی، امنیت ملی، توافق‌های بین‌المللی، و نظارت و کنترل اجتماعی است که در سال‌های اخیر، بحث و گفت‌وگو درباره آن بسیار جدی شده است. در میانه دهه ۲۰۲۰، اشتیاق و هیجان زیادی برای بحث درباره هوش مصنوعی وجود دارد و دورانی که موضوع تنها در اختیار دانشمندان علوم رایانه‌ای بود، گذشته است. همه افراد جامعه، از جمله هنرمندان، نویسندگان، تاجران، اقتصاددانان، مهندسان، سیاستمداران، و دانشمندان حوزه‌های مختلف، از جمله دانشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی، به این حوزه علاقه‌مند شده‌اند. اگرچه در حال حاضر، هوش مصنوعی توسط انسان کنترل می‌شود، اما این امکان وجود دارد که در آینده، به‌گونه‌ای توسعه یابد که از کنترل انسان خارج شود؛ بنابراین، حضور گسترده‌تر ماشین‌های بسیار تکامل‌یافته، سبب لزوم طرح پرسش‌ها و بحث‌های عمیق درباره تصمیم‌گیری متناسب در این حوزه می‌شود. باوجود این، هوش مصنوعی می‌تواند انسان‌ها را در بازی‌ها و بسیاری از فعالیت‌های دیگر، مانند طراحی راهبرد، پیش‌بینی اثرات بلندمدت، و تجزیه و تحلیل حجم گسترده‌ای از داده‌ها شکست دهد.

براین اساس، پرسش اصلی مقاله حاضر این است که «هوش مصنوعی، چگونه در حوزه امر سیاسی بر نحوه حکومت و شیوه حکمرانی، الگوی رأی‌دهی، و مشارکت سیاسی تأثیر می‌گذارد؟» فرضیه مقاله نیز این است که «حکمرانی الگوریتمی^۲ نشان می‌دهد که هوش مصنوعی در حال حاضر، در بسیاری از جنبه‌های دولت به کار گرفته شده و سبب شکل‌گیری حکمرانی مجازی و دولت الکترونیک^۳، ظهور ناسیونالیسم فنی^۱، تکنوکراسی هوش

1. Artificial Intelligence (AI)
2. Algorithmic governance
3. and E-government Cyber Governance

مصنوعی^۱، گسترش نوآوری و تقویت رقابت‌پذیری ملی، نظام رأی‌گیری با پشتیبانی بلاک‌چین^۲، ظهور بازیگران قدرتمند خصوصی یا فراملی، ناامنی سیاسی سایبری^۳ و شکل‌گیری شبکه‌های عصبی مصنوعی سیاسی شده است.

این مقاله در حوزه هوش مصنوعی و برپایه ضرورت درک تحولات بنیادین در حوزه امر سیاسی نگاشته شده است. هدف نگارنده، ارائه درک پیشدستانه و دقیقی از روند تحولاتی است که در حوزه سیاسی و در پی آن، الگوهای جدید حکمرانی سیاسی به وجود می‌آید. درک نظری تحولات هوش مصنوعی با هدف تحلیل آینده سیاست در ایران، هدف اصلی این مقاله است.

۱. پیشینه پژوهش

با توجه به ماهیت جدید هوش مصنوعی، بیشتر منابع مربوط به آن در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی، در طول پنج سال گذشته و به زبان انگلیسی ارائه شده‌اند. البته بیشتر این منابع، ماهیت عمومی بحث درباره هوش مصنوعی را بررسی کرده‌اند و در حال حاضر حتی منابعی که به زبان انگلیسی و به صورت تخصصی، ماهیت آن را در حوزه امر سیاسی واکاوی کرده‌اند، بسیار محدودند. برپایه یافته‌های حاصل از جست‌وجو در سایت‌ها به‌ویژه گوگل پژوهشگر^۴ - و پایگاه‌های علمی، منابعی به زبان فارسی وجود دارد که بحث امر سیاسی را به‌گونه‌ای مستقل، یا در رابطه با هوش مصنوعی بررسی کرده‌اند؛ به‌عنوان نمونه، علی‌اشرف نظری در کتاب «تحلیل امر سیاسی» (۱۴۰۲)، مفاهیم پایه در حوزه امر سیاسی، تمایز مفهومی سیاست و امر سیاسی، و چشم‌اندازهای تحلیلی امر سیاسی آنتاگونیسم هستی‌شناختی، بازخوانی مفهوم وضع استثنا، سوژه، قدرت و امر سیاسی، نسبت قدرت و آزادی، تبارشناسی سیاست مدرن، مفهوم دیسپوزیتیو، و برآمدن مفهوم زیست سیاست را تحلیل و تبیین کرده است (نظری، ۱۴۰۲).

بهرام اخوان کاظمی، سیدجواد صالحی و حسین محسنی نیز در مقاله‌ای با عنوان

1. techno-nationalism
2. technocracy of AI
3. blockchain- supported voting system
4. cyber insecurity
5. Google Scholar

«چالشگری پاندمی کرونا در مواجهه با برخی مؤلفه‌های فلسفه سیاسی جدید» (۱۴۰۳)، از مهم‌ترین چالش‌های ویروس کرونا برای فلسفه سیاسی جدید سخن گفته‌اند و اینکه تمایز دوست/دشمن در قالب روایت اشمیت از امر سیاسی در شرایط کرونایی، خود را در قالب هم‌آوردی کروناویروس با بشریت به‌نمایش گذاشته و انسان که مسلط بر طبیعت و جهان تعبیر می‌شد، به‌واسطه کرونا، به موجود ضعیف و ناتوانی در مقابل آن تبدیل شد. همچنین، مقوله‌هایی مانند هوش مصنوعی به‌راحتی توانسته است خود را در لباس دشمن خرد انسانی جا بیندازد. به‌زعم نویسندگان، خطر ویروس کرونا، خطر دستکاری فناوری منابع انسانی و طبیعی است که به‌عنوان ابزاری با استدلال محاسباتی برای منافع اقتصادی و مطلوبیت کلی در خدمت قدرت‌های مسلط به‌کار می‌رود (اخوان‌کاظمی، صالحی، و محسنی، ۱۴۰۳).

در مقاله دهقانی فیروزآبادی و چهارآبادی با عنوان «هوش مصنوعی و پیوستار قدرت در سیاست خارجی ایران (جبر فیزیکی، چماق/هراس و راهبرد بازدارنده)» (۱۴۰۱) این بحث مطرح می‌شود که هوش مصنوعی، چگونه در چارچوب نظری پیوستار قدرت — به‌طور مشخص، سه مؤلفه جبر فیزیکی، چماق/هراس و راهبرد بازدارنده — بر تصمیم‌گیری رهبران سیاسی ایران و توفیق آنان در شکل‌گیری یک راهبرد بین‌المللی تأثیر گذاشته است (دهقانی فیروزآبادی و چهارآبادی، ۱۴۰۱).

خالصی، بابایی طلائی، و مظاهری نیز در مقاله «چالش‌ها، فرصت‌ها، و اثرات سیاسی فضای مجازی در نظام جمهوری اسلامی ایران» (۱۳۹۸)، بر این نظر بوده‌اند که فضای مجازی به بخش جدایی‌ناپذیری از زندگی انسان‌ها تبدیل شده و به‌سرعت بر همه شئون و عرصه‌های زیست بشر تأثیر گذاشته است. به‌زعم نویسندگان، این رسانه‌ها، فضای مناسبی را برای معرفی داشته‌های فردی/جمعی فراهم کرده و همچنین، ابزار و امکان مقابله با جنگ نرم دشمن را نیز در خود جای داده‌اند؛ بنابراین، همه ما، نه‌تنها از کاربران فضای مجازی و ابزارهایی با هوش مصنوعی شده‌ایم، بلکه فضای مجازی به‌موازات زندگی حقیقی، تأثیرات خود را بر محیط، رفتارها، باورها، و روابط اجتماعی ما گذاشته و می‌گذارد و چاره و گریزی جز پذیرش آن نیست. در مقاله یادشده، چالش‌ها و فرصت‌های فضای مجازی برای نظام جمهوری اسلامی ایران بررسی شده است.

میراحمدی و امیدی نیز در مقاله «کاربرد هوش مصنوعی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی؛ ظرفیت‌ها و چالش‌ها» (۱۴۰۳)، این نگرش را مطرح کرده‌اند که در وضعیت فعلی،

هوش مصنوعی قادر به تصمیم‌گیری مستقل در سیاست خارجی نیست و در عوض، در قالب سامانه‌های پشتیبان و مکمل یا مشاور تصمیم‌گیری کاربرد دارد. به بیان روشن‌تر، یافته‌ها نشان می‌دهند که با اینکه سامانه‌های هوش مصنوعی در ارائه پشتیبانی تصمیم‌گیری به سیاست‌گذاران امیدوارکننده بوده‌اند، اما هنوز قادر به جایگزینی قضاوت و شهود انسانی در تصمیم‌گیری سیاست خارجی نیستند؛ در نتیجه، بهتر است که هوش مصنوعی را به‌عنوان یک ابزار مکمل به جای یک تصمیم‌گیرنده مستقل در نظر بگیریم (میراحمدی و امیدی، ۱۴۰۳).

در پژوهش بابائیان، صفدری رنجبر، و حکیم (۱۴۰۲) با عنوان «واکاوی نقش هوش مصنوعی در چرخه سیاست‌گذاری عمومی؛ رویکرد فراترکیب بهبود مدیریت»، کاربردها، روش‌ها، مزایا، و چالش‌های هوش مصنوعی در چرخه سیاست‌گذاری عمومی بررسی شده است. با توجه به یافته‌های این پژوهش، از کاربردهای بااهمیت این فناوری در سیاست‌گذاری عمومی می‌توان به اولویت‌بندی مسائل براساس نیازها و خواسته‌های واقعی جامعه و تشخیص مسائل و مشکلات بر مبنای شناخت الگوهای موجود در کلان‌داده‌ها اشاره کرد که منجر به طراحی و تدوین سیاست‌هایی مبتنی بر شواهد می‌شوند. همچنین، استفاده از روش‌هایی مانند الگوریتم‌های یادگیری ماشینی، شبکه‌های عصبی، و پردازش زبان طبیعی، مزایایی از جمله هوشمندی و پویایی فرایند تدوین سیاست‌ها، و در نتیجه، کارآمدتر شدن نقش سیاست‌گذاران در کاربرد این فناوری در چرخه سیاست‌گذاری عمومی نهفته است (بابائیان، صفدری رنجبر، و حکیم، ۱۴۰۲).

شریف‌زاده، میرکوشش، و حسینی در مقاله «بررسی آثار سیاست‌های توسعه فناوری‌های نوین و هوش مصنوعی در گسترش راهبردهای سیاسی کلان با رویکرد سیاست‌های کلی نظام» (۱۴۰۳)، نقش فناوری‌های نوین را در گسترش راهبردهای سیاسی کلان با رویکرد سیاست‌های کلی نظام مطالعه کرده‌اند. جامعه آماری آن‌ها، استادان و متخصصانی بوده‌اند که در حوزه فناوری‌های نوین و هوش مصنوعی، مدرک دکترای تخصصی داشته‌اند. یافته‌های پژوهش یادشده نشان می‌دهد، سرمایه‌گذاری کلان کشورهای توسعه‌یافته در حوزه فناوری‌های نوین، سبب دستیابی به مزیت رقابتی در حوزه سیاست‌های کلان، در مقایسه با کشورهای درحال توسعه، شده و در پی آن، وضع اقتصادی و توسعه و تحقیق در این کشورها بهبود یافته است.

ابوذری نیز در مقاله «هوش مصنوعی، ابزار قدرت نرم در حوزه سیاست عمومی»

(۱۴۰۲)، ظرفیت‌ها و قابلیت‌های هوش مصنوعی و استفاده از برنامه‌های آن در سیاست عمومی را به روش توصیفی-تحلیلی مطالعه کرده است. به‌زعم این نویسنده، همان‌گونه که دولت مدرن در بستر توانایی در گردآوری اطلاعات، توانست دولت مؤثرتر و کارآمدتری شود، احتمالاً در بستر هوش مصنوعی و قابلیت‌های آن خواهد توانست، حکمرانی بهتر و کارآمدتری را در آینده اعمال کند (ابوذری، ۱۴۰۲).

منابع جدیدی نیز به زبان انگلیسی در سال‌های ۲۰۲۲ و ۲۰۲۳ چاپ شده‌اند که می‌توان با درک عمیق و هدفمند، از میان مباحث آن، بحث‌هایی را درباره هوش مصنوعی و امر سیاسی استنباط کرد؛ به‌عنوان نمونه، جورجیوس زکوس^۱ در کتاب «آثار سیاسی، اقتصادی، و حقوقی هوش مصنوعی: حکمرانی، اقتصاد دیجیتال، و جامعه» (۲۰۲۲)، نقش فناوری‌های مبتنی بر هوش مصنوعی را در حوزه دیجیتال شدن سیاست و ویژگی‌های کاربردی هوش مصنوعی سیاسی را در عرصه مشارکت سیاسی و اطلاعات و تغییرات اجتماعی—که پیکربندی «اقتصادهای مبتنی بر دانش» را شکل داده‌اند—بررسی کرده است.

تونیا جِرِل و کاتیا سیمونچِچ^۲، در مقاله‌ای با عنوان «دموکراتیک کردن حکمرانی هوش مصنوعی: از انحصارات فناوری بزرگ تا تعاونی‌ها» در کتاب «هوش مصنوعی، آسیب‌های اجتماعی و حقوق بشر» (۲۰۲۲)، تلاش کرده‌اند، نگرانی فزاینده شکل گرفته در میان سیاست‌گذاران، پژوهشگران، و عموم مردم درباره فعالیت شرکت‌ها در حوزه هوش مصنوعی و کل زیست‌بوم مربوط به آن را بررسی کنند.

کسکین، توگروُل، و دیوید کیگینز، رایان^۳، نیز در کتاب «به‌سوی اقتصاد سیاسی بین‌المللی هوش مصنوعی» (۲۰۲۱)، تلاش کرده‌اند نشان دهند که همه‌گیری کوید-۱۹ در سال‌های ۲۰۲۰-۲۰۲۱ جوامع را در معرض تغییرات گسترده‌ای قرار داد؛ زیرا، معیشت‌ها تغییر کرد و کار در خانه برای بسیاری از افراد عادی شد. هوش مصنوعی با حمایت از دانشمندان در شناسایی، تشخیص و درمان بیماری کوید-۱۹ که شامل استفاده دوباره از داروهای موجود، تفسیر تشخیصی تصاویر ریه، شناسایی افراد آلوده بی‌علامت، شناسایی عوارض جانبی واکسن، و پیش‌بینی شیوع عفونت می‌شود، ارزش خود را نشان داده است. در

1. Georgios I Zekos
2. Tonja Jerele and Katja Simoncic
3. David Kiggins and Keskin Tugrul

ادامه، این نگرش مطرح شده است که ویژگی‌های انسان‌مانند هوش مصنوعی، هنوز کم‌عمق است و زمان مناسبی است که با پرسش‌های اخلاقی بزرگ‌تری دست‌وپنجه نرم کنیم که با افزایش قابلیت‌های آن به‌وجود می‌آیند. حتی در حال حاضر، پرسش‌هایی درباره میزان استقلال و مسئولیت قابل‌واگذاری به یک هوش مصنوعی وجود دارد. افزون‌براین، اگر اشتباهی رخ دهد، چه کسی پاسخ‌گو خواهد بود؟ اگر روزی یک هوش مصنوعی بسازیم که واقعاً شبیه انسان باشد، آیا حقوق و مسئولیت‌های خاص خود را خواهد داشت؟ درحالی‌که با آن سناریو فاصله زیادی داریم، اکنون زمان بحث، آموزش، و قانون‌گذاری برای دنیای آینده است که در آن هوش مصنوعی یک بازیگر مسلط است.

جولیان جیکوینزا در مقاله‌ای با عنوان «شوک هوش مصنوعی و قطبی شدن سیاسی-اجتماعی» (۲۰۲۴)، با تجزیه و تحلیل داده‌های نظرسنجی ۲۶۳۱۱ آمریکا، تأثیرات هوش مصنوعی را بر تغییر باورهای سیاسی-اجتماعی مطالعه کرده است. این مطالعه نشان می‌دهد، قطبی شدن بازار کار هوش مصنوعی ممکن است با رادیکالیزه شدن و واگرایی سیاسی-اجتماعی همراه باشد و در درازمدت پیامدهایی برای جلب آرا و نمایندگی منافع طبقه کارگر ایجاد کند.

کتاب راهنمای پژوهشی در زمینه هوش مصنوعی، نوآوری، و کارآفرینی، یکی دیگر از آثار موجود به زبان انگلیسی است که بر نظریه‌ها، سیاست‌ها، و شیوه‌های نوآوری در کارآفرینی مبتنی بر هوش مصنوعی تمرکز دارد. کتاب یادشده بررسی می‌کند که چه زمانی، کجا، چگونه، و چرا هوش مصنوعی باعث ایجاد و تسریع توسعه، اکتشاف، بهره‌برداری، و اختراع در راستای کارآفرینی و نوآوری موفقیت‌آمیز می‌شود. در فصل‌های جداگانه این کتاب، نظریه‌ها، سیاست‌ها و روش‌هایی که چنین پدیده‌هایی را شکل می‌دهند و به پیش می‌برند (مانند اینترنت اشیا (IoT))، چالش‌ها (مانند نگرانی‌های حفظ حریم خصوصی و ایمنی)، و راه‌حل‌های فناورانه ارائه شده توسط هوش مصنوعی، و فرصت‌هایی مانند افزایش اثربخشی بررسی شده است (کریانیس و گریگورودیس^۲، ۲۰۲۳، ۱).

براساس بررسی منابع موجود درباره موضوع موردبررسی پژوهش حاضر، نوآوری مقاله حاضر این است که هیچ منبع مستقل و جامعی درباره هوش مصنوعی و تغییر در حوزه امر

1. Julian Jacobs
2. Carayannis & Grigoroudis

سیاسی وجود ندارد و باید به گونه‌ای دقیق و هدفمند، در راستای ارائه نگرشی تألیفی و تصنیفی در این زمینه و از چشم‌انداز علمی و تجویزی-راهبردی اقدام کرد.

۲. اهمیت پژوهش: ضرورت درک امر سیاسی در عصر هوش مصنوعی

شناسایی روندهای جدید علمی، ایستادن بر لبه‌های نوآوری علمی-تحلیلی، و درک پیشدستانه و عمیق تحولات کاربردی و دقیق ناشی از ظهور هوش مصنوعی در حوزه سیاسی، یکی از مهم‌ترین اولویت‌های ما برای تحلیل امر سیاسی و بازتعریف اولویت‌ها و چشم‌اندازهای جدید در حوزه منافع ملی در شرایط نوظهور بین‌المللی است. تلاش برای درک مفاهیم و نظریه‌های جدید سیاسی در عصر هوش مصنوعی می‌تواند به ما در فهم پیچیدگی‌های کنونی و آینده سیاسی کمک کند. افزون بر جامعه علمی، مراکز اجرایی و سیاست‌گذاری و سیاستمداران نیز می‌توانند تحولات سیاسی پدیدار شده در عصر هوش مصنوعی و مسائل و رخدادهای سیاسی نوظهور را با درکی دقیق و عمیق مطالعه کنند و بهتر و مؤثرتر از گذشته، برای تحقق منافع ملی بکوشند.

۳. چارچوب نظری پژوهش

در این بخش، چارچوب نظری به کاررفته در پژوهش، یعنی روش پدیدارشناسی توصیفی^۱ (هوسرلی) بررسی شده است. امروزه فلسفه پدیدارشناسی^۲ برای مطالعه و بررسی انواع گوناگون مسائل حاد و مجموعه مسائل فلسفی و فرافلسفی به کار می‌رود و نتایج پدیدارشناختی، در قالب نقد اجتماعی و سیاسی و در بسیاری از بحث‌های اجتماع‌گرایی^۳، نئوپراگماتیک^۴، و نظری-انتقادی استفاده می‌شوند. در فلسفه پدیدارشناسی، نقد، بیشتر موضوعی روش‌شناختی است. پدیدارشناسی به سبب تعهد خود به مطالعه تجربه‌های انضمامی، قادر است در گفت‌وگوی نزدیک با رشته‌های دیگر و جهت‌گیری‌های فلسفی، تکامل و توسعه یابد.

واژه «پدیدارشناسی» از ریشه یونانی و به معنای «ظهور یا تجلی»^۵ است. پدیدارشناسی، به عنوان فلسفه‌ای توصیف می‌شود که هستی و آگاهی را بر پایه تحلیل پدیده‌های قابل مشاهده

1. Descriptive Phenomenology
2. Phenomenology
3. Communitarian
4. Neo-Pragmatic
5. Apparition or Manifestation

توضیح می‌دهد. به لحاظ تاریخی، واژه «پدیدارشناسی» در سال ۱۷۶۴ در «ارغنون نو» اثر یوهان هاینریش لمبرت^۲، به معنای دکترین ظاهر شد. چیزی که لمبرت در ذهن داشت، یک علم مستقل نبود، بلکه بیشتر شبیه فن یا اصطلاحی بود که برای همه پژوهش‌ها قابل استفاده است و به موجب آن باید خطای ذهنی و توهم^۳ حذف و امکان درک واقعیت فراهم شود. پس از آن، ادموند هوسرل^۴ (که پدر پدیدارشناسی به‌شمار می‌آید) از این واژه به معنایی کاملاً متفاوت استفاده کرد که در قالب پارادایم جدید پدیدارشناسی در نیمه نخست قرن بیستم قابل درک است. کاپلان، گلندر و هاوثرن^۵، ۲۰۱۶، ۱۸۰؛ رزول اسلام، احمدخان و بیکادی^۶، ۲۰۲۲، ۱۰۷). در واقع، پدیدارشناسی به‌عنوان جنبشی مشخص با هوسرل آغاز شد که وظیفه اصلی خود را توصیف ساختارهای تجربی که در قالب آگاهی ظهور و بروز می‌یابد، می‌دانست. این توصیف قرار بود بر پایه آنچه «خود چیزها» هستند، بدون فرض یا اتخاذ چارچوب‌های نظری، مفروضات، یا واژگان بسط‌یافته در مطالعه حوزه‌های دیگر (مانند طبیعت) انجام شود (گیلسپی^۷، ۲۰۰۶، ۵۰۶).

بنابراین، هدف تحلیل پدیدارشناختی، تبیین یا کشف علل پدیده‌ها نیست، بلکه روشن کردن معانی پدیده‌ها بر پایه تجارب زیسته^۸ است. به نظر جورجی^۹، واژه محوری در پژوهش پدیدارشناسانه، «توصیف» است. هدف پژوهشگر این است که با پرهیز از هرگونه چارچوب از پیش تعیین شده اما وفادار به حقایق، پدیده را تا حد امکان به گونه‌ای دقیق توصیف کند. به گفته ولمن و کروگر^{۱۰}، «پدیدارشناسان به درک پدیده‌های اجتماعی و روانی از دیدگاه افراد درگیر توجه دارند» (گرونوالد^{۱۱}، ۲۰۰۴، ۵). پدیدارشناسی توصیفی، با فرض اینکه ادراک می‌تواند

1. Neues Organon
2. Johann Heinrich Lambert
3. Subjective Error and Illusion
4. Edmund Husserl
5. Cappelen, Gendler and Hawthorne
6. Rezaul Islam; Ahmed Khan and Baikady
7. Gillespie
8. Lived Experiences
9. Giorgi
10. Welman and Kruger
11. Groenewald

کم‌وبیش با ایده‌ها و قضاوت‌ها همراه شود، همچنان در سنت پدیدارشناسی استعلایی باقی می‌ماند. اگرچه پدیدارشناسان توصیفی اذعان دارند که تفسیر، نقش مهمی در نحوه درک و تجربه مردم از جهان ایفا می‌کند، اما همچنین بر این نظرند که می‌توان تفسیر را به حداقل رساند و بر «ناب‌بودگی یا خلوص پدیدارشناختی»^۱ تمرکز کرد. این به‌آن معناست که برای هوسرل و پدیدارشناسان توصیفی، توصیف اولویت دارد و تفسیر، نوع خاصی از توصیف است. پدیدارشناسی توصیفی، پژوهشگر را ملزم به به‌کارگیری نگرشی پدیدارشناختی می‌کند که همه دانش گذشته (اعم از دانش عادی یا روزمره، همچنین، دانش و نظریه‌های تخصصی) درباره پدیده موردبررسی را دربر می‌گیرد. به‌طور خلاصه، نسخه پدیدارشناسی توصیفی، دربردارنده مراحل زیر است:

- تبیین ملموسی از پدیده موردنظر به‌دست آورید؛
- در مورد پدیده، نگرش پدیدارشناختی داشته باشید؛
- تبیین‌ها را کامل بخوانید تا تصویر کلی‌ای از آن به‌دست آورید؛
- توصیف را بازخوانی و «واحد‌های معنا» را که جنبه‌ها یا ابعاد گوناگون کل را دربر می‌گیرد، شناسایی کنید؛
- اهمیت روان‌شناختی هر واحد معنی را مشخص و بیان کنید؛
- ساختار کلی تجربه پدیده را بیان کنید (ویلیگ^۲، ۲۰۰۸، ۵۵).

۴. تاریخچه هوش مصنوعی

تصور رایج این است که هوش مصنوعی، پدیده‌ای جدید و مربوط به سال‌های اخیر است؛ درحالی‌که برخلاف این تصور، آلن تورینگ^۳، نخستین‌بار در سال ۱۹۵۰، از رایانه‌هایی سخن گفت که می‌توانند فکر کنند. در همان مقاله، او بازی تقلید را که امروزه به‌گونه‌ای گسترده به‌عنوان «تست تورینگ»^۴ شناخته می‌شود، پیشنهاد کرد تا ارزیابی کند که آیا یک سیستم رایانه‌ای، هوشمند است یا خیر. اگر در یک مکالمه تایپ‌شده به زبان طبیعی، نتوانید تشخیص دهید که با یک رایانه چت می‌کنید یا با یک شخص، در این صورت، رایانه امتحانش را خوب پس داده است. شش سال

1. Phenomenological Purity
2. Willig
3. Alan Turing
4. Turing Test

بعد، کنفرانس «دارتموث» درباره هوش مصنوعی در کالج دارتموث^۱، برگزار شد. در پیشنهاد کنفرانس که در سال ۱۹۵۵ منتشر شد، برای نخستین بار از عبارت «هوش مصنوعی» استفاده شده بود. خود کنفرانس یک گردهمایی آزاد از کارشناسانی بود که در تابستان ۱۹۵۶ به تبادل نظر پرداختند. در طول دهه‌های بعد، بسیاری از کاربردهای مفید هوش مصنوعی در حوزه‌های تخصصی‌ای مانند تشخیص پزشکی، طیف‌سنجی، اکتشاف مواد معدنی، و طراحی رایانه توسعه یافت (کینگر^۲ و دیگران، ۲۰۲۱، ۵).

به لحاظ تاریخی، تحقیق درباره هوش مصنوعی در دهه ۱۹۵۰ آغاز شد. از آن زمان به این سو، بسیاری از «بهارهای هوش مصنوعی»^۳ و «زمستان‌های هوش مصنوعی»^۴ وجود داشته است که در آن‌ها علاقه عمومی، دانشگاهی، و دولتی به هوش مصنوعی، افزایش و سپس کاهش یافته است. با این حال، در دهه گذشته، تحقیقات هوش مصنوعی و علایق پژوهشی به این موضوع، پیوسته در حال رشد بوده و به پیشرفت‌های مهمی دست یافته است. چنان‌که در حال حاضر، یکی از دگرگون‌کننده‌ترین نیروهای سده بیست و یکم، هوش مصنوعی است که عمیقاً جهان را تغییر خواهد داد. با توجه به توسعه سریع هوش مصنوعی در دهه گذشته، این عرصه چنان نقش بزرگی را در جامعه ما بازی می‌کند که عموم مردم از اهمیت آن در سطوح اقتصادی، فناوری، اجتماعی، و سیاسی آگاه شده‌اند؛ بنابراین، هدف از مدیریت هوش مصنوعی به عنوان بخشی عادی از توسعه کشورها، ایجاد مقررات و استانداردهای جدید با تمرکز بر تأمین منافع جامعه و پرهیز از تأثیرات منفی آن است. در سال‌های اخیر، بسیاری از دولت‌ها در سراسر جهان، چندین شیوه‌نامه برای مدیریت هوش مصنوعی را منتشر و شروع به توسعه راهبردهای هوش مصنوعی ملی کرده‌اند. بسیاری از دولت‌ها، سیاست‌های راهبردی ملی هوش مصنوعی را برای هدایت توسعه هوش مصنوعی در کشورهای خود ارائه کرده‌اند. این سیاست‌ها، دستورالعمل‌ها، مقررات، و اولویت‌ها را با توجه به شرایط هر کشور توضیح می‌دهند (پیلکو و دیگران^۵، ۲۰۲۱، ۱۹۶-۱۹۵)؛ بنابراین، فناوری اطلاعات و ارتباطات،

1. Dart- mouth College, NH
2. Kiggins
3. AI Springs
4. AI Winters
5. Salas-Pilco

تغییرات اجتماعی را فعال کرده‌اند که پیکربندی «اقتصادهای مبتنی بر دانش» و الگوهای حکمرانی سیاسی هوشمند را شکل داده‌اند. متأثر از این تحولات، توسعه فناورانه در حوزه هوش مصنوعی، به مسئله غالب در سیاست ملی و جهانی تبدیل شده است که بر مسائل قدرت و هویت تأثیر می‌گذارد.

در دهه ۱۹۸۰، یک بخش مشخص از تحقیقات هوش مصنوعی، بر مدل‌های الهام‌گرفته از نورون‌ها و اتصالات درونی مغز متمرکز شده بود. این مدل‌های مبتنی بر داده‌های هوش مصنوعی تا سال ۱۹۸۵ (زمانی که ترکیبی عملی از ساختار شبکه عصبی مصنوعی با یک الگوریتم یادگیری مؤثر منتشر شد)، تنها مورد توجه دانشگاهیان بودند. این پیشرفت که هوش مصنوعی می‌توانست شیوه طبقه‌بندی داده‌ها را با به‌کارگیری تجربه نمونه‌های آموزشی بیاموزد، منجر به شکل‌گیری موج شگفتی‌ساز جدیدی شد؛ بنابراین، چه اتفاقی افتاده است که ۳۵ سال پس از آن موفقیت و ۷۰ سال پس از مقاله تورینگ، باعث چنین هیجانی شده است؟ پنج دلیل اصلی آن را می‌توان چنین برشمرد:

- بخش گسترده‌ای از مدل‌های هوش مصنوعی از طریق توسعه، رشد کرده و بهبود یافته‌اند؛
- برخی از پیشرفت‌های اخیر مانند الگوریتم‌های یادگیری عمیق، که نوع جدیدتر و قدرتمندتری از شبکه‌های عصبی برای یادگیری ماشین هستند، فعلیت یافته است؛
- ظهور اینترنت، هر سیستم برخطی را قادر کرده است تا به حجم گسترده‌ای از اطلاعات دسترسی داشته باشد و رفتارهای هوشمندانه را بین دستگاه‌های شبکه توزیع کند؛
- اکنون حجم زیادی از داده‌ها برای ایجاد سیستم هوش مصنوعی در دسترس است؛
- شاید مهم‌تر از همه ویژگی‌های یادشده این باشد که قدرت سخت‌افزاری رایانه به اندازه‌ای بهبود یافته است که بسیاری از مفاهیم محاسباتی هوش مصنوعی اکنون در رایانه‌های رومیزی مقرون‌به‌صرفه و دستگاه‌های تلفن همراه، کاربرد می‌یابند؛ بنابراین، امروزه هر سیستم هوش مصنوعی کاربردی‌ای باید از ترکیبی از تکنیک‌های جعبه‌ابزار هوش مصنوعی استفاده کند (کینگ و دیگران، ۲۰۲۱، ۶).

گسترش روزافزون داده‌ها و پیشرفت‌های اخیر در فناوری‌های نوظهور، ما را واداشته است که از نگاه سنتی به داده‌ها، به‌عنوان ابزارهای پشتیبانی اداری و ابزاری برای ساده‌سازی سازمانی که در پس‌زمینه عمل می‌کنند، فراتر برویم. در عوض، پژوهشگران شروع به پذیرش داده‌ها

به‌عنوان موجودیت‌های رابطه‌ای کرده‌اند که به‌گونه‌ای فعالانه، فرایندهای شناخت و تحقق اهداف سازمانی را شکل می‌دهند؛ درحالی‌که، ما داده‌ها را به‌عنوان بازنمایی‌های صوری، پردازش‌شده، و خنثی از پدیده‌های خارجی می‌بینیم که نیازمند «کار داده» هستند؛ به‌این‌معنا که کارهای گسترده، پیچیده، و پیوسته‌ای که قبل و در طول تحلیل‌های علم داده در مرحلهٔ اکتشاف و تولید اتفاق می‌افتند، در یافتن و پردازش داده‌های دیجیتال دخیل هستند. این نشان می‌دهد که داده‌ها، رابطه‌ای هستند. داده‌ها تنها بازنمایی‌های مرجع فیزیکی خود نیستند، بلکه شکل‌دهندهٔ فعال فرایندهای شناخت و اشکال‌نظهور سازماندهی هستند (کاستیس^۱ و دیگران، ۲۰۲۴، ۳۹-۳۸).

درواقع، هوش مصنوعی، عنصر بنیادینی در توسعهٔ نظامی، اقتصادی، امنیت ملی، توافقی‌های بین‌المللی، و نظارت و کنترل اجتماعی است. «هوش مصنوعی»، نوعی فناوری و شاخه‌ای از علوم رایانه در حوزهٔ مطالعه و توسعهٔ نرم‌افزارها، و «علم مهندسی ساخت دستگاه‌های هوشمند» است که در سال‌های اخیر، بحث و گفت‌وگو دربارهٔ آن به موضوعی جدی در میان هنرمندان، نویسندگان، تاجران، اقتصاددانان، مهندسان، سیاستمداران، و دانشمندان علوم اجتماعی و علوم سیاسی شده است. از دیدگاه آن‌ها، درک شرایط پیچیده، شبیه‌سازی فرایندهای اندیشیدن و شیوه‌های استدلال انسانی، توانایی یادگیری و کسب دانش و استدلال برای حل مسائل، و در چشم‌اندازی کلان، توانایی یک سیستم برای انجام وظایفی مانند یادگیری، برنامه‌ریزی، و تعمیم دادن از دلایل اهمیت یافتن جایگاه هوش مصنوعی است. در نتیجهٔ این تحولات، توسعهٔ فناوریانه در حوزهٔ هوش مصنوعی، به مسئلهٔ غالب در سیاست ملی و جهانی تبدیل شده است که بر مسائل قدرت و هویت تأثیر می‌گذارد.

۵. تعریف هوش مصنوعی

برای دستیابی به درک درستی از هوش مصنوعی، لازم است که مفهوم، ابعاد، و ماهیت آن را درک کنیم. با این حال، تعریف آن چندان ساده نیست. چگونه می‌توان هوش را تعریف کرد؟ مونت و لوئیس^۲ خاطرنشان می‌کنند که «نظریه‌های هوش... منبع سردرگمی‌های زیادی بوده‌اند». این سردرگمی تا حد زیادی، ناشی از چندین رشتهٔ متفاوت است که به توسعهٔ علمی

1. Kostis

2. Monett and Lewis

هوش مصنوعی کمک می‌کنند. همه رشته‌ها از مفروضه‌های هنجاری، تجربی، و روش‌شناختی تشکیل شده‌اند که بر چگونگی، چرایی، زمان، و اینکه چه کسی در مورد چه پرسش‌هایی تحقیق می‌کند، تأثیر می‌گذارد (ترگل^۱ و دیگران، ۲۰۲۱، ۸). به‌طورکلی، هوش مصنوعی، با توجه به مراحل گوناگون تکامل آن، به شکل‌های مختلفی تعریف شده است؛ به‌عنوان مثال، جان مک‌کارتی^۲ - که اصطلاح هوش مصنوعی را ابداع کرد- آن را «علم و مهندسی ساخت ماشین‌های هوشمند» تعریف کرد. در فرهنگ لغت «آکسفورد»، هوش مصنوعی چنین تعریف شده است: «هوش مصنوعی، تئوری توسعه سیستم‌های رایانه‌ای است که قادر به انجام وظایفی هستند که معمولاً به هوش انسانی نیاز دارند. همچنین، سیاست هوش مصنوعی، عبارت از تصمیماتی است که دولت‌ها در مورد موضوعات مرتبط با هوش مصنوعی می‌گیرند» (بیلکو، ۲۰۲۱، ۱۹۵).

در تعریفی دقیق و محوری از هوش مصنوعی - که از سوی نگارنده مطرح شده است - می‌توان گفت، هوش مصنوعی، یک سامانه یکپارچه مانند تلفن‌ها و رایانه‌های پیشرفته، با اهدافی نظیر دریافت اطلاعات، یکپارچه‌سازی اصول استدلال منطقی، و اصلاح قابلیت‌های خود است که با استفاده از ماشین‌ها به ظرفیت‌های عقل انسانی فعالیت می‌بخشند و تصمیم‌گیری انسانی را در همه سطوح بهبود می‌دهند. مدل‌های تصمیم‌گیری شبه‌قضایی و پشتیبانی از نسخه‌های مدل‌های آماری/پیش‌بینی از قابلیت‌های روبه‌رشد هوش مصنوعی است؛ اما مسئله مهم، تقلید از عملکردهای شناختی و رفتار هوشمندانه انسان‌ها، شناسایی و آموختن الگوهای تصمیم‌گیری، و رسیدن به نتایج متفاوت بر پایه تجزیه و تحلیل داده‌های گوناگون و مستقل یا از کنترل خارج شدن آن و عمل کردن بدون دخالت انسان است. با اینکه فرضیه‌هایی درباره توانمندی هوش مصنوعی و پیشی گرفتن آن از هوش انسانی وجود دارد، اما در حال حاضر، کنترل و هدایت وظایف آن مبتنی بر توانمندی و صلاحیت فکری انسان است؛ بنابراین، سه نقش کاربردی گسترده (تحلیلی، پیش‌بینی‌پذیری، و عملیاتی‌سازی) را مشخص می‌کند که در آن هوش مصنوعی می‌تواند از انسان‌ها پشتیبانی کند؛ در نتیجه، هوش مصنوعی از فزونی استفاده می‌کند تا با استفاده از ماشین‌ها به ظرفیت‌های عقل انسانی فعالیت بخشد و تصمیم‌گیری انسانی را در همه سطوح افزایش می‌دهند؛ بنابراین، هوش مصنوعی در بردارنده

1. Tugrul

2. John McCarthy

مجموعه متنوعی از:

• اقدام‌های شناختی (مانند حس‌گرایی، پردازش زبان‌های شفاهی، استدلال، یادگیری، تصمیم‌گیری):

• توانایی حرکت و دستکاری اشیاء و چیزها؛

• الگوریتم‌ها، پایه‌گذاری بر پایه الگوریتم‌های مدرن، پشتیبانی با داده‌های تاریخی و برنامه‌ها یا سامانه‌های مصنوعی را شکل می‌دهند که قادر به ادراک، شناسایی، تصمیم‌گیری، و اجرا مانند انسان باشند؛

• یادگیری ماشینی: بر پایه الگوریتم‌ها و مجموعه داده‌های بزرگ برای آموزش، شناسایی الگوهایی که بیشتر تعریف نشده‌اند (جیریل^۱ و دیگران، ۲۰۲۲، ۲۳۹).

۶. یافته‌های پژوهش

برنامه‌های هوش مصنوعی نیاز به دسترسی به مجموعه داده‌های بزرگ دارند و الگوریتم‌ها بدون داده تنها یک داستان ریاضی‌گونه هستند؛ با این حال، درک ما از تصمیم‌هایی که باید در منبع‌یابی داده گرفته شوند، محدود است. جارونپا و مارکوس^۲ منبع‌یابی داده را به‌عنوان «تهیه، مجوزدهی، و دسترسی به داده (برای نمونه، یک سرویس مستمر یا پروژه یک‌باره) از یک نهاد داخلی یا خارجی (تأمین‌کننده)» تعریف می‌کنند. تصمیم‌های منبع‌یابی بر داده‌هایی که سازمان‌ها به آن دسترسی دارند، نحوه تعریف مشکلات، و راه‌حل‌های جستجو شده تأثیر می‌گذارد؛ با این حال، منبع‌یابی داده در بحث‌های مربوط به هوش مصنوعی در سازمان‌ها و ضرورت تغییرات بنیادین در زیرساخت فناوری اطلاعات، موضوعی پنهان باقی مانده است. منبع‌یابی داده، شامل اتصال داده به زمینه سازمانی، یک موضوع راهبردی و نیازمند دیدگاه یادگیری سازمانی است. یادگیری سازمانی بر تجربه داده، همچنین، انتخاب مشکلات و تصمیم‌هایی که سازمان‌ها با هوش مصنوعی دنبال می‌کنند، تأثیر می‌گذارد. در منبع‌یابی داده، یادگیری سازمانی باید از ابتدا مورد توجه باشد، نه اینکه به‌عنوان نتیجه برنامه‌های هوش مصنوعی یا به‌عنوان فرایندی موازی برای مشاهده چگونگی افزایش تخصص ماشین توسط انسان‌ها، در نظر گرفته شود. تصمیم‌های مربوط به منبع‌یابی داده، نیازمند بررسی همیشگی

1. Jerele

2. Jarvenpaa and Markus

یادگیری سازمانی و زمینه آن است؛ اینکه چه داده‌هایی می‌توانند به اعضای سازمان کمک کنند تا بر پایه چه وظایفی و با استفاده از چه ابزارهایی آموزش ببینند؟ داده‌های داخلی در عملیات خود سازمان تولید می‌شوند (برای مثال، داده‌های مشتری) و با داده‌های منابع خارجی مختلف ترکیب می‌شوند: داده‌های خریداری‌شده تجاری، مشارکت‌ها و کنسرسیوم‌های داده، داده‌های استخراج‌شده از سایت‌های رسانه‌های اجتماعی، مجموعه داده‌های منتشرشده توسط دولت، و... داده‌ها نه تنها توسط دلالتان گردآوری می‌شوند، بلکه از طریق زیرساخت‌های گوناگون داده، مانند بازارهای داده و اکوسیستم‌های داده، نیز قابل دسترسی هستند. در عمل، منبع‌یابی داده به‌جز در ابتدایی‌ترین شرایط، خطرناک است؛ برای مثال، زمانی که داده‌ها به‌شدت استاندارد شده، ساختارمند، و از مجموعه‌ای ثابت از شرکا باشند. سازمان‌هایی که داده‌های خارجی را تهیه می‌کنند، به‌عنوان سازمان‌های غیرآماده و دارای شیوه‌های موقت توصیف شده‌اند. در داخل سازمان نیز داده‌ها بیشتر در انبارهای جداگانه قفل شده‌اند و انتقال داده‌ها بین واحدها، به‌دلیل شیوه‌های گردآوری و اشتراک‌گذاری تصادفی یا ناسازگار، دشوار است (جارونپا، ۲۰۲۴، ۱۷).

پیشرفت‌های اخیر در هوش مصنوعی، دلایل محکمی را برای دولت‌ها ایجاد کرده است تا راهبردهای حاکمیتی را برای پیشینه‌سازی مزایای آینده فناوری‌های هوش مصنوعی و در عین حال، کاهش مخاطرات آن‌ها، و در نتیجه، افزایش تقاضا برای واکنش‌های مناسب اجتماعی و نظارتی ایجاد کنند؛ از این رو، در سرتاسر جهان، رهبران سیاسی و مدیران بخش خصوصی، در پی راه‌های جدیدی برای پیشبرد حکمرانی، حل مشکلات عمومی، و نمایندگی بهتر منافع رأی‌دهندگان خود هستند؛ اما مردم احساس می‌کنند، ارتباطشان با نهادهایی که مدعی نمایندگی آن‌ها هستند، قطع شده است و بنابراین، اعتماد عمومی به دولت کاهش یافته است (زکوس^۲، ۲۰۲۲، ۱۰). در نتیجه، هوش مصنوعی، پارادایم سیاسی موجود را به‌شدت متحول می‌کند و به شکل‌های پراکنده بیشتری از مشارکت سیاسی، (فراتر از انتخابات)، مانند افشای نامحدود داده‌های دولتی به‌صورت برخط، اجازه ظهور می‌دهد.

بسیاری از تحلیلگران و صاحب‌نظران بر این نظرند که هوش مصنوعی در حال تبدیل شدن به یک نیروی برهم‌زننده نظم و معادلات موجود جهانی و ایجادکننده ساختارها و نظم

1. Jarvenpaa
2. Zekos

جديد سياسي بين المللي است. پژوهش هاي انجام شده تاکنون، بيشتري بر تاثيرات بالقوه هوش مصنوعي بر توازن قدرت، به ويژه مبارزه براي رهبري ديجيتال بين ايالات متحده و چين، و تا حد کمتری، هند، روسيه، و اتحاديه اروپا متمرکز بوده اند. به طور خلاصه، خوانش هاي نو واقع گرايانه^۱ فرض مي کنند که تاثير هوش مصنوعي بر نظم جهاني، تنها به مسائل قدرت هاي بزرگ و ارتش آن ها مربوط مي شود. کشورهاي باقي مانده به مستعمره هاي داده ها، هنجارگيرندگان صرف، يا پذيرندگان منفعل فناوري هاي توسعه يافته در جاهاي ديگر تبديل خواهند شد. در مقابل، کشورهاي به اصطلاح جنوب جهاني اهميت دارند؛ زيرا، به ميدان بازي اي تبديل شده اند که در آن شرکت هاي چند مليتي اصلي^۲، کشورهای پيشرو در صادرات فناوري ها و خدمات هوش مصنوعي آن با هم رقابت مي کنند و حاکميت خصوصي هوش مصنوعي را شکل مي دهند؛ بنا بر اين، دولت ايالات متحده، فعالانه از هوش مصنوعي حمايت مي کند و در فوریه ۲۰۱۹، دولت، ابتکار هوش مصنوعي آمريکايي را منتشر کرد، که هدف آن، تضمين رهبري خود در اين زمينه است. اين هدف بايد در چارچوب رقابت فناورانه گسترده تر با رقيب راهبردي اصلي آن، يعني چين، درک شود. دولت ايالات متحده براي رويارويي با اين چالش، مشارکت دولتي و خصوصي را تقويت مي کند؛ براي مثال، مديران مهم ترين شرکت هاي فناوري، مانند «آلفابت»، «فيس بوک»، و «مايکروسافت»، عضو هيئت نوآوري دفاعي دولت هستند و به نظامي سازي کمک مي کنند. با وجود چنين علاقه راهبردي اي به هوش مصنوعي، استقرار و گسترش آن همچنان مورد بحث است؛ به عنوان مثال، چندين سازمان حقوق بشري به گونه اي جدي، اجراي برنامه هاي هوش مصنوعي را که ممکن است حقوق مدني و سياسي اي مانند تشخيص چهره را به خطر بيندازند، زير سؤال برده اند. به همين ترتيب، حتي شرکت هاي فناوري پيشرو نيز با مخالفت شديد کارکنان خود روبه رو شده اند که با توسعه برنامه هاي هوش مصنوعي براي طرح هاي نظامي و نظارتي مشکوک، مخالفند (شرمن و ديگران^۳، ۲۰۲۱، ۸۵).

دگرگوني در رابطه «انسان-فناوري»^۴ انواع گوناگوني از موضوع هاي جديد مرتبط با

1. (Neo)Realist Readings
2. The Main Multinational Corporations (MNCs)
3. Sherman
4. Human-Technology

دیجیتالی شدن سیاست و ویژگی‌های کاربرد هوش مصنوعی سیاسی در عصر دیجیتال را به‌همراه دارد. شبکه‌های عصبی مصنوعی^۱ از سامانه‌های پردازش اطلاعات بیولوژیکی تقلید می‌کنند و از نورون‌های مصنوعی تشکیل می‌شوند که سیگنال‌ها را در سامانه‌های تقویت‌کننده به یکدیگر منتقل می‌کنند. حاکمیت الگوریتمی، از الگوریتم‌ها هم برای نظم‌دهی به کنش‌های انسانی به‌طور کلی، و هم در ساختارهای سیاسی سنتی استفاده می‌کند. ویژگی سیاست به‌شکل جدید آن، این است که حجم چشمگیری از داده‌های تجزیه و تحلیل شده توسط الگوریتم‌ها، به نهادها اجازه می‌دهد که کالاها و خدمات کاملاً جدیدی را ارائه دهند یا کالاهای موجود را بادقت و مقرون‌به‌صرفه‌تر ارائه دهند. فناوری، همیشه منبع دائمی عدم قطعیت‌ها، مخاطرات، تغییرات، و در بسیاری موارد، اختلال بوده است و افزون‌براین، به تنظیم‌کننده‌هایی نیاز دارد تا تصمیم‌های پیچیده‌ای را دربارهٔ اینکه «آیا و چه زمانی باید مداخله کرد؟» و «چه نوع مداخله قانونی‌ای به‌کار گرفته شود؟» اتخاذ کنند.

در ادامه، کارکردهای هوش مصنوعی در حوزه امر سیاسی با در نظر گرفتن آینده امر سیاسی در ایران، مطالعه و بررسی شده است؛ از آنجاکه هنوز به‌گونه‌ای جدی و گسترده از فناوری هوش مصنوعی و قابلیت‌های آن در ایران استفاده نشده است، بحث‌های مطرح‌شده در ادامه مقاله، بیشتر با هدف فهم تحولات آتی در حوزه امر سیاسی در ایران نوشته شده است.

۱-۶. ظهور حکمرانی الگوریتمی^۲

فناوری، نه خنثی است و نه گریزناپذیر، و بازیگران سیاسی، می‌توانند تکامل سیاست و فناوری را به‌گونه‌ای هدفمند شکل دهند. حکمرانی الگوریتمی نشان می‌دهد که هوش مصنوعی در حال حاضر، در بسیاری از جنبه‌های دولت به‌کار گرفته شده است، اما همچنان، پیامدهای احتمالی کاربست هوش مصنوعی در سیاست، به‌شدت مورد مناقشه است؛ زیرا، این دیدگاه وجود دارد که پیشرفت در «هوش مصنوعی»، نه تنها یک فناوری متمرکز، سلسله‌مراتبی، و سرکوبگر ایجاد می‌کند، بلکه به‌گونه‌ای گریزناپذیر، چشم‌اندازی آزادی‌بخش نیز دارد. افزون‌براین، چشم‌اندازی برای استفاده سازنده از هوش مصنوعی در سیاست وجود دارد؛ زیرا بسیاری از کاربردهای آن، مبتنی بر فناوری‌هایی است که در حال حاضر استفاده می‌شوند؛

1. Artificial Neural Networks

2. Algorithmic Governance

از این رو، این نگرانی فزاینده در میان سیاست‌گذاران، پژوهشگران، و عموم مردم وجود دارد که این شرکت‌ها بر تحقیق و توسعه، نه تنها هوش مصنوعی، بلکه کل زیست‌بوم اطراف آن نیز انحصار دارند. الگوریتم‌ها برای تصمیم‌گیری یا کمک به تصمیم‌گیری در زمینه‌های گوناگون سیاسی به کار می‌روند و نگرانی‌ها را در مورد نقص‌های احتمالی و نتایج ناخواسته آن‌ها افزایش می‌دهند. برنامه‌های الگوریتمی بر نحوه ایجاد فرصت‌ها و امکانات برای افراد و کل گروه‌های جمعیت، و دسترسی به آن‌ها، یا در مقابل، نحوه بسته شدن آن‌ها تأثیر می‌گذارد؛ در حالی که هوش مصنوعی امکان دسترسی گسترده‌تر و برابرتر افراد جامعه را به طیف وسیعی از کالاها و خدمات فراهم می‌کند، بحث‌هایی نیز در مورد خطرات ایجاد تبعیض ناشی از کاربرد آن مطرح شده است.

هوش مصنوعی می‌تواند اصل دسترسی برابر را نقض کند که به دولت‌ها اجازه می‌دهد گروه‌های فرهنگی را شناسایی و سرکوب کنند؛ بنابراین، این خطر وجود دارد که از هوش مصنوعی برای «جرم‌انگاری»^۱ برخی فرهنگ‌ها استفاده شود. چنان‌که چنین مشکل تبعیضی الگوریتمی در مورد برنامه‌های کاربردی تشخیص چهره وجود دارد. الگوریتم‌های پلیس دارای پیش‌زمینه نژادپرستانه هستند. هوش مصنوعی تای^۲ (ربات چتی که در سال ۲۰۱۶ توسط مایکروسافت راه‌اندازی شد)، پس از ۲۴ ساعت به دلیل اینکه به ماشین سخنان برخط نفرت‌پراکنانه نژادپرستانه و جنسیتی تبدیل شده بود، کنار گذاشته شد. افزون‌براین، عملیات خودکار قدرت‌یافته توسط الگوریتم‌ها، خطر تداوم و در نتیجه، تثبیت وضعیت موجود را دارد که به شدت تبعیض‌آمیز و به این معنا است که فعالیت‌های زندگی روزمره مردم را مشخص می‌کند، اعمال حقوق اساسی آن‌ها را به خطر می‌اندازد، و سلسله‌مراتب اجتماعی و نابرابری‌های مادی را تقویت می‌کند. ابزارهای هوش مصنوعی، شامل یادگیری ماشینی، یادگیری عمیق، و تجزیه و تحلیل پیش‌گویانه در راستای افزایش ظرفیت برنامه‌ریزی، یادگیری، استدلال، تفکر، و اقدام است. باید در نظر داشت که ساختن سامانه‌های هوش مصنوعی به توانایی استدلال و همچنین، وجود دانش کمک می‌کند؛ به این معنا که زمانی که هوش مصنوعی، هوشی بیشتر یا برابر با انسان‌ها به دست آورد، نگرانی در مورد تحول اجتماعی و سیاسی وجود خواهد داشت. استفاده از هوش مصنوعی برای اداره جنبه‌های پرشمار فعالیت‌های انسانی، سبب ایجاد

1. Criminalize

2. Tay

نگرانی‌هایی درباره مسائل مربوط به حفظ حریم خصوصی و نظارت، تعصب و نابرابری، شفافیت و رویه، و آزادی و استقلال شده است. حفظ حریم خصوصی، یک حق اساسی ضروری برای حفظ کرامت انسانی است و حقوق دیگری مانند آزادی بیان و آزادی اجتماعی را تقویت می‌کند (زکوس^۱، ۲۰۲۲، ۹-۱۱). کمیته فرعی قضایی مجلس نمایندگان ایالات متحده در گزارش اخیر خود درباره ضدتراست (کمیته فرعی ۲۰۲۰)^۲ اعلام کرد که گوگل، اپل، آمازون، و فیس‌بوک از قدرت انحصاری برخوردارند و توصیه کرد که اصلاحات قانونی‌ای انجام شود که شرکت‌ها را مجبور به تقسیم بخشی از تجارت خود کند؛ بنابراین، برای جلوگیری از تمرکز قدرت سیاسی و اقتصادی در دستان حلقه کوچکی از افراد و آسیب‌های اجتماعی‌ای که در نتیجه آن رخ می‌دهد و در عوض، شروع به توسعه هوش مصنوعی برای منافع اجتماعی، متوجه می‌شویم که انجام اقدامات قاطعانه برای تنظیم مالکیت داده‌ها بسیار مهم است (جیریل^۳ و دیگران، ۲۰۲۲، ۲۴۰).

اخیراً گزارش‌هایی مبنی بر «سوگیری کدگذاری شده» در الگوریتم‌ها و مجموعه داده‌ها، از تبعیض نژادی و جنسیتی در سامانه‌های تشخیص چهره و تبعیض نژادی در الگوریتم‌هایی که به پیش‌بینی مجرم‌ان تکراری کمک می‌کنند، گزارش شده است. به گفته پروفیسور رودین^۴ از دانشگاه دوک، داده‌های ارائه شده توسط رایانه، به‌طور خودکار، منصفانه یا قابل اعتماد نمی‌شود. در واقع، الگوریتم‌های مبتنی بر یادگیری ماشینی، می‌توانند با گرفتن فرضی از داده‌های ورودی خود در یک حفره بازخورد و ایجاد نتیجه‌گیری‌های نادرست فزاینده، سوگیری‌ها را تقویت کنند. مردم به‌طور طبیعی تمایل دارند که در مورد خطرات و تخلفات یک فرد متخلف اغراق کنند. اگر چنین سوگیری‌ای در یک الگوریتم هوش مصنوعی پیاده‌سازی شود، می‌تواند برای بسیاری از شهروندان، اثرات منفی زیادی از جمله مداخلات بیش‌ازحد، برجسب زدن و تبعیض را در پی داشته باشد. افزون‌براین، توسعه سریع الگوریتم‌ها می‌تواند شناسایی سوگیری‌ها در تصمیم‌گیری آن‌ها را پیچیده کند. به‌طور مشخص، نظارت الگوریتمی، خطر بی‌توجهی به حریم خصوصی را افزایش می‌دهد؛ زیرا، می‌تواند اطلاعات شخصی کاربران را

1. Zekos
2. Subcommittee on Antitrust (Subcommittee 2020)
3. Jerele
4. Rudin

فاش کند. با گسترش نظارت بر محیط‌های خصوصی از طریق اینترنت و اینترنت اشیا، حریم خصوصی کاهش یافته است. فقدان حریم خصوصی می‌تواند سبب بروز مشکلات سلامتی بیشتری مانند اضطراب، افسردگی، و گوشه‌گیری شود. براین اساس، نظارت جمعی کنونی همراه با افزایش آگاهی مردم در مورد این موضوع ممکن است سبب اختلالات روانی در جامعه شود؛ نظارت نامتناسب می‌تواند باعث ناامنی، بی‌اعتمادی به سیستم، و احساسات منفی شود (رزیرز، ۲۰۲۱، ۱۲۸).

تبعیض جنسیتی در الگوریتم استخدام آمازون، که از طریق استخدام‌های پیشین یاد گرفته‌اند که زنان و کسانی را که در رزومه‌شان واژه «زنان» نوشته شده است، حذف کنند، مسئله دیگری است که می‌توان به آن اشاره کرد. تنها ۲۶ درصد از کسانی که در مشاغل کامپیوتری و ریاضی فعالیت می‌کنند، زن هستند و از این تعداد، فقط ۱۲ درصد، زنان رنگین‌پوست هستند (درحالی‌که ۲۲/۵ درصد از جمعیت ایالات متحده را تشکیل می‌دهند). زنان، تنها ۱۵ درصد از کارکنان تحقیقات هوش مصنوعی در فیس‌بوک و ۱۰ درصد در گوگل را تشکیل می‌دهند. زنان دانش‌آموخته علوم کامپیوتر در ایالات متحده در میانه دهه ۱۹۸۰ با ۳۷ درصد به اوج خود رسیدند و امروزه آن‌ها تنها ۲۶ درصد از دانش‌آموختگان این حوزه را تشکیل می‌دهند. این اعداد نشان می‌دهد که «هوش مصنوعی مدرن به گونه‌ای فزاینده توسط تعداد کمی از سازمان‌ها شکل می‌گیرد که تنوع کمتری نسبت به جمعیت گسترده‌تر دارند» (جیریل و دیگران، ۲۰۲۲، ۲۴۸)؛ در نتیجه، فناوری‌های دیجیتال، کارکرد بسیار خاصی برای دولت‌های خودکامه دارند. این فناوری‌ها، ماهیت سرکوب دولتی را تغییر می‌دهند؛ زیرا، سرعت و دامنه گردآوری و پردازش اطلاعات، بسیار بیشتر از هر تکنیک نظارتی یا نظارتی در گذشته است؛ بنابراین، هوش مصنوعی آن‌گونه که امروزه در حال توسعه است، یک منبع بالقوه برای آسیب‌های اجتماعی است و به نیاز به «دموکراتیک کردن» هوش مصنوعی اشاره می‌کند؛ یعنی به همه اجازه دهد تا سیستم‌های هوش مصنوعی ایجاد کنند.

۲-۶. تقویت تکنوکراسی سیاسی

مسائل فنی نیز سیاسی هستند؛ به این معنا که تکنوکراسی، حول نیاز به استفاده از کارشناسان با دانش خاص در موقعیت‌های قدرت سیاسی به منظور ساختن جامعه مطلوب می‌چرخد.

1. Rosiers

سیاستمداران، وظیفه تعیین جامعه مطلوب را به عهده دارند، در حالی که تکنوکرات‌ها وظیفه دارند آن را به عملی‌ترین شکل ممکن به واقعیت تبدیل کنند. ممکن است در آینده، نوعی تکنوکراسی هوش مصنوعی^۱ داشته باشیم که رایانه‌ها برای ماقصاوت‌های تخصصی انجام دهند؛ برای این اساس، رایانه‌ها با استفاده از یادگیری ماشینی پیشرفته می‌توانند تصمیم‌های بهتری نسبت به انسان‌ها بگیرند. بدیهی است که سامانه‌های هوش مصنوعی با غلبه بر محدودیت‌های انسانی مربوط به عقلانیت محدود و پردازش اطلاعات، تصمیم‌گیری را بهبود می‌بخشند؛ بنابراین، فناوری هوش مصنوعی، نه تنها اینک در شطرنج از انسان‌ها بهتر است، بلکه این ظرفیت برای موضوعات راهبردی نیز کاربرد دارد. افزون‌براین، تکنوکراسی دارای ابزار سیاسی برای جهت‌دهی به جامعه است، در حالی که تکنوکرات‌ها، این قدرت را دارند که سیاست‌هایی را که ضروری به‌شمار می‌آیند، تعیین و اعمال کنند تا در جهت مطلوب پیش بروند؛ به این معنا که تصمیم‌های فنی و سیاسی از هم جدا می‌شوند. مسائل فنی به نهادهای مستقل و نخبگان تکنوکرات واگذار می‌شود و هوش مصنوعی ضمن داشتن کارایی لازم در این زمینه، قابل کنترل و هدایت است. با این حال، کاستی‌های آشکاری در تکنوکراسی هوش مصنوعی، به سبب ایجاد آسیب‌های سیاسی در حوزه‌هایی مانند مشروعیت، اخلاقیات، شفافیت مرتبط با هوش مصنوعی، و تصمیم‌گیری هوش مصنوعی وجود دارد که ممکن است مشکلاتی را در حوزه مسئولیت دولت ایجاد کند (زکوس، ۲۰۲۲، ۳۸۷-۳۸۶).

بر پایه مطالعات وست^۲ (۲۰۱۸)، احتمال ۵۰ درصدی وجود دارد که هوش مصنوعی در ۴۵ سال آینده در همه فعالیت‌های انسانی بهتر عمل کند و در ۱۲۰ سال آینده، همه مشاغل را خودکار کند. بر پایه نتایج این مطالعه احتمال زیادی وجود دارد که در ۲۰ سال آینده ۱۴ تا ۵۴ درصد از کارگران ایالات متحده مشاغل خود را به سامانه‌های خودکار بسپارند (شغلشان را از دست بدهند). گذشته از قدرت اقتصادی، فناوری بزرگ قدرت سیاسی و اجتماعی بیشتری را نیز در اختیار دارد. با توجه به پیشرفت هوش مصنوعی، تضعیف دموکراسی، آسان‌تر از همیشه است و شرکت‌ها این کار را به‌طور فعال انجام داده‌اند (یا دست‌کم این کار را برای دیگران آسان‌تر کرده‌اند). از دستکاری پنهان ترجیحات رأی‌دهندگان از طریق هدف‌گیری خرد مصرف‌کنندگان با تبلیغات سفارشی مبتنی بر داده‌های شخصی، که استقلال و عاملیت هر فرد

1. AI Technocracy

2. Darrell West

را نقض می‌کند، از طریق ربات‌ها، اتاق‌های گفت‌وگو، و قطبی شدن جامعه در نتیجه ظهور و گسترش اخبار جعلی گرفته تا «تحریک یا برانگیختن بزرگ»؛ رویه‌ای که در آن دولت‌ها یا بازیگران دیگر، از داده‌های بزرگ و هوش مصنوعی برای سوءاستفاده از ضعف‌های روان‌شناختی به منظور هدایت تصمیم‌ها استفاده می‌کنند و مشکلاتی مانند آسیب رساندن به انسجام اجتماعی، اصول دموکراتیک، و حتی حقوق بشر را ایجاد می‌کنند. موضوع دیگری که باید در نظر گرفت، استفاده از هوش مصنوعی و فناوری دیجیتال برای نظارت بر و سانسور گروه‌های اجتماعی خاص است؛ در حالی که بسیاری از این مسائل از این باور ما ناشی می‌شود که فناوری خنثی است و اجرای راه‌حل‌ها یا پیشرفت‌های فناورانه ذاتاً برای عملکرد یک سیستم خاص بهتر است (جیریل و دیگران، ۲۰۲۲، ۲۴۷).

فناوری‌های دیجیتال، تعاملات روزانه را در سطح جهانی ایجاد کرده و وابستگی متقابل جهانی را افزایش داده است. این فناوری‌ها، با قرار دادن شهروندان در معرض نیروهای سخت‌تر اقتصاد جهانی و کاهش گزینه‌های سیاستی دولت‌هایشان، نظم جهانی پس از جنگ جهانی دوم و سازگاری آن با دموکراسی را تضعیف کرده‌اند؛ بنابراین، جهانی شدن که به صورت دیجیتال فعال شده بود، حکمرانی را از فرایندهای دموکراتیک مرسوم که در دولت ملت متمرکز بود، منتقل کرد؛ بنابراین، فناوری‌های دیجیتال، سبب شتاب اجتماعی شدند که نابرابری اجتماعی را همراه با پیامدهای منفی آن برای دموکراسی در پی داشت. دولت‌های اقتدارگرا به گونه‌ای فزاینده بر فناوری‌های دیجیتال برای تحکیم کنترل خود تسلط پیدا کرده‌اند. اما در مقابل این شرایط، فعالیت دیجیتال فرامرزی می‌تواند دموکراسی‌سازی جهانی را نیز ترویج کند. در این شرایط، تعاملات و جوامع به تدریج توسط شبکه‌هایی اداره می‌شوند که مجموعه متنوعی از بازیگران عمومی و خصوصی را دربر می‌گیرند و در نتیجه، قدرت اجتماعی را در یک مجموعه شبکه‌ای تولید می‌کنند. فناوری‌های دیجیتال، امکان دموکراتیک کردن دسترسی به دانش، فرصت‌های جدید برای مشارکت سیاسی و اجتماعی، و شفافیت بیشتر را از طریق شکل‌های گوناگون دولت الکترونیک فراهم می‌کنند. رسانه‌های دیجیتال، نوعی فناوری‌هایی بخش هستند که آزادی سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی را گسترش می‌دهند؛ به این معنا که فناوری دیجیتال، عنصری برای کمک به جنبش‌های اجتماعی، کنشگری دیجیتال، و کنش

1. Big Nudging

مدنی است. افزون‌براین، دموکراسی‌سازی به موازات انتشار فناوری پیش می‌رود و در نتیجه، دموکراسی‌ها توسط احزاب سیاسی ای تقویت می‌شوند که از فناوری‌های دیجیتال برای تولید محتوا و به‌کارگیری امکانات سازمانی استفاده می‌کنند؛ به این معنا که انتشار فناوری، رقابت را در میان احزاب سیاسی افزایش می‌دهد و شیوه‌های دموکراتیک را تقویت می‌کند. بر این اساس، انتشار جهانی فناوری دیجیتال، شبکه‌های اجتماعی را تقویت کرده است که شکل‌های گوناگون مشارکت سیاسی را تسهیل، و در نتیجه، سیاست و حکومت را متحول می‌کند.

۳-۶. حکمرانی هوشمند

به‌طور متعارف، حکمرانی با مقوله «حکومت» مرتبط بوده و به نهادهای سیاسی رسمی با هدف سازماندهی و کنترل روابط اجتماعی منسجم وابسته است که دارای قابلیت اجرای تصمیمات هستند. افزون‌براین، حکمرانی به تنظیم روابط متقابل در غیاب اقتدار سیاسی فراگیر، مانند نظام جهانی اشاره دارد. به‌عنوان یک قاعده کلی، حکمرانی مجموعه‌ای از وظایف و اقداماتی است که توسط افراد مسئول برای یک شرکت با هدف ارائه جهت راهبردی، تضمین تحقق اهداف، اطمینان از مدیریت درست ریسک‌ها، و تأیید عملی شدن اهداف شرکت، انجام می‌شود.

دگرگونی در رابطه «انسان-فناوری»، مجموعه‌ای از موضوعات متنوع و جدید مرتبط با دیجیتالی شدن سیاست و ویژگی‌های کاربرد هوش مصنوعی سیاسی در عصر دیجیتال را به‌همراه دارد. شبکه‌های عصبی مصنوعی که از سامانه‌های پردازش اطلاعات بیولوژیکی تقلید می‌کنند و از نورون‌های مصنوعی تشکیل می‌شوند، سیگنال‌ها را در سامانه‌های تقویت‌کننده به یکدیگر منتقل می‌کنند. حاکمیت الگوریتمی از الگوریتم‌ها هم برای نظم‌دهی به کنش‌های انسانی به‌طورکلی و هم در ساختارهای سیاسی سنتی استفاده می‌کند. ویژگی سیاست به‌شکل جدید آن، این است که حجم چشمگیری از داده‌های تجزیه و تحلیل شده توسط الگوریتم‌ها به نهادها اجازه می‌دهد که یا کالاها و خدمات کاملاً جدیدی را ارائه دهند یا کالاهای موجود را با دقت و مقرون‌به‌صرفه‌تر ارائه دهند. فناوری همیشه منبع دائمی عدم قطعیت‌ها، مخاطرات، تغییرات، و در بسیاری موارد، اختلال بوده است. افزون‌براین، فناوری به تنظیم‌کننده‌هایی نیاز دارد تا تصمیمات پیچیده‌ای را درباره اینکه «آیا و چه زمانی باید مداخله کنند؟» و «چه نوع مداخله قانونی‌ای به‌کار گرفته شود؟» اتخاذ کنند. همچنین، فناوری نه خنثی است و نه

گریزناپذیر، و بازیگران سیاسی، از عاملیت و توانایی لازم برای مدیریت هدفمند فرایند تکامل سیاست و فناوری، برخوردارند (زکوس، ۲۰۲۲، ۴-۳). البته تصمیم‌گیری الگوریتمی دیجیتال بدون مشکل نیست و چون از روش‌های آماری استفاده می‌کند، مشکلاتی مشابه شیوه‌های آماری سنتی مانند داده‌های نمونه‌گیری ضعیف، داده‌های بی‌اعتبار، و خطاهای اندازه‌گیری را دارند.

دولت الکترونیک^۱ یک نوآوری در بخش عمومی است که ارائه خدمات عمومی را ارزان‌تر و بازر می‌کند؛ بنابراین، تجهیزاتی را برای تعاملات نوآورانه بین دولت و شهروندان و راه‌های هوشمندی را برای ارائه خدمات عمومی ارائه می‌دهد. دولت الکترونیک، دولت را به شهروندان نزدیک‌تر می‌کند، موانع بوروکراسی را از بین می‌برد، فساد را کاهش می‌دهد، و تصمیم‌گیرندگان را از نیازهای مردم آگاه می‌کند؛ به این معنا که خدمات الکترونیک دولت الکترونیک با کارایی و شفافیت بیشتر ارائه می‌شود. افزون‌براین، مؤلفه‌های کارکردی دولت الکترونیک (مانند زیرساخت‌های الکترونیک، خدمات الکترونیک، و دسترسی به اطلاعات عمومی)، با افزایش شفافیت فرایند ارائه خدمات و دسترسی آسان‌تر به خدمات عمومی، اثر ضدفساد اداری دارند. افزون‌براین، دسترسی الکترونیک به اطلاعات دولت یک ابزار حیاتی برای حکمرانی خوب و اطمینان از اجرای تعهدات دولت و افزایش پاسخ‌گویی به شهروندان است. حال استدلال می‌کند که «ایالات متحده، چین، و روسیه، هر یک به روش‌های متفاوتی، اهداف سیاست‌های ملی‌گرایانه تهاجمی را دنبال می‌کنند و در عین حال، در برابر روند مناسب، چه در داخل و چه در سطح بین‌المللی، ناشکیبایی نشان می‌دهند (زکوس، ۲۰۲۲، ۳۵۴-۳۵۲). همچنین، ظهور بازیگران قدرتمند خصوصی یا فراملی، شبکه‌ها و حوزه‌های هنجاری جدیدی را ایجاد می‌کند که از دولت-ملت متمایز است. ظهور نهادهای فراملی، بلوک تجاری منطقه‌ای، و ایجاد حکمرانی چندسطحی، سیاست‌های درهم‌تنیده، و شبکه‌های سیاست‌گذاری، موضوع حیاتی ماهیت و نوع مناسب حکمرانی معاصر را برجسته کرده است؛ سامانه‌های هوشمندی که قادر به تعیین و انجام وظایف در محیط‌های پیچیده‌تر باشند. پردازنده‌های کامپیوتری، به توان فنی لازم برای کوچک‌سازی، پیچیدگی و قدرت لازم برای رشد هوش مصنوعی دست یافته‌اند. افزون‌براین، توسعه چارچوب‌های متن یا منبع‌باز به

1. E-government

توسعه‌دهندگان اجازه می‌دهد که به‌گونه‌ای هم‌افزا بر روی پلتفرم‌های یکسانی کار کنند تا زیرساخت‌های موردنیاز دستگاه‌های مجهز به هوش مصنوعی را بسازند؛ بنابراین، پردازنده‌های کامپیوتری متصل به هم که پردازش موازی را انجام می‌دهند، به‌وسیله شبکه‌های عصبی مصنوعی شکل می‌گیرند. افزون‌براین، شبکه‌ها از داده‌های تاریخی و الگوهای شناخته‌شده یاد می‌گیرند و آن‌ها را در تشخیص بالینی و تجزیه و تحلیل تصویر به‌کار می‌گیرند. نظام‌های سیاسی می‌توانند از طریق دستکاری و تحریف اجتماعی، نظارت، متقاعدسازی، و فریب، از هوش مصنوعی برای تأثیرگذاری بر بخش‌های خاصی از جمعیت خود استفاده کنند یا آن را برای گسترش حملات سایبری، افزایش تهدید حملات فیزیکی، و تجاوز تدریجی به حریم خصوصی افراد به‌کار گیرند (زکوس، ۲۰۲۲، ۵-۶).

۴-۶. هوش مصنوعی و نظام رأی‌گیری

ایجاد فرصت برای مشارکت در سیاست، راهکاری حیاتی برای حفاظت از منافع افراد است؛ به‌این‌معنا که توانمندسازی همه شهروندان برای ایفای نقش در سیاست باعث می‌شود که منافع شهروندان در همه بخش‌های کشور مورداحترام باشد. افزون‌براین، دولت با دادن حق اظهارنظر به همه شهروندان، تأیید می‌کند که استدلال اخلاقی هر شهروند در حل و فصل هر مشکل سیاسی نقش دارد. هوش مصنوعی، تحول اجتماعی و سیاسی عمیقی را در حوزه انتخابات و نظام رأی‌گیری به‌ارمغان می‌آورد و نقش برجسته‌ای در مراحل گوناگون فرایند انتخابات، از پیکارهای انتخاباتی و گردآوری کمک‌های مالی گرفته تا رأی‌گیری و شمارش آرا، ایفا می‌کند. به‌بیان روشن‌تر، هوش مصنوعی، یک سامانه رأی‌گیری جدید و کل فرایند انتخابات را برای پیکارهای انتخاباتی تا نتایج نهایی به‌ارمغان خواهد آورد. طراحی سامانه‌های هوش مصنوعی، به‌ویژه سطح شفافیت و قابلیت ممیزی الگوریتم‌های یادگیری، همچنان یک نگرانی دائمی است؛ زیرا، سامانه‌های مجهز به هوش مصنوعی می‌توانند برای مختل کردن سازمان‌های عمومی و فرایندهای گوناگون مانند مبارزات سیاسی و انتخابات در جوامع دموکراتیک به سلاح تبدیل شوند. یک سامانه رأی‌گیری با پشتیبانی بلاک‌چین، نوید رأی دادن در عصر دیجیتال را می‌دهد و یک سامانه رأی‌گیری فعال با بلاک‌چین، بدون مدیریت یک حزب مرکزی عمل می‌کند؛ بنابراین، نگرانی‌های مربوط به سوءاستفاده از آرا را از بین می‌برد. سامانه‌ای که بلاک‌چین را اجرا می‌کند، ذخیره‌ها را ثبت می‌کند و شمارش رأی را بسیار سریع‌تر

از روش شمارش دستی موجود، گزارش می‌دهد. هرچند، دستگاه‌های ارتباطی جدید، شکاف‌های جدیدی را در میان برخی گروه‌های رأی‌دهندگان ایجاد کرده‌اند، و کسانی را که به رسانه‌های اجتماعی دسترسی دارند یا احزاب سیاسی تقریباً مجازی تشکیل می‌دهند، توانمند می‌سازد؛ از این رو، مشکل «شکاف داده‌های بزرگ» به معنای شکاف بین کسانی است که به داده‌های بزرگ مقیاس و ابزار تجزیه و تحلیل این داده‌ها دسترسی دارند و کسانی که دسترسی ندارند. بر این اساس، این ادعا علیه فیس‌بوک، گوگل، و... مطرح است که به عنوان «قدرت‌های استعماری جدید»^۱ عمل می‌کنند.

اما صرف‌نظر از اینکه غول‌های رسانه‌های اجتماعی از این مشکل آگاه هستند، تلاش آن‌ها بر افزایش درآمدهای کاربران متمرکز است تا اینکه عاملیت شهروندان را چندبرابر کنند. پلتفرم‌های دیجیتال تعامل افراد، داده‌ها، خدمات، و کالاها را تسهیل می‌کنند؛ به این معنا که آن‌ها از طریق الگوریتم‌ها، بازارهای نابسامان پیشین را سازماندهی و در نتیجه، همسویی دو یا چند گروه مختلف را آسان‌تر می‌کنند. افزون‌بر این، فناوری‌ها حوزه‌های اجتماعی را نوسازی می‌کنند و بر پویایی سیاست تأثیر می‌گذارند. گفتنی است، فناوری هوش مصنوعی، امکان دخالت احتمالی در انتخابات و تبدیل شدن به پدیده‌ای در مقیاس جهانی را فراهم می‌کند. افزون‌بر این، دستگاه‌های IoT و شبکه‌های آن‌ها، در نهایت به یک هدف کلیدی برای مجرمان سایبری تبدیل می‌شوند که منجر به نقض امنیت داده‌ها و حریم خصوصی و سایر حقوق می‌شود؛ از این رو، در صورت دستکاری یا دستکاری غیرمجاز سخت‌افزار و نرم‌افزار در این دستگاه‌ها، اطلاعات حساس می‌تواند به بیرون درز پیدا کند (زکوس، ۲۰۲۲، ۳۹۶-۳۹۵).

یکی از تحلیلگران (مالون، ۲۰۱۸)، «فرصتی عظیم» را در توسعه دموکراسی‌های دیجیتال می‌بیند که در آن، شهروندان، وظیفه رأی دادن را به برنامه‌های هوش مصنوعی محول می‌کنند: «برخی از رأی‌دهندگان، مردم، و برخی از آن‌ها ماشین خواهند بود. هر یک دانش و تخصص خاص خود را دارند. افزون‌بر این، مجموعه جداگانه‌ای از عوامل رایانه‌ای به‌طور پیوسته یاد می‌گیرند که چگونه می‌توانند همه این‌ها را به نتایجی تبدیل کنند که دقیق‌تر از آن چیزی باشد که افراد یا رایانه‌ها به تنهایی تولید می‌کنند». به همین ترتیب، هیوز^۲ (۲۰۰۴)

1. The New Colonial Powers

2. Hughes

شهروند مجازی شده^۱ را تجلیل می‌کند و بر این نظر است که مشارکت انسان و ماشین، باعث پیشرفت زندگی دموکراتیک می‌شود (پل تایل^۲، ۲۰۲۱، ۴۸).

افزون بر این، اطلاعات سیاسی مجازی، حیاتی و تأثیرگذارند و در نتیجه، فضای مجازی در انتخابات، نقش بنیادینی دارد؛ بنابراین، شبکه‌های اجتماعی با ایجاد یک شبکه انتخاب سیاسی بسیار حساب شده، «اثر سیاسی» تصاویر^۳ را تشدید می‌کند و آن‌ها را با محتوای رسانه‌های اجتماعی ادغام می‌کند (زکوس، ۲۰۲۲، ۴۰۸-۴۰۶). در این شرایط، قدرت تصاویر فضای مجازی به تدریج پیچیده‌تر شده و بر موضع‌گیری‌های سیاسی تأثیر می‌گذارد؛ از این رو، باید در نظر گرفت که بسیاری از مسائل سیاسی، مانند هویت، مهاجرت، تورم، مراقبت‌های بهداشتی، دستمزد کارگران، و اقتصاد که دغدغه رأی‌دهندگان است، می‌تواند بر اساس نوع تصویرسازی و بازنمایی آن‌ها در فضای هوش مصنوعی، بر جهت‌گیری‌های انتخاباتی افراد بسیار اثرگذار باشد و حتی موجب تغییر گرایش‌های حزبی آنان شود.

اخیراً در یک پژوهش پیمایشی ادعا شده است، آمریکایی‌هایی که شغلشان بالاترین قابلیت اتوماسیون (کار مبتنی بر مهارت) را دارند («اثر جابه‌جایی» از هوش مصنوعی) در ابتدا بیشتر احتمال داشت به حزب دموکرات رأی دهند، اما اخیراً حمایت خود را به نامزدهای جمهوری خواه تغییر داده‌اند و بیشتر احتمال دارد که دیدگاهی همسو با «محافظه‌کاران» داشته باشند (از جمله شک و تردید در مورد رسانه‌ها، تأکید بر اطاعت، نگاه بدبینانه‌تر به دولت، و تحمل اندک در مقابل ترقی‌گرایی فرهنگی و اقلیت‌های جمعیتی)؛ اما در مسائل اقتصادی، طرفدار جناح چپ هستند. افزون بر این، افرادی که در مشاغل خود در معرض هوش مصنوعی هستند (که با دیجیتالی شدن تکمیل شده است) تمایل دارند از حزب دموکرات حمایت کنند. داده‌ها نشان می‌دهند، گروه «معروف به هوش مصنوعی»، دیدگاه‌هایی همسو با «لیبرال‌ها» دارند؛ آن‌ها بیشتر به لحاظ سیاسی درگیر هستند، از جهانی شدن حمایت می‌کنند، خوش‌بین و به لحاظ فرهنگی، پیشرو هستند، اما در مسائل اقتصادی طرفدار جناح راست هستند. تطبیق فزاینده ارزش‌های فرهنگی و اقتصادی، نشان‌دهنده تحولاتی در گرایش به احزاب سیاسی است؛ زیرا، «بازندگان» هوش مصنوعی، به احتمال زیاد، از پیام‌های اقتصادی چپ حمایت

1. Cyborg Citizen
2. Paul Thiele
3. The “Politicalclout” of Images

می‌کنند، اما نه از پیام‌های فرهنگی چپ و نقطه مقابل این شرایط، در مورد برندگان «دیجیتالی‌سازی» صادق است؛ بنابراین، نکته کلیدی این است که گروه‌های شغلی آسیب‌دیده از هوش مصنوعی، به‌گونه‌ای فزاینده به‌لحاظ سیاسی، دچار واگرایی می‌شوند و از انگیزه‌های کاملاً اقتصادی خود پیروی می‌کنند (جیکوبز، ۲۰۲۴، ۲).

با توجه به اینکه شبکه‌های اجتماعی، به تدریج به دلیل ارائه اطلاعات سیاسی از اهمیت انتخاباتی زیادی برخوردار شده‌اند، نظام سیاسی باید به‌نحوی ویژگی‌های دموکراتیک را حفظ کند. افزون‌براین، توانایی شناختی تصاویر گرافیکی پیچیده‌تر برای تأثیرگذاری بر انتخاب سیاسی مورد توجه قرار گرفته است؛ زیرا، بیشتر، گروه‌های جوان از شبکه‌های اجتماعی استفاده می‌کنند. در واقع، نظام‌های سیاسی شکننده‌ای که در آن‌ها حقوق مدنی و سیاسی به اندازه کافی ریشه‌دار نیستند، در معرض خطر بی‌ثباتی دموکراتیک هستند؛ بنابراین، آزادی رسانه‌ها در کشورهایی که تحت تأثیر بحران‌های ژئوپلیتیک، فناورانه، دموکراتیک، و اقتصادی همگرا هستند، در خطر است؛ به این معنا که در سطح جهانی، به دلیل شکنندگی و نوسان برخی از نظام‌ها در مقایسه با بقیه آن‌ها، توزیع نامتعادل حقوق دموکراتیک در سراسر کشورها رخ می‌دهد (زکوس، ۲۰۲۲، ۴۰۰). هوش مصنوعی همچنین می‌تواند با ایجاد و انتشار اخبار جعلی، جعل عمیق^۱، و ربات‌ها، اطلاعات نادرستی را تولید و منتشر کند. اطلاعات نادرست سیاسی عبارت است از انتشار عمدی اطلاعات نادرست یا گمراه‌کننده درباره مسائل سیاسی، نامزدها، یا رویدادها که می‌توان از آن برای دستکاری افکار عمومی، ایجاد تفرقه، تضعیف اعتماد، یا تأثیرگذاری بر رفتار رأی‌گیری استفاده کرد. اطلاعات نادرست سیاسی می‌تواند توسط منابع گوناگونی مانند بازیگران خارجی، گروه‌های داخلی، یا کاربران فردی تولید شده باشد و می‌توان آن را از طریق پلتفرم‌های گوناگونی مانند رسانه‌های اجتماعی، وبسایت‌ها، وبلاگ‌ها، پادکست‌ها، یا ویدئوها منتشر کرد. این‌گونه اطلاعات می‌تواند پیامدهای جدی‌ای برای دموکراسی، جامعه، و افراد داشته باشد؛ به‌عنوان نمونه، می‌تواند سبب کاهش کیفیت بحث عمومی، تحریف حقایق، ایجاد سردرگمی، قطبی‌سازی رأی‌دهندگان، دامن زدن به نفرت، و تحریک خشونت شود. همچنین، می‌تواند بر اعتبار نهادها، مشروعیت انتخابات، و ثبات حکومت تأثیر بگذارد و به سلامت روان افراد، آسیب برساند؛ به این ترتیب که ممکن

1. Deepfakes

است برخی افراد به دلیل قرار گرفتن پیوسته در معرض اطلاعات نادرست یا گمراه‌کننده، احساس غمگین بودن، اضطراب، یا خشم و عصبانیت کنند (ترنت^۱، ۲۰۲۴، ۳-۱). از این رو، رسانه‌های اجتماعی، بازیگران اجتماعی و فناورانه ویرانگری در حوزه سیاسی بوده‌اند؛ زیرا، مردم، نهادهای اطلاعاتی، یا سازمان‌های سنتی را دور زده‌اند؛ به این معنا که فضای رسانه‌های اجتماعی، یک فضای گفت‌وگویی جدید و مرکزی است که تأثیر گسترده‌ای بر حوزه رسمی سیاست دارد که موضوعات سیاسی در آن مطرح می‌شود. همچنین، شکاف ایدئولوژیک بین طرفداران احزاب در رسانه‌های اجتماعی بیشتر است؛ به ویژه زمانی که انواع جدیدی از سیاست‌ها بر پایه پرسش‌های فرهنگی، مسائل هویتی، و ارزش‌های پسا‌ماتریالیستی بررسی می‌شوند. دموکراسی می‌تواند توسط برخی از سامانه‌های هوش مصنوعی، تنزل یابد؛ بر این اساس، تمایل به انتشار اخبار جعلی در پلتفرم‌های گوناگون، نمونه نگران‌کننده‌ای از تحریف فناوری در حوزه عمومی است. افزون‌بر این، سامانه‌های هوش مصنوعی، ظرفیت کاربران را برای جست‌وجوی منابع خبری در راستای ارزیابی درستی آنچه یافته‌اند، افزایش نمی‌دهند. نتیجه ضروری‌تر سامانه‌های هوش مصنوعی، گنجی در انتخاب سیاست‌ها است (زکوس، ۲۰۲۲، ۴۰۸-۴۰۶).

با توجه به مشارکت کم رأی‌دهندگان، دوقطبی شدن احزاب، بن‌بست دولت، و تعمیق بدبینی سیاسی در بسیاری از کشورها، ممکن است به گونه‌ای گسترده از دموکراسی‌های قنطورس یا سنتاری^۲ کارآمد با «برنامه‌های رأی‌گیری» مؤثر و عملکردهای اجرایی هوش مصنوعی، استقبال شود. در حال حاضر، از هر پنج شهروند اروپا، دو نفر، برنامه‌های هوش مصنوعی را به عنوان تصمیم‌گیرندگان کلیدی ملی، بر سیاستمداران ترجیح می‌دهند. به نظر می‌رسد، از آنجاکه ممکن است شهروندان و دولت‌مدان در هنرهای مدنی مهارت نداشته باشند، جابه‌جایی تصمیم در زندگی سیاسی برای رشد، حتمی شده است. جابه‌جایی تصمیم، نیازمند داده‌سازی افراد، مکان‌ها، و فرایندها است؛ دنیایی که توسط افراد کمی‌سازی شده پر شده است. اساس تجزیه و تحلیل پیش‌بینی‌کننده است که همه‌چیز را در سامانه‌های IoT — از توصیه‌های خرید گرفته تا جریان‌های خبری خودکار و بسیج سیاسی — مطلع می‌کند. شرکت‌ها و دولت‌هایی که از قدرت تحلیل پیش‌بینی‌کننده استفاده می‌کنند، مصرف‌کنندگان، مشتریان، و

1. Trent

2. Centaurus

شهروندان را بهتر از خودشان می‌شناسند. با تعمیق داده‌سازی، فرصت‌های استثمار، دستکاری، و سلطه بیشتر می‌شود. ابتکار «اعتبار اجتماعی» چین، نمونه‌ای در این زمینه است که مایک پنس^۱، معاون رئیس‌جمهور ایالات متحده (۲۰۱۸) آن را «یک سیستم اورولی بر پایه کنترل تقریباً هر جنبه‌ای از زندگی انسان» خوانده است. این ادعا تاحدی حقیقت دارد. «برنامه اعتبار اجتماعی»، مبتنی بر گردآوری و تجزیه و تحلیل گسترده داده‌های شخصی توسط اینترنت اشیا با هوش مصنوعی است که رژیم برای اهداف خود از آن بهره‌برداری می‌کند؛ برای مثال، چین، بزرگ‌ترین پایگاه داده تشخیص چهره جهان را برای پیش‌بینی و جلوگیری از ناآرامی‌های اجتماعی و درگیری‌های سیاسی توسعه داده و به کار گرفته است. جک ما^۲، بنیان‌گذار و رئیس اجرایی پیشین «علی‌بابا»، و مشهورترین مرد چین، در سال ۲۰۱۷ اظهار داشت که شهرهای به اصطلاح هوشمند، با استفاده از سخت‌افزار و الگوریتم‌های هوش مصنوعی «علی‌بابا»، امکان پیش‌بینی و پیشگیری از تهدیدهای امنیتی را فراهم می‌کنند. او به کمیسیون حزب کمونیست ناظر بر اجرای قانون گفت: «آدم‌های بد، حتی نمی‌توانند وارد میدان شوند». شکل‌های گوناگونی از «پلیس پیش‌بینی» به گونه‌ای گسترده در چین ایجاد می‌شود، و «علی‌بابا» به وسیله «پینگ‌آن، تنسنت، و هواوی^۳» برای پیشبرد نظارت شهری پیچیده و فراگیر به آن ملحق شده است.

برای نشان دادن اینکه چگونه هوش مصنوعی می‌تواند در آینده نزدیک بر سیاست تأثیر بگذارد، اجازه دهید سناریوی چگونگی تأثیرگذاری هوش مصنوعی بر انتخابات ۲۰۲۴ ایالات متحده را بررسی کنیم. در این سناریو، رد ترنت^۴، بر پایه تحلیل روندها و فناوری‌های فعلی و در حال ظهور هوش مصنوعی، زمینه‌هایی را که در آن‌ها هوش مصنوعی می‌تواند بر انتخابات ۲۰۲۴ ایالات متحده تأثیرگذار باشد، چنین برمی‌شمارد:

• **پیکارهای انتخاباتی:** هر دو حزب اصلی از هوش مصنوعی برای طراحی و ارائه راهبردها، پلتفرم‌ها (سکوها)، و شعارهای کارزار خود بر پایه تجزیه و تحلیل لحظه‌ای ترجیحات، احساسات، و رفتار رأی‌دهندگان استفاده می‌کنند. همچنین، آن‌ها از هوش

1. Mike Pence
2. Jack Ma
3. Ping An, Tencent and Huawei
4. Rod Trent

مصنوعی برای ایجاد و پخش تبلیغات سیاسی، پیام‌ها، و محتوای شخصی و هدفمند در رسانه‌ها و پلتفرم‌های گوناگون، و نیز برای نظارت و پاسخ به حرکت‌های مخالفان خود و تولید و مقابله با اطلاعات نادرست بهره می‌برند؛

• **گردآوری کمک مالی:** هر دو حزب اصلی (از طریق شناسایی و درخواست کمک‌کنندگان، حامیان و تأثیرگذاران بالقوه براساس ثروت، شبکه، و وابستگی‌شان) از هوش مصنوعی به منظور گردآوری کمک‌های مالی برای کارزارهای خود استفاده می‌کنند. همچنین، آن‌ها از هوش مصنوعی برای بهینه‌سازی و تخصیص هزینه‌های کمپین خود با تعیین مؤثرترین و کارآمدترین راه‌ها برای دسترسی و متقاعدسازی رأی‌دهندگان استفاده می‌کنند؛

• **رأی دادن:** بیشتر رأی‌دهندگان از پلتفرم‌ها و برنامه‌های برخط، برای به‌صندوق انداختن رأی خود، و از تأیید بیومتریک و رمزگذاری بلاک‌چین برای اطمینان از امنیت و یکپارچگی استفاده می‌کنند. برخی از رأی‌دهندگان از دستیاران هوش مصنوعی و چت‌بات‌ها نیز استفاده می‌کنند تا با ارائه اطلاعات، تجزیه و تحلیل، و توصیه‌هایی برپایه ارزش‌ها، علایق، و اهداف به آن‌ها کمک کنند تا تصمیم بگیرند که به چه کسی رأی دهند؛

• **شمارش آرا:** سامانه‌های هوش مصنوعی برای شمارش و تأیید آرا، با استفاده از الگوریتم‌های پیشرفته و یادگیری ماشینی برای شناسایی و تصحیح هرگونه خطا، ناهنجاری، یا تقلب به‌کار می‌روند. همچنین، این سامانه‌ها نتایج را با استفاده از مدل‌ها و شبیه‌سازی‌های آماری برای برآورد و پیش‌بینی نتایج، به‌روزرسانی‌ها، و پیش‌بینی‌های بی‌درنگ، ارائه می‌کنند (ترنت، ۲۰۲۴، ۲).

بنابراین، پلتفرم‌های (سکوه‌های) دیجیتال با تغییر سیاست در کشور از طریق ایجاد سازوکارهای غیرنهادی جدید برای مشارکت سیاسی و با پیشبرد تحول سیاسی فرهنگی، ضعف‌های دولت در عرصه دموکراسی را هدف قرار می‌دهند. افزون‌براین، پلتفرم‌ها نظام مشارکت را با القای گزینه‌های فناوری جدید با استفاده از نیروی نوآوری بهبود می‌بخشند؛ به‌عنوان مثال، «شهروند فعال»^۱، پلتفرم و رابطی است که با ارائه اعلان‌ها و اطلاعات برپایه نیاز افراد، از هوش مصنوعی برای اتصال شهروندان استفاده می‌کند. افزون‌براین، فناوری هوش مصنوعی می‌تواند تاحدی نقش روزنامه‌نگاران و نگهبانان اطلاعات سیاسی را با درج

1. Active Citizen

برنامه‌های مشاوره رأی، پلتفرم‌های عمومی، یا طرح‌هایی برای نظارت بر رفتار نمایندگان مجلس و دولت به‌عهدده بگیرد؛ براین اساس، راه‌حل‌های مبتنی بر هوش مصنوعی که به شهروندان در سطح نظر و شکل‌گیری کمک می‌کنند، ابزاری در دست سیاست‌خواهند بود که براین اساس بر ترجیحات و الزامات شهروندان تأثیر می‌گذارند؛ بنابراین، هوش مصنوعی شکاف ناشی از ناهماهنگی ظرفیت‌های شناختی انسان‌ها و مقدار اطلاعات موجود درباره امور سیاسی را پر می‌کند. به‌همین ترتیب، ظرفیت ادغام اطلاعات در سطح ورودی را می‌توان تاحدی افزایش داد که کاربردهای هوش مصنوعی برای گردآوری اطلاعات مرتبط در سطح توان و خروجی نیز به‌کار می‌رود؛ به‌این معنا که چنین اطلاعاتی به شکل‌گیری اراده عمومی و پیگیری اقدامات بازیگران سیاسی به‌لحاظ میزان پایداری به وعده‌های سیاستی کمک می‌کنند. از این پس، هوش مصنوعی ممکن است امید به پاسخ‌گویی دولت‌ها در قبال تصمیم‌هایشان را افزایش دهد و از این راه به‌نفع سازوکارهای بنیادینی عمل می‌کند که باعث تقویت سیاست‌های دموکراتیک می‌شوند (زکوس، ۲۰۲۲، ۴۱۱-۴۱۰). سامانه‌های هوش مصنوعی با کاهش موانع درک سیاست و مشارکت، افراد را قادر می‌سازند تا اطلاعات بیشتری درباره سیاست داشته باشند. پیشرفت فناوری هوش مصنوعی، کارکردهای جدید پیش‌بینی و استنتاج را تسهیل کرده است و دولت از این ابزارهای هوش مصنوعی برای توجیه اهداف سیاست سنتی یا دنبال کردن اهداف جدید استفاده می‌کند و این به‌آن معناست که دولت از این فناوری‌های جدید چشم‌پوشی نخواهد کرد. دولت از سامانه‌های هوش مصنوعی برای تأمین امنیت عمومی از طریق پلیس، حبس، و زور استفاده می‌کند و بنابراین، هوش مصنوعی و الگوریتم‌های دیگر برای پیش‌بینی احتمال بروز خشونت یا تروریسم در آینده به‌کار خواهد رفت.

افزون براین، باید در نظر داشت که سیاست و کلان‌داده‌ها، در بردارنده تعاملات راهبردی بین دولت‌های مستقل یا بین دولت‌ها و بازیگران غیردولتی درباره گردآوری، پردازش، انتقال، فروش، یا استفاده از داده‌ها است؛ بنابراین، سیاست و کلان‌داده، زیرمجموعه‌ای از سیاست دیجیتال را تشکیل می‌دهند که پویایی‌های سیاسی مرتبط با فناوری‌های دیجیتال، الگوریتم‌ها، و امنیت شبکه را پوشش می‌دهد؛ اما دسترسی انحصاری به داده‌ها مشکلات سیاسی جدیدی ایجاد می‌کنند؛ برای مثال، نظارت دیجیتال با حل مشکل کمبود اطلاعات، به حاکمان در شناسایی و ردگیری مخالفان رادیکال و توانمندسازی آنان برای جایگزینی سرکوب پیشگیرانه به‌جای تلاش برای جلوگیری از ناآرامی‌های اجتماعی، کمک می‌کند. افزون براین، نظارت

دیجیتال به حاکمان کمک می‌کند تا سرکوب هدفمند را جایگزین مشارکت غیرانحصاری کنند تا از قیام‌های هماهنگ جلوگیری کنند؛ از این رو، نظارت هزینه‌های امنیت عمومی دولت‌های محلی را افزایش می‌دهد، اما تأمین کالاهای عمومی را کاهش می‌دهد و بنابراین بهبود در اطلاعات دولت‌ها، شهروندان را در صورت اقتدارگرایی بدتر می‌کند.

همچنین، باید در نظر داشت که فناوری‌های جدید، پویایی قدرت بین بازیگران سنتی و شرکت‌های تازه‌واردی مانند شرکت‌های رسانه‌های اجتماعی را تغییر می‌دهند و تقریباً کاربرد ارتباطات دوسویه را بی‌فایده می‌کند. افزون‌بر این، از بین بردن کلان‌داده‌ها و ابزارهای سریع و نسبتاً ارزان برای پردازش آن، نهادهای دولتی و خصوصی را تحریک می‌کند تا فرایند ارتباطات دوسویه سنتی را غیرضروری بدانند. همچنین، فناوری‌های جدید به بازیگران سنتی مانند سیاستمداران و حتی سران کشورها قدرت می‌دهد تا در مسیرهای جدید و سنتی ارتباط، سردرگمی ایجاد کنند و عدم تقارن‌های اطلاعاتی را دوباره برقرار کنند که رأی‌دهندگان متفاوت را گمراه می‌کند و آن‌ها را به سوی بی‌اعتمادی به دولت و رأی مخالف منافعشان سوق می‌دهد. بر این اساس، با ظهور حکومت الکترونیکی، که مبتنی بر پردازش داده‌های بزرگ توسط ماشین‌ها است، شفافیت و پاسخ‌گویی حاکمیت دولتی و خصوصی، در تضمین دسترسی به همان کلان‌داده‌ها به گونه‌ای مستقل از نهادهای حاکمیتی، نهفته است؛ یعنی حفاظت از مسیرهای ارتباطی در برابر دستکاری و آلودگی و اصرار بر دخالت انسان در فرایندهای تصمیم‌گیری رایانه‌ای. به این ترتیب، نهادهای حکمرانی جهانی، دیگر، نهادهای دسترسی‌ناپذیر با تأثیر محدود بر جامعه به‌شمار نمی‌آیند و تعامل دائمی با تصمیم‌گیرندگان، برای مشورت جمعی و دسترسی به داده‌ها وجود دارد. افزون‌بر این، به نظر می‌رسد که در حال حاضر مشارکت برابر در فرایندهای سیاسی با کمک سیاست دیجیتال نه حل می‌شود و نه کاهش می‌یابد (زکوس، ۲۰۲۲، ۵۰۴).

رشد روزافزون علاقه به هوش مصنوعی با مسائلی همراه بوده که پیامدهای منفی یا ناخواسته‌ای داشته‌اند. چنین رخدادهایی، سیاست‌گذاران، پژوهشگران، و متخصصان را برانگیخته است تا به این فکر کنند که چگونه توسعه و استفاده از هوش مصنوعی می‌تواند از اصول «مسئولیت‌پذیری»^۱ پیروی کند. این اصول به جنبه‌هایی مانند شفافیت، قابلیت تبیین،

1. Responsible Principles

قابلیت حسابرسی، و امنیت هوش مصنوعی مربوط می‌شوند. البته با وجود پیشرفت چشمگیر در درک اصول هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر و الزامات آن، تاکنون درک محدودی از نحوه اجرای عملی این اصول در سازمان‌ها وجود دارد. به بیان روشن‌تر، ما هنوز دانش کافی درباره چگونگی تبدیل اصول کلی به شیوه‌های حکمرانی عملیاتی نداریم. این مسئله با در نظر گرفتن ذی‌نفعان گوناگونی که در طراحی، استقرار، و استفاده از فناوری‌های هوش مصنوعی در سازمان‌های امروزی نقش دارند، پیچیده‌تر می‌شود. افزون‌براین، اخلاقیات و هنجارها، هم به زمینه خاصی وابسته هستند و هم در طول زمان تکامل می‌یابند. این ویژگی‌های اخلاقیات و هنجارها، ارائه یک چارچوب جهانی برای حکمرانی مسئولیت‌پذیر هوش مصنوعی را پیچیده‌تر می‌کنند. حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی^۱ مجموعه‌ای از اقدامات است که تحت تأثیر محیط قرار می‌گیرند و بر آن تأثیر می‌گذارند. در نتیجه، سازمان‌ها باید بتوانند محرک‌های خارجی‌ای را که به نوبه خود شیوه‌های حکمرانی هوش مصنوعی آن‌ها را شکل می‌دهند، شناسایی کنند. در عین حال، نحوه تصمیم‌گیری سازمان‌ها برای حکمرانی فناوری‌های هوش مصنوعی می‌تواند به طور مستقیم و غیرمستقیم بر عملکرد سازمانی تأثیر بگذارد؛ بنابراین، شناسایی سازوکارهایی که از طریق آن‌ها حکمرانی مسئولانه هوش مصنوعی بر عملیات سازمانی و همچنین، برداشت‌های خارجی از سازمان و هنجارهای اجتماعی تأثیر می‌گذارد، دارای اهمیت است. هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر از مجموعه‌ای از اصول خاص پیروی می‌کند که شامل جنبه‌هایی مانند پاسخ‌گویی^۲، شفافیت^۳، انصاف^۴، عاملیت انسانی^۵، ایمنی فنی^۶، حریم خصوصی^۷، و رفاه اجتماعی^۸ است. به طور مشخص، این اصول شامل مواردی است که در جدول شماره (۱) توضیح داده شده است.

1. Responsible AI Governance
2. Accountability
3. Transparency
4. Fairness
5. Human Agency
6. Technical Safety
7. Privacy
8. Societal Well-being

جدول شماره (۱). اصول هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر

توضیحات	بُعد
سامانه‌های هوش مصنوعی باید فرصت‌های مناسبی را برای بازخورد، توضیحات، و تجدیدنظر ارائه دهند.	پاسخ‌گویی
سامانه‌های هوش مصنوعی باید به شفافیت و افشای مسئولانه متعهد باشند.	شفافیت
سامانه‌های هوش مصنوعی و الگوریتم‌ها و داده‌های زیربنایی نباید تبعیض‌آمیز باشند.	انصاف
سامانه‌های هوش مصنوعی باید از استقلال و تصمیم‌گیری انسان حمایت کنند.	عاملیت انسانی
سامانه‌های هوش مصنوعی باید از خطرات جلوگیری کرده و آسیب‌های ناخواسته را به حداقل برسانند.	ایمنی فنی
سامانه‌های هوش مصنوعی باید امکان اطلاع‌رسانی و رضایت را فراهم کنند.	حریم خصوصی
سامانه‌های هوش مصنوعی باید از آسیب رسیدن به جامعه و محیط زیست جلوگیری کنند.	رفاه اجتماعی

منطق کلی اصول هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر، ارائه مجموعه‌ای از ابعاد به‌ذی‌نفعان برای سنجش شیوه توسعه و استفاده از سامانه‌های هوش مصنوعی است. در سال‌های اخیر، این نگرش محبوبیت گسترده‌ای پیدا کرده است؛ به‌گونه‌ای که در مطالعه‌ای که در مرکز اینترنت و جامعه برکمن کلین دانشگاه هاروارد که در سال ۲۰۲۰ انجام شد، ۳۶ سند شناسایی شدند که به ابعاد گوناگون هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر اشاره داشتند. امروزه این تعداد به‌گونه‌ای چشمگیر افزایش یافته است (میکالیف^۱، ۲۰۲۴، ۱۲۸-۱۲۶).

با ادغام روزافزون هوش مصنوعی در بخش‌های گوناگونی مانند بهداشت و درمان، امور مالی و حمل‌ونقل، توسعه، استفاده مسئولانه از این فناوری‌ها اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. برای پاسخ به این نیاز، «ابتکار جهانی شاخص جهانی هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر»^۲ در سال ۲۰۲۳ به‌عنوان یک برنامه کلیدی توسط مرکز جهانی حکمرانی هوش مصنوعی^۳ راه‌اندازی شد. شاخص جهانی هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر، نخستین ابزاری است که معیارهای جهانی مربوط به هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر را تعیین و عملکرد کشورها را در این زمینه ارزیابی می‌کند. این مطالعه، بزرگ‌ترین مجموعه داده جهانی درباره هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر تا امروز است. در نخستین نسخه آن، پژوهشگران، داده‌های اولیه مربوط به ۱۳۸ کشور را (از ۱ نوامبر ۲۰۲۱ تا ۱ نوامبر ۲۰۲۳) گردآوری کردند. با اینکه اهمیت هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر شناخته شده است، معیارهای جهانی در این زمینه ناهماهنگ هستند و بیشتر از بازیگران اروپایی و آمریکای شمالی تأثیر می‌پذیرند. یک استثنای قابل توجه،

1. Mikalef
2. The Global Index on Responsible AI (GIRAI)
3. Global Center on AI Governance.

توصیه‌نامه یونسکو درباره اخلاق هوش مصنوعی است که در سال ۲۰۲۱ توسط ۱۹۳ کشور عضو تصویب شد و اصول جهانی اخلاق هوش مصنوعی را تعیین کرد. ابتکار جهانی شاخص جهانی هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر از یک روش چندوجهی برای سنجش عملکرد زیست‌بوم هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر در هر کشور استفاده می‌کند. این شاخص، سه بعد اصلی را ارزیابی می‌کند که عبارتند از:

• چارچوب‌های دولتی (سیاست‌ها و قوانین)؛

• اقدامات دولت (اجرا و نظارت)؛

• بازیگران غیردولتی (مشارکت بخش خصوصی و جامعه مدنی).

برای اندازه‌گیری دقیق‌تر، داده‌های اولیه با استفاده از ضرایب استخراج‌شده از شاخص‌های بانک جهانی و خانه آزادی (مانند حاکمیت قانون، کیفیت مقررات، اثربخشی دولت، و آزادی بیان)، تعدیل می‌شوند. این روش به درک بهتر واقعیت‌های ملی و اثربخشی هر بعد کمک می‌کند. این شاخص، گام مهمی به سوی هوش مصنوعی اخلاق‌مدار و پاسخ‌گو است و می‌تواند به سیاست‌گذاران کمک کند تا راهبردهای بهتری برای آینده دیجیتال طراحی کنند (شاخص جهانی شیوه‌های ارتقای هوش مصنوعی در سراسر جهان^۱، ۲۰۲۵).

نتیجه‌گیری

توسعه هوش مصنوعی، یک تلاش چالش‌برانگیز و بسیار نامطمئن است که ممکن است در طول آن، مسائل گوناگونی مانند ناعادلانه بودن، ظاهر شود. فرایند توسعه هوش مصنوعی یک فرایند سراسر است، بدون اصطکاک و خطی نیست که در آن متخصصان هوش مصنوعی، حوزه و موارد استفاده از آن را شناسایی کنند، داده‌های مناسب را برای آموزش مدل‌های مدیریت انتخاب کنند، و از فرصت‌های هوش مصنوعی بهره‌برداری کنند. در عوض، یک فرایند بسیار تکراری است که با درجه بالایی از عدم قطعیت مشخص می‌شود. در زمینه توسعه هوش مصنوعی، عدم قطعیت معرفتی نه تنها به ناآگاهی بازیگران کلیدی از دانش حوزه، ویژگی‌های حوزه، و در دسترس بودن، ویژگی‌ها و معانی داده‌های موجود مربوط می‌شود، بلکه به ناآگاهی

1. The Global Index on Responsible AI: Promoting responsible AI practices worldwide

- برای بررسی جزئیات بیشتر و داده‌های کشورهای مختلف، می‌توانید به وبسایت شاخص جهانی هوش مصنوعی مسئولیت‌پذیر مراجعه کنید: <https://global-index.ai> (<https://global-index.ai>)

از امکانات و محدودیت‌های هوش مصنوعی نیز مرتبط است. به این ترتیب، عدم قطعیت معرفتی بر ابتکارات هوش مصنوعی و تعاملات بین متخصصان حوزه و هوش مصنوعی تأثیر می‌گذارد و تصمیم‌گیری در مورد راه‌حل‌های هوش مصنوعی و توسعه آن‌ها را دشوار می‌کند (کاستیس و همکاران، ۲۰۲۴، ۴۲-۴۱). پیامدهای احتمالی کاربست هوش مصنوعی در سیاست به شدت مورد مناقشه است و بسته به ماهیت نظام‌های سیاسی و نحوه بهره‌گیری از هوش مصنوعی، ماهیتی ژانوسی خواهد داشت. یافته‌ها و نتایج مقاله حاضر را می‌توان به شرح زیر برشمرد:

الف) پیشرفت در حوزه «هوش مصنوعی»، بسته به ماهیت نظام‌های سیاسی مردم‌سالار یا غیر مردم‌سالار، یک فناوری متمرکز و سلسله‌مراتبی یا توانمندساز و تقویت‌کننده آزادی سیاسی ایجاد می‌کند؛ زیرا، سرعت و دامنه گردآوری و پردازش اطلاعات بسیار بیشتر از هر شیوه نظارتی‌ای در گذشته است. اما در نظام‌های سیاسی باز و دموکراتیک، به گونه‌ای گریزناپذیر چشم‌اندازی آزادی‌بخش برای بهره‌گیری سازنده از هوش مصنوعی در سیاست وجود دارد؛

ب) اگر استفاده از قابلیت‌های هوش مصنوعی در شکل‌گیری سیاست به واقعیت تبدیل شود، هوش مصنوعی به واسطه توانایی پیش‌بینی ترجیحات، پاسخ‌ها، و رفتارهای انسانی، ابزارهای بهتری برای مشارکت سیاسی، اعتماد سیاسی، تعامل سازنده، و دولت چابک‌تر و کارآمدتر را در اختیار ما قرار می‌دهد که در نتیجه، برای جامعه و به طور کلی، منافع ملی، مزایای چشمگیری خواهد داشت؛

ج) همچنین، تلاش در راستای طراحی برنامه‌هایی برای حل مشکلاتی که توسط مغز انسان قابل حل نیست، تقویت ظرفیت انسانی با پردازش و تجزیه و تحلیل داده‌های بزرگ (بسیار سریع‌تر از انسان)، مطالعه و طراحی عناصر هوشمند و سیستمی که محیط را درک کرده و اقداماتی را برای پیشینه‌سازی احتمال موفقیت خود انجام می‌دهد، به عنوان «موتور انقلاب صنعتی آینده»^۱ محتمل است؛

د) هوش مصنوعی می‌تواند مزایای زیادی در حوزه سیاست داشته باشد (مانند بهبود کارایی، شفافیت و پاسخ‌گویی خدمات عمومی، افزایش مشارکت و مشارکت مدنی، و ارائه

1. The engine of the next industrial revolution

اطلاعات و تحلیل بهتر برای تصمیم‌گیری). همچنین، هوش مصنوعی می‌تواند به خودکارسازی و بهینه‌سازی وظایف اداری مانند گردآوری مالیات، تخصیص بودجه، و خدمات عمومی کمک کند.

ه) همچنین، هوش مصنوعی می‌تواند شکل‌های مستقیم و فراگیر دموکراسی مانند رأی‌گیری برخط، مشورت، و مشاوره را فعال کند و نیز به سیاستمداران و سیاست‌گذاران با بینش‌ها، پیش‌بینی‌ها، و توصیه‌های مبتنی بر داده‌ها، برپایه تحلیل‌های بزرگ‌مقیاس روندهای اجتماعی، اقتصادی، و زیست‌محیطی کمک کند.

و) با این حال، هوش مصنوعی چالش‌ها و خطرات چشمگیری را نیز برای سیاست‌ایجاد می‌کند (مانند تهدید حریم خصوصی، امنیت و حقوق بشر، افزایش قطبی‌سازی و دستکاری، و ایجاد شکل‌های جدید نابرابری و تبعیض)؛ برای مثال، هوش مصنوعی می‌تواند با گردآوری و تجزیه و تحلیل داده‌های شخصی، اطلاعات بیومتریک و رفتار برخط، نظارت و سانسور انبوه را فعال کند. همچنین، می‌تواند با سفارشی‌سازی و شخصی‌سازی محتوای سیاسی، پیام‌ها، و تبلیغات، برپایه ترجیحات و سوگیری‌های فردی، عمل کند.*

منابع

- ابوذری، مهنوش (۱۴۰۲). هوش مصنوعی ابزار قدرت نرم در حوزه سیاست عمومی. فصلنامه علمی مطالعات قدرت نرم. ۱۳ (۴)، ۱۰۰-۸۱.
- اخوان کاظمی، بهرام؛ صالحی، سیدجواد؛ محسنی، حسین (۱۴۰۳). چالشگری پاندمی کرونا در مواجهه با برخی مؤلفه‌های فلسفه سیاسی جدید. رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی، ۱۶ (۱)، ۱۲۷-۱۰۷.
- بابائیان، فاطمه؛ صفدری رنجبر، مصطفی؛ حکیم، امین (۱۴۰۲). واکاوی نقش هوش مصنوعی در چرخه سیاست‌گذاری عمومی؛ رویکرد فراترکیب. بهبود مدیریت، ۱۷ (۲)، ۱۵-۱۱۵.
- خالصی، پروین؛ بابایی طلائی، محمدباقر؛ مظاهری، محمد مهدی (۱۳۹۸). چالش‌ها، فرصت‌ها، و اثرات سیاسی فضای مجازی در نظام جمهوری اسلامی ایران. پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، ۹ (۴)، ۱۶۵-۱۸۸.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ چهارآزاد، سعید (۱۴۰۱). هوش مصنوعی و پیوستار قدرت در سیاست خارجی ایران (جبر فیزیکی، چماق/هراس و راهبرد بازدارنده). فصلنامه علمی پژوهش‌های انقلاب اسلامی، ۱۱ (۴)، ۴۵-۷.
- نظری، علی اشرف (۱۴۰۲). تحلیل امر سیاسی. چاپ سوم. تهران: انتشارت دانشگاه تهران.

Cappelen, Herman, Gendler, Tamar Szabo and Hawthorne, John (Edited by) (2016). *The Oxford Handbook of Philosophical Methodology*. Oxford, United Kingdom Oxford University Press.

Clough, Paul D. and Jahna, Otterbacher (2023). Democratizing AI: from theory to practice, in: Carayannis, Elias G. & Grigoroudis Evangelos (Edited by). *Handbook of Research on Artificial Intelligence, Innovation and Entrepreneurship*. Cheltenham: Edward Elgar Publishing Limited.

Cover, Rob (2023). *Identity and Digital Communication: Concepts, Theories, Practices*. London: Routledge.

Gillespie, Michael Allen (2006). The Search for Immediacy and the Problem of Political Life in Existentialism and Phenomenology. In: *A Companion to Phenomenology and Existentialism*. Edited by Hubert L. Dreyfus and Mark A. Wrathall. Blackwell Publishing Ltd.

Groenewald, Thomas (2004). A Phenomenological Research Design Illustrated. *International Journal of Qualitative Methods*, 3 (1), 1-26

Gruber, Mirjam and Benedikter, Roland (2021). The Role of Women in Contemporary Technology and the Feminization of Artificial Intelligence and Its Devices. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an*

International Political Economy of Artificial Intelligence. Switzerland: Palgrave Macmillan.

Troqe, Bijona, Holmberg, Gunnar and Lakemon, Nicolette (2024). Making decisions with AI in Complex Intelligent Systems. In: *Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations*. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.

Rezaul Islam, M., Ahmed Khan, Niaz and Baikady, Rajendra (Editors), (2022). *Principles of Social Research Methodology*. Singapore: Springer.

Jacobs, Julian (2024). The Artificial Intelligence Shock and Socio-Political Polarization. *Technological Forecasting & Social Change*. Vol.199, 1-15, available at: <https://doi.org/10.1016/j.techfore.2023.123006>.

Jarvenpaa, Sirkka L. (2024). Sourcing Data for Data-Driven Applications: Foundational Questions. In: *Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations*. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.

Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.

Kostis, Angelos, Sundberg, Leif, and Holmström, Jonny. (2024). Data Work as an Organizing Principle in Developing AI, in: *Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations*. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.

Mikalef, Patrick. (2024). Responsible AI Governance: From Ideation to Implementation. In: *Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations*. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.

Paul Thiele, Leslie (2021). Rise of the Centaurs: The Internet of Things Intelligence Augmentation, in: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.

Rehorick, David Allan and Bentz, Valerie Malhotra (Edited by) (2008). *Transformative Phenomenology: Changing Ourselves, Lifeworld's, and Professional Practice*. Lanham: Lexington Books.

Rogerson, Kenneth and Sherman, Justin (2021). AI in Public Education: Humble Beginnings and Revolutionary Potential. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins,

- Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Rosiers, David Perez-Des (2021). AI Application in Surveillance for Public Safety: Adverse Risks for Contemporary Societies. In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Salas-Pilco, Sdenka Zobeida (2021). Comparison of National Artificial Intelligence (AI): Strategic Policies and Priorities, in: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Shollo, Arisa and Galliers, Robert D. (2024). Constructing Actionable Insights: The Missing Link between Data, Artificial Intelligence, and Organizational Decision-Making. In: *Research Handbook on Artificial Intelligence and Decision Making in Organizations*. Edited by Ioanna Constantiou, Mayur P. Joshi and Marta Stelmaszak. Cheltenham, UK: Edward Elgar Publishing Limited.
- Simončič, Katja and Tonja, Jerele (2022). Democratizing the Governance of AI: From Big Tech Monopolies to Cooperatives in: Završnik, Ales and Katja Simoncic (Editors). *Artificial Intelligence, Social Harms and Human Rights*. Cham, Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Smaranda Aldea, Andreea, Carr, David and Heinämaa, Sara (Edited by) (2022). *Phenomenology as Critique Why Method Matters*. London: Routledge.
- The Global Index on Responsible AI: Promoting responsible AI practices worldwide*. Posted on June 19, 2024, available at: <https://lirneasia.net/2024/06/the-global-index-on-responsible-ai-promoting-responsible-ai-practices-worldwide/>. Last visited: May, 7, 2025.
- Willig, Carla (2008). *Introducing Qualitative Research in Psychology: Adventures in Theory and Method*. Second edition. Berkshire: Open University Press.
- Yankoski, Michael, Theisen, William, Verdeja, Ernesto and Scheirer, Walter J. (2021). Artificial Intelligence for Peace: An Early Warning System for Mass Violence, In: Keskin, Tugrul & David Kiggins, Ryan (Editors) (2021). *Towards an International Political Economy of Artificial Intelligence*. Switzerland: Palgrave Macmillan.
- Zekos, Georgios I. (2022). *Political, Economic and Legal Effects of Artificial Intelligence: Governance, Digital Economy and Society*. Switzerland: Springer.

Research Paper**Non-Feminist Possibilities for Expanding Feminine Life in Contemporary Western Thought and Its Applicabilities for Iranian Society*****Mokhtar Nouri¹**  **Salman Sadeghizadeh²** 

1. Assistant Professor of Political Science at Razi University, Kermanshah, Iran

2. Assistant Professor of Political Sociology at IHCS, Tehran, Iran

DOI: <https://doi.org/10.22034/ipsa.2025.552>

Receive Date: 22 June 2025

Revise Date: 22 September 2025

Accept Date: 11 October 2025

©2021 by the authors, Licensee IPSA, Tehran, Iran. This article is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution 4.0 International (CC BY 4.0) (<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0/>)**Introduction****Extended Abstract**

From the philosophical views of Plato and Aristotle to the psychoanalytic ideas of Sigmund Freud and Jean Piaget, women have been considered “emotional” rather than “rational” beings who are incapable of moral and civic development without the guidance of men. Virginia Held believes that the belief in the separation of women from the “public sphere” has remained strong since the time of Aristotle. For example, in many cases, philosophers have explicitly considered a mother’s care for her child to be outside the realm of morality and have considered it to be a matter of human instinct (Held, 1394: 101). According to Held, “Ideas such as the fact that women’s experiences are inherently unrelated to morality and the belief that women have inherently flawed moral character have been established in the structure of moral philosophy” (Held, 1998: 96). This type of neglect of women is not limited to a specific geography, as Muslim philosophers such as Mulla Sadra and Mullahadi Sabzevari also believes that women do not understand “universals”. In this sense, both Western and Eastern philosophy were gender-oriented, and for those philosophers, there was no place for women in philosophical thinking (Dabbagh, 2013:210). But contrary to this disappointing philosophical background, the burgeoning women’s movement has denied psychological differences between men and women since the 1960s. The members of this movement believe that nature has not created any mental or moral distinctions between the sexes and that the differences are only because women have been forced to behave in a “feminine” manner under oppressive military pressure (Richels, 1990: 264). Women, who, as history shows, have always had heavy responsibilities in various societies, including Iranian society, have been placed in a subordinate position and have had a weak presence in various areas of life. For example, women’s right to vote was achieved even in developed societies during the first half of the twentieth century, and what is more disastrous is that in some underdeveloped regions, including Iran, many of their political and social rights have not been recognized. Women in underdeveloped societies enjoy the least individual, political, and social rights, and the emergence of “Women’s social movements” in these societies have been nothing more than attempts to validate “women’s lifeworlds.” As a result of such conditions, in recent decades, important intellectual initiatives have been taken by some non-feminist thinkers

*** Corresponding Author:****Mokhtar Nouri, Ph.D.****E-mail:** nouri.mokhtar63@gmail.com



to introduce the work that women do as socially influential. Rosemary Tong says: "The main goal is to try to revise, reconstruct, or rethink those aspects of traditional Western philosophy that have denigrated or devalued women's moral experiences" (Tong, 2007:1). Therefore, in the contemporary world, new intellectual perspectives have been proposed regarding the role of women and their emotions, activism, and social empowerment, which, by criticizing patriarchal practices, have provided promising alternatives for the expansion of "feminine life."

Methodology

Undoubtedly, any research requires a "methodological system". The present study is no exception to this rule and attempts to analyze its main problem in the light of qualitative methods and in an analytical-historical manner. The research in progress is based on interpretive methodologies due to its inherent theoretical content in terms of "methodology". From a methodological perspective, we have two traditions: "empiricism" and "interpretationism". The empiricism tradition emphasizes experimental methods and natural sciences to understand the social world, and the interpretive approach also believes that the social world cannot be studied through scientific methods and experiments (Lemont, 2018: 54). In this framework, the issue of what intellectual possibilities women have enjoyed in the light of non-feminist possibilities existing in contemporary Western thought to solve political and social problems is a topic that requires interpretive and analytical evaluations more than anything else. Contrary to the Empiricism, an interpretive approach, addresses questions about the basic ideas, norms, and values that women face. The library method has also been used to collect information and scientific materials.

Results and Discussion

This article attempts to discuss and examine new intellectual attitudes in the contemporary world as non-feminist possibilities in the expansion of Feminine life. Feminine life is a situation in which women, free from any gender discrimination, hierarchy, and injustice, enjoy a high level of "self-determination" in organizing their individual and collective lives. We have also used the metaphor of a "station" to introduce the ideas in question. Intellectual stations are scientific platforms on which women can reflect on their individual and collective life situations by standing on them and use the intellectual and conceptual tools available at that station as a guiding light to overcome limitations. The advantage of the intellectual stations in question is that in the face of limitations against women, one can stand firmly on them and thus "resist" any "instrumental" and "violent" view against them. From this perspective, the intellectual system of thinkers such as Amartya Sen, Ronald Inglehart, and Alain Touraine can be considered non-feminist stations that, in the light of a network of concepts such as "women's development," "women's active role," "gender justice," "post-material society and the importance of women," "feminization of society and peace," "cultural paradigm and female subjectivity," and "women's society," have equipped their scientific station and paid attention to Feminine life and the obstacles it faces. Based on the scientific approaches of "sociology," "political thought," and "development," they have advocated for women or described their status, value, and importance. These thinkers have provided philosophical possibilities for opening the way for women worldwide, including Iranian women. Their conceptual network is very strategic for the Iranian women's movement that seeks activism, gender justice, women-centered development, the elimination of violence, and the achievement of peace, and it has included this range of social forces that are in demand for life. It will help if it is just, peaceful, and free from domination.



Conclusion

Typically, the challenges of Feminine life are considered within the framework of critical feminist thought, and this type of thought also defines women as victims of male violence who are in more unfavorable conditions than men in various areas such as family, property and ownership, income, political and social participation, and vulnerability to sexual assault. The present article, while paying attention to these types of challenges that feminists have identified in Feminine life, attempts to analyze non-feminist possibilities for overcoming the challenges in women's lives in the light of some contemporary Western ideas. The first station is where Sen raised his arguments. Sen's station is the station of defense of ordinary people, the disadvantaged, the poor, the marginalized, and women. For this reason, he won the Nobel Prize not for the theoretical development of economics, but for paying attention to categories such as education, health, literacy, nutrition, women, and the need to fight malnutrition and hunger. This indicates that he is a thinker who has put his human thoughts, with a practical approach, at the service of the real life of various members of human societies. Women have also not been deprived of this kind of life-making, humane, and trans-gender views of age. Today's revolutionary Iranian women can benefit from the anti-discrimination and gender inequality discourses in age thought to advance their intellectual and practical goals. His idea of age and human development can provide women with the opportunity to further expand their feminine lives by overcoming common gender stereotypes. Moreover, Inglehart's cultural approach is another station that has its own benefits for women. She was a notable thinker who tried to show cultural trends, values, and their changes and developments in different societies in the form of statistical studies. This thinker assessed the contemporary world as a world in transition from material values to post-material values, an emerging world that has provided important opportunities for women. Her ideas can give Iranian women the opportunity and courage to shout out their different and feminine lifestyle in the era of post-materialism and among different lifestyles, and in this way, by making emotional and feminine values prevail, they can help reduce war and spread peace in the world. Finally, the last but not least station in which women can think about solving their problems is the intellectual station of Alain Touraine. He also believed that the world we live in today is based on a cultural paradigm and that this new paradigm has created different conditions for humankind, including women. Women are the leading forces of this emerging cultural paradigm who can organize themselves as subjects and demanding activists. According to Touraine, in the existing cultural paradigm, elements such as love, emotion and compassion have played a significant role as feminine elements instead of elements such as calculation, profiteering and speed in previous political and economic paradigms. As a result, Touraine believed that this emerging cultural paradigm has provided favorable conditions for the expansion of Feminine life. The final point is that these non-feminist intellectual possibilities may not immediately lead to the liberation and liberation of women, but they undoubtedly have an epistemological and awareness-raising nature and They can provide today's women, including Iranian women, with the tools and "cognitive maps" necessary to achieve more desirable situations in the areas of individual and collective life. A summary of the discussions and views of the thinkers discussed and their key ideas in the field of women can be seen in the chart below:



Thinkers	Related Works to Women Study	Key Ideas
Amartya Sen	- Equality and Liberty - Development as Freedom - The Idea of Justice	- Feminine Development - Women's Subjective Role - Gender Justice
Ronald Inglehart	- Culture Shift in Advanced Industrial Society - Cultural evolution: People's Motivations Are Changing, and Reshaping the World	- Post-materialist Society and women's Empowerment - femininity of society - Women: decreasing the wars and Flourishing the Peace
Alain Touraine	- Equality and Difference: Can We Live Together? - New Paradigm for Understanding Today's World	- Cultural Paradigm and Feminine Society - Women's Society - Women's Subjectivity

Keywords: Feminism, Feminine Life, Women's Society, Development, Culture, Subjectivity, Peace, Justice.

References

- Afari, Jeanette (1998), **Women's Semi-Secret Associations in the Constitutional Movement**, Translated by Javad Yousefian, Tehran: Banu (In Persian).
- Abrahamian, Yervand (2010), **Iran Between Two Revolutions**, Translated by Ahmad Golmohammadi and Mohammad Ebrahim Fattahi, Tehran: Ney (In Persian).
- Azizabadi, Zohra and Heydari, Arash (2021), "Legal Feminism and the Women's Issue in Contemporary Iran", **Iranian Journal of Social problems**, Volume 12, No. 2 (In Persian).
- Ayubi, Hojatollah (2024), **Reckless Activists**, Tehran: Saless (In Persian).
- Chamani Moghadam et al., Mustafa (2019), "A Comparative Study of Nationalism and the Women's Movement in Iran and Egypt", **Research letter of political science**, Year 15, Issue 3 (In Persian).
- Dean, Hartley (2009), **Social Policy**, Translated by Abdullah Bicharanloo, Tehran: Cultural and Social Studies Research Institute (In Persian).
- Dabbagh, Soroush (2013), **Lectures on Moral Philosophy**, Tehran: Serat (In Persian).
- Ellen White, Mary (2021), **A History of Women Philosophers: Contemporary Women Philosophers**, translated by Maryam Nasr Esfahani and others, Tehran: Kargadan (In Persian).
- Gamble, Andrew (2023), **Why Politics Matters**, Translated by Shahabuddin Abbasi, Tehran: Charkh (In Persian).
- Held, Virginia (2015), "Conceptualizing Ethics in Feminist Thought", Translated



by Maryam Nasr Esfahani, **Women Today Magazine**, Vol. 2, Issue 14 (In Persian).

Harvey, David (2005), **A Brief History of Neoliberalism**, Oxford University Press.

Held, Virginia (1998) "Feminist Reconceptualizations in Ethics", In: **Philosophy in a feminist voice: critiques and reconstructions**, Janet A. Kourany (editor), Princeton University Press.

Held, Virginia (2006), **The Ethics OF Care: Personal, Political, and Global**, Oxford University Press.

Hosseini Beheshti, Seyed Alireza and Nourizadeh, Muslim (2024), "Genealogy of the first and second development programs of the Islamic Republic of Iran Based on the theory of "development as freedom" ", **Irano-Islamic Research in Politics**, No. 4 (In Persian).

Inglehart, Ronald (1994), **Culture Shift in Advanced Industrial Society**, Translated by Maryam Vetter, Tehran: Kavir (In Persian).

Inglehart, Ronald (2019), **Cultural Evolution**, Translated by Abdullah Fazeli, Tehran: Kavir (In Persian).

Khosropanah, Mohammad Hossein (2003), **Goals and Struggle of Iranian Women from the Constitutional Revolution to the Pahlavi Monarchy**, Tehran: Payam Emrooz (In Persian).

Kharazmi, Zohra and Ghasempour, Fatemeh (2021), **Islamic Feminism**, Tehran: Aftab Kherad (In Persian).

Kymlicka et al., Will (2008), **Two Essays on the Political Philosophy of Feminism**, Translated by Niloufar Mahdian, Tehran: Ney (In Persian).

Kymlicka, Will (2017), **An Introduction to Contemporary Political Philosophy**, translated by Meysam Badamchi and Mohammad Mobasheri, Tehran: Negah Moaser (In Persian).

Lloyd, Genevieve (2008), **The man of Reason**, Translated by Mehbooba Mohajer, Tehran: Ney (In Persian).

Lemont, Christopher (2018), **Research Methods in International Relations**, Translated by Alireza Samoudi, Qom: Mofid University (In Persian).

Lipscomb, Benjamin (2022), **The Women Are Up To Something: How Elizabeth Anscombe, Philippa Foot, Mary Midgley, and Iris Murdoch Revolutionized Ethics**, Oxford University Press.

May Schott, Robin (2022), **Discovering Feminist Philosophy: Knowledge**,



Ethics, Politics, translated by Maryam Nasr Esfahani, Tehran: Saless (In Persian).

Mikkelsen, Britta (2008), **Methods for Development: Work and Research**, Translated by Mohammad Javad Nategpour, Tehran: Cultural and Social Studies Research Institute (In Persian).

Marabi et al., Mehri (2022), "Political and Social Developments after the Islamic Revolution and its Reflection on the Status of Iranian Women in the Field of Art", **Research letter of political science**, No. 1, serial 69 (In Persian).

Nealon, Jeffrey and Giroux, Susan Searles (2017), **Theory Toolbox**, Translated by Abbas Lotfizadeh and Morteza Khoshamadi, Tehran: Qoqnoos (In Persian).

Noddings, N, (2002), **Educating Moral People: A Caring Alternative to Moral Education**, New York: Teachers College Press.

Nussbaum, Martha and Sen, Amartya (1993), **The Quality of Life**, Oxford University Press.

Nussbaum, M. (2003), "Capabilities as fundamental entitlements: Sen and social justice", **Feminist Economics**, 9(2-3), 33-599.

Nasr Esfahani, Maryam (2016), "Ethics, Gender and Changing the Borders of Moral Agent", **occidental study**, Seventh Year, Issue 2 (In Persian).

Nasr Esfahani, Maryam (2017), "The Arrival of Women Philosophers from the Margin to the Center; a Reflection on Feminist Strategies for Re-reading the History of Western Philosophy", **Journal of Women's studies**, Year 8, Issue 1 (In Persian).

Okin, Susan Muller (2015), "Reason and feeling in Thinking about Justice," In: **the book: Liberalism and the Problem of Justice**, translated by Mohammad Haqqani Fazl, Tehran: Tarjomaan (In Persian).

Okin, Susan Muller (2019), **Women in Western Political Thought**, translated by Nader Nourizad, Tehran: QaseedaSara (In Persian).

Patrick, Morag (2009), "Identity, Diversity and the Politics of recognition", **in the book: Political Theory in Transition**, translated by Hassan Abniki, Tehran: Kavir (In Persian).

Pinker, Steven (2011), **The Better Angels of Our Nature: Why Violence Has Declined**, Viking Books.

Pishgahifar, Zahra and Ghodsi, Amir (2010), "The Feminist Cultural Theories And Their Impact on Iran's Society", **Journal of Women in Culture and Art**, Volume 1, Issue 3 (In Persian).



- Qizilbash, M (2002), "Development, common foes and shared values", **Review of political Economy**, 14(4).
- Ritzer, George (1999), **Sociological Theories in Contemporary Times**, Translated by Mohsen Salasi, Tehran: Scientific Publications (In Persian).
- Rachels, James (2021), **The Elements of Moral Philosophy**, Translated by Muhammad Fathali and Alireza Al-Buyeh, Qom: Institute of Islamic Sciences and Culture (In Persian).
- Ruddick, Sara (1989), **Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace**, Boston: Beacon Press.
- Rawls, John (1971), **A Theory of Justice**, Harvard University Press.
- Sen, Amartya (2002), **Development as Freedom**, Translated by Ahmad Mousaghi, Tehran: University of Tehran (In Persian).
- Sen, Amartya (2003), **Development as Freedom**, Translated by Vahid Mahmoudi, Tehran: University of Tehran (In Persian).
- Sen, Amartya (2011), **The Idea of Justice**, Translated by Vahid Mahmoudi and Hormoz Homayounpour, Tehran: Kandokav (In Persian).
- Sen, Amartya (2017), **The Idea of Justice**, Translated by Ahmad Azizi, Tehran: Ney (In Persian).
- Sen ,Amartya (1999) , **Development as Freedom**, New York: Oxford University Press.
- Shahandeh, Noushin (2007), **Women in Nietzsche's Thought**, Tehran: QaseedaSara (In Persian).
- Touraine ,Alain (2002), "Conversation with Alain Touraine ", Amir Nikpey's conversation with Alain Touraine, **Iranian Journal of Sociology**, translated by Afshin Jahandideh, Volume 4, Issue 1 (In Persian).
- Touraine, Alain (2002), "My Image of Iran", **interview in Iran Newspaper**, 1/16/2002(In Persian).
- Touraine, Alain (2019), **Equality and Difference: Can We Live Together?**, Translated by Salman Sadeghizadeh, Tehran: Saless (In Persian).
- Touraine, Alain (1988), **Return of the Actor: Social Theory in Postindustrial Society**, Translation by Myrna Godzich, University of Minnesota Press.
- Touraine, Alain (2019), **What is Democracy?**, Translated by Salman Sadeghizadeh, Tehran: Saless (In Persian).
- Touraine, Alain (2021), **A New Paradigm for Understanding Today's World**,



Translated by Salman SadeghiZadeh, Tehran: Scientific and Cultural (In Persian).

Tang, Rosemary and Williams, Nancy (2022), "Women's Ethics", translated by Maryam Khodadadi, **Stanford Encyclopedia of Moral Philosophy**, Edited by Masoud Olia, Tehran: Qoqnoos (In Persian).

Tong, Rosemarie (2007), "Feminist Ethics", Sited in: www.plato.stanford.edu/entries/feminist-rthics: 2/12/2007.


Zolfagharian et al., Fatemeh (2023), "Women's Movements in the Post-Revolutionary Iran: From Ideological to Everyday Life Demands", **Research letter of political science**, Volume 18, No. 3 (In Persian).

امکان‌های غیرفمینیستی گسترش زیست‌زنانه در اندیشه معاصر غرب و کاربردهای آن در جامعه ایران

* مختار نوری^۱ سلمان صادقی‌زاده^۲

۱. استادیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران
۲. استادیار جامعه‌شناسی سیاسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران

لینک گزارش نتیجه مشابهت‌یابی: <https://www.samimnoor.ir/view/fa/SimilarityResult7?ItemID=9172945104/2%>

 20.1001.1.1735790.1403.20.1.7.4

چکیده

در ادبیات علوم اجتماعی و در قالب «اندیشه فمینیستی» آثار گسترده‌ای درباره موانع و چالش‌های پیش‌روی «زیست‌زنانه» منتشر شده است. با وجود همه تلاش‌ها و نوآوری‌های فکری انجام‌شده در حوزه مطالعات زنان، محدودیت‌های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی علیه آن‌ها در بسیاری از جوامع معاصر همچنان وجود دارد. به نظر می‌رسد، علت ورود بسیاری از اندیشمندان معاصر به حوزه زنان، همین وضعیت محدودکننده بوده است؛ اندیشمندانی که این دیدگاه را پذیرفته‌اند، در تاریخ طولانی فلسفه غرب، صدای زنان غایب بوده و مفاهیم و اندیشه‌ها همواره در کنترل مردان و اخلاقیات مردانه بوده است؛ در نتیجه برای پایان بخشیدن به این محدودیت و عدم توازن، برخی از متفکران مطرح عصر حاضر، دیدگاه‌های مهمی برپایه رهیافت‌های فکری مختلف مطرح کرده‌اند. در چنین چارچوبی، مقاله حاضر این مسئله را بررسی کرده است که «کدام‌یک از نظریه‌های موجود در حوزه علوم اجتماعی معاصر و خارج از ادبیات فمینیستی توانسته است امکان‌های فکری لازم را برای گسترش زیست‌زنانه در زندگی امروز فراهم کند؟» در مقام فرضیه، پاسخ این است که «اندیشمندانی چون آمارتیا سن، رونالد اینگلهارت، و آلن تورن را می‌توان از مهم‌ترین اندیشمندانی به‌شمار آورد که خارج از اندیشه فمینیستی، هر یک به شیوه خاصی به مسئله زنان توجه نشان داده‌اند و در پرتو شبکه‌ای از مفاهیم در آثار و گفتارهایشان، امکان‌های فکری و کاربردی مناسبی را برای گسترش زیست‌زنانه در جهان امروز و از جمله در «جامعه ایرانی» فراهم کرده‌اند.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۱۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۲/۲۸

تاریخ انتشار: ۱۴۰۴/۰۳/۳۰

نوع مقاله: پژوهشی

واژگان کلیدی:

فمینیسم، زیست‌زنانه، جامعه زنان، توسعه فرهنگ، سوزگی، صلح، عدالت

* نویسنده مسئول:

مختار نوری

پست الکترونیک: nouri.mokhtar63@gmail.com

مقدمه

از آرای فلسفی افلاطون و ارسطو تا اندیشه‌های روان‌کاوانه زیگموند فروید و ژان پیاژه، زنان بیش از آنکه موجوداتی «عقلانی»^۱ به‌شمار آیند، موجوداتی «احساسی»^۲ تلقی شده‌اند که بدون هدایت مردان، توانایی رشد اخلاقی و مدنی ندارند. ویرجینیا هلد بر این نظر است که اعتقاد به جدایی زنان از «حوزه عمومی»، از زمان ارسطو تاکنون با قدرت پابرجا مانده است؛ برای مثال، در موارد زیادی، فیلسوفان با صراحت، نگهداری مادر از کودک را خارج از حوزه اخلاقیات دانسته و آن را امری مربوط به غریزه انسانی به‌شمار آورده‌اند (هلد، ۱۳۹۴، ۱۰۱). به‌نظر هلد، «تصوراتی مانند اینکه تجربه‌های زنان، کاملاً بی‌ارتباط با اخلاق است و باور به اینکه زنان، به‌طور ذاتی، شخصیت اخلاقی ناکاملی دارند، در ساختار فلسفه اخلاق اثبات شده است» (هلد، ۱۹۹۸، ۹۶). این نوع نادیده‌انگاری زنان، محدود به جغرافیای خاصی نیست؛ چنان‌که فیلسوفان مسلمانی چون ملاصدرا و ملاهادی سبزواری نیز معتقدند که زنان، مُدرک «کلیات» نیستند. براین اساس، هر دو ساحت فلسفه غرب و شرق، جنسیت‌محور بوده و در آن فیلسوفان، جایی برای زنان در تفکر فلسفی قائل نبودند (دباغ، ۱۳۹۲، ۲۱۰). اما برخلاف این پیشینه فلسفی ناامیدکننده، نهضت در حال شکوفایی زنان از دهه‌های ۱۹۶۰ تاکنون، تفاوت‌های روان‌شناختی میان زنان و مردان را انکار کرده است.

اعضای این نهضت بر این نظرند که طبیعت، هیچ‌گونه تمایز ذهنی یا اخلاقی‌ای میان جنسیت‌ها ایجاد نکرده و تفاوت‌ها، تنها به‌این دلیل است که زنان، زیر فشار نظامی ظالمانه، ملزم به رفتارهای «زنانه» بوده‌اند (ریچلز، ۱۴۰۰، ۲۶۴)؛ زنانی که به‌گواه تاریخ، در جوامع گوناگون و از جمله جامعه ایرانی، همواره وظایف سنگینی را عهده‌دار بوده‌اند، اما در جایگاه فرودست قرار گرفته و در عرصه‌های مختلف زندگی، حضور کم‌رنگی داشته‌اند؛ برای مثال، داشتن حق رأی زنان، حتی در جوامع توسعه‌یافته در طول نیمه نخست سده بیستم به‌دست آمد و فاجعه‌بارتر اینکه، در برخی از مناطق توسعه‌نیافته، از جمله ایران، بسیاری از حقوق سیاسی و اجتماعی آن‌ها هنوز هم به‌رسمیت شناخته نشده است. زنان در جوامع توسعه‌نیافته از کمترین حقوق فردی، سیاسی، و اجتماعی برخوردارند و ظهور «جنبش‌های اجتماعی زنانه» در این جوامع، چیزی جز تلاش برای اعتباریابی «جهان‌زندگی زنانه» نبوده است. در نتیجه حاکم

1. Rational.
2. Emotional

بودن چنین شرایطی، در دهه‌های اخیر، ابتکارات فکری مهمی از سوی برخی از اندیشمندان غیرفمینیستی انجام شده است تا کارهایی را که زنان انجام می‌دهند، دارای تأثیر اجتماعی معرفی کنند. رزماری تانگ^۱ می‌گوید: «هدف اصلی، کوشش برای بازسازی یا تأمل دوباره درباره آن بخش‌هایی از فلسفه غرب است که تجربه‌های اخلاقی زنان را تحقیر یا بی‌ارزش دانسته است» (تانگ، ۲۰۰۷، ۱)؛ از این رو، در جهان معاصر، نگرش‌های فکری جدیدی درباره نقش زنان و عواطف، کنشگری و توانمندی اجتماعی آن‌ها مطرح شده که با نقد رویه‌های مردسالارانه، جایگزین‌های امیدوارکننده‌ای را برای گسترش «زیست زنانه» فراهم کرده‌اند.

منظور از زیست زنانه، وضعیتی است که در آن زنان، به دور از هرگونه تبعیض جنسی، سلسله‌مراتبی، و ناعادلانه از سطح بالایی از «خودبودگی» در سامان‌دهی به زندگی فردی و جمعی برخوردارند. همچنین، از تمثیل «ایستگاه^۲» برای معرفی اندیشه‌های موردنظر بهره گرفته‌ایم. منظور از ایستگاه فکری، سکوه‌های علمی‌ای است که زنان با ایستادن بر روی آن‌ها می‌توانند در وضعیت زندگی فردی و جمعی خویش تأمل کنند و برای گذر از محدودیت‌ها، از لوازم فکری و مفهومی موجود در آن ایستگاه به‌مثابه چراغ راهنما بهره‌گیرند. مزیت ایستگاه‌های فکری موردنظر این است که در رویارویی با محدودیت‌ها علیه زنان می‌توان بر روی آن‌ها محکم ایستاد و از این طریق در برابر هرگونه نگاه «ابزاری» و «خشونت‌آمیز» علیه آنان «مقاومت» کرد. از این دیدگاه، دستگاه فکری اندیشمندانی چون آمارتیا سن، رونالد اینگلهارت، و آلن تورن را می‌توان ایستگاه‌هایی غیرفمینیستی دانست که ایستگاه علمی خود را در پرتو شبکه‌ای از مفاهیم مانند «توسعه زنانه»، «نقش فاعلی زنان»، «عدالت جنسیتی»، «جامعه پسمادی و اهمیت یافتن زنان»، «زنانه شدن جامعه و صلح»، «پارادایم فرهنگی و سوژگی زنانه»، و «جامعه زنانه» تجهیز کرده و به زندگی زنان و موانع پیش‌روی آن‌ها توجه نشان داده‌اند. آن‌ها با به‌کارگیری رهیافت‌های علمی «جامعه‌شناسی»، «اندیشه سیاسی»، و «توسعه»، از زنان یا توصیف جایگاه، ارزش، و اهمیت آن‌ها طرفداری کرده‌اند. این اندیشمندان، امکان‌های فلسفی راهگشایی را در خدمت زنان در سطح جهانی و ازجمله زنان ایرانی قرار داده‌اند. شبکه مفهومی آن‌ها برای جنبش زنانه ایران که در پی کنشگری، عدالت

1. Tong
2. Station

جنسیتی، توسعه زن محور، حذف خشونت، و دستیابی به صلح است، بسیار راهبردی خواهد بود و این طیف از نیروهای اجتماعی را که در طلب زندگی عادلانه، مدنی، صلح آمیز، و فارغ از سلطه‌اند، یاری خواهد داد.

۱. پیشینه پژوهش

ادبیات موجود در حوزه «مطالعات زنان»، همواره زیر سیطره آثار و گفتارهای فمینیستی بوده است. در چارچوب اندیشه فمینیستی نیز آثار فلسفی ارزشمندی توسط فیلسوفان زن در دوران معاصر شکل گرفته است. چنان‌که طیف گسترده‌ای از زنان معاصر، مانند الیزابت آنسکوم، آریس مرداک، فیلیپا فوت، مری میجلی (لیسکوم، ۲۰۲۲)، روزالیند هرستهاوس، لیندا زگن بسکی، مارتا نوسباوم، جولیا آناس، کارول گیلیگان، ویرجینیا هلد (هلد، ۲۰۰۶)، نل نادینگز (نادینگز، ۲۰۰۲)، سارا رادیک (رادیک، ۱۹۸۹)، جوان تورنتو و اوا فدر کیتای، چه مستقل و چه با ابتنا بر منظومه‌های فکری فیلسوفانی مانند افلاطون، ارسطو، اسپینوزا، هیوم، و یتگنشتاین و بازتفسیر نگرش‌های فکری و اخلاقی آن‌ها در گسترش زندگی زنانه نقش آفرینی کرده‌اند. این زنان اندیشمند، از روش‌های گوناگونی برای ارتباط با فلسفه و فیلسوفان غربی بهره گرفته‌اند: نخست اینکه ممکن است آن‌ها از اندیشمندان یادشده و آثار آن‌ها به دلیل نگرش‌های بدبینانه‌ای که درباره زنان طرح کرده‌اند، ارزیابی منفی‌ای داشته باشند و این ارزیابی منفی به دلیل «زن‌بیزاری» موجود در دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها باشد. الیزابت اسپلمن در کتاب «زن بدون ذات» کار خود را با نقد مفهوم ذات در فلسفه افلاطونی آغاز می‌کند؛ دوم اینکه، مورخان فمینیست با فراهم کردن آثار متفاوتی از چهره‌ها و متن‌هایی که باید برجسته و اصیل به‌شمار آیند، به تاریخ فلسفه، توجه نشان داده‌اند. این راهبرد، شامل تلاش برای معرفی صداهای نادیده‌انگاشته‌شده زنان فیلسوف است؛ چنان‌که در مجموعه «تاریخ زنان فیلسوف» به کوشش مری آلن وایت، شاهد این امر هستیم (الن وایت، ۱۴۰۱)؛ سوم اینکه ممکن است فمینیست‌ها، تاریخ فلسفه را منبع مؤثری برای اشاره به مسائل و تحولات معاصر بداند که فیلسوفان فمینیست با آن‌ها روبرو هستند.

مارتا نوسباوم برای درک نقش عواطف، روابط، و بافتار در زندگی اخلاقی، به اندیشه‌های ارسطو مراجعه کرده است. موری گیتنز و ژنویو لوید به دریافت اسپینوزا از بدن به مثابه امری «در پیوند» بازگشته‌اند تا تخیل و امکان شمول اجتماعی را دوباره مفهوم‌پردازی کنند. آنت بایر

نیز تأملات دیوید هیوم درباره احساس اخلاقی و افعال اخلاقی واقعی را الهام بخش یافته است (می‌شات، ۱۴۰۱، ۴۶-۴۴). با وجود این پیشینه فلسفی غنی و فمینیستی در حوزه مطالعات زنان، مقاله حاضر بر «امکان‌های غیرفمینیستی» مؤثر بر گسترش زیست زنانه در اندیشه معاصر تأکید دارد؛ بنابراین، تفاوت بحث حاضر با مباحث موجود در عرصه مطالعات زنان، در «خارج‌اندیشه فمینیستی» بودن و تمرکز بر حوزه‌های «جامعه‌شناسی»، «اندیشه سیاسی» و «توسعه» نهفته است. به بیان روشن‌تر، در ادبیات غربی مطالعات زنان شاهد اثری که به‌طور مشخص با اندیشه‌های آمارتیا سن، رونالد اینگلهارت، و آلن تورن درباره مسئله زنان مرتبط باشد، نیستیم. در آثار و پژوهش‌های ایرانی مطالعات زنان نیز چندان توجهی به کاربست اندیشه‌های این متفکران برای حل و فصل چالش‌های پیش‌روی زنان ایرانی نشده است؛ به‌عنوان نمونه، می‌توان به پژوهش‌های انجام‌شده توسط نصراصفهانی (۱۳۹۶، ۱۳۹۵)، پیشگاهی‌فرد و قدسی (۱۳۸۹)، و عزیزآبادی و حیدری (۱۴۰۰) اشاره کرد که به مسائل زنان بر پایه نظریه‌های «فلسفی»، «فرهنگی»، و «حقوقی» فمینیستی توجه نشان داده‌اند. به‌طور کلی، رویکرد غالب در پژوهش‌های ایرانی مطالعات زنان، تمرکز بر نگرش‌های فمینیستی در دو غالب «فمینیسم غربی» و «فمینیسم اسلامی» است (خوارزمی و قاسم‌پور، ۱۴۰۰) و در این حوزه، کمتر به رویکردهای غیرفمینیستی توجه شده است. در نتیجه می‌توان گفت، موضوع مورد بحث، یعنی «امکان‌های غیرفمینیستی گسترش زیست زنانه در اندیشه معاصر غرب و کاربردهای آن در جامعه ایران» تاکنون مورد توجه پژوهشگران ایرانی قرار نگرفته و وجود چنین کاستی‌هایی در عرصه مطالعات زنان، انگیزه لازم را برای نویسندگان در راستای بررسی چنین مسئله‌ای، فراهم کرده است.

۲. روش پژوهش

بی‌شک انجام هر پژوهشی، نیازمند یک «سامانه روش‌شناختی» است. پژوهش حاضر نیز از این قاعده مستثنا نیست و کوشیده است مسئله اصلی خود را در پرتو روش‌های کیفی و به‌صورت تحلیلی-تاریخی تجزیه و تحلیل کند. پژوهش پیش‌رو به دلیل محتوای نظری‌ای که در ذات خود دارد، به لحاظ «روش‌شناسی»^۱ مبتنی بر روش‌شناسی‌های تفسیری است. از منظر روش‌شناختی در عرصه پژوهشی با دو سنت «تجربه‌گرایی» و «تفسیرگرایی» روبه‌رو هستیم که

1. Methodology

سنت تجربه‌گرایی بر روش‌های تجربی و علوم طبیعی برای شناخت جهان اجتماعی تأکید دارد و رویکرد تفسیرگرایی نیز بر این نظر است که جهان اجتماعی از طریق روش‌های علمی و آزمایش، قابل مطالعه نیست (لمونت، ۱۳۹۷، ۵۴). در این چارچوب، این موضوع که زنان در پرتو امکان‌های غیرفمینیستی موجود در اندیشه معاصر غرب از چه امکان‌های فکری‌ای برای حل مشکلات سیاسی و اجتماعی برخوردار شده‌اند، موضوعی است که بیش از هر چیزی، نیازمند ارزیابی‌های تفسیری و تحلیلی است. برخلاف رهیافت تجربه‌گرایی، رویکرد تفسیری به پرسش درباره اندیشه‌ها، هنجارها، و ارزش‌های بنیادینی می‌پردازد که زنان با آن روبه‌رو هستند. برای گردآوری اطلاعات و مواد و مصالح علمی پژوهش نیز از شیوه کتابخانه‌ای بهره گرفته شده است.

۳. ارزیابی تاریخی حاشیه‌ای بودن زنان در نگرش‌های فلسفی قدیم و جدید

پیش از طرح بحث امکان‌های غیرفمینیستی در گسترش زیست زنانه، لازم است وضعیت زنان را از منظر دیدگاه‌های موجود در اندیشه غرب بررسی کنیم؛ زیرا، آن‌گونه که ویل کیملیکا می‌گوید: «در تاریخ فلسفه غرب، متفکرانی را می‌یابیم که منش‌های عاطفی، شهودی، و جزئی‌نگرانه را که لازمه زندگی خانوادگی زنان می‌دانستند، از تفکر عقلانی، بی‌طرفانه، و خونسردانه که لازمه زندگی اجتماعی مردان به‌شمار می‌رفت، جدا می‌کردند» (کیملیکا و دیگران، ۱۳۸۷، ۹۷). به‌نظر سوزان مولر اوکین: «هومر در ایلید، به‌ندرت درباره زنان توضیح می‌دهد، اما هنگامی که یاد می‌کند، آنان را علت بروز جنگ‌ها و حسادت‌ها معرفی می‌کند و در ردیف بردگان و غنائم جنگی به‌شمار می‌آورد. در سنت یونانی با زنان مانند کودکان و خردسالان برخورد می‌شد؛ بنابراین، آنان در جریان زندگی از خیلی چیزها محروم بودند. زن مجرد به‌تنهایی نمی‌توانست لباس بخرد و خرید او باید زیر نظر قیم قانونی‌اش انجام می‌شد» (اوکین، ۱۳۹۸، ۵۳). برخی فمینیست‌ها نیز توجه ما را به اندیشه افلاطون جلب می‌کنند که خلقت زن را این‌گونه توضیح می‌دهد: «بعد از آنکه مردان به‌وجود آمدند، عده‌ای از آنان که ترسو بودند و زندگی را در بی‌عدالتی می‌گذرانند، به‌درستی هنگام تولد دوم به‌صورت زنان درآمدند...؛ به‌این ترتیب، جنس مؤنث به‌وجود آمد» (می‌شات، ۱۴۰۱، ۴۷). فمینیست‌ها از افکار ارسطو که زنان را با ویژگی‌هایی چون «پستی»، «نقص»، و «عدم قابلیت» تعریف کرده است نیز غفلت نکرده‌اند. ارسطو عنوان می‌کند: «هر زنی با توجه به نقش تولیدمثل، مساوی

با یک مرد عقیم است؛ زیرا، زن، ناقص الخلقه است. مرد به این دلیل مرد است که از قابلیت‌های ویژه‌ای برخوردار است و در مقابل، زن از آن روی زن خوانده می‌شود که از این قابلیت‌های ویژه محروم است» (اوکین، ۱۳۹۸، ۱۳۲). همچنین، استفاده از نمادگرایی مردانه و زنانه در اندیشه ارسطو برای نشان دادن روابط انقیاد بین عناصر موجود در ذات منقسم انسان، در سنت مسیحی تفسیر «کتاب مقدس» نیز باقی ماند (لوید، ۱۳۸۷، ۵۹).

شاید تصور شود که وضعیت زنان به موازات دگرذیسی‌های جهان مدرن، متحول شده است، اما اندیشه فیلسوفان مدرنی مانند نیچه، روسو، و کانت، وضعیت محدود زنان را آشکار می‌کند. البته برخی استثناهای مدرن مانند استوارت میل در دفاع از حقوق زنان وجود دارند؛ چنان‌که او مدعی شد، جامعه در برپایی معیار دوگانه اخلاقی‌ای که مطابق با آن، اخلاق زنان باید به گونه‌ای متفاوت با اخلاق مردان ارزیابی شود، اشتباه کرده است. میل با تأمل درباره برتری اخلاقی ادعایی زنان نتیجه گرفت که اخلاق زنان، تنها نتیجه شرایط اجتماعی نظام‌مند است (تانگ و ویلیامز، ۱۴۰۲، ۵۴۹). افزون‌بر میل، مری و لستونکرافت، کاترین بیچر، شارلوت پرکینز گیلمن، و الیزابت کدی استنتون، نیز در طول سده‌های هجدهم و نوزدهم به موضوع زنان توجه نشان داده‌اند. پرسش‌های آن‌ها از این قرار بود که «آیا خصوصیات زنانه محصول طبیعت/ سرشت زیستی است یا نتیجه شرایط اجتماعی؟»، «آیا باید تنها این واقعیت را بپذیریم که مردان و زنان، فضایل اخلاقی و ویژگی‌های جنسیتی متفاوتی دارند و بر همین اساس پیش برویم، یا باید بکوشیم تا مردان و زنان را به پیروی از اخلاقی یکسان وادار کنیم؛ اخلاقی انسانی متناسب با همه؟» (تانگ و ویلیامز، ۱۴۰۲، ۵۴۹).

با وجود چنین نگرش‌هایی، فردریش نیچه، زنان را موجوداتی می‌دانست که جز فریبکاری، سرگرم کردن مرد، و تولید بچه، چیزی نمی‌دانند. او زنانگی را با نیروهایی مانند رنج، دیوانگی، و غیرعقلانی بودن، هم‌معنی می‌دانست؛ در نتیجه، توصیه این متفکر به فیلسوفان این بود که از زنان دوری کنند و او کسی را که از سه چیز پرآوازه، یعنی «نام‌آوری»، «شاهان»، و «زنان» کناره‌گیری می‌کرد، فیلسوف واقعی می‌دانست (شاهنده، ۱۳۸۶). همچنین، کانت به دلیل زن‌بیزاری و کم‌ارزش شمردن بدن، مورد انتقاد فمینیست‌ها بوده است. کانت و اندیشمندان نوکانتی، مانند جان رالز، به جداسازی «عقل» از «احساسات» گرایش دارند و به همین دلیل، فمینیست‌هایی مانند سوزان مولر اوکین، ماریون یانگ، و نانسی

فریزر، به مخالفان «عدالت به مثابه انصاف^۱» او تبدیل شده‌اند. آن‌ها نظریه رالز را «مذکر» نامیده‌اند که زنان و خانواده را نادیده می‌گیرد. اوکین در نقد کانت می‌نویسد: «در نظر کانت، قرار نیست احساسات، جایی در اخلاقیات داشته باشند. فلسفه زنان نه تعقل کردن، بلکه حس کردن است و رالز نیز در نظریه عدالت کانتی خود بر «خودمختاری» و «عقلانیت»، به‌عنوان دو ویژگی معرف فاعل اخلاقی و نیز جداسازی سخت‌گیرانه عقل از احساس و درنظر نگرفتن جایی برای احساس در اصول اخلاقی تأکید داشت» (اوکین، ۱۳۹۴، ۱۹۵). بدیهی است، چنین رویکردهایی درباره زنان در ساحت نظر، زمینه محدودسازی زیست زنانه در عمل را فراهم کرده است. چنان‌که به‌تعبیر اندرو گمبل، از گذشته تا امروز، نوشتن درباره سیاست و مشارکت در آن، زیر سیطره مردان بوده و در بیشتر دولت‌ها، زنان تا همین اواخر، حقوق مدنی و سیاسی یکسانی با مردان نداشته‌اند. این موضوع در دانشگاه‌ها هم صادق است؛ بیشتر استادان علوم سیاسی مردان بوده‌اند؛ این واقعیت در ادبیات دانشگاهی نیز بازتاب یافته است (گمبل، ۱۴۰۳، ۳۶). در نتیجه، در نقد این نوع حاشیه‌ای بودن و مذکرسازی عقل بود که اندیشمندانی چون آمارتیا سن، رونالد اینگلهارت، و آلن تورن به نقد رویکردهای فلسفی پیشین درباره زنان روی آوردند و سه ایستگاه فکری غیرفمینیستی را در دفاع از زیست زنانه خلق کردند.

۴. آمارتیا سن: رهیافت قابلیت و نقش فاعلی زنان و عدالت جنسیتی

دیدگاه‌های آمارتیا سن، نخستین ایستگاه فکری‌ای است که برای دفاع از زیست زنانه بر آن تمرکز شده است؛ زیرا، «رهیافت قابلیت^۲»، فضای مناسبی را برای بهبود وضعیت زنان در اختیار ما قرار می‌دهد. آمارتیا سن و مارتا نوسباوم، به‌عنوان واضعان «رویکرد قابلیت» بر این نظرند که افراد برای داشتن زندگی انسانی باید دارای مجموعه‌ای از قابلیت‌های پایه‌ای مانند سلامت جسمی، احساسی، عاطفی، فکری، خرد عملی، محبت، و کنترل بر پیرامون باشند. البته به‌نظر آن‌ها این نوع قابلیت‌ها باید در متنی که ضمانت اجرای قدرتمندی دارد، بازتاب داده شوند تا بتوانند مبنای اجتماعی و سیاسی یک زندگی کارآمد را شکل دهند (نوسباوم و سن، ۱۹۹۳). به‌نظر سن: «قابلیت، مجموعه‌ای از عملکردهای گوناگون است که برای فرد، با ارزش

1. Justice as Fairness

2. Capability Approach

است و فرد می‌تواند در میان آن‌ها دست به انتخاب بزند» (سن، ۱۳۸۹، ۱۰۹). رویکرد قابلیت به‌جای ابزارهایی چون «درآمد» و «املاک» -که معیار پیشرفت قلمداد می‌شوند- بر زندگی انسانی متمرکز است. سن می‌گوید، در فرایند دستیابی به غایت‌های زندگی انسانی، هدف نپنداشتن وسایل زندگی می‌تواند به گسترش دامنه عمل ارزش‌گذاری یاری رساند و کارکرد دیدگاه قابلیت نیز از همین نقطه آغاز می‌شود که در آثار پژوهشگرانی چون فلویو کامیم، جنیفر پرا راجر، ریکو گوتو، سبینا الکایر، مظفر قزلباش، تنیا بور شارت، و پولی ویزرد نیز مورد توجه بوده است (سن، ۱۳۹۶، ۲۹۹-۲۹۸). مفهوم قابلیت برای سن از چنان اهمیتی برخوردار است که مسائل دیگری مانند آزادی، رفاه، عاملیت، برابری، فقر، سلطه، نابرابری، مشارکت، و دموکراسی بر مبنای آن صورت‌بندی شده‌اند. اگرچه مفهوم قابلیت، به‌منظور ارزیابی شاخص‌های حوزه توسعه مطرح شد، اما طرفدارانش آن را به حوزه‌های دیگری مانند «فمینیسم»، «مطالعات زنان»، و «شادکامی» تسری دادند (قزلباش، ۲۰۰۲)؛ در نتیجه، رویکرد فلسفی سن -که زمینه‌های ترکیب اخلاق و توسعه را فراهم کرد و هدف توسعه را توانمند کردن انسان برای شکوفایی نیروهای درونی تعریف نمود- از این قابلیت برخوردار است که راهبردی برای توسعه‌یافتگی انسانی همه اعضای جامعه، به‌ویژه «زنان»، باشد.

۱-۴. توسعه به‌معنای گسترش نقش فاعلی زنان

اندیشه سن از قابلیت‌های لازم برای بهبود موقعیت زنان برخوردار است؛ زیرا، اخلاق‌گرایانی چون او، بر این نظرند که «جامعه مدنی» و «دولت»، مسئولیت مهمی را در حوزه توانمندسازی همه افراد و به‌ویژه زنان، برای دستیابی به سطح مناسبی از خودمختاری به‌عهده دارند. رویکرد اخلاقی سن به اقتصاد تلاش می‌کند نابرابری میان جوامع و میان زنان و مردان را کاهش دهد و چنین تلاشی در بهبود موقعیت زنان مؤثر خواهد بود. او با گذر از رویکردهای استثماریانه نولیبرالی، بر مناسبات انسانی تأکید دارد و هدفش نه ارتقای نظریه‌های سیاسی و اقتصادی، بلکه ارتقای انسان است. در اندیشه سن، توسعه انسانی، امکانی برای گسترش آزادی‌های واقعی انسان‌هاست و به‌جای توجه به شاخص‌های اقتصادی، تولیدی، و درآمدی -که البته در جای خود مهم هستند- بر ترتیبات انسانی، مدنی، حقوقی، و اخلاقی تمرکز دارد (سن، ۱۳۸۱، ۱۳). توسعه مورد نظر سن، نیازمند حذف سرکوب، برطرف‌سازی فقر، طرد استبداد، و محرومیت اجتماعی نیروهایی چون زنان است که رهیافت توانمندی از آن حاصل می‌شود.

توانمندی موردنظر سن، در مرحله نخست به افراد تعلق دارد تا گروه‌ها و جوامع. این رویکرد، نوعی آزادی است که به همه افراد جامعه، از جمله زنان، این امکان را می‌دهد که در امور سیاسی و اجتماعی مشارکت کنند. رویکرد یادشده، نوعی فردگرایی اخلاقی را ترویج می‌کند تا هر انسانی و از جمله زنان بتوانند امکان خودشکوفایی را کسب کنند. رویکرد توانمندی با پرهیز از نگرش‌های ابزاری، چشم به زندگی انسانی می‌دوزد و نه تنها به وسایل رفاهی موجود در دست مردم (سن، ۱۳۹۶، ۳۲۱). به توانمندی در اندیشه سن باید با توجه به قدرت عاملیت انسان‌ها نگرست. عاملیت هر فردی، از جمله زنان، در جامعه آزاد، نشانه‌ای از این توانمندی است. عاملیت داشتن به معنای کنشگری و مشارکت در کنش‌های سیاسی، اجتماعی، و اقتصادی است (سن، ۱۳۸۱، ۲۹). اهمیت عاملیت زنان برای سن، به حدی است که فصلی از کتاب «توسعه به مثابه آزادی» را به نقش فاعلی آن‌ها در تحولات اجتماعی اختصاص داده است. او بر این نظر است که در گذشته، اهداف زنان بیشتر معطوف به رفاه و بهروزی آن‌ها بود، اما این هدف، رفته‌رفته به سوی فاعلیت زنان تغییر جهت داده است. با کم‌رنگ شدن این تصویر که زنان، دریافت‌کنندگان منفعل حمایت‌های رفاهی هستند، آن‌ها، چه از سوی مردان و چه از سوی خودشان، به‌عنوان عنصر فعال تغییرات شناخته می‌شوند؛ پیش‌برندگان پویای تحولات اجتماعی که می‌توانند هم زندگی مردان و هم زندگی زنان را تغییر دهند (سن، ۱۳۸۲، ۲۱۶-۲۱۵). البته به نظر سن، نقش فاعلی زنان نمی‌تواند ضرورت برطرف کردن انواع نابرابری‌هایی را که بر بهروزی آنان اثر منفی داشته است، نادیده بگیرد؛ بنابراین، نقش فاعلی باید همچنان سلامت و بهروزی زنان را در نظر داشته باشد. سن از اختیارات زنان دفاع می‌کند و این موضوع را یکی از بحث‌های کلیدی در فرایند توسعه به‌شمار می‌آورد. به نظر وی، عوامل ذی‌ربط در این مورد عبارتند از: آموزش زنان، مالکیت آنان، فرصت‌های اشتغال، و کارکرد نیروی کار. همچنین، سن بر این نظر است که نقش فاعلی زنان به حوزه‌های اقتصادی و اجتماعی دیگر، از اعتبارات روستایی و فعالیت‌های اقتصادی گرفته تا حرکت‌های سیاسی و اجتماعی قابل‌تعمیم است. در مجموع، به نظر سن، فراگیری گسترده فاعلیت زنان، یکی از بخش‌های فراموش‌شده مطالعات توسعه است که توجه به آن ضرورت دارد؛ زیرا، امروزه در فرایند توسعه هیچ مسئله‌ای مهم‌تر از درک مشارکت سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی زنان نیست. این موضوع، همان جنبه مهم «توسعه یعنی آزادی» است (سن، ۱۳۸۲، ۲۲۹-۲۲۸).

۲-۴. ضرورت گسترش عدالت جنسیتی

بخش دیگری از امکان‌های فکری سن در گسترش زیست زنانه به «عدالت جنسیتی» مربوط می‌شود؛ عدالتی که حاکی از تأثیرات اندیشه جان رالز است؛ فیلسوفی که با رویکردی اصلاح‌گرایانه تلاش کرد «عدالت» را به لیبرالیسم و سرمایه‌داری تزریق کند. اگرچه منتقدان رالز تلاش‌های او در دفاع از عدالت را مارکسیستی به‌شمار آورده‌اند، اما نظریه «عدالت به‌مثابه انصاف»^۱ او نشان می‌دهد که کانون تمرکز اندیشه او بر فلسفه اخلاق و وظیفه‌گرایانه کانتی است (رالز، ۱۹۷۱). سن نیز با ایجاد پیوند میان آزادی، عدالت، و دموکراسی، به بحث عدالت جنسیتی توجه کرده است تا از این طریق بتواند عاملیت زنان را تقویت کند. در شرایط نابرابر جنسیتی نمی‌توان امکانی برای فاعلیت زنان فراهم کرد و لازمه این امر، رسیدن به سطحی از عدالت جنسیتی است. سن بر این نظر است که نظریه‌های جریان اصلی توسعه به عدالت جنسیتی توجه نداشته‌اند. ناکامی جریان اصلی در ایجاد دنیایی عادلانه‌تر برای زنان موجب شد که رهیافت‌های زن‌محور از نیمه دهه ۱۹۸۰ و در راستای تحقق عدالت جنسیتی، وارد حوزه مطالعات توسعه شوند و در جهت‌گیری‌های خود از برابری فرصت زن و مرد، اشتغال زنان، و افزایش رفاه آن‌ها دفاع کنند. باوجود این نوع تلاش‌ها، شرایط حاکم بر جهان، نشان‌دهنده پیشرفت در این حوزه، به‌ویژه در جوامع توسعه‌نیافته نیست. دلیل این امر به مبانی فلسفی موجود در آن‌ها مربوط می‌شود که به‌جای فاعلیت‌بخشی به زنان، آن‌ها را یک گروه قابل تبعیض تصور کرده‌اند. این مبانی فلسفی، متأثر از «سودمندگرایی»^۲، «اختیارگرایی»^۳، و «نئولیبرالیسم»^۴ قرن بیستمی است که مسیر توسعه را به‌سوی بیشینه‌سازی سود، تولید ناخالص ملی، و دفاع مطلق از آزادی‌های بیرونی تعریف کرده‌اند (هاروی، ۲۰۰۵). در نتیجه، اندیشه انسانی سن از ظرفیت بالایی برای نقد ساختارهای نابرابر و سلطه‌طلبانه و توجه به عدالت جنسیتی برخوردار است. این رهیافت، از یک‌سو، می‌تواند اندیشه‌ها و ساختارهای تولید سرکوب را شناسایی کند و از سوی دیگر، قادر است راه برقراری برابری جنسیتی را فراهم نماید. عدالت جنسیتی، وضعیتی است که در آن، منابع غیرتبعیض‌آمیز میان زنان و مردان تقسیم

1. Justice as Fairness
2. Utilitarianism
3. Libertarianism
4. Neoliberalism

می‌شود. ثمره عدالت جنسیتی، ظهور شرایطی است که در آن زنان نه انسان‌هایی محصور در خانه، بلکه کنشگرانی فعال در عرصه عمومی باشند. در چنین شرایطی است که سن با ابتنا بر دغدغه‌های برابری طلبانه، در پی حذف نابرابری جنسیتی و برقراری عدالت جنسیتی بوده است. او در بحث عدالت اجتماعی به زندگی روزمره مردم توجه دارد و از نگرش‌های استعلایی پرهیز می‌کند. سن، نظریه خود را به‌جای رهیافت «سامانه‌محور» در قالب رویکرد «واقعیت‌محور» عدالت اجتماعی مطرح کرده است. رهیافت نخست، در پی شکل‌دهی به جامعه‌ای عادلانه از طریق نهادگرایی استعلایی است و ایجاد عدالت را وابسته به ساختار خاص این نهادها می‌داند؛ درحالی‌که جریان دوم فلسفه سیاسی به زندگی روزمره و واقعی مردم توجه دارد (سن، ۱۳۹۰، ۳۶-۳۵). در این چارچوب، سن به واقعیت زندگی و کیفیت آن توجه دارد و بیان می‌کند که برقراری عدالت باید مبتنی بر زندگی عینی افراد یک جامعه باشد. نوسباوم بر این نظر است که در بحث از عدالت جنسیتی، ایده قابلیت سن — که مبنایی ارسطویی دارد — درک ما از عدالت در مورد زنان را بهبود می‌دهد (نوسباوم، ۲۰۰۳، ۳۶).

برپایه ایده سن، توسعه عادلانه، زمانی رخ می‌دهد که مهم‌ترین موانع قابلیت زنان برطرف، و زمینه توانمند شدن آن‌ها در راستای انتخاب ارزش‌هایشان فراهم شود. در این رویکرد، توسعه به‌مثابه فرایند تغییر در راستای ارتقای قابلیت‌های اساسی و توانمندسازی زنان برای انتخاب زندگی مطلوب تعریف می‌شود. این فرایند در اندیشه سن، سه بُعد به‌هم مرتبط دارد که با درهم‌پوشانی با یکدیگر، کیفیت زندگی زنان را شکل می‌دهند: در بعد نخست، تمرکز بر ایجاد منابع قدرت از طریق آزادی‌های ابزاری است؛ بعد دوم، همان آزادی در معنای قابلیت و فرصت انتخاب است؛ و در بعد سوم، دموکراسی به‌مثابه نظام سازنده ارزش‌ها و عاملیت زنان در نظر گرفته می‌شود. در این فرایند، کانون عدالت جنسیتی، آزادی است که به قدرت انتخاب عملی زنان در راستای عملکردهای مهمی اشاره دارد که در مجموع، «کیفیت زندگی» آنان را شکل می‌دهد (سن، ۱۹۹۹). همچنین، برپایه دیدگاه قابلیت‌محور سن نمی‌توانیم به توانمندی زنان و عدالت جنسیتی دست یابیم، بی‌آنکه حقوق و دموکراسی را به رسمیت بشناسیم. دموکراسی، یکی از لوازم توسعه انسانی به‌شمار می‌آید؛ زیرا، تنها در یک حکومت دموکراتیک است که حق انتخاب افراد و ابراز وجود زنان معنا پیدا می‌کند؛ از این‌رو، سن، فقدان دموکراسی را به‌مثابه «محرومیت» در نظر می‌گیرد؛ محرومیت به این معنا که دیگران برای زنان تصمیم بگیرند و زندگی آنان را شکل دهند. در اینجا ارتباط میان دموکراسی و عدالت

جنسیتی در اندیشه سن قابل توجه است؛ زیرا، عقلانیت جمعی ابزار کارآمدی برای بی طرفی، شنیدن استدلال زنان، و شکل‌گیری آگاهانه ارزش‌های آن‌ها است. اگر عدالت باید معطوف به زندگی واقعی زنان باشد، دموکراسی و گوش سپردن به صداهای متکثر، بهترین ابزار برای فهم واقعیت‌های آن‌ها است. این موضوعی است که در رویکرد توسعه انسانی از آن به «مشارکتی بودن توسعه» و از پایین به بالا بودن فرایند سیاست‌گذاری تعبیر شده است (میکلسن، ۱۳۸۷، ۹۹).

دستامد سخن اینکه، رویکرد سن، بسیاری از موانع توانمندی و برابری زنان را که رویکردهای توسعه‌گرای دیگر از آن غافل بوده‌اند، برجسته می‌کند. این امر از یک سو، ناشی از توجه این اندیشمندان به واقعیت‌های زندگی واقعی و از سوی دیگر، تمرکز وی بر دستاوردهای مهم و کیفیت یک زندگی خوب است. به همین سبب، هارتلی دین بیان می‌کند: «مفهوم قابلیت در اندیشه سن، برای حوزه سیاست‌گذاری اجتماعی بسیار اهمیت دارد؛ زیرا، بیان می‌کند که نیاز ما به منابع، صورتی نسبی دارد و مربوط به بستر اجتماعی و اقتصادی جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کنیم؛ اما نیاز ما به توانمندی برای زندگی آزادانه، مطلق است (دین، ۱۳۸۸، ۲۳). در واقع، اندیشه غیرفمینیستی سن در حوزه توسعه و عدالت، ما را به رفتار «فراجنسیتی» با زنان رهنمون می‌سازد و از ظرفیت بالایی برای گسترش زیست زنانه در جهان امروز و در جامعه ایرانی برخوردار است.

۵. رونالد اینگلهارت: پسامادی‌گرایی و جامعه زنانه

در دومین ایستگاه فکری با رونالد اینگلهارت و امکان‌های غیرفمینیستی اندیشه او برای گسترش زیست زنانه روبه‌رو می‌شویم. پژوهش‌های اینگلهارت، به‌عنوان یکی از دانشمندان سیاسی و اجتماعی معاصر در حوزه‌های «سیاست مقایسه‌ای»، «توسعه سیاسی»، «ارزش‌ها و فرهنگ سیاسی»، و «دین و عرفی شدن جوامع»، بیشتر مبتنی بر پیمایش‌های آماری و روشمند بود. پیمایش ارزش‌های جهانی او، این دیدگاه مهم را به‌یادگار گذاشت که پس از اینکه کشورها به توسعه صنعتی می‌رسند، کشمکش بر سر مسائل فرامادی‌ای مانند «محیط زیست»، «حمایت از شأن زنان»، «اقلیت‌های جنسی»، و «آزادی بیان» در آن‌ها آغاز خواهد شد. به بیان روشن‌تر، در نتیجه شکل‌گیری فرایند توسعه اقتصادی، تحول چشمگیری در ارزش‌های شهروندان این جوامع رخ داده و روند این تحول نیز حرکت از «ارزش‌های مادی» به

«ارزش‌های فرامادی» را نشان می‌دهد. البته اینگلهارت «نظریه دگرگونی ارزشی» خود را فرایندی بالقوه جهانی نیز به‌شمار می‌آورد؛ به این معنا که هر کشوری که از شرایط ناامنی اقتصادی به سوی امنیت نسبی تحول یابد، این فرایند در آن رخ خواهد داد. همچنین، وی توسعه را ناشی از تحولات مردمی و از پایین می‌داند و مدعی بود که توسعه، فرایند مشارکت مردم در نظام تصمیم‌گیری است که بر دانش بومی استوار است. در مجموع، سخن محوری اینگلهارت، ناظر بر تحول ارزشی از «مادی‌گرایی^۱» به «پسامادی‌گرایی^۲» بود و در این نوع تحول فرهنگی است که نقش زنان در اندیشه وی آشکار می‌شود.

۱-۵. گذار از مادی‌گرایی به پسامادی‌گرایی

تحول ارزشی در اندیشه اینگلهارت، ناظر بر دگرگونی ارزش‌ها و خیزش ارزش‌های پسامادی است. او بر این نظر بود که گسترش امنیت اقتصادی، سبب تغییرات فرهنگی گسترده‌ای شده که جهان‌بینی مردم را شکل داده و سبب تغییر ارزش‌ها گردیده است. این تغییر، بخشی از تغییر گسترده‌تر از ارزش‌های «بقاء» به سوی ارزش‌های «ابراز وجود» است. تغییر یادشده، سبب تغییرات سیاسی و اجتماعی‌ای مانند سیاست‌های زیست‌محیطی و جنبش‌های ضدجنگ، افزایش سطوح برابری جنسی در حوزه‌های سیاسی، کسب‌وکار، دانشگاهی، و همچنین، گسترش دموکراسی شده است (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۸-۷). تحول یادشده، نیروی محرکه «جنبش‌های اجتماعی جدید^۳» نیز بوده است؛ به گونه‌ای که این تحول، احزاب موجود در جوامع را دچار انشعاب کرده و سبب پیدایش احزاب جدید شده و ملاک‌هایی را که مردم با آن درک خود از «سعادت» را ارزیابی می‌کردند، دگرگون کرده است. خیزش پسامادی‌گرایی، حاکی از دگرگونی فرهنگی عمیقی است که به نقش‌های جنسیتی و فرهنگی شکل تازه‌ای بخشیده است (اینگلهارت، ۱۳۷۳، ۷۳). هسته اصلی نگرش اینگلهارت، بر دو فرضیه بنیادین استوار است: نخست، فرضیه کمیابی که در آن اولویت‌های فردی، بازتابی از محیط اجتماعی-اقتصادی اوست؛ یعنی فرد، بیشتر برای اموری ارزش قائل می‌شود که عرضه آن‌ها محدود است؛ دوم، فرضیه اجتماعی‌شدن که ناظر بر این دیدگاه است که مناسبات میان محیط

1. Materialism
2. Postmaterialism
3. New Social Movements

اجتماعی و اقتصادی و اولویت‌های ارزشی، یک رابطه مبتنی بر تطابق فوری نیست و در آن ارزش‌های اصلی شخص، بازتاب‌دهنده سال‌های پیش از بلوغ است (اینگلهارت، ۱۳۷۳، ۷۵). این فرضیه‌ها، مجموعه مرتبگی از پیش‌بینی‌های مربوط به دگرگونی ارزش‌ها را به وجود می‌آورند. فرضیه کمیابی، بر این موضوع دلالت دارد که شکوفایی اقتصادی، به گسترش ارزش‌های فرامادی می‌انجامد و فرضیه اجتماعی شدن حاکی از این است که ارزش‌های فردی و اجتماعی به گونه‌ای سریع تغییر نمی‌کنند؛ برعکس، تحول ارزش‌ها به تدریج روی می‌دهد (اینگلهارت، ۱۳۷۳، ۷۶).

اینگلهارت با طرح چنین دیدگاه‌هایی به ظهور «انقلاب خاموش» و تغییر ارزش‌ها در جوامع معاصر توجه داشته است. او در این گذار فکری، از «نظریه سلسله‌مراتب» آبراهام مازلو تأثیر پذیرفته است. به نظر مازلو، نیازهای انسان عبارتند از: نیازهای فیزیکی (غذا، آشامیدن، مسکن، استراحت)؛ ایمنی (ثبات، ایمنی، نظم، رهایی از ترس و خطر)؛ اجتماعی (مهر و محبت، دوستی، و علاقه)؛ نفسانی (اعتماد به نفس، عزت نفس، موفقیت، احترام متقابل)، و خودشکوفایی (معنویت، اخلاق، خلاقیت، مهارت، حسن نیت، پذیرش واقعیت). اینگلهارت بر این اساس به این نتیجه رسید که بعضی گروه‌ها، علایق خود را از اولویت‌های مادی به اولویت‌های پسامادی مانند عزت نفس، احترام متقابل، و شکوفایی تغییر داده‌اند. نکته مهم اینکه تغییر ارزش‌های مادی به پسامادی — که روزگاری از اروپای غربی برخاست — در حال گسترش به کشورهای دیگر جهان است (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۴۴). به همین سبب، اینگلهارت در قالب بحث «ظهور ارزش‌های فرامادی در جهان»، این مسئله را مطرح کرده است که اکنون که بیش از چهار دهه از ارائه فرضیه تغییرات ارزشی می‌گذرد، زمان آن فرارسیده است که پرسیم، آیا تغییرات موردانتظار این نظریه در واقعیت رخ داده است یا نه؟! او در پاسخ می‌گوید، پژوهش‌های پرشماری این موضوع را بررسی کرده‌اند. این رویکردها که در بردارنده تحلیل گروه‌های سنی، مقایسه کشورهای فقیر و ثروتمند، و بررسی روندهای مشاهده شده است، همگی نشان می‌دهند که تغییرات فرهنگی عمده‌ای در سطح جهانی در حال وقوع است. بر پایه یافته‌های این نوع پژوهش‌ها، فرایند تغییر بین‌نسلی با افزایش سطوح امنیت وجودی در ارتباط است (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۳۳). بحث‌های مطرح شده در اندیشه اینگلهارت مبنی بر پدیدار شدن پسامادی‌گرایی در جوامع غربی و امکان سرایت آن به جوامع دیگر نشان‌دهنده این است که عصر پسامادی، فرصت‌های مهمی را برای گسترش اهداف فرهنگی، سیاسی، و

اجتماعی زنان فراهم کرده است. اهمیت یافتن نقش زنان در عصر پسامادی به حدی است که اینگلهارت از ایده «زنانه شدن جامعه» در نتیجه تحولات فرهنگی و ارزشی معاصر، سخن به میان آورده است.

۲-۵. عصر پسامادی گرایی و جامعه زنانه

با توجه به اهمیت یافتن مسئله زنان در جامعه پسامادی اینگلهارت، او بر این نظر بود که در جهان متحول شده ما، نگرش مردم درباره برابری جنسیتی در طول یک فرایند دو مرحله‌ای تغییر کرده است: مرحله نخست، شامل تغییر تدریجی به سوی افزایش مدارا در مقابل برابری جنسیتی بود که هنگام جایگزینی نسل‌های جوان به جای نسل‌های کهنسال رخ داد؛ در مرحله دوم نیز این تغییرات به آستانه‌ای رسید که در آن هنجارهای جدید به مثابه هنجارهای غالب در جوامع پردرآمد دیده می‌شدند. به نظر این اندیشمند، زنانه شدن هنجارهای فرهنگی در جوامع توسعه یافته به کاهش میزان خشونت و تمایل به جنگ با کشورهای دیگر کمک کرده است. افزون‌براین، احتمال دموکراتیک شدن کشورهایی که در نتیجه فعالیت زنان، دارای سطوح بالاتری از ارزش‌های ابراز وجود هستند (در مقایسه با کشورهای دیگر) بیشتر است (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۹). به نظر وی، ارزش‌های حاکم بر کشورهای توسعه یافته، به گونه‌ای عمیق دچار تغییر شده و این امر سبب تحول هنجارهای فرهنگی در زمینه نقش‌های جنسیتی، سقط جنین، طلاق، و کنترل موالید شده است. یکی از آشکارترین نمونه‌های این موضوع، ظهور نقش‌های جنسیتی جدید است. زنان تا پیش از این همواره مطیع مردان بوده و نقش‌های بسیار محدودی داشته‌اند. آنان نقش دختر، زن، و سرانجام، نقش مادر خانواده را ایفا می‌کردند؛ اما در دهه‌های اخیر، این وضعیت دچار تحول شده است. اکنون زنان می‌توانند تقریباً همه نقش‌هایی را که برای مردان تعریف شده است، به عهده بگیرند (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۲۶).

چنین شرایطی باعث شد که اینگلهارت، وضعیت زنان امروز را متفاوت با گذشته ارزیابی کند. او بر این نظر است که در گذشته، زنان کمی دارای تحصیلات عالی بودند؛ اما امروزه بخش عمده‌ای از دانشجویان را دختران تشکیل می‌دهند و تعداد استادان زن، در حال افزایش است. یک قرن پیش، در بیشتر کشورها، زنان حتی حق رأی نداشتند، ولی امروزه آنان نه تنها رأی می‌دهند، بلکه در بسیاری از دموکراسی‌ها، بخشی از کرسی‌های پارلمانی و سیاسی را در اختیار دارند. زنان، پس از قرن‌ها مطیع بودن، در حال کسب جایگاه‌های مهم دانشگاهی،

کسب و کار، و سیاسی هستند (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۲۶). در نتیجه، اینگلهارت به سبب گسترش جهان پسمادی، نوع نگاه به زنان را نیز تحول یافته می‌داند. او بر این نظر بود که در جوامع پیشرفته و دارای سطح امنیت وجودی بالا، دیگر تبعیض جنسیتی، پذیرفتنی نیست؛ اما کهنسالان و مردم جوامع کم‌درآمد، همچنان با برابری جنسیتی مخالفند. تحصیلات و ارتباطات جمعی نیز نقش مهمی در تحول نگرش‌های مربوط به برابری جنسیتی داشته‌اند؛ اما تأثیر آن، محدود به جوامعی است که دارای سطوح بالای امنیت وجودی هستند (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۳۱)؛ زیرا، افرادی که دارای ارزش‌های ابراز وجودی هستند، اولویت زیادی به محیط زیست، برابری، حقوق حیوانات، و زندگی برابر زنان می‌دهند. ارزش‌های ابراز وجود، سبب بهزیستی ذهنی افراد می‌شوند و مردم را از محدودیت‌های سنتی که دیگر برای بقا ضرورتی ندارند، رها می‌کنند و امکان افزایش آزادی انتخاب در مورد نحوه گذران زندگی افراد را فراهم می‌کنند. در دیدگاه اینگلهارت، رهایی از محدودیت‌های سنتی، کمک فراوانی به افزایش سطح نشاط و رضایت از زندگی بسیاری از گروه‌ها، از جمله زنان، می‌کند و در این معنا، تغییر از ارزش‌های بقا به ارزش‌های ابراز وجود، نوعی «تکامل فرهنگی» به‌شمار می‌آید (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۵۰). با طرح این نوع مباحث درباره جامعه زنان و ویژگی‌های زندگی زنان در عصر پسمادی‌گرایی، بهتر می‌توانیم زنانه شدن جامعه از نگاه اینگلهارت را بررسی کنیم.

۳-۵. زنانه شدن جامعه: کاهش جنگ و گسترش صلح

عصر پسمادی اینگلهارت در حوزه‌های گوناگونی مانند «دین»، «سکولاریسم»، «توسعه»، «دموکراسی»، «محیط زیست»، و «حقوق انسانی»، تحولاتی ایجاد کرده است. در چنین عصری، وضعیت زنان نیز دچار دگرگونی شده است؛ چنان‌که اینگلهارت، ایده «زنانه شدن جامعه» را در تشریح تحولات حوزه زنان به‌کار گرفته است. او در کتاب «تکامل فرهنگی» این مسئله را بررسی کرده است که چگونه تحولات ارزشی رخ داده، در گسترش زنانه شدن جوامع نقش داشته است. اینگلهارت، فرایند زنانه شدن جامعه را وضعیتی می‌داند که در مراحل پیشرفته توسعه رخ داده است (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۹۳). به نظر او، زنانه شدن جامعه، محصول تغییرات از ارزش‌های باروری‌پسند به ارزش‌های انتخاب فردی است. ارزش‌های انتخاب فردی، امکان خوبی به زنان برای مشارکت در زندگی فردی و جمعی داده است. به نظر

اینگلهارت، ظهور هنجارهای انتخاب فردی با افزایش برابری جنسیتی و کاهش میزان خشونت ارتباط دارد و در مقابل، جوامع زیر سلطه هنجارهای باروری پسند، همچنان بر پایه پدرسالاری تعریف می‌شوند.

نکته دیگر اینکه اینگلهارت میان زنانه شدن جامعه و کاهش گرایش مردم به جنگ، ارتباط محکمی برقرار می‌کند. بر پایه دیدگاه او، در سراسر تاریخ، جوامع، جوانان را تشویق کرده‌اند تا شایستگی خود را از طریق کنش‌های قهرمانانه و خشونت‌آمیز به نفع کشور یا قبیله خود اثبات کنند و آنان را تحریک کرده‌اند تا زندگی خود را در جنگ به مخاطره اندازند. در چنین نگرشی، رهبر ایده‌آل، مردی بود که شجاعانه می‌جنگید و در میدان جنگ، خواهان اطاعت بی‌قید و شرط بود (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۹۴-۹۳)؛ اما اینگلهارت مدعی تحول در چنین نگرشی بود و در مقابل «جوامع جنگ‌طلب» و مردسالار، از «جوامع دانش‌محور» سخن به میان آورد که در آن‌ها به جای تمجید مردان از زنان و ارزش‌های زنانه حمایت می‌شود. او تأکید می‌کند که جوامع دانش‌محور، نیاز کمتری به سبک رهبری سلسله‌مراتبی دارند؛ زیرا، در این نوع جوامع، نوآوری و خلاقیت، اهمیت یافته و مردم نیازمند تفکر مستقل هستند. هنجارهای انتخاب فردی، تناسب بیشتری با نیازهای جامعه دانش‌محور دارند؛ جامعه‌ای که در آن سبک زنانه رهبری، کارآمدتر از الگوی فرمان‌اطاعت است. در چنین جامعه‌ای، خشونت منع می‌شود و مردان غیرمتمتازی مانند بیل گیتس، همسر مطلوب به‌شمار می‌آیند. در نتیجه، در چنین جامعه‌ای، گرایش مردم به جنگ کاهش پیدا می‌کند و این امر، روندهای کلان مرتبط با نوسازی و جهانی‌شدن را تقویت می‌کند (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۹۴).

اگرچه امروزه در برخی از مناطق جهان، جنگ وجود دارد و جهان ما همچنان با نظامی‌گری و خشونت همراه است، اما اینگلهارت بر این نظر است که در چند دهه اخیر، گرایش مردم به جنگ با کشورهای دیگر نسبت به گذشته کاهش یافته است. او به استیون پینکر اشاره می‌کند که شواهد گسترده‌ای در مورد کاهش درازمدت نرخ جرم، جنگ، و شکل‌های دیگر خشونت ارائه کرده است (پینکر، ۲۰۱۱). در نتیجه، این پرسش برای اینگلهارت مطرح شد که دلیل این کاهش جنگ و خشونت چیست؟ او در پاسخ، برخلاف افرادی چون پینکر -که شواهد سطح فردی‌ای برای این موضوع ارائه نمی‌دهند- بر این نظر است که عامل عمده این شرایط، گسترش هنجارهای انتخاب فردی است. به زعم وی، مردم به تدریج در حال پذیرش جهت‌گیری‌های صلح‌آمیزتر و زنانه‌تر هستند. به نظر اینگلهارت، به سبب حاکم شدن چنین

وضعیتی از جنگ جهانی دوم به این سو، روابط صلح‌آمیز میان دولت‌ها گسترش یافته است. وی بر این نظر است که کاهش جنگ، بیش از هر امری، ناشی از افزایش سطوح امنیت وجودی است. شواهد بین‌کشوری، شواهد طولی، و شواهد بین‌سطحی مربوط به بخش زیادی از جمعیت جهان نشان می‌دهند که افزایش امنیت وجودی، سبب ظهور ارزش‌های انتخاب فردی می‌شود. هنگامی که این ارزش‌ها گسترش یابند، گرایش مردم به جنگ با کشورهای دیگر کاهش می‌یابد.

به نظر اینگلهارت، شواهد موجود حاکی از این است که افزایش امنیت وجودی، سبب تقویت تغییر به سوی هنجارهای انتخاب فردی، و گسترش این هنجارها نیز موجب کاهش گرایش به جنگ می‌شود. البته به نظر این اندیشمندان، این روندها، بازگشت‌پذیر نیز هستند؛ چنان‌که تصرف «جزیره کریمه» توسط روسیه و دخالت در اوکراین، نگرانی‌های گسترده‌ای را برانگیخت و سبب تحریم اقتصادی روسیه، فرار سرمایه از این کشور، و وادار کردن رهبران سیاسی کشورهای اسکاندیناوی به بازنگری در نقش نیروهای نظامی خود شد. اما هیچ‌یک از رهبران اروپا در آن مقطع، از اقدام نظامی علیه روسیه حمایت نکرده‌اند؛ بنابراین، می‌توان گفت، هنجارهای مربوط به صلح، همچنان حاکمیت خود را حفظ کرده‌اند (اینگلهارت، ۱۳۹۹، ۱۰۵-۹۵). نتیجه اینکه، حرکت به سوی ارزش‌های پسامادی، تحولات مهمی را به‌ارمغان آورده و این تغییرات سبب گسترش جنبش‌های طرفدار صلح، حقوق بشر، دموکراسی، و زنان شده است. زنانه شدن جامعه در نگرش غیرفمینیستی اینگلهارت، دستاورد چنین تحولاتی است و از چنین ویژگی‌هایی نیز برخوردار است.

۶. آلن تورن: پارادایم فرهنگی و جامعه‌زنانه

سومین ایستگاه در گسترش زیست‌زنانه را آلن تورن، جامعه‌شناس فرانسوی، در اختیار ما گذاشته است. او با نقد سنت کلاسیک جامعه‌شناسی، دیدگاه‌های جدیدی را در عرصه جامعه‌شناسی مطرح کرد و از این طریق با رویکردی غیرفمینیستی وارد مباحث حوزه زنان شد. اگرچه تورن نگاهی انتقادی به جهان مدرن داشت، اما برخلاف پسامدرن‌ها، قائل به گذر از عقلانیت مدرن نبود. وی ضمن بازگو کردن چالش‌های جامعه سنتی، از بارقه‌های امید نیز صحبت می‌کرد. تورن، جامعه‌شناسی خود را جامعه‌شناسی «فرد» می‌داند و نه «نظم» و در تلاش بود تا جایگاه فرد و نقش‌آفرینی او علیه ساختارها را شرح دهد. او بر این نظر بود که با

بازگشت فرد یا سوژه به عنوان کنشگر خلاق، عشق، عاطفه، و رویه‌های انسانی به جوامع ما بر خواهد گشت. به نظر تورن، وجود سوژه، عمیقاً در ارتباط میان زنان و مردان ریشه دارد و دیگر نمی‌توان سوژه را تنها با یک چهره شناخت. هیچ‌چیز از دوگانه زن/مرد فراتر نمی‌رود؛ به این معنا که سوژه، هم‌زمان دربرگیرنده «عقلانیت» و «تجربه فرهنگی» خاصی است. بدون کنش‌های بخش زنان و الغای انحصار مردانه بر معنا و قدرت، انگاره سوژه این‌گونه که من طرح می‌کنم - نمی‌توانست وجود داشته باشد و در رفتار اجتماعی مدرن، جنبش‌های اجتماعی و انگاره‌های رهایی‌بخش، جایگاهی کانونی پیدا کند (تورن، ۱۳۹۸، ۲۸۰-۲۷۹). رسیدن به چنین دیدگاهی، تورن را با هدف رسیدن به ساحت سوژگی به بررسی نقش قهرمانانه زنان در جهان معاصر رهنمون ساخته بود و ما نیز تلاش کرده‌ایم، تصویری از دیدگاه‌های او به مثابه فرصت فکری مهمی برای زنان ایرانی و تحولات پیش‌روی آن‌ها ارائه دهیم.

۱-۶. تحولات پارادایمیک زندگی بشری: ظهور پارادایم فرهنگی

دریچه مناسب برای ورود به اندیشه زن‌باورانه تورن، شرح تاریخی نظریه «چرخش‌های پارادایمی» اوست؛ چرخشی که از پارادایم «متافیزیکی»، آغاز و با گذار از پارادایم‌های «سیاسی»، «اجتماعی»، و «اقتصادی»، به پارادایم «فرهنگی» رسیده است. او از مفهوم «پارادایم^۱» به جای مفهوم «گفتمان^۲» بهره گرفت و بر این نظر بود که پارادایم، همان‌گونه که تیرگی‌ها را نشان می‌دهد، روشنی‌ها را نیز می‌نمایاند. اگر در مفهوم گفتمان، همه‌چیز در مراقبت و تنبیه خلاصه می‌شود، در پارادایم، به همان اندازه که خودبیگانگی و رنج حاصل از پول، قدرت، و هویت پررنگ است، به آزادی و حقوق بشر نیز توجه می‌شود (تورن، ۱۴۰۱، ۲۴). به نظر تورن، انسان در جامعه کشاورزی با طبیعت دست‌وپنجه نرم می‌کرد و معنابخش زندگی‌اش عناصری چون «دین» و «خدا»، و حلقه ارتباط او با خدا نیز کلیسا و روحانیون ادیان گوناگون بودند. اما جامعه کشاورزی، جای خود را به جامعه صنعتی داد و شاهان، حاکمان، و سیاست، جای خدایان را گرفتند و اقتصاد، سیاست، و منفعت به عناصر معنابخش زندگی تبدیل شدند؛ در نتیجه، تورن بر این نظر بود که انسان در جهان معاصر، دوران جدیدی از زندگی را آغاز کرده که در آن کنشگر منفعل جامعه صنعتی به سوژه مستقل تبدیل شده و رابطه

1. Paradigm

2. Discourse

انسان و طبیعت و ماشین، جای خود را به رابطه انسان با انسان داده است. به بیان تورن، ما مدت‌ها واقعیت اجتماعی را در قالب مفاهیمی چون «نظم و بی‌نظمی»، «جنگ و صلح»، «حکومت و دولت»، «پادشاه و ملت»، «جمهوریت، مردم، و انقلاب» توصیف می‌کردیم، اما نظام صنعتی و سرمایه‌داری، خود را از سیطره قدرت سیاسی رها کرد و در نتیجه، پارادایم سیاسی، جای خود را به پارادایم اقتصادی و اجتماعی داد و اصطلاح‌هایی چون «طبقات اجتماعی»، «ثروت»، «بورژوازی و پرولتاریا»، «اتحادیه‌های تجاری»، «قشربندی اجتماعی»، و «نابرابری» به واحدهای تحلیلی تبدیل شدند (تورن، ۱۴۰۱، ۱۷).

تورن بر این نظر بود که امروزه با گذشت صدها سال از پیروزی اقتصاد بر سیاست، مقوله‌های پارادایم اقتصادی، مخدوش و از تجربه زندگی روزمره دور شده‌اند؛ بنابراین، نیازمند یک «پارادایم نوین فرهنگی» هستیم؛ زیرا، مسائل فرهنگی اهمیت یافته و اندیشه اجتماعی برای درک بازیگران و تضادهای جدید، باید خود را حول محور آن‌ها سازمان‌دهی کند (تورن، ۱۴۰۱، ۱۸-۱۷). تحولات پارادایمی یادشده سرانجام، تورن را به این جمع‌بندی رساند که گزاره‌های یادشده در یک نقطه به یکدیگر پیوند می‌خورند: «فروپاشی جهانی که ما به آن، جهان اجتماعی می‌گوییم» (تورن، ۱۴۰۱، ۱۸). در نتیجه او کوشید گذار از یک پارادایم به پارادایم دیگر را به ما نشان بدهد؛ یعنی گذار از زبان اجتماعی به زبان فرهنگی در تبیین زندگی جمعی و به ما بگوید که زندگی بشری، زمانی که ما انسان‌ها خود را در آینه مفاهیم اجتماعی می‌دیدیم، چگونه بود و اکنون که خود را در آینه مفاهیم و تحولات فرهنگی‌ای مانند «سوژه»، «حقوق فرهنگی»، و «جامعه زنان» می‌بینیم، به چه صورتی درآمده است؟!

۲-۶. پارادایم فرهنگی و جامعه زنان

در اندیشه تورن، زنان و جنبش‌های زنان، به‌عنوان نیروهای پیشتاز جهان امروز، در پی به‌رسمیت شناخته‌شدن هستند. او این پرسش را طرح کرد که قهرمانان و سنت‌سیمون‌های این روزگار چه کسانی هستند؟ پاسخ او این بود که قهرمانان پارادایم و جامعه فرهنگی جدید، زنان هستند. زنان همه جهان در غرب و شرق پیشتاز خواهند بود. آن‌ها زمینه بسیار بهتری برای رسیدن به خودآگاهی و آگاهی از قدرت شگرف سوژه دارند (ایوبی، ۱۴۰۳، ۱۳۴). او پارادایم فرهنگی را پارادایمی زنانه می‌داند که کنشگری زنان در حوزه معنابخشی به عرصه عمومی و خصوصی در آن جایگاهی کانونی یافته است. به نظر او، زنان و مردان، تاجایی که به‌عنوان

موجوداتی اندیشه‌گر به گونه‌ای عقلانی فعالیت می‌کنند، به هم شباهت دارند؛ اما به لحاظ زیست‌شناختی و فرهنگی با هم متفاوتند. شخصیت آن‌ها به دو شیوه متفاوت شکل می‌گیرد، تصور آن‌ها از خویشتن متفاوت است، و به گونه‌ای متفاوت با دیگری ارتباط برقرار می‌کنند. بدون کنش‌های بخش زنان و الغای انحصار مردانه بر معنا و قدرت، انگاره سوژه نمی‌توانست وجود داشته باشد و در رفتارهای اجتماعی مدرن و جنبش‌های اجتماعی رهایی‌بخش، جایگاهی کانونی پیدا کند (تورن، ۱۳۹۸، ۲۸۰-۲۷۹). به نظر تورن، نه مردان، بلکه زنان، در حال آفرینش الگویی از زندگی بازترکیب شده‌اند که این فرضیه را اثبات می‌کند که نقش کلیدی در بازترکیب جهان، نه به عهده کنشگران مسلط، بلکه به عهده کنشگران سلطه‌زده است. جامعه صنعتی، جامعه مردان و مبتنی بر سلسله مراتب مردزن بود، اما جهان معاصر، در حال برسازای فرهنگی زنانه است؛ تاجایی که می‌توان گفت، زنان، بیش از مردان در بازترکیب جهان نقش ایفا می‌کنند. به نظر تورن، این واقعیت به کشورهای فوق‌صنعتی نیز منحصر نیست و بی‌دلیل نیست که برای نخستین بار، جنبش‌های اجتماعی جدید را تا حد زیادی، زنان سازماندهی می‌کنند؛ در حالی که جنبش طبقه کارگر و جنبش‌های ملی آزادی‌بخش را مردان رهبری می‌کردند (تورن، ۱۳۹۸، ۲۸۲-۲۸۱).

در اندیشه تورن، زنان، تنها در پی کاهش نابرابری و کسب حق تعیین سرنوشت نیستند، بلکه آن‌ها از وجود حوزه جدیدی از رفتار فرهنگی و اجتماعی پرده برداشته‌اند که بدون متوجه کردن اندیشه و کنش به آن حوزه، نمی‌توان تعریف درستی از جهان امروز ارائه داد. همان‌گونه که در جامعه صنعتی، مسئله اصلی مربوط به موقعیت اجتماعی کارگران بود، مباحثه کانونی در جامعه پسا صنعتی، حول محور زنان است؛ زیرا، همواره نقش زنان، به عنوان سوژه، انکار شده و آنان افزون بر اینکه باید به دنبال برابری با مردان باشند، از آن مهم‌تر، باید در پی کسب حق کنشگری اجتماعی باشند (تورن، ۱۳۹۸، ۲۸۳-۲۸۲). چنین مسائلی، تورن را به طرح غیرفمینیستی ایده «جامعه زنان» واداشت. او بر این نظر بود که ما در حال گذار از جامعه‌ای که بر پایه عبارت‌های اجتماعی-اقتصادی عمل می‌کرد، به سوی جامعه‌ای «فرا اجتماعی» هستیم. تورن در پرتو این وضعیت نوظهور فرا اجتماعی، بر این نظر بود که گروه‌هایی که امروزه اندیشه و عمل ما را سامان می‌دهند، دیگر اجتماعی نیستند، بلکه فرهنگی‌اند و فرهنگ نوین، بیشتر از سوی زنان تجربه می‌شود تا مردان (تورن، ۱۴۰۱، ۲۸۶-۲۸۵). تحلیل تورن، ناظر بر برداشت‌های فمینیستی از تفاوت زنان و مردان نیست، بلکه صحبت از تفاوت دو فرهنگ است:

نخست، فرهنگی که حول محور قطب‌بندی منابع ساخته شده و دیگری، فرهنگی که حول تلاش برای پیوند دادن مجموعه‌ای از تغییرات فرهنگی شکل گرفته است. الگوی فرهنگی نخست، میان مردی که برتر پنداشته می‌شود و زنی که فروتر پنداشته می‌شود، نوعی تقابل ایجاد می‌کند؛ حال آنکه بر پایه الگوی فرهنگی دیگر، زنان در پیوند دادن یک فرهنگ متکثر که به نفع همه باشد، کامیاب خواهند بود (تورن، ۱۴۰۱، ۲۹۵-۲۹۴).

تورن بر این نظر بود که زنان در پی کنترل بر خود و دفاع از حقوق خود هستند؛ به این معنا که آن‌ها بتوانند هویت خود را به گونه‌ای آگاهانه و بر پایه خویشتن خویش تعریف کنند و این در تقابل با وضعیتی است که در آن زنان، خود را به واسطه قدرت مردان و کارکرد زادوولد تعریف می‌کردند؛ از این رو، به نظر تورن، سخن گفتن از تولد «جامعه زنان» ضروری است، اما باید از این عقیده به دور باشیم که جامعه، در حال زنانه شدن است؛ زیرا، چنین نگاهی می‌تواند این ایده نادرست را که زنان، به لحاظ جوهری، دارای یک شخصیت عام و همیشگی اند، بازتعریف کند (تورن، ۱۴۰۱، ۳۱۰-۳۰۹). برای تورن، مهم‌ترین تجلی توانایی ترکیب کردن مشارکت در کار با تفاوت، زنان هستند. زنان از یک سو، به جهان کار وارد می‌شوند و از سوی دیگر، آمیزه‌ای از دلمشغولی‌های فکری-عاطفی خصوصی و عمومی دارند. اگر بخواهیم کمی طنز، چاشنی صحبت‌ها کنیم، زنان، کمتر از مردان به یکدیگر شبیه‌اند؛ زیرا، مردان در جهان، بسیار گرفتارند (تورن، ۱۳۸۱، ۱۴۲-۱۴۱). تورن ادعا می‌کند که جنبش زنان — که یکی از مهم‌ترین پویای‌های اجتماعی در سیاسی‌سازی حوزه خصوصی است، موجب شد که زندگی خصوصی و به ویژه زیست زنانه — که جنبه‌های مهمی از آن در زندگی خصوصی جریان داشت — پای خود را به قلمرو سیاست — که عرصه‌ای عمومی تلقی می‌شد — باز کند (تورن، ۱۹۸۸). همچنین، در پی افزایش نقش سیاسی زنان، شاهد ارتقای جایگاه آن‌ها در کنش‌های دموکراتیک و جنبش‌های فرهنگی و اجتماعی هستیم (تورن، ۱۳۹۹، ۲۵۹).

۳-۶. به رسمیت شناختن زنان

پارادایم فرهنگی تورن، ناظر بر مرگ جامعه مردان و تولد سوژگی و جامعه زنان است و مسئله محوری آن، پیرامون «بازشناسی» صورت‌بندی می‌شود. در نظریه سیاسی و اجتماعی معاصر، «سیاست شناسایی»^۱، عرصه‌ای است که در آن، علایق «فمینیستی»، «پسااستعماری»،

1. Recognition Politics

«پست مدرن»، «پساساختارگرا»، و «نوهگلی» با یکدیگر برهم کنش دارند و هدف آن‌ها، مفصل‌بندی سیاستی است که از آن‌دسته از تفاوت‌هایی دفاع می‌کند که جهان مدرن، آن‌ها را حذف کرده است (پاتریک، ۱۳۸۸، ۵۸). افزون‌بر تورن، اندیشمندانی مانند چارلز تیلور، مایکل والزر، نانسی فریزر، اکسل هونت، و سیلا بن حبیب نیز در چارچوب سیاست بازشناسی، در نقد مدرنیته، لیبرالیسم، و رویه‌های جهان‌شمول آن، نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ اما تورن، ارزیابی متمایز خود را ارائه کرد. به نظر او، زنان در جهان معاصر، مانند نیروهای دیگر، در کشمکش برای شناسایی هستند. این منازعات در عرصه اجتماعی رخ می‌دهند؛ جایی که بازنمایی‌ها از وجود انسان تولید می‌شوند و عمیقاً به زندگی عمومی و خصوصی گروه‌ها و سرانجام، خود افراد، رسوخ می‌کنند (تورن، ۱۴۰۱، ۲۳۴). اینجاست که زنان در قامت فرد و جنبش‌های اجتماعی در پی تحقق سوژگی خود، به مبارزه برای شناسایی روی آورده‌اند. در جوامع امروز، کمتر کسی می‌تواند اهمیت جنبش زنان را کتمان کند؛ جنبشی که نه تنها برای برابری حقوق تلاش می‌کند، بلکه ورای آن، در پی آزادی زنان است. به نظر تورن، مهم‌ترین دشمنان زنان، کسانی هستند که ایماژ آنان را در فرهنگ توده‌ای و متون تولید می‌کنند؛ ایماژی که زنان را از خودبیگانه و خلاقیت واقعی آنان را نفی می‌کند. زنان مهم‌تر از هر چیز، معطوف به نوع رابطه فرد با خود هستند. به تعبیر اکسل هونت، زنان می‌خواهند مورداحترام قرار گیرند، نه اینکه با تحمیل وظیفه‌ای مشخص یا اصالتی خاص، به آن‌ها توهین شود (تورن، ۱۴۰۱، ۲۳۵).

برای زنان، بازشناسی، موضوعی راهبردی است؛ چنان‌که به نظر تورن، بازشناسی دیگری، نه ادراک متقابل است و نه رابطه عاشقانه؛ بلکه دیدن سوژگی زنان است. بدون شناسایی زنان در مقام سوژه، منازعه به تقابل محدودی از امور اقتصادی و سیاسی فروکاسته می‌شود. تحقق خویشتن، فرایندی نیست که همچون ادغام اجتماعی، سراسیمه در پی جلب نظر ستایشگر دیگران برای تأیید کنش فرد باشد (تورن، ۱۴۰۱، ۲۳۶-۲۳۵). با توجه به گسترش جمعیت‌های نامتجانس، شناسایی، به موضوع مهمی در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی تبدیل شده و جنبش زنان را می‌توان در خط مقدم بازشناسی و ایستادگی در برابر هجوم سرمایه و استثمارطلبی دانست. به نظر تورن، جنبش‌های اجتماعی جدید، در برابر نیروهای مهارناپذیر فناوری و نیروهای افسارگسیخته اقتصادی، ظهور کرده‌اند و در پی دفاع از تنوع فرهنگ‌ها، کنش‌ها، و زبان‌های محلی هستند؛ اموری که سوژگی را در ما تقویت می‌کنند. در این راستا، جنبش زنان

در برابر این مسئله به‌پا خاسته است که زن را موجودی صرفاً «جنسی» تعریف کنند و او را تنها به‌دست «بازار آزاد» بسپارند. جنبش زنان، در پی شناسایی تکثر فرهنگی است و به اینکه همه راه‌ها این بار به‌جای «رم» به «نیویورک» ختم شود، اعتراض دارد. در قلب این جنبش‌ها، تقاضا برای سوژه بودن نهفته است؛ سوژه بودن نیز یعنی اینکه انسان بتواند بدون وجود هرگونه فشار، تجربه‌های متنوع خود از زندگی را تلفیق کند و در قالب یک خودآگاهی واحد گرد آورد (تورن، ۱۴۰۱، ۲۴۰-۲۳۷). خلاصه اینکه تورن، نقش زنان را در ساختن سوژه برجسته می‌داند و از جنبش زنان به‌عنوان شیوه جدیدی از نگرستن به جهان دفاع کرد. او در قالب پارادایم فرهنگی، این مدعا را به‌یادگار گذاشت که زنان با تلاش برای به‌رسمیت شناخته شدن خود، مقدمات شکل‌گیری «جامعه زنانه» را در جهان امروز فراهم می‌کنند.

۷. امکان یا امتناع کاربست نظریه‌های غیرفمینیستی گسترش زیست زنانه در جامعه ایران

بر هر پژوهشگر سیاسی و اجتماعی‌ای ضروری است که از اندیشه‌ها و مکتب‌های زمانه خود و جدال‌های معرفت‌شناختی میان آنان آگاهی داشته باشد. این امر در بخش‌های پیشین مقاله، به‌اختصار بررسی و تلاش شد تصویری از برخی از مهم‌ترین نظریه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر و نگرش آن‌ها به زنان و نقش و جایگاه اجتماعی آن‌ها ارائه شود. گام بعدی، بررسی مسئله امکان یا امتناع کاربست نظریه‌ها است؛ امری که اگر محقق شود، قدرت و غنای یک نظریه را بیش از پیش آشکار می‌کند. نظریه باید بتواند با تولید معرفت، ما را از جهل و ناآگاهی برهاند و بر ما نوری بیفکند تا در پرتو روشنائی آن بتوانیم چالش‌ها و نابسامانی‌های موجود در هر جامعه‌ای را برطرف کنیم. چنان‌که جفری نیلون و سوزان ژیرو در کتاب «جعبه‌ابزار نظریه» مطرح کرده‌اند، می‌توان جعبه‌ابزار نظریه را فرصت مناسبی برای مداخله در فرهنگ‌های معاصر و امکانی برای آزمودن آن‌ها در متن زندگی پرهیاهوی امروز بشر به‌شمار آورد (نیلون و ژیرو، ۱۳۹۶).

براین اساس، اگر نظریه را به‌معنای ترکیبی از مفاهیم و ایده‌ها بدانیم که برای بررسی یک پدیده یا تعدادی از پدیده‌ها مطرح می‌شود، کاربست آن به‌معنای به‌کارگیری نظریه و لوازم مفهومی و معرفتی آن در موقعیت‌های ملموس و واقعی زندگی است. این فرایند، در بردارنده

1. Free Market

تبدیل «دانش نظری» به عمل و استفاده از مفاهیم نظری برای حل مسائل یا درک بهتر پدیده‌ها در دنیای عینی است. در این چارچوب، اگرچه تشریح نظریه‌های غیرفمینیستی در اندیشه معاصر غرب به خودی خود می‌تواند ارزشمند باشد، اما نباید به امکان‌های یادشده تنها به لحاظ نظری نگریست. البته درباره امکان کاربست این نوع نظریه‌ها در جامعه ایرانی باید به برخی مسائل توجه داشته باشیم. شاید اشاره به برخی پرسش‌های مطرح‌شده توسط ویل کیملیکا، منظور ما را روشن‌تر کند. او پرسش‌های مهمی را مبنی بر اینکه «نسبت فلسفه سیاسی و اخلاقی غربی با جامعه ایران چیست؟ آیا نوعی از فلسفه و دانش که در غرب روییده، نسبتی با بافتارها، تاریخ، و واقعیت‌های امروزی بسیار متفاوت دارد یا خیر؟ به بیان دیگر، آیا اصول اخلاقی و سیاسی، اعتبار جهانی دارند، یا تنها برای زمان و مکانی معتبرند که در بستر آن روییده‌اند؟» پیش کشیده است (کیملیکا، ۱۳۹۶، ۱۷). این اندیشمند سیاسی در پاسخ بیان می‌کند: «همان‌گونه که یک سنت غربی یگانه در مغرب‌زمین وجود ندارد، بلکه سنت‌های غربی بسیاری داریم، این سخن را می‌توان درباره ایران نیز مطرح کرد؛ بنابراین، چیزی به نام یک سنت یگانه فکری ایرانی یا یک سنت یگانه فکری اسلامی نداریم، بلکه سنت‌های فکری ایرانی و اسلامی پرشماری وجود دارند که برخی از آن‌ها لیبرال، سکولارتر، یا انسان‌گراتر از بقیه‌اند. در ایران باید هر نسل جدیدی از روشنفکران، خود تصمیم بگیرند که کدام‌یک از این شاخه‌های فکری متفاوت در رویارویی با مسائل روز، مفیدتر از بقیه است» (کیملیکا، ۱۳۹۶، ۱۷). با توجه به مباحث یادشده به نظر می‌رسد، بررسی دلالت‌های کاربردی نظریه‌های سیاسی و اجتماعی معاصر در جامعه ایرانی، موضوعی ضروری است. همواره برای پژوهشگران ایرانی، آگاهی از نمونه‌ها و الگوهای فکری کلانی که ابعاد گوناگون جامعه ما را تحلیل کنند، امری مورد توجه بوده است.

اگر آغاز فعالیت سیاسی و اجتماعی زنان ایرانی را از «انقلاب مشروطه» به این سو در نظر بگیریم، ژانت آفاری بیان می‌کند: «زنان در این دوره دریافتند که برای رسیدن به اهدافی مانند آزادی و آرمان‌های دیگر خود، ابتدا باید با استبداد حاکم بر جامعه مبارزه کنند و حکومت قانون را به وجود آورند و در سایه آن، برای دستیابی به حقوق خود تلاش کنند» (آفاری، ۱۳۷۷، ۲). به بیان پژوهشگران دیگر، تلاش زنان در دوره مشروطه و پس از آن، معطوف به دگرگونی شرایط زن ایرانی، شامل مشارکت سیاسی زنان، تلاش براب ایجاد مدارس دخترانه، و مبارزه برای تغییر و تحول در فرهنگ مردسالار بود (خسروپناه، ۱۳۸۲، ۱۰۸). در این مسیر،

سازمان‌های زنانه‌ای مانند «اتحاد غیبی نسوان»، «انجمن آزادی زن»، «انجمن نسوان»، و «انجمن مخدرات وطن»، نقش‌های مهمی به‌عهده داشتند. در دوره حکومت پهلوی نیز جریان‌های زنانه ایرانی، گرایش‌های «لیبرالیستی» و «سوسیالیستی» داشتند. «جمعیت نسوان وطن‌خواه» در زمان رضاشاه، گرایش‌های چپ و برابری‌طلبانه داشت. «انجمن زنان وطن‌پرست» و «انجمن بیداری زنان» نیز از جریان‌های مارکسیستی دیگری بودند که به‌دلیل تأثیرات حزب سوسیالیست ایران، بر آموزش زنان تأکید ویژه‌ای داشتند (آبراهامیان، ۱۳۸۹، ۱۶۰). در مقابل، «کانون بانوان ایران» و «مجمع انقلابی نسوان»، در این دوره دارای گرایش‌های لیبرالیستی و غرب‌گرایانه بودند. در دوره پهلوی دوم نیز نگرش‌های لیبرالیستی و مارکسیستی به شکل‌های دیگری تداوم پیدا کرد. در این دوره سیاسی، «تشکیلات زنان ایران»، برجسته‌ترین سازمان فمینیستی، با مرام مارکسیستی بود و روزنامه «رستاخیز» به‌مدیریت ایراندخت تیمورتاش با گرایش مارکسیستی فعالیت داشت. افزون‌براین، «شورای عالی زنان» و «سازمان زنان ایران» از مهم‌ترین نمایندگان گرایش لیبرالیستی به‌شمار می‌آمدند که بر شیوه‌های دموکراتیک به‌جای روش زور رضاخانی، آموزش به سبک غربی، توسعه مدارس جدید، توسعه ظرفیت دانشگاه، و... تأکید داشتند (چمنی مقدم و همکاران، ۱۳۹۹، ۳۲-۲۴). در این سیر تاریخی، مطالعه وضعیت زنان در طول چهار دهه پس از انقلاب اسلامی، گواه تحولات معناداری در وضعیت و جایگاه آنان در دو سپهر فردی و جمعی است. زنان از فردای انقلاب اسلامی تا پایان دهه چهارم آن، تغییرات عمیقی را در وضعیت خود تجربه کرده‌اند؛ به‌گونه‌ای که این تغییرات، موجب شکل‌گیری الگویی از زن در جامعه شده است که با الگوی موردتأیید حاکمیت، متفاوت است (مارابی و همکاران، ۱۴۰۱، ۲۱۵).

مطالبات زنان به‌تدریج از ابتدای انقلاب تا دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰، به‌سوی «زندگی روزمره» حرکت کرده است. زنان که در ابتدای انقلاب در مسیر «سیاست ایدئولوژیک» قرار داشتند و متأثر از روایت چپ‌گرایی، همه خواسته‌های روزمره را کنار نهادند، در دهه‌های اخیر، خواستار همه آن چیزی بوده‌اند که پیشتر حذف شده بود. آن‌ها در دهه‌های ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ سعی داشتند با روایتی مارکسیستی و انتقادی علیه سرمایه‌داری، پیوندی با سنت‌گرایان برقرار کنند، اما از دهه‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۹۰ به‌این‌سو، خواسته‌هایشان از سطح اصلاح‌طلبی گذر کرد و رویه‌ای انتقادی و رادیکال درپیش گرفت. خواسته‌هایی مانند خوانندگی زنان، حق سفر و گردش، پوشش اختیاری، ورزش زنان، و امکانات برابر با مردان در همه عرصه‌ها، نشان‌دهنده

نوعی بازگشت زنان به زندگی روزمره است (ذوالفقاریان و همکاران، ۱۴۰۲، ۶۷-۶۶). به هر روی، در طول یک سده اخیر، از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی، که زنان ایرانی در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی فعال بوده‌اند، فعالیت‌ها، موانع، و محدودیت‌های زندگی فردی و جمعی آن‌ها از منظرهای فکری مختلفی مورد توجه بوده است. نظریه‌های فمینیستی، مارکسیستی، لیبرال، و پست‌مدرن، از جمله نظریه‌هایی به‌شمار می‌آیند که در بررسی وضعیت زنان ایرانی در سال‌های اخیر، مورد توجه پژوهشگران بوده‌اند. در چارچوب دیدگاه‌های فمینیستی، همواره مسائلی مانند نابرابری جنسی، تبعیض و خشونت علیه زنان، از دیدگاه مارکسیستی، نقش عوامل مادی و اقتصادی در وضعیت زنان و بهره‌کشی از نیروی کار آن‌ها، در چارچوب نظریه‌های لیبرالی، مسئله آزادی زنان و شناخت موانع ذهنی و عینی موجود بر سر راه آزادی آنان، و در حوزه نظریه‌های پسا مدرنیستی نیز مباحثی مانند تنوع و تکثر اجتماعی و هویت زنانه همواره در کانون توجه پژوهشگران ایرانی بوده است.

با وجود طرح چنین دیدگاه‌هایی در حوزه مطالعات ایرانی زنان، رهیافت‌های غیرفمینیستی اندیشمندان مورد نظر در این مقاله، کمتر مورد توجه پژوهشگران ایرانی بوده است. این در حالی است که شبکه مفهومی‌ای که افرادی مانند سن، اینگلهارت، و تورن در چارچوب رویکردهای جامعه‌شناختی، اندیشه سیاسی و توسعه در اختیار ما قرار داده‌اند، از ظرفیت بالایی برای طرفداری از زنان یا توصیف موقعیت و اهمیت آن‌ها برخوردار است. اگرچه بیشتر آثار این اندیشمندان به زبان فارسی ترجمه شده است، اما در آثار موجود در ایران، به کار بست نظریه‌های آن‌ها در حوزه‌های پژوهشی گوناگون، از جمله حوزه مطالعات زنان، کم‌توجهی شده است؛ بنابراین، با در نظر داشتن چنین مسائل و محدودیت‌هایی، در این پژوهش به‌سراغ دیدگاه‌های نظری سن رفته‌ایم تا این مسئله را برای زنان ایرانی بازگو کنیم که رهیافت نظری و مباحث موجود در منظومه فکری او — مانند «عدالت جنسیتی» — امکان فکری و عملی مهمی برای گسترش زیست زنانه در جهان امروز در پی خواهد داشت. اگرچه مفهوم قابلیت در اندیشه سن در حوزه‌های مرتبط با «توسعه» و «رفاه»، مورد توجه برخی از پژوهشگران ایرانی واقع شده است (حسینی بهشتی و نوری‌زاده، ۱۴۰۳)، اما باید توجه داشته باشیم که قابلیت‌های مورد بحث در اندیشه او، قابلیت‌هایی جهانی و انسانی‌اند و از این ظرفیت برخوردارند که زنان ایرانی را که در تمنای زندگی عادلانه‌تری هستند، یاری دهند. سن، مباحث مهمی را در حوزه زنان مطرح کرده است که دست‌آمد آن، عاملیت‌بخشی به زنان در عرصه توسعه است؛ امری که جامعه زنان ایران در مطالبات امروز خود در پی آن هستند و تلاش می‌کنند تا

عاملیت خود را به اثبات برسانند. ایستادگی در مقابل ساختارهای سیاسی و اجتماعی مسدودکننده‌ی رهایی زنان، نیازمند ابزارهای فکری است و نظریه‌ی قابلیت سن از این ظرفیت برخوردار است که یاریگر زنان برای گذر از ساختارهای یادشده باشد. افزون‌براین، اندیشه‌های اینگلهارت و تکاپوهای فکری او نیز ظرفیت‌های مناسب دیگری را پیش روی زنان ایرانی قرار می‌دهد؛ امری که تاکنون مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است.

اینگلهارت، مدیر «پیمایش ارزش‌های جهانی» بود که هفت موج آن از سال ۱۹۸۱ تا ۲۰۲۰ توسط او و شبکه‌ای از دانشمندان علوم اجتماعی در سراسر جهان، از جمله ایران، به سرانجام رسید. نکته‌ی جالب اینکه، ایران نیز از جمله کشورهای بود که در سه موج از پیمایش‌های هفت‌گانه‌ی اینگلهارت مشارکت داده شد و نتایج آن پیمایش‌ها مبنی بر گذار از ارزش‌های سنتی به ارزش‌های عقلانی و سکولار و حرکت از ارزش‌های معطوف به بقا به سوی ارزش‌های استقلال و خودبیانگری تا حد زیادی قابل تعمیم به تحولات سیاسی و اجتماعی جامعه‌ی ایرانی در طول چند دهه‌ی اخیر است. افزون‌براین، در عصر پسمادی‌گرایی مورد نظر اینگلهارت، مسائلی چون «حقوق انسان‌ها»، «مدارا»، «سبک زندگی»، «چگونه زیستن»، «محیط زیست»، و «مسائل زنان» اهمیت چشمگیری پیدا می‌کنند. مسائل یادشده اگرچه توسط این دسته از جامعه‌شناسان معاصر غربی مطرح شده است، اما در طول دهه‌های اخیر، به مسائل مورد توجه و نزاع در جامعه‌ی سیاسی ایران نیز تبدیل شده‌اند. چنان‌که امروزه برای زنان ایرانی، مسائلی مانند حقوق انسانی، حقوق شهروندی، گسترش مدارا و کاهش خشونت، و چگونگی سبک زندگی، خواسته‌ها و مسائلی قابل توجه به‌شمار می‌آیند. با توجه به چنین مسائلی می‌توان از دلالت‌های فکری این اندیشمندان برای گسترش زیست‌زنانه، چه در سطح جهانی و چه در جامعه‌ی ایرانی، بهره گرفت. سرانجام اینکه، اندیشه‌های غیرفمینیستی تورن نیز به سبک و سیاق دیگری می‌توانند در حوزه مطالعات زنان، به زنان ایرانی و تحولات سیاسی و اجتماعی پیش روی آن‌ها کمک کنند.

نکته‌ی جالب توجه این است که این اندیشمندان، پس از سفر خود به ایران در سال ۱۳۸۱ به دعوت مجموعه «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، در اظهارنظری بیان داشت: «نخستین چیزی که در این کشور به چشم می‌خورد، این است که شما در حاشیه‌ی مدرنیزاسیون قرار ندارید، بلکه دقیق در متن آن قرار گرفته‌اید» (تورن، ۱۳۸۱، ۶). جامعه‌ی ایرانی که در طول دهه‌های اخیر تحولات سیاسی و اجتماعی عمیقی را از سر گذرانده است، نسبت به بسیاری از جوامع معاصر، از این ظرفیت برخوردار است که در چارچوب ادبیات جامعه‌شناختی تورن و به‌ویژه الگوی «جنبش‌های اجتماعی جدید»

موردنظر او، تحلیل شود. افزون‌براین، در پرتو اندیشه‌های تورن، زنان ایرانی را می‌توان کنشگرانی به‌شمار آورد که در پی به‌رسمیت شناخته شدن و دستیابی به سوژگی هستند تا از این طریق، به زندگی مطلوب و عادلانه موردنظر خود دست یابند. بدیهی است که امکان‌های فکری یادشده نمی‌توانند به‌گونه‌ای فوری به حل و فصل چالش‌های حوزه زنان منجر شوند، اما نمی‌توان این نکته را از نظر دور داشت که مفاهیم و نگرش‌های موجود در این نوع امکان‌ها و اندیشه‌ها می‌توانند به تدریج در ذهنیت شهروندان و سیاست‌گذاران و فرایند سیاست‌گذاری نفوذ کنند و با تغییر ذهنیت تصمیم‌گیرندگان، امکان حل و فصل بحران‌ها را به تدریج فراهم آورند. در نتیجه، شناخت گرایش‌های غیرفمینیستی یادشده در ادبیات علوم اجتماعی معاصر می‌تواند هم به لحاظ فکری و هم به لحاظ سیاست‌گذاری، برای جامعه ایرانی مفید واقع شود. بدون‌شک، زنان ایرانی و فعالان و کنشگران حوزه زنان نیز می‌توانند از چنین شناختی بهره‌مند شوند و این امر می‌تواند آن‌ها را در حرکت به سوی مسیر مناسب، به‌رسمیت شناختن مطالباتشان، و کاهش خشونت و نابرابری علیه آن‌ها یاری دهد.

جدول شماره (۱). مباحث و دیدگاه‌های اندیشمندان موردبررسی و ایده‌های کلیدی آن‌ها در حوزه زنان

آندیشمندان	آثار مرتبط با بحث زنان	ایده‌های کلیدی در حوزه زنان
آمارتیا سن	- برابری و آزادی - توسعه به مثابه آزادی - اندیشه عدالت	- توسعه زنانه - نقش فاعلی زنان - عدالت جنسیتی
رونالد اینگلهارت	- تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی - تکامل فرهنگی	- جامعه پسامادی و اهمیت یافتن زنان - زنانه شدن جامعه - زنان: کاهش جنگ و گسترش صلح
آلن تورن	- برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟ - پارادایم جدید برای فهم جهان امروز	- پارادایم فرهنگی و جامعه زنانه - جامعه زنانه - سوژگی زنانه

نتیجه‌گیری

به‌طور معمول، چالش‌های زندگی زنان در چارچوب اندیشه انتقادی فمینیستی موردتوجه قرار گرفته و این نوع اندیشه نیز زنان را قربانی خشونت مردانه تعریف کرده است که در حوزه‌های گوناگونی مانند خانواده، دارایی و مالکیت، درآمد، مشارکت سیاسی و اجتماعی، و آسیب‌پذیری در رویارویی با تجاوزهای جنسی در شرایط نامساعدتری نسبت به مردان قرار دارند. مقاله حاضر، ضمن توجه به این نوع چالش‌ها که فمینیست‌ها در زندگی زنان تشخیص داده‌اند، تلاش کرده است امکان‌های غیرفمینیستی برای برون‌رفت از چالش‌های موجود در زندگی زنان را در پرتو برخی از اندیشه‌های معاصر غرب تحلیل کند. نخستین ایستگاه، جایی

است که سن، مباحثش را مطرح کرده است. ایستگاه سن، ایستگاه دفاع از مردم عادی، محرومان، فقرا، به حاشیه رفته‌گان، و زنان است؛ بنابراین، او جایزه نوبل را نه به سبب گسترش نظری علم اقتصاد، بلکه به دلیل توجه نشان دادن به مقوله‌هایی چون آموزش، بهداشت، سواد، تغذیه، زنان، و لزوم مبارزه با سوء تغذیه و گرسنگی به دست آورد. این شرایط نشان می‌دهد که او اندیشمندی است که افکار انسانی‌اش را با رویکردی کاربردی در خدمت زندگی واقعی مردم جوامع مختلف بشری قرار داده است. زنان نیز از این نوع نگاه‌های زندگی‌ساز، انسانی، و فراجنسیتی سن بی‌نصیب نمانده‌اند. زنان تحول‌خواه ایران امروز می‌توانند از گفتارهای ضد تبعیض و نابرابری جنسی در اندیشه سن برای پیشبرد اهداف فکری و عملی خود بهره بگیرند. اندیشه سن و توسعه انسانی مورد نظر او می‌تواند با گذر از کلیشه‌های جنسیتی رایج، امکان گسترش بیشتر زیست زنانه را برای زنان فراهم کند.

رویکرد فرهنگی اینگلهارت نیز ایستگاه دیگری است که ایستادن در آن مزایای ویژه‌ای برای زنان دارد. او اندیشمند قابل‌اعتنایی بود که کوشید روندهای فرهنگی، ارزشی، و تغییر و تحولات آن در جوامع گوناگون را در قالب بررسی‌های آماری نشان دهد. این اندیشمند، جهان معاصر را جهانی در حال گذار از ارزش‌های مادی به ارزش‌های پسامادی ارزیابی کرد؛ جهان نوظهوری که فرصت‌های ارزشمندی را در اختیار زنان قرار داده است. اندیشه‌های او می‌تواند این فرصت و شجاعت را به زنان ایرانی بدهد تا در عصر پسامادی حاضر و در میان سبک‌های گوناگون زندگی، سبک زندگی متفاوت و زنانه خود را فریاد بزنند و از این راه با حاکم کردن ارزش‌های عاطفی و زنانه به کاهش جنگ و گسترش صلح در جهان کمک کنند. سرانجام، آخرین ایستگاهی که زنان می‌توانند در پرتو آن به حل و فصل مشکلات خود بیندیشند، ایستگاه فکری تورن است. او نیز بر این نظر بود که جهانی که امروز در آن به سر می‌بریم، مبتنی بر یک پارادایم فرهنگی است و این پارادایم جدید، شرایط متفاوتی را برای انسان‌ها و از جمله زنان پدید آورده است. زنان، نیروهای پیشرو این پارادایم فرهنگی نوظهور به شمار می‌آیند که می‌توانند در مقام سوژه، کنشگری‌های مطالبه‌گرانه خود را سامان دهند. به نظر تورن در پارادایم فرهنگی موجود، عناصری مانند عشق، عاطفه، و شفقت به عنوان عناصری زنانه به جای عناصری چون محاسبه، منفعت‌گرایی، و سرعت در پارادایم‌های سیاسی و اقتصادی پیشین، نقش چشمگیری یافته‌اند. در نتیجه، تورن بر این نظر بود که این پارادایم فرهنگی نوظهور، شرایط مطلوبی را برای گسترش زندگی زنانه فراهم کرده است. نکته پایانی

اینکه، این امکان‌های فکری غیرفمینیستی ممکن است به‌گونه‌ای فوری، سبب رهایی و آزادی زنان نشوند، اما بی‌تردید، آن‌ها ماهیتی معرفتی و آگاهی‌بخش دارند و می‌توانند ابزارها و «نقشه‌های شناختی» لازم را برای رسیدن به وضعیت‌های مطلوب‌تر در حوزه‌های زندگی فردی و جمعی، در اختیار زنان امروز و از جمله زنان ایرانی قرار دهند.*

منابع

- آفاری، ژانت (۱۳۷۷). انجمن‌های نیمه‌سری زنان در نهضت مشروطه. ترجمه جواد یوسفیان. تهران: بانو.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۸۹). ایران بین دو انقلاب. ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی. تهران: نی.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۷۳). تحول فرهنگی در جامعه پیشرفته صنعتی. ترجمه مریم وتر. تهران: کویر.
- اینگلهارت، رونالد (۱۳۹۹). تکامل فرهنگی. ترجمه عبدالله فاضلی. تهران: کویر.
- اوکین، سوزان مولر (۱۳۹۴). عقل و احساس در عدالت‌اندیشی. در کتاب: لیبرالیسم و مسئله عدالت. ترجمه محمد حقانی فضل. تهران: ترجمان.
- اوکین، سوزان مولر (۱۳۹۸). زن از دیدگاه فلسفه سیاسی غرب. ترجمه نادر نوری‌زاد. تهران: قصیده‌سرا.
- الن وایت، مری (۱۴۰۱). تاریخ زنان فیلسوف معاصر. ترجمه مریم نصر اصفهانی و دیگران. تهران: کرگدن.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۴۰۳). کنشگران بی‌پروا. تهران: ثالث.
- پاتریک، موراک (۱۳۸۸). هویت، تنوع و سیاست شناسایی. در کتاب: نظریه سیاسی در گذار. ترجمه حسن آب‌نیک. تهران: کویر.
- پیشگاهی‌فرد، زهرا؛ قدسی، امیر (۱۳۸۹). نظریه‌های فرهنگی فمینیسم و دلالت‌های آن بر جامعه ایران. فصلنامه زن در فرهنگ و هنر، ۱(۳).
- تورن، آلن (۱۳۸۱). گفت‌وگو با آلن تورن. گفت‌وگوی امیر نیک‌پی با آلن تورن. مجله جامعه‌شناسی ایران، ترجمه افشین جهاننیده، ۴(۱).
- تورن، آلن (۱۳۸۱). تصویر من از ایران. مصاحبه در روزنامه ایران، ۱۳۸۱/۱/۲۶.
- تورن، آلن (۱۳۹۸). برابری و تفاوت: آیا می‌توانیم با هم زندگی کنیم؟. ترجمه سلمان صادقی‌زاده. تهران: ثالث.
- تورن، آلن (۱۳۹۹). دموکراسی چیست؟. ترجمه سلمان صادقی‌زاده. تهران: ثالث.
- تورن، آلن (۱۴۰۱). پارادایم جدید برای فهم جهان امروز. ترجمه سلمان صادقی‌زاده. تهران: علمی و فرهنگی.
- تانگ، رزماری؛ ویلیامز، نانسی (۱۴۰۲). اخلاق زنانه‌نگر. ترجمه مریم خدادادی. دانشنامه فلسفه اخلاق استنفورد. ویراسته مسعود علیا. تهران: ققنوس.
- چمنی مقدم، مصطفی و همکاران (۱۳۹۹). بررسی تطبیقی ملی‌گرایی و جنبش زنان در ایران و مصر. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۵(۳).
- حسینی بهشتی، سیدعلیرضا؛ نوری‌زاده، مسلم (۱۴۰۳). سنخ‌شناسی برنامه‌های اول و دوم توسعه جمهوری اسلامی براساس نظریه توسعه به‌مثابه آزادی. مجله سیاست‌پژوهی اسلامی ایرانی، شماره ۴. خسروپناه، محمدحسین (۱۳۸۲). هدف‌ها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی.

تهران: پیام امروز.

خوارزمی، زهره؛ قاسم‌پور، فاطمه (۱۴۰۰). فمینیسم اسلامی. تهران: آفتاب خرد.

دین، هارتلی (۱۳۸۸). سیاست‌گذاری اجتماعی. ترجمه عبدالله بیچرانلو. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

دباغ، سروش (۱۳۹۲). درس گفتارهایی در فلسفه اخلاق. تهران: صراط.

ذوالفقاریان، فاطمه و همکاران (۱۴۰۲). جنبش زنان در ایران پس از انقلاب: از مطالبات ایدئولوژیک تا مطالبات روزمره. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱۸(۳).

ریتزر، جورج (۱۳۷۸). نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.

ریچلز، جیمز (۱۴۰۰). عناصر فلسفه اخلاق. ترجمه محمد فتحعلی و علیرضا آل‌بویه. قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

سن، آمارتیا (۱۳۸۱). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه احمد موثقی. تهران: دانشگاه تهران.

سن، آمارتیا (۱۳۸۲). توسعه به مثابه آزادی. ترجمه وحید محمودی. تهران: دانشگاه تهران.

سن، آمارتیا (۱۳۹۰). اندیشه عدالت. ترجمه وحید محمودی و هرمز همایون‌پور. تهران: کندوکاو.

سن، آمارتیا (۱۳۹۶). اندیشه عدالت. ترجمه احمد عزیزی، تهران: نی.

شاهنده، نوشین (۱۳۸۶). زن در تفکر نیچه. تهران: قصیده‌سرا.

عزیزآبادی، زهره؛ حیدری، آرش (۱۴۰۰). فمینیسم حقوق‌گرا و مسئله زن در ایران معاصر. فصلنامه بررسی مسائل اجتماعی ایران، ۱۲(۲).

کیملیکا، ویل و دیگران (۱۳۸۷). دو جستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم. ترجمه نیلوفر مهدیان. تهران: نی.

کیملیکا، ویل (۱۳۹۶). درآمدی بر فلسفه سیاسی معاصر. ترجمه میثم بادامچی و محمد مباشری. تهران: نگاه معاصر.

گمبل، اندرو (۱۴۰۳). چرا سیاست مهم است. ترجمه شهاب‌الدین عباسی. تهران: چرخ.

لوید، ژنویو (۱۳۸۷). عقل مذکر. ترجمه محبوبه مهاجر. تهران: نشر نی.

لمونت، کریستوفر (۱۳۹۷). روش‌های پژوهش در روابط بین‌الملل. ترجمه علیرضا ثمودی. قم: دانشگاه مفید.

می‌شات، رابین (۱۴۰۱). کاوشی در فلسفه فمینیستی: معرفت، اخلاق، سیاست. ترجمه مریم نصراصفهان‌نی. تهران: ثالث.

میکلسن، بریتا (۱۳۸۷). روش‌های توسعه. ترجمه محمدجواد ناطق‌پور. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

مارابی، مه‌ری و همکاران (۱۴۰۱). تحولات سیاسی و اجتماعی پس از انقلاب اسلامی و بازتاب آن در وضعیت زنان ایرانی در عرصه هنر. پژوهشنامه علوم سیاسی، ۱(۶۹).

نیلون، جفری؛ ژيرو، سوزان سرلز (۱۳۹۶). جعبه‌ابزار نظریه. ترجمه عباس لطفی‌زاده و مرتضی خوش‌آمدی. تهران: ققنوس.

نصراصفهان‌نی، مریم (۱۳۹۵). نقد اخلاق، جنسیت، و تغییر مرزهای فاعل اخلاقی. فصلنامه غرب‌شناسی بنیادی، ۷(۲).

نصراصفهانی، مریم (۱۳۹۶). ورود زنان فیلسوف از حاشیه به مرکز: تأملی در راهبردهای زنانه‌نگر؛ بازخوانی تاریخ فلسفه غرب. پژوهشنامه زنان، ۸(۱).
 هلد، ویرجینیا (۱۳۹۴). مفهوم‌پردازی درباره اخلاق در اندیشه‌های زنانه‌نگر. ترجمه مریم نصراصفهانی. نشریه زنان امروز، ۲ (۱۴).

Held, Virginia (1998). *Feminist Reconceptualizations in Ethics*. in *Philosophy in a Feminist Voice: Critiques and Reconstructions*, Janet A. Kourany(editor), Princeton University Press.

Held, Virginia (2006). *The Ethics Of Care: Personal, Political, and Global*. Oxford University Press.

Harvey, David (2005). *A Brief History of Neoliberalism*. Oxford University Press.

Lipscomb, Benjamin (2022). *The Women Are Up To Something: How Elizabeth Anscombe, Philippa Foot, Mary Midgley, and Iris Murdoch Revolutionized Ethics*. Oxford University Press.

Nussbaum, Martha (2003). Capabilities as Fundamental Entitlements: Sen and Social Justice. *Feminist Economics*, 9(2 3), 33 599.

Nussbaum, Martha and Sen, Amartya (1993). *The Quality of Life*, Oxford University Press.

Noddings, Nel (2002). *Educating Moral People: A Caring Alternative to Moral Education*. New York: Teachers College Press.

Qizilbash, Muzaffar (2002). Development, Common Foes and Shared Values. *Review of Political Economy*, 14(4).

Pinker, Steven (2011). *The Better Angels of Our Nature: Why Violence Has Declined*. Viking Books.

Rawls, John (1971). *A Theory of Justice*. Harvard University Press.

Ruddick, Sara (1989). *Maternal Thinking: Toward a Politics of Peace*. Boston: Beacon Press.

Sen, Amartya (1999). *Development as Freedom*. New York: Oxford University Press.

Touraine, Alain (1988). *Return of the Actor: Social Theory in Postindustrial Society*. Translation by Myrna Godzich. University of Minnesota Press.

Tong, Rosemarie (2007). *Feminist Ethics*. Available at: www.plato.stanford.edu/entries/feminist-rthics: 2/12/2007.

Contents

○ Industrial Development Policy and the Political Transaction Costs in Iran (1961–1979) / <i>Ali Azarimoghadam and Faez Dinparast</i>	7
○ Deconstructing the Discursive Signifiers of Reformists in the Literature of the Media of the Primitives of the Islamic Republic of Iran (From 2009 to the Present) / <i>Yaser Bahrami Chegeni and Ali Ahmadi Zadeh</i>	53
○ Sociological Analysis of the Fourth Wave of Democratization in Iran: The Reformists' Era and the Principalists' Justice-Oriented Era (1997–2013) / <i>Iraj Zarey, Seyed Mostafa Abtahi and Majid Tavasoli Roknabadi</i>	87
○ Analysis of the Orientation of Iran International TV Regarding the Unrest in the Fall of 2022 in Iran: A Roundtable Case Study / <i>Khalilollah Sardarnia, Hamdallah Akvan and Seyed Mohammad Taghavi</i>	125
○ Silent Forms of Violence / <i>Ali Akbar Alikhani</i>	153
○ Artificial Intelligence and Fundamental Changes of the Political: Analytical Understanding of New Political Perspectives for Iran / <i>Aliashraf Nazari</i>	199
○ Non-Feminist Possibilities for Expanding Feminine Life in Contemporary Western Thought and Its Applicabilities for Iranian Society / <i>Mokhtar Nouri ans Salman Sadeghizadeh</i>	247

Research Letter of Political Science

(Academic Quarterly of the Iranian Political Science Association)

Publisher: The Iranian Political Science Association

Director: Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Editor-in-chief: Ali Karimi (University of Mazandaran)

Managing Editor: Shaghayegh Heidari (Islamic Azad University)

Editorial Board:

Tahereh Ebrahimifar (Islamic Azad University)

Qasem Eftekhari (University of Tehran)

Arsalan Ghorbani (Kharazmi University)

Amirmohammad Haji-Yousefi (Shahid Beheshti University)

Ali Karimi (University of Mazandaran)

Mohsen Khalili (Ferdowsi University of Mashhad)

Mojtaba Maghsoudi (Islamic Azad University)

Seyed Mohammadkazem Sajjadpour (International Relations University)

Hossein Salimi (Allamah Tabatabaie University)

Hossein Seifzadeh (University of Tehran)

Mohammad Reza Tajik (Shahid Beheshti University)

Advisory Board:

Hamid Ahmadi (University of Tehran), Masood Gaffari (Tarbiat Modarres University), Mohsen Modirshanechi (Islamic Azad University) Ebrahim Mottaqi (University of Tehran) Abdolali Qavam (Shahid Beheshti University), Reza Rais Toosi (University of Tehran), Davood H. Bavand (Allamah Tabatabaie University), Bahram Navazani (Imam Khomeini University), Ali Mortazavian (Islamic Azad University)

The Islamic Republic Of Iran's Ministry of Sciences, Research and Technology has rated the *Research Letter of Political Science* as a Research-Scientific journal (Approval No. 3/9097 dated 25/9/1385-16/12/2006)

The opinions and finding expressed in this journal are not necessarily those of Iranian Political Science Association or its directors and officers

The Office of the Iranian Political Science Association is Suite 305, Allameh Tabatabaie Building, North Aban Street, Karimkhan Zand Street

Post Box: 13145-915

Website: www.ipsajournal.ir

Email: ipsajournal@gmail.com

Price: 300000 Rials

The Iranian Political Science Association
Research Letter of Political Science
Vol. XX. No.3. Summer 2025

فرم درخواست عضویت در انجمن علوم سیاسی ایران

اینجانب دارنده مشخصات زیر درخواست عضویت در انجمن را دارم.

نام خانوادگی نام نام پدر

تاریخ تولد محل تولد شماره شناسنامه

بالاترین مدرک تحصیلی دانشگاه محل تحصیل شهر

کشور رشته تحصیلی تخصص

عضو هیئت علمی دانشگاه

مرتبه علمی نوع عضویت علمی: آموزشی پژوهشی سایر

در ضمن به پیوست مدارک لازم برای عضویت در انجمن علوم سیاسی را ضمیمه می‌نمایم.

مدارک مورد نیاز: ۲ قطعه عکس ۴×۳، کپی صفحه اول شناسنامه، کپی آخرین مدرک تحصیلی، کپی حکم کارگزینی، شرح حال علمی و تکمیل فرم عضویت.

تاریخ امضا

نشانی محل کار:

کد پستی: تلفن

نشانی منزل:

کد پستی: تلفن

نمابر: Email:

تهران، خ انقلاب اسلامی، خ دانشگاه، خ لبافی‌نژاد، بین لبافی‌نژاد و فخر رازی، نبش کوچه انوری، پلاک ۱، طبقه همکف، انجمن علوم سیاسی ایران تلفن: ۶۶۹۷۴۱۴۰، ۶۶۴۹۳۴۱۲